

سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه قاجار

به کوشش ایرج افشار

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

۹

مجموعهٔ گذشتهٔ ایران در نوشتهٔ پیشینیان

زیر نظر ایرج افشار

Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

سفرنامهٔ عتبات

(سال ۱۲۸۷ قمری)

از

ناصرالدین شاه قاجار

با مقدمه و فهرست و بازخوانی

به کوشش

ایرج افشار





انتشارات فردوسی: خیابان مجاهدین اسلام، شمارهٔ ۲۶۲ ـ تلفن ۳۶۰۲۳۳



انتشارات عطار: خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت ـ تلفن ۶۴۹۳۲۳

سفرنامهٔ عتبات ناصرالدین‌شاه قاجار
به‌کوشش ایرج افشار
چاپ اول: ۱۳۶۳
چاپ: چاپخانهٔ رشدیه
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

فهرست منزلهای سفر

پیوست

فهرستها

یادداشت

ناصرالدین‌شاه قاجار (زادهٔ سال ۱۲۴۷) که از ۱۲۶۴ به‌پادشاهی رسید ودر ۱۳۱۳ درگذشت ازمردان سفردوست روزگارخود بود. سواری وشکار و گردش، درکوه و دره ودشت، اورا ازپای درنمی‌آورد وخستگی براو چیرگی نمی‌یافت. اوچندین‌سفر درازکردو دهها سفر کوتاه.

شوق سفر او را به‌سفرنامه‌خوانی و سفرنامه‌نویسی کشانید. چون شنیدن و خواندن سرگذشت‌سیاحان ووقایع‌نوشته شده درسفرنامه‌ها را دوست می‌داشت جمعی‌را برآن‌داشته بود تامقداری ازسفرنامه‌های‌اروپائیانی راکه به‌چین وژاپون وهند وافریقا ومصرواسترالیاو امریکا (شمالی وجنوبی) سفر کرده بودند به‌فارسی برگردانیده و به‌خط خوش نویسانیده بودند. آنها را، هم براو می‌خواندند و هم خود آنها را می‌خواند. جزین چون به‌زبان فرانسه‌آشنا بود شخصاً بعضی گزارشهای سفررا به‌آن زبان می‌خوانده است. من‌درمجموعهٔ کتابهای کتابخانهٔ ملی چنده‌کتاب ونشریهٔ فرانسوی از قبیل «ژورنال‌دو وایاژ» دیدم که ناصرالدین‌شاه درحاشیهٔ آنها توضیحات ومطالبی نوشته وحتی‌جای‌جای، به‌خیال و تصور، نقاشیهایی ازمحل وموضعی که وصفش را خوانده نگاشته بود.[۱]

تعدادی زیاد ازین دست کتابها در کتابخانهٔ سلطنتی بازمانده بود و مقداری هم

---

۱. مرحوم دکترمهدی بیانی ازمیان‌کتابهای چاپی کتابخانهٔ سلطنتی (که به‌کتابخانهٔ‌ملی منتقل شده‌بود) تمام‌کتابهایی راکه دارای نوشته‌ویادداشت ونقاشی ناصرالدین‌شاه بود بیرون‌کشیده‌بود وهمه‌را در دوقفسه ازقفسه‌های تالاروسطی طبقهٔ همکف‌کتابخانه قرارداده بود. موقعی که من به‌خدمت‌گزاری آن‌کتابخانه رسیدم چنین وضعی داشت و به‌همان صورت‌آن را نگاه داشتم و به فهرست‌نویسی آنها پرداخته بودیم که دستم ازکارآنجا کوتاه شد وکتابها به‌همان صورت ودرهمان وضعی‌که مرحوم‌بیانی معین‌ومرتب‌کرده بود برجای ماند. آن تالار به‌نام تالارفردوسی خوانده می‌شد، به‌مناسبت‌آنکه‌کتابخانهٔ فردوسی (تشکیل‌شده اززمان‌کنگرهٔ‌فردوسی) همدرآنجا بود. آنچه نوشتم مربوط به‌سال ۲-۱۳۴۱ شمسی‌است وپس ازآن نمی‌دانم‌که باآن مجموعه‌چه‌کرده‌اند.

به‌کتابخانهٔ ملی انتقال یافته است.[1]

ناصرالدین‌شاه در سفرنامه‌نویسی، یکی ازمبرزین زمان خود است وشرح چندسفر را خود برنگاشته است. بطورکلی سفرنامه‌هایی که شرح سفرهای او را دربردارد عبارت است از:

سفرهای داخل ایران

ـ سفرنامهٔ‌خراسان (که به‌روزنامهٔ حکیم‌الممالک هم شهرت دارد) شرح نخستین‌سفر ناصرالدین‌شاه است به‌مشهد (سال ۱۲۸۳) وآن راعلینقی‌حکیم‌الممالک که ازملازمین سفر بود به‌رشتهٔ‌تحریردرآورد ودرسال ۱۲۸۶ درتهران به‌چاپ‌سنگی انتشاریافت.[2] (۴۸۵صفحه)

ـ سفرنامهٔ خراسان مربوط به‌سفردوم به‌مشهد درسال ۱۳۰۰ که ناصرالدین‌شاه‌خود آن راپرداخته و به‌خط‌خوش‌میرزارضای کلهردرتهران چاپ‌سنگی شده است.[3] (۲۲۷صفحه)

ضمناً گفته شود میرزا قهرمان امین‌لشکر که دراین‌سفر ازملازمان سفر ناصرالدین‌شاه بود نیزسفرنامه‌ای نوشته است که به‌وسیلهٔ اینجانب ومحمدرسول دریاگشت زیرچاپ‌است ویکی مکمل دیگری است.

ـ سفرنامهٔ مازندران که شرح مسافرت ناصرالدین‌شاه است به‌صفحات مازندران در سال ۱۲۹۲ وآن‌را محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه نگاشته ودرسال ۱۲۹۴ به‌چاپ‌سنگی‌وقطع رقعی نشرشده است.[4] (۲۷۸صفحه)

ـ سفرنامهٔ عراق عجم وبلاد مرکزی ایران مربوط به‌مسافرت سال ۱۳۰۹ که به‌خط نستعلیق درسال ۱۳۱۱ نشرشده است.[5] (۱۹۳صفحه)

---

۱. برای اطلاع بیشتر به‌فهرست خانم‌بدری‌آتابای (کامروز) از کتب جغرافیاوسفرنامهٔ‌کتابخانه سلطنتی (تهران، ۱۳۵۲) و به‌چهارجلدنخستین «فهرست‌نسخه‌های فارسی» کتابخانهٔ ملی تألیف دوست دانشمند آقای‌سیدعبدالله‌انوار مراجعه شود.

۲. این سفرنامه بافهرستهای اعلامی که برای آن‌تهیه‌شددرسال ۱۳۵۶ درسلسلهٔ انتشارات لوحی فرهنگ ایران‌زمین تجدیدچاپ شد.

۳. این سفرنامه با فهرست‌های‌اعلامی که برای آن تهیه‌شد درسال ۱۳۵۴ درسلسلهٔ‌انتشارات‌لوحی فرهنگ ایران‌زمین تجدیدچاپ شد وپس ازآن هم دوباردیگر به‌چاپ رسید.

۴. این سفرنامه بافهرستهای اعلامی که برای آن تهیه‌شد درسال ۱۳۵۶ درسلسلهٔ انتشارات‌لوحی فرهنگ ایران‌زمین تجدیدچاپ‌شد.

۵. این سفرنامه بافهرست اعلام و مقدمهٔ محمدجواد صفی‌نژاد توسط انتشارات تیراژه تجدید چاپ‌شده (تهران، ۱۳۶۲).

سفرهای خارج از ایران

۱ـ سفرنامهٔ فرنگستان (سفراول ۱۲۹۰) که به‌قطع رحلی و چـاپ سنگی در سال ۱۲۹۱ انتشار یافته[۱].

۲ـ سفرنامهٔ فرنگستان (سفردوم ۱۲۹۵) که به‌قطع رحلی وچاپ‌سنگی درسال ۱۲۹۶ انتشار یافته. (۲۵۹ صفحه)

۳ـ سفرنامهٔ فرنگستان (سفرسوم ۷ـ۱۳۰۶) که به‌قطع رحلی وچاپ سنگی درسال ۱۳۰۸ انتشار یافته[۲] (۴۱۱ صفحه)

از هرسه سفرنامهٔ فرنگ ناصرالدین شاه ترجمه‌های ملخصی به‌زبان انگلیسی منتشر شده‌است.[۳]

۴ـ سفرنامهٔ عتبات، یعنی کتاب کنونی که‌دردست‌شماست. این سفرشاهانه‌درسال ۱۲۷۸ اتفاق افتاد. خودش‌درچند مورد به‌نگارش روزانهٔ خاطرات سفراشاراتی دارد ازجمله‌در صفحهٔ ۱۵۱ می نویسد: «حالا که سه‌ساعت‌ازشب گذشته است دراطاق کشتی اتفاقات‌وحالات امروزرا تااین ساعت نوشتم.»

این سفرنامه به‌خط‌نستعلیق نوشته وبدون تاریخ‌چاپ‌سنگی‌شده است(۲۸۵ صفحه).[۴]

ناگفته نماند که قسمتهای زیادی از روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه[۵] هم در شرح سفرها وگردشهای ناصرالدین‌شاه است واگر کسی بخواهدکتابی یا نوشته‌ای در موضوع

---

۱. دراصفهان دوبار به‌حروف درقطع وزیری‌تجدیدچاپ شده است (کتابفروشی مشعل،۱۳۴۳).

۲. بعضی ازسفرنامه‌های فرنگ اوخارج ازایران (بمبئی) تجدید طبع شده. به‌فهرست کتابهای چاپی تألیف خانبابا مشار مراجعه شود.

۳.طبق‌فهرست‌ویلسن Bibliography of Persia عبارت‌است‌از Diary of Nasir ud Din Shah, during his Tour through Europe in A.D. 1873. Translated by J.W. Redhouse. 1874.

همچنین هوتوم‌شیندلر با همکاری نورمن روایتی ازآن نشرکرده است با عنوان:

_ A diary kept by His Majesty The Shah of Persia, during his journey to Europa in 1878. London, 1878.

_ Second travels and adventures of the Shah of Persia in Europe. Bombay, 1881.

—The Third Tour of The Shah of Persia in Europe, Bombay,1841.

طبق ضبط ویلسن‌سفرنامهٔ مازندران به‌روسی ترجمه شده است (توسط Coriander،طبع پطرزبورغ در۱۸۸۷).

۴. این سفرنامه راکتابفروشی سنائی ازروی چاپ اصلی ولی به‌قطع وزیری چندبار چاپ کرده است.

۵. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه به‌کوشش اینجانب چاپ شده است، چاپ سوم. انتشارات امیرکبیر،۱۳۴۵. معیرالممالک هم‌در«یادداشتهایی اززندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه» اطلاعات بسیارمفیدی دربارهٔ طرزسفراودارد.

سفرهای آن پادشاه بنویسد باید روزنامهٔ خاطرات را هم به‌دست‌مطالعه بگیرد.[1]

***

نشرحروفی سفرنامهٔ عتبات او (که اینك دردسترس‌خوانندگان است و آن را به‌درخواست ناشرمحترم آقای حسین‌صانعی انجام داده‌ام) به‌من آن فرصت مناسب را داد که تفصیلی دربارهٔ این مجلد وفواید ومضامین آن بیاورم.

اگرسبك وزبان نگارش ناصرالدین‌شاه را بخواهیم ازفصاحت‌وهنرنویسندگی به‌دور بدانیم اما باید همه نوشته‌های او را نمونهٔ روشن ساده‌نویسی دانست. دور از انصاف نخواهد بود اگر بگوئیم که طرز نگارش سادهٔ او در نامه‌نویسی دیوانی و همین‌سفرنامه بتدریج درروش منشیان وقت تأثیرمختصری کرده است.

دراین سفرنامه مطالبی که اطلاعات مارا نسبت‌به‌مسائل مهم‌سیاسی وحکومتی گسترش دهد و گرهی ازکار تاریخ‌نویسی بگشاید نیست. اما بعضی اشارات درآن‌آمده است که‌از آنها برمسائل آن‌زمان واقف‌می‌شویم. بطورمثال درمورد عزل عمادالدوله حاکم کرمانشاه می‌خوانیم:

«۲۵شوال— ... خلاصه وزیر امورخارجه بعدازناهار به‌حضورآمد. مبحثی درکار حکومت کرمانشاهان گفتگوشد وچون درابقاء عمادالدوله به‌حکومت‌حرف می‌رفت واحتمال داشت با صادرات واتفاقات این اوقات پیشرفت نکندمحض اطمینان عمادالدوله ازکار خانه و ملك خود و متفرق نشدن خانوادهٔ ایشان قرار دادم بدیع‌الملك‌میرزا پسردوم عمادالدوله‌که بسیارجوان عاقل و آرام و کافی است ودریـن ملك قبول عامـه دارد به‌سمت حکـومت درکرمانشاهان بماند. عمادالدوله به‌طهران بیاید. این‌قرارداد امروزبود تاچه مقتضی شود.»(ص ۱۷۱)

«غرهٔ ذی‌قعده — ... مشیرالدوله، مشیرلشکرآمدند. قدری درکارهای عماد-الدوله واصلاحی که میانهٔ او ورعیت شد عرض‌کردند وبه‌جمیع عرایض رعیت وکسبه رسیده واحقاق حق‌کرده بودند.»(ص ۱۷۵)

ضمن یاداشتهای همین روز می‌نویسد:

«... بعد به‌کالسکه نشسته راندیم. در بین راه جمعی کسبهٔ شهری به‌هیئت اجماع ایستاده فریاد می کردند. معلوم شد عرایض سابق خودرا اعاده‌کرده‌از عمادالدوله شکایت می کنند. بااینکه چندروز دراصلاح امرکرمانشاهان و تسویهٔ فقراتی که سبب شکایت رعیت بود قرارها داده و رنجها برده بودم این تجدید

---

۱. اهمیت مدنی، اجتماعی و جغرافیائی‌سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه، چندتن ازدوستان: (کاووس جهانداری، محمدتقی‌دانش‌پژوه، عباس‌مرزبان، عبدالرحمن‌عمادی، حافظ فرمانفرمائیان ومرا) برآن داشت که یك‌دورهٔ‌کامل آنهارا دریك مجموعهٔ همشکل به‌چاپ برسانیم. این کار با تجدید چاپ لوحی دوسفرنامهٔ خراسان وسفرنامهٔ مازندران آغاز شدوناتمام‌ماند.

عرض و تظلم را فتنه‌جویی و هنگامه‌طلبی صرف‌دیده خیلی کج‌خلق شدم. گفتم همه را به‌حبس بردند و این کج‌خلقی از روی کمال حقانیت بود که از هرجهت‌راه شکایتی برای این اشخاص نگذاشته بودم: از تعیین پیشکار معتبر و رفع بعضی بدعتها واجرای پاره‌ای تنظیمات وجلای اشخاصی که باعث جوروتعدی بودند. دیگر به‌رعیت حق داده نشده است که به‌تحکم عزل حاکم ازدولت بخواهند و تااین درجه مایهٔ زحمت شوند. گفتم یك دوروز برای تأدیب ورفع شیطنت در حبس بمانند.»(۱۷۶)

اگرچه روح استبدادی ناصرالدین‌شاه درین‌جملات اخیر تجلی کامل دارد از همین عبارات اینطور درمی‌یابیم کـه مردم آن‌چنان از اعمال و رفتار حاکم خود (عمادالدوله) ناراضی بوده وطغیان‌کرده بودندکه به‌هیأت اجتماع وفریادکنان برسرراه ناصرالدین‌شاه آمده بودند و ناصرالدین‌شاه که همیشه «دوسویه» بازی می کرد هـم عمادالدوله را عزل می کند وهم رعیت را تأدیب، بقول خودش رعیت را به‌حبس می‌فرستدکه «رفع شیطنت» ازآنها بشود.

باید دانست که مشیرالدوله (حاجی‌میرزا حسین‌خان‌قزوینی)، سفیرایران درعثمانی، دربسیاری ازرفتار واعمال ناصرالدین‌شاه وهمراهان او درین‌سفر دخیل وبراستی دروجود شاه مؤثرشده‌بود واز وقتی که درنیمه راه به‌همراهان سفرپیوست کارها صورتی دیگریافت‌و ازآن‌جمله است‌موضوع «تخفیف اردو». قضیه‌ازین‌قرارست که چون مشیرالدوله به‌آداب جدید ودیپلماسی اروپائی آشنا بود ووضع مملکت عثمانی درطرز تلقی خارجیان رامی‌شناخت سبب شدکه مقداری ازتعداد همراهان شاه کاسته شود تا مزاحمتی برای مأموران پذیرائی درعثمانی نباشد و «افتضاح مهمانیهای وطنی» کمتر اتفاق بیفتد.

«۸ شعبان... وزراء و غیرهم آمدند. درتخفیف اردو وکسرکردن بعضی تجملات‌ملتزمین‌رکاب گفتگو بود.مشیرالدوله‌هم آمد.پاره‌ای قرارهادادیم.»(ص ۷۰)

اگرتخفیف اردو نتیجهٔ فکر شخص شاه بود چرا ازآغازآن‌چنان گروهی را با خود همراه‌کرده بود وباز اگرخود متوجه شده بودکه چنین‌کاروانی را نباید به‌عتبات برد چرا در همدان و پیش ازآن رفع شرآنها را نکرده بود و این جریان درکرمانشاه یعنی وقتی اتفاق می‌افتدکه مشیرالدولهٔ سفیر ایران به‌اردو ملحق می‌شود. روشن است که او شاه را برآداب ومقررات وامکانات حکومت عثمانی‌مطلع کرده‌وشاه برتخفیف‌اردوحکم‌رانده‌است. درسفرهای ناصرالدین‌شاه گاهی تا ده‌هزار نفر همراه اردوبودند (معیرالممالك در کتاب «یادداشتهایی اززندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه»)

از اشارات مختصری. به‌مسائل سیاسی آن زمان شده یکی هم مسئلهٔ امور سرحدی ایران‌وعثمانی است که یکی ازروزهاکه چندنفرازرجال عثمانی حضورداشته‌اندآن‌موضوع مطرح شده‌بوده‌است. می نویسد:

«بعد از بیانات رسمی همه را اذن جلـوس داده در بعضی مسائل لازمهٔ سرحدیه وغیره گفتگو کردیم.» (ص ۱۶۴)

قسمتهایی چند از سفرنامه به‌وصف آثار تاریخی ایران وابنیهٔ مذهبی شیعه ـ یعنی

عتبات ــ درخاك عثمانی اختصاص دارد. هم باید گفت که ناصرالدین‌شاه به آثار تاریخی پیش از اسلام به‌دیدهٔ اهمیت و توجه می‌نگریسته و در آوردن چگونگی وضع آنها نهایت دقت و علاقه را نشان داده و در بعضی از موارد به‌مانند یك سیاح کنجکاو جزئیات و ریزه کاریهای آن آثار را بیان کرده است.

ناصرالدین‌شاه درین سفر از گنجنامهٔ همدان، کتیبهٔ بیستون، نقوش طاق وسطام (بستان) و ویرانه‌های کنگاور دیدن می‌کند و بعضی از آنها را به‌سبکی زیبا و به‌طرزی سودمند به خوانندگان سفرنامه شناسانیده و اطلاعاتی درخور توجه برای باستانشناسان روزگاران بعد به‌یادگار گذاشته است. دربارهٔ اینکه نتوانسته‌است نوشتهٔ گنجنامه را بخواند می‌نویسد:

«... بالای این دره در سنگ بزرگی به‌خط میخی دو حلقه نوشته شده‌است. رفتیم ملاحظه کردیم. هیچ عیب نکرده است. بی‌اندازه خستگی و دلتنگی داشتم که این خطوط را نتوانستم بخوانم.» (ص۴۴)

نقش بیستون را درنوشتهٔ ناصرالدین‌شاه چنین می‌بینیم:

«بالاتر از آن (رودخانه) تقریباً بیست ذرع بیشتر ایوانی از سنگ بیرون آورده و اشکالی نقش کرده‌اند. صورت داریوش است به‌تخت نشسته. اصل صورت و تخت ریخته و قدری خراب است. نه‌نفر اسیر دستها به‌عقب بسته ردیف در پای تخت ایستاده‌اند. یك نفر که از همه عقبتر ایستاده است کلاه بلندی شبیه به کلاه نمدی شیرازی درسردارد. زیر کلاه عریض و نوك کلاه خیلی باریك و معلوم نیست این یك نفر مختصاً چرا کلاهش اینطوراست. باقی کلاهها کوتاه یاسر برهنه‌هستند. سردار بزرگی پای تخت درمقابل پادشاه ایستاده حرف می‌زند و یکی ازاسراهم زیرپای این سردار افتاده است. دونفر دیگر پشت سر سردار ایستاده‌اند که گویا از اعیان وارکان دولت هستند. موی زلف سردار بلند ومجعد است. ریش هم دارد. پادشاه هم به‌همین هیأت است. صورتها از قاعدهٔ نقاشی خارج نیست و خوب حجاری کرده‌اند. باچشم وعینك درست نمی‌دیدم. بادوربین نگاه کردم تادرست دیدم.» (ص۵۹ــ۶۰)

طاق وسطام (بستان) را بهمین ترتیب و بـادقتی بیشتر و تفصیلی زیادتر وصف می‌کند. دوصفحه بیشتر از سفرنامه را به‌بیان جزئیات نقوش آنجا صرف کرده است (صفحات ۶۵ــ ۶۷). چون آوردن همهٔ آن نوشته درین مقدمهٔ کوتاه دور از اندازه خواهد بود چند جمله از آن‌را می آورم.

«... هیأت واندام سوار واندازه وقوارهٔ اسب ازطبیعت عالیه بزرگترست... پای چپ اسب که برجسته از سنگ بیرون آورده بودند از موضع ران نمی‌دانم به‌دست کدام بیمروت بی‌تربیت شکسته شده است. شاید دراستیلای عرب اینطور کرده باشند. یك دست خسرو هم که نیزه گرفته است و قدری از سراسب شکسته شده است، بدین شکستگی ارزد به‌صد هزار درست. اینطور حجاری و نقاشی به‌این صحت ودرستی می‌توان ادعا کرد که کمتر دیده شده است. اعضاء متناسب، اندام درست، نکات همه به‌جای خود به‌کار رفته. حالا محال است کسی بتواند

حجاری کند. دم اسب را طوری قلم‌زده است که مو به‌مو شماره می‌شود... فیلهای زیاد حجاری‌شده است که بعضی جرگه می‌رانند و بعضی شکارها را حمل می‌کنند. این اشکال با اینکه کوچک است و ریزه‌کاری شده است چنان خوب نقش شده است و فیلها وخوکها را طوری خوب حجاری کرده‌اند که عقل را حیران می‌کند.» (ص۶۵-۶۶)

ناصرالدین‌شاه چون خود ذوق نقاشی داشت وطرحهای دیدنی و دلپسندش برهانی است بر آن، در نقش و نگار طاق‌وسطام به‌دیده‌ای هنرمندانه نگریسته‌و حالات آن نقوش‌و هنر نقاش را به‌ریزه‌کاری برشمرده و یک به‌یک نموده است و بمانند ناقد منصف اگرچیره‌دستی حجاران عصرساسانی را ستوده حجاری صورت محمدعلی‌میرزای دولتشاه راکه یادگاری است بد ازعصر فتحعلی شاه «مهوع» وسبب «تضییع» وضع طاق‌بسطام دانسته است. می‌نویسد:

«بالای این صفحه آغاغنی خواجه‌باشی محمدعلی میرزای مرحوم که از طوالش گیلان بوده است زحمت کشیده صورت مرحوم شاهزاده را نشسته و حشمة‌الدوله پسرش وپسر کوچک دیگرش را داده است حجاری نموده. خود آغا غنی را هم با هیأت مکروه، ایستاده درجلو شاهزاده نقش کرده‌اند. وطوری بدو بیقاعده که واقعاً مهوع است وطاق را ضایع کرده است و بس که بدحجاری شده روی اشکال را رنگ‌آمیزی کرده‌اند والحق مایهٔ تضییع طاق شده است.»(ص۶۶)

می‌بینیم که ناصرالدین‌شاه بچشم هنرشناسی وقدرگزاری به‌آثار هنری باستانی ایران می‌نگرد و هرگونه گزند و صدمه‌ای راکه به‌آنها وارد شده است به‌کلك نقد می‌نمایاند. یکجا شکستن دست خسروپرویز راکاردستی «بیمروت وبی‌تربیت» برمی‌شمارد ویکجا از حجاری ناخوشایند آغاغنی به‌قام ملامت و شماتت یاد می‌کند. جایی دیگر که به‌وصف ابنیهٔ عتبات می‌پردازد دربارهٔ یادگارنویسی برروی دیوار ساختمانهای گذشته به‌درستی و شهامت اینطور می‌نویسد:

«مردم به‌خطوط مختلف و عبارات غریب در دیوارها و محراب بقدری یادگاروتاریخ سفرخودشان رانوشته‌بودند که‌سطح دیوارسیاه‌بود. این‌عادت‌مردم که بیشتر اماکن معروف ومحل تفرج را یادگار می‌نویسند از عادات ذمیمه و خیلی رکیك است، خاصه در این امکنهٔ شریفه‌که بسیاربی‌ادبی است ونهایت جسارت است.» (ص۱۲۸)

گسترده‌ترین وصفی که ازشهرهای ایران درین سفرنامه‌می‌بینیم ازآن کرمانشاه‌وکاخ‌و ساختمانهای مشهور به‌«عمادیه» درنزدیکی آنجاست. نوشتهٔ ناصرالدین برای تاریخ‌شهر کرمانشاه وبازیافتن وضع گذشتهٔ عمادیه سندی گویا وروشن است و نمونهٔ توصیفی خوب است از وضع تاریخی یك‌شهرایران‌درعصر ناصری.

نکته‌های تاریخی این سفرنامه کوتاه است ولی همه مفید. مانند ضبط نام کسانی که «پول هندی» را درعتبات تقسیم می‌کرده‌اند (ص۱۳۲، ۱۳۵)، نام بعضی از شاهزادگان قاجار وبازماندگانشان که ازدورهٔ فتحعلی‌شاه ومحمدشاه به‌شهرهای زیارتی تبعید شده ویا پناه جسته بوده‌اند و از مهمترین همه عباس‌میرزا ملك‌آراست که درین سفر با ناصرالدین

شاه دیدار می کند ودر قسمتی ازسفرافتخار همراهی می یابد.

درصفحهٔ ۱۲۹ به‌این آگاهی دست‌می‌یابیم که‌خزانهٔ‌نجف، پس ازبازدیدناصرالدین شاه وصورت‌برداری توسط نمایندگان دو دولت ایران وعثمانی مهرمی‌شود، وحکایت از آن داردکه تاآن زمان دولت ایران بنحوی درامور عتبات دخالت داشته است. می نویسد:

«امروز گفتم‌خزانهٔ حضرت راکه ازایام وهابی الی‌حال بسته است‌وقریب هفتاد سال می‌شودکسی بازنکرده بازکنند. اسباب موجوده را ازجواهر وطلا و سایرثبت‌کنند. دوباره ازجانب ایران وعثمانی مهرشود. از حیف و میل وکسرو نقصان محفوظ بماند...»(ص۱۲۹)

ازهمین گونه است نکته‌ای دربارهٔ سنگرنادرشاه درحدود بیستون (ص۵۶) و بیان وضع گنبد وایوان مزار محمدعابد نزدیك آشتیان که آنجا را از «بناهای خیلی کهنه» می‌داندکه اگرپس ازآن‌دوباره‌سازی نشده باشدباید رفت ودیدکه‌آن بنا تاچه‌اندازه«کهنه» وازآن چه قرنی است.

نکته‌های اجتماعی دراین سفرنامه‌کم است مگرآنچه بطوراتفاقی به‌نگارش درآمده باشد. چون در آن سال سفر،تنگی آذوقه دراغلب شهرهای ایران بود گاه به‌گاه دراین سفرنامه به‌وضع قحطی وسختی زندگی مردم مخصوصاً درتهران، خراسان، اصفهان ویزد اشاراتی شده است (صفحات ۲۳، ۱۸۵، ۲۰۲ وجزآنها دیده شود).

جنبهٔ جغرافیائی سفرنامه ازجنبهٔ تاریخی‌آن زیادترست. ناصرالدین‌شاه دراغلب‌جاها «هیأت ارضی» بیابانها وکوها و دره‌ها و راهها را نوشته و ریگ بومی و سنگلاخی و علفزاری وچشمه‌ساری هرجای را به‌روشنی بیان‌کرده است وازین حیث دقت‌وتوجه‌اورا می‌نمایاند. جزاین وضع دهات سرراه وحتی نام‌آبادیهای دوسوی راه ونام‌گیاهها‌وبوته‌هایی راکه هربیابان‌نها می‌دیده‌برمی‌شمارد و گاهی به‌ذکر میزان محصول (ص۷۳،۱۶۹) و مسائل مربوط به‌کشاورزی وقنوات می‌پردازد ونام مالکین‌آبادیها را دربسیاری از موارد ضبط‌کند واین خود برای تحقیق درتاریخ مالکیت خالی ازفایده نیست.

درقسمت‌های زیادی از سفرنامه نام جانوران مختلفی راکه درراه می‌دیده و یا در شکار می‌زده است ضبط‌کرده وازین لحاظ اطلاعات بسیارمفید تاریخی از چگونگی محیط زیست جانوران دربیابانهای ایران وحتی درحول وحوش شهرطهران دردسترس‌ما گذاشته است. درحالی که اگرامروز فرسنگهای زیاد دربیابانها بگذریم نشانی از چرنده و پرنده کمتردیده می‌شود. به‌فهرستی ازنام جانوران بنگریدکه درپایان‌کتاب چاپ شده است.

اطلاعات خوبی هم مربوط به‌اقوام و طوایف و عشایر درین سفرنامه هست که برشمردن یک‌یک‌آنها سبب درازشدن این یادداشت می‌شود. خوانندگان با نگریستن به فهرست نام طوایف واقوام می‌توانند زود برآن اطلاعات دست یابند.

اینک بینیم که نظرش نسبت به‌اشخاص چیست واز افراد حکومتی و دیگران درین سفرنامه چگونه یادمی کند. نخستین‌نکته‌ای که موردتوجه‌تواند بود این است که‌ناصرالدین شاه درین سفرنامه نام شخص مهم وغیرمهم را یکسان وبی‌هیچگونه کبرو نخوتی می آورد. القاب وعنوان ومنصب هریك را درهرجاکه لازم بوده آورده و بهیچوجه بی‌ادبی و بی-

احترامی و رویهٔ خفیف کردن نسبت به‌آنها روا نداشته و براستی در نگارش سفرنامه سبکی «خودمانی» اختیار کرده است. ازجمله نگاه کنید به این عبارت:

«بعدازشام پیشخدمتها را خواستم. میرزا علی‌خان، امین‌حضور، عکاسباشی، عضدالملک، امین‌السلطنه، مهدیقلی خان، آقا وجیه، معتمدالملک، موچول‌خان آمدند. حاجی میرزا علی مشکوةالملک هم بود. من روزنامه می‌خواندم معتمدالملک ترجمه می‌کرد. قدری هم با میرزا علی‌خان منتخب اشعار خواندیم ونوشتیم...» (ص ۱۸۰)

لحن سفرنامه از آغاز تا به‌انجام همین‌است. درحالی که اگر تکبر و تفاخری شاهگونه می‌خواست بنمایاند می‌توانست نام این‌اشخاص را بدون‌خان وآقا بیاورد ومختار بود ذکری نکندازاینکه با فلان کس روزنامه می‌خواندم و با بهمان‌منتخب اشعار. حتی، درجایی‌یادآور شده است: «مجدالدوله بیانات می‌کرد قدری با او شوخی شد.» (ص ۱۶۲)

البته تعریف وتمجید از اشخاص دراین کتاب زیاد نیست وبطور اتفاقی است اگر می‌بینیم که از امین‌السلطان (آقا ابراهیم آبدار) بطور صادقانه‌ای یادکرده است.

«الحق امین‌السلطان نوکر قابلی است. ازعهدهٔ هرخدمت می‌آید، خاصه درامر آبدارخانه نظیر ندارد. این سفرکه نظم سیورسات وامر دواب و دیوانی فوق‌العاده به‌اومحول‌شد باعدم مناسبت وبی‌اطلاعی چقدرخوب ازعهده برآمد و چه‌قدر باعث آسودگی شد.» (ص ۱۷۳)

درگذشت اشخاص سرشناس، ازنکته‌هایی است که درین سفرنامه قید شده وهرکس که درطهران ویا شهرهای دیگر فوت می‌کرد خبرش فوراً به ناصرالدین شاه داده می‌شد. بطور مثال نگاه‌کنید به‌آنچه دربارهٔ فوت عزیزخان سردارکل نوشته (فهرست اعلام). او ذکر درگذشتگان مهم مملکت را درسفرنامه آورده است.

به یادآوردن خاطرات گذشتهٔ زندگی‌ازچاشنیهای سفرنامه اوست. در سه مورد از سفرهای پیشین خود یاد می‌کند. می‌نویسد:

درهمدان ـ «شانزده سال قبل‌که ازاین راه به‌آذربایجان رفتم درهمین‌باغ منزل‌کردم به خاطرم آمد.» (ص ۴۲)

درکنگاور ـ «سی پیش‌که نه ساله بودم همراه شاهنشاه مرحوم محمدشاه مراجعت ازسفر اصفهان به‌کنگاور آمدیم در همین عمارت منزل کرده بودم و درست خاطرم‌هست‌آنچه‌آن وقت دیدم بعینها موجود است.» (ص ۱۷۸-۱۷۹)

ازهمین زمره است یادی‌که از «قوجه» می‌کند، به این عبارت:

«شنیدم‌که قوجهٔ معروف که صد سال متجاوز ازعمرش‌گذشته وسفرها با اردو حرکت‌کرده بود و در عتبات همه‌جا همراه بود دیشب درکرند فوت و مدفون شده است.» (ص ۱۶۸)

یاآنچه دربارهٔ دوتن از رجال دیوانی‌که آنها را در دورهٔ پیری و دورافتادگی و شکستگیشان در ولایات می‌بیند. یکجا دربارهٔ میرزا محمدکه مقیم دستجرد قم شده بود می‌نویسد:

«میرزا محمد که درحکومت یزد و کرمان مرحوم خانباباخان سردار از او وکالت داشت وبارها دیده بودم پیر وشکسته ومعتکف آشتیان است...» (ص ۱۹۷)

درجای دیگر راجع به میرزا حبیب‌الله نوشته است:

«میرزا حبیب‌الله برادر میرزا نصرالله مستوفی گرکانی را که در زمان ولیعهدی پیش من منصب استیفا داشت دیدم. کنارکالسکه خواسته احوال پرسیدم. در راه رفتن می‌لنگید. می گفت اسب لگد زده پایش معیوب شده‌است. غالباً در همین ده متوقف است.» (ص ۱۹۹)

پیش ازین دیدیم ناصرالدین شاه خود نوشته بود که با مجدالدوله شوخی کرده است. جز آن مورد، جای جای به شوخیها وخوشمزگیهای خود اشاره می کند وگاه‌گاه نوشتهٔ خودرا با مصرعی شعرمی آمیزد وبدان رنگ ادبی‌می‌دهد. ازنیش‌ملیح وطرفه‌نویسی هم امتناعی ندارد. مواردی چند را برای نمونه می آورم.

– «علمای همدان راکه معرفی کردند شخصی ریش‌بلند راگفتند قاضی‌است. گفتم قاضی همدان است؟ علما وسایر خندیدند. خود قاضی هم خندید. کنایه از داستان قاضی همدان [بود] که سعدی درگلستان نوشته است.» (ص ۴۳)

– «فوج زنگنه وفوج قراگوزلو جمعی احمد خان سرهنگ پسر ناصرالملک ایستاده بودند. مردم شهری آمده‌اند. استقبال بیمزه‌ای شده بود.» (ص ۶۲)

– «پیش ازآنکه به ناهار پیاده شویم حسین‌خان پیشخدمت محلاتی با ابهت کیکاوس دوان دوان آمد، یک دراج آورد که با قوش گرفته‌ام.» (ص ۸۱)

– «... از راه مشهور به نعل‌شکن که همه یکپارچه سنگ است می‌راندم. راه خطرناکی است... این راه را نعل‌شکن نمی‌توان گفت، گردن‌شکن است.» (ص ۱۷۰)

– «... یک کبوتر سفید دم‌سیاه بازی‌کن شهری آمده با این کبوتران وحشی جفت شده باکمال خوشحالی وتردماغی پرواز می کرد و از کید عدو وبند وقید مردمان خوش ذات جنس دوپا آسوده احوال سیر وگشت می‌نمود.» (ص ۱۷۶)

– «... هنوز درکار آذوغه وعلیق اردو نتوانسته‌اند قراری بدهند. مردم ازین جهت پریشان[اند] وخودم کسل بودم... درقریهٔ موسومه به ساس... کاهی سراغ کرده‌اند، همچون برآب شیرین غوغای کاروانی.» (ص ۱۵۶)

– «... قدری که راندیم به قدر ربع ساعت باران شدید وتگرگ بارید. مردم را ترکرد. آسمان زوار این‌آستان‌را از لوث معاصی پاک خواست کند: پاک‌شو اول وپس دیده به‌آن پاک انداز.» (ص ۱۱۳)

ناصرالدین شاه بعضی از «جزئیات» را هم از نظر دور نمی‌داشته است وآنها از مواردی است که ما را با بعضی ازکردارها واندیشه‌های سفر روزانهٔ او آشنا می‌سازد. کلاه از سر مسافر افتادن موضوعی است عادی، اما برای شاه سفرنامه‌نویس قابل ضبط است به منظور آنکه بتواند سختی وزش باد را بنمایاند. نوشته است:

«باد به شدت می‌وزید... باد شدت کرد. بطوری که کلاه محمد حسن خان را باد

ازسرش برداشت ویک‌ربع ساعت بیشتر سر برهنه ماند.» (ص ۴۷)

درجای دیگر چون رنگ ریش خسرومیرزا توجهش را به‌خود می کشد نوشته‌است، «ریش خسرومیرزا رنگ غریبی پیدا کرده سنجابی شده است» و در دنبال آن از این که هنوز مردم همدان کلاههای عهد فتحعلی‌شاهی ومحمدشاهی را به سر می گذارده‌اند اظهار غرابت می کند. می نویسد:

«درهمدان هنوز کلاههای به سبك قدیم زیادست. بعضی کلاههای غریب دیده شد که خیلی مضحك بود.» (ص ۴۲)[1]

ازموارد دیگر که توجه شاه به‌جزئیات را بازگو می کند، واقعه‌ای راکه راجع به کلاغ وقراقوش است نقل می کنم:

- «قراقوشی یک قمری را عقب کرده... تا نزدیک معبر کالسکه قمری را گرفت نشسته می‌خورد. کلاغی با ادب تمام و خفض جناح آمد پیش روی قراقوش نشست. منتظر که ازصید اونصیبی برد. وضع صیادی قراقوش وحالت کلاغ خیلی تماشایی وغریب بود.» (ص ۱۶۲)

درین سفرنامه مقداری اصطلاحات هست که امروز مستعمل نیست واز لحاظ آنکه آن اصطلاحات اکنون به‌کار لغت نویسان می‌آید طبعاً فایده دارد مانند: برنج نیلوفری که نوع مرغوب از برنج بوده است (ص ۷۲)، تنقال (درمورد آتش و زغال، صفحهٔ ۱۶۹) وپیچاز (ص۱۷۴) که معنیش را درست درنیافتم و درفرهنگ‌های دم دستم (لغتنامه وفرنودسار) آنها را ندیدم. اصطلاحات مربوط به ساختمانها ولباسها وخلعتها هم که درین کتاب هست منبع خوبی برای فرهنگ‌نویسان خواهد بود.

چند نکته‌ای که از آداب و رسوم، اوهام و خرافات مردم در سفرنامه آمده است خواننده را متوجه می‌سازد که نویسندهٔ پای‌بندی اساسی به‌آن نوع افکار ندارد. وحتی در بعضی ازموارد صریحاً از رفتارهای عامه انتقاد می کند.

- «... گفتند لرها اعتقادی به این سنگ دارند (ازسرستون‌هایی ساسانی). در لرز وتب ونوبه وسایر امراض نخود وکشمش وسایر نذورات به پای این سنگ می آرند وغالباً محروم نمی‌روند[2]. بالطبع مردمان ابله واحمقند.» (ص ۶۸)

- «یک میل سنگی به ارتفاع دو ذرع... بود به قطریک بغل آدم شاخص ظهر است... بعضی عوام اساس قطر این سنگ را محک صحت نسب ومیزان سلامت

---

۱. ناصرالدین شاه بودکه کلاه کوتاه را رواج داد. درالمآثر والآثار شرحی تحت‌عنوان «اصلاح کلاه» نوشته شده است (صفحه ۱۰۲ چاپ سنگی) که نقلش مناسبت دارد:

«ار رسوم و عادات ردیه رعایای دولت علیه یکی آن بودکه کلاههای بسیار بلند از پوستهای بخارا و سمرقند به بهای گزاف بلکه به تبذیر و اسراف سرانجام دادندی و استعمال کردندی... وپیکری راکه ریختهٔ کارخانهٔ آفریدگاریگانه‌است ازتناسب طبیعی خارج می‌نمودند... لاجرم بفرمود... کلاه کوتاه برسر نهند. میرزا عباس فروغی... گفته است:

«کلاه سرو قدان بس‌که سربلندی کرد به حکم شاه جهان کرده‌اند کوتاهش»

۲. به اعتبار جملهٔ بعدی ظاهراً «می‌روند» درست می نماید.

فطرت می‌دانند. یعنی هرکس این سنگ را بغل بگیرد و دستهایش به یکدیگر نرسد حرامزاده‌اش می گویند. شنیدم والی‌پاشا به مزاح و هزل جمعی را به آن مقام پرده شوخی کرده است.» (ص ۱۲۷)

ـ «حاجی ابراهیم‌خان پسر فراشباشی نایب‌السلطنهٔ مغفور هم سالهاست درنجف مجاورت دارد درسلسلهٔ فقراست. مردم اعتقاد و رسوخی دارند. شنیدم شبها در جلو یکی ازهجرات صحن می‌نشیند. مردم عوام کالانعام دور او را می گیرند، با خضوع وادب می‌ایستند. به‌کسی اذن جلوس نمی‌دهد و ازاین بی‌ادبی اندیشه نمی کنندکه... این بازیها وافسانه‌ها دلیل کفر وعلامت جهل است... این‌حرکت به نظرم قبیح آمد...» (ص ۱۳۰)

ـ «ازکسبه و اصناف هم با تشریفات کهنهٔ قدیم بیرون آمده بودند. مثلا شیشهٔ نبات‌که از رسمهای کهنه و مندرس است آورد و درمعبر کالسکهٔ من شکستند. خدا رحم کردکه درکالسکه بودم وازاین خطر محفوظ ماندم، والا اگر اسب سوار می‌شدم صدای شیشهٔ شکسته اسب را رم می‌داد و زمین می‌خوردم...

ازاین رسم وعادت بدتر قربانی گوسفند است. پیشتر گاو وشترهم رسم‌بود. تدریجاً موقوف‌کردم. اما ازگوسفند بیچاره دست نکشیده‌اند وبدتر ازاین‌عادت و رسم نمی‌شود که دراول ورود به مکانی ازکشتن حیوان و ریختن خون روح وبدن انسان را متأذی ومشمئز می کنند. ان‌شاءالله رفته رفته این رسم وحشیانه را هم مردم ترک خواهندکرد.» (ص ۱۷۱-۱۷۲)

اکنون می‌رسیم به بررسی در رفتار وکارهای روزانهٔ شاه وطرز مسافرت و نحوهٔ وقت‌گذاری او به هنگام مسافرت.

ناصرالدین شاه درسفر از اتراق در جاهای‌کثیف روی‌گردان بود[1]. در بسیاری از موارد به‌وضع کثیف آبادیها اشاره‌کرده و درحقیقت به‌مذمت‌گویی پرداخته است؛ مانند:

ـ «فضای سراپرده هم پاک نبود. گفتم جاروب کردند اما بازکثیف است. منزل بدی است و به این واسطه راحت نبودم.» (ص ۶۱)، «هر دو ده بسیار کثیف است.» (ص ۶۹)

اما درمورد خوراک سختگیری نداشت. هرچه پیش می‌آمد می‌خورد. می نویسد: «دراطاق بعداز ادای فریضه شام خواستم. بحمدالله تعالی با نان وکباب جوجه وتخم مرغ آب‌پز تغذیه شد.» (ص ۱۵۱)

ناصرالدین‌شاه درین سفربودکه برای نخستین‌بار میوه «موز» می بیند، پس به وصف آن می‌پردازد. نوشته است:

---

۱. برعکس مظفرالدین‌شاه‌که طبق نوشتهٔ حسیقلی‌خان نظام‌السلطنه «رسم این شاه این است‌که اولا بنا به‌عادتی‌که ازاول عمرکرده است درخانه‌های کثیف وپرکک وکنهٔ دهات منزل می‌کنند... مکرر درمنازل جا نبود درمیان دکانهای بقال ده یا قهوه‌خانهٔ‌کثیف‌که معبرعام بود منزل می‌کرد...» (خاطرات واسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنهٔ مافی، جلد اول، صفحهٔ ۲۴۵)

«تیمورمیرزا ازخانهٔ اقبال‌الدوله [هندی] موز آورده بود مثل‌خوشهٔ انگور. خود میوه به بامیه شبیه است، قدری بزرگتر. طعم انجیر دارد.» (ص ۱۴۶)

شاه ظاهراً همیشه سعی می‌کرده‌است تا اهل محلهایی که‌اردو به‌آنجاها واردمی‌شده‌است صدمه‌ای نبینند واگر چنان می‌شد که‌گزندی به مردم می‌رسید درصدد برمی‌آمد که جبران خسارت آنها بشود. یکبار درابتدای سفر، دستور می‌دهد تا نایب فراشخانه را چوب می‌زنند واز فراشباشی جریمه می‌گیرد. شاید همین سیاست موجب می‌شود که اهل اردو تکلیف بعد خود را بدانند. نوشته است:

«... فراشها انار زیاد هم چیده وخورده بودند... بعضی احکام شد. نایب فراشخانه چوب خورد. فراشها که درباغ بی‌اعتدالی کرده بودند تنبیه شدند. پنجاه تومان ازفراشباشی جریمه‌گرفته شد به صاحب باغ بادام دادم.» (ص۳۴)

مشغولیات شاه درسفر متنوع بود. نگارش وقایع سفر، امضاکردن احکام، دستور نوشتن برعریضه‌ها و گزارشهایی که ازطهران می‌رسید، انتخاب ونوشتن اشعار سعدی با همراهی میرزا علی‌خان (صفحات ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۸۰ دوبار)، شنیدن شعر (ازجمله قصیدهٔ مجدالدوله، صفحه ۱۴۸) وتاریخ مانند روضة‌الصفا (صفحهٔ ۱۷۷) واخبار ممالک فرنگستان از روی روزنامه‌های فرانسه و روسیه وعثمانی وانگلیس و همچنین خواندن روزنامه‌هایی که خود درقدیم نوشته بود (صفحهٔ ۴۳) از زمرهٔ کارهای روزانه‌اش بود. دیدن عکسهایی که عکاسباشی درجریان مسافرت می‌انداخت هم ازمشغولیات شاه بود، وبالاخره عمده‌ترین تفریح شاه درطول سفر شکار بود. این‌سفرنامه مملوست ازشرح شکارهای پرنده و چرنده درکوه و دشت، و با تفصیل وتوضیح لازم که خود ازحیث لغت و اصطلاحهای مخصوص شکار و تفنگ ذخیره‌ای است درخور توجه[1].

ناصرالدین بیشترشبها را به‌شنیدن‌مطالب روزنامه‌هایی‌می گذرانید که‌معمولاًمحمدحسن خان، طولوزان وگاه میرزا علی‌خان، معتمدالملک ومحقق برای او می‌خواندند و ترجمه می‌کردند.

آتش‌بازی هم از جمله تفریحهایی بود که بعضی از شبها اجرا می‌شد. (صفحات ۲۶، ۴۱، ۶۰، ۶۳، ۷۹، ۹۲، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۵).

***

درین سفر، میرزا محمدحسین رئیس‌الکتاب یکی ازهمراهان شاه بود. از او چند ورق یادداشت که ازجنگ خطی شخصی او جدا شده ومربوط به این سفرست چندین‌سال پیش به دست من رسید[2] و درمجلهٔ راهنمای کتاب معرفی کردم وعکس یک صفحه را هم

---

۱. بالابان (۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳)، تفنگ مجلسی (۳۰)، تفنگ‌گلوله زنی (۱۴۶)، تفنگ شاسپو (۶۴، ۴۹، ۸۶)، تفنگ چارپاره زن (۲۴، ۱۲۸، ۱۵۰)، جرگه (۵۶، ۵۸، ۶۶)، جرگه‌کردن (۵۶)، کلاه‌کردن (۳۳)، کمه نشستن (۲۴).

۲. این اوراق را که ازآن مرحوم فدائی علوی بود داماد ایشان به من سپرد. مجلهٔ راهنمای کتاب سال ۱۲ (۱۳۴۸) و نیز جلد دوم سواد وبیاض (تهران، ۱۳۴۹) صفحات ۵۰۰-۵۱۱.

به چاپ رسانیدم. تعجب است که هیچ موجبی پیش نیامده تا ناصرالدین نامی ازو برده باشد. درحالی که نام بسیاری از پیشخدمتان وهمراهان به مناسبتهای مختلف در سفرنامه آمده است.

باری چون یادداشتهای این نوشته مکمل سفرنامه است تمام آن را درقسمت پیوست کتاب نقل وعکس آن را هم برای نمودن خط وطرزکار رئیس‌الکتاب چاپ می کنم.

***

رسم‌الخط چاپ سنگی کتاب راکاملا رعایت‌نکرده‌ایم. زیرا درآن بسیاری ازکلمات به هم چسبیده وسبب دشواری خواندن بود مانند خان، این، آن وحتی کلماتی را بطور نامتناسب به‌یکدیگر متصل کرده‌اند مانند قبلزین (بجای قبل ازین). درهمه‌جا ذرع (مقیاس اندازه‌گیری) به غلط «زرع» بود. کاتب، خواستن وخاستن را درمواردی چند به جای یکدیگر وبطور نادرست نوشته وما همه موارد را چنانکه اقتضای مفهوم بود تصحیح کردیم. ازموارد دیگر که برگردانده‌ایم کلمهٔ ناهارست که درهمه‌موارد «نهار» بود وهمه‌جا اصلاح شد وچون مواردش متعدد بود ذکر مورد به مورد درحاشیه لزومی نداشت.

***

دربارهٔ فهرستهای کتاب چند توضیح لازم است:

بعضی ازنامهای جغرافیائی مربوط به‌عثمانی ممکن است درست نباشد وفعلا منبعی صحیح در دست نبودکه بتوان نسبت به موارد اشکال رسیدگی کرد.

آن اسامی جغرافیائی نقل شدکه مطلبی راجع به‌آنها هست. ورنه ازآوردن اسامی که به تفاریق و استطرادی آمده‌است خودداری شد. ضمناً کنار نام‌آبادیهای کوچک نام بخش یا شهری که آبادی متعلق به‌آنست قید شد.

درمورد نامهای جغرافیایی ناشناخته، به مراجع جغرافیائی دیگر مراجعه شد وچون معلوم شدکه کاتب سفرنامه بعضی ازنامها را به اشتباه کتابت کرده‌است صورت درست در متن وصورت نادرست درحاشیه آورده شد.

درکنار نامهای اشخاص کلمات خان، میرزا، الف‌لام اگر در وسط نامها قرارداشت به حساب نیامده است.

***

یادداشتی که می‌خواستم کوتاه باشد به درازا کشید وعیبی ندارد. زیرا بر خوانندگان بهتر روشن‌شد که چرا باید سفرنامه‌های ناصرالدین شاه را ازمآخذ مفید دورهٔ قاجاری دانست و درست دریافت که چه تفاوتی بارز میان مطالب سفرنامه‌های او با سفرنامه‌های فرزندش مظفرالدین شاه وجود دارد.

تهران، بیستم مهرماه ۱۳۶۲

ایرج افشار

سفرنامهٔ عتبات ناصرالدین شاه

متن



بسمه تبارک و تعالی

براربابِ خبرت پوشیده نیست که در ازمنهٔ سالفه نظر به اختلاف فیمابین دول وملل روابط الفت واختلاط چندان مرعی و مؤکد نبود، غالب بنی نــوع انسان برمنهاج صواب ممهد نبودند. مقتضیات قضا و قدر پیوسته در میان حدود و ثغور مانع و حایل بود وسد راه رسل و رسایل می کرد. نتایج علم و اطلاع و ثمرات غفلت وجهل درنظر خلق حکم مساوات داشت و منافع ومضار آن برجملهٔ ضمایر مستتر بـود. نعمت امنیت که مستلزم بسط دایرهٔ مروت و وسعت فضای مراودت است دربنگه عنقا جای‌داشت. تدابیری که درتصفیهٔ این حالات مذمومة‌المبانی به‌کار می‌رفت بهانه‌ای می‌شد برای اظهار نیات فاسده وارتکاب مفاسد مناهی.

سلاطین قسمت آسیا که ذکربسطت ملک و عدت سپاه آنها هنوز در اقسام پنجگانهٔ ارض شایع است باآن آزادی خاطر و فر فرماندهی که خود را برتسخیر ممالک روی زمین قاهر می‌دیدند قادرنبودند بی‌غایلهٔ جنگ وجدل ودعوت‌منهی اجل ازحوزهٔ ملک‌وخطهٔ دولت‌خطوه‌ای تجاوز کنند که خطوط حدود همه‌حاکی ازآیت منع ومخاصمت بود ومصیبت قتل واسر ومساوی نهب و غارت دولت را هرساعت به‌یک محنتی مبتلا می کرد که تدبیرخلاص آن جزبه‌سوق عسکربه‌وجهی دیگر متصورنبود ولاشک ارادت باری عزاسمه وجلت کلمته چنین جاری‌شده بود، خامهٔ تقدیر بدین‌طریق رفته که اصلاح این معاملات ناپسند و اتفاقات ملال‌انگیز به‌عهدهٔ این‌عهد عزیز باشد که قدرت شهریاری باغیرت دینداری تؤام است‌ورأفت رعیت‌پروری ومهابت دادگستری باهم.

فکیف که ازبدو طلوع نیرذات با برکات ظل‌اللهی که آفتابی‌است بی‌زنگ زوال و ننگ وبال تاکنون که به‌حساب اسلامیان سال هزارودویست‌وهشتادوهفتم

هجرت خاتم وفخر بنی آدم است تمامی ملکات عقل و عدل را که در وجود مبارک مرکب است مصروف تعدیل عادات قدیمه و تمهید اسباب تربیت فرموده «ملیک اذا یعلوا السریر متوجاً تمنی الثریا ان تکون قوائمه»، دور عالم که مدتی میل به انحراف داشت به اعتدال آمد، نهال ملک وملت به اثمار دلپذیر بارور گشت. جمع پروردگان و خیل برآوردگان که هریک به منزلهٔ عیون وابصار دولتند و اعوان وانصار ملت به امر اقدس اعلی راه امصار ومدن گرفتند وچشم تتبع وتمرن گشودند. به امداد عقل کافی و تأیید ادراک صافی واظهار نیتهای حسنه هریک واسطهٔ عقد مودت شدند ورابطهٔ سلک مراودت شعاع حسن وفاق سرتاسر آفاق گرفت، و پرتو انتفاع آن به اقصای عالم رفت. راه آمد وشد بازشد. نسایم دوستی به اهتزاز آمد. فواید علم وخبر برخاص و عام محسوس گشت وفتاوی عقل وهنر به فرشهود پیوست. رایت عدل به سمارفت و آیت ظلم در بن چاهی به زیر صخرهٔ صما، غاب الشر من شهوده و آب الخیر من وجوده.

به شکرانهٔ این مواهب که ذکر تمامی آن خارج از تحریر اقلام است وفوق تصور اوهام برخاطر انور علامت الهام ظاهر گردید که در اعتلای لوای ملت اجتهادی فوق العاده مرعی دارند و اعتصام به حبل متین عصمت که دایماً وجههٔ همت والا و نیت نیکو و عقیدت صافی خسروانی است چونان که در شهود خواص هویداست برعوام نیز معلوم شود.

در ایضاح این معنی رأی عالم آرای ملوکانه اقتضا کرد که از راههای وداد که از دولت علیه به دول متحابه ایجاد یافته شاهراهی خاص احداث شود محدود به حدود جامعهٔ اسلامیه، مبدأ آن از مدارج انس ومنتهای آن به معارج قدس، و به نفس نفیس همایونی بدان سان که در سابقهٔ ازل مسبوق بود هم ازاین راه به سیاحت دیار عرب ومزار ائمهٔ امم تشرف جویند. هنوز شاهد عزم در پرده بود که ازجانب مقصود شرط پذیرائی به تقدیم آمد، صفای بین الحضرتین صلای دعوت زد. روایح یگانگی نوایر اشتیاق را اشتداد داد. ازساحت عراقین بانگ یا بشری برخاست. عموم خلق آن صفحه ازقدوم مبارک مستبشر شدند. ایالت زورا به این نوا مدحت سرا گشت.

ما اظهرت مجده کتاب مدحته ان الذی ستروا فوق الذی سطروا

موکب اجلال که مدار آن برمدارج کمال است و مسیر آن همه برمعارج

اقبال از مرکزخلافت باهره نهضت فرمود. اسواق دین‌پرستی این تحمل مشاق‌را برخاطراقدس سهل و آسان کرد. خار را حریرشمرد، خاک را عبیر. درطی طریق به‌هرمنزلی که ورود می‌دادند معدودی‌از کفات دین‌وثقات حق‌ویقین وملک‌زادگان عظام ونوئینان کرام وچاکران اعتاب وحافظان اطراف به‌اردوی همایون ملحق‌می‌شدند وبه‌شرف التزام رکاب همایونی برهمگنان تسابق می‌جستند.

تا نواحی حدود عراقین همچنان اجتماع وازدحام بود. تحمل عبور امری مالایطاق شد. هلهلهٔ عابرین از نه‌رواق گذشت که همه‌جا اردو به‌اردو پیوسته بودو راه ایاب وزهاب بسته. چون التزام حشمت و کثرت خلق فوق حوصلهٔ ایالت آن صفحه‌بود لابد اسباب زحمت‌و کلفت می‌شد، خیمهٔ سلطانی و آنگاه فضای درویش، لاجرم مأمول آنها به‌حسن قبول مقرون نیفتاد وامرقضا مثال به‌اختصار اردو نافذ گشت وشمارهٔ همراهان به‌جمع خواص وبعضی ازافراد حشم انحصاریافت‌وباقی برحسب تعیینات مقرره به‌محل خود عودت کردند وسابقهٔ تربیت ملوکانه همهٔ‌آنها را ازتأکید حفظ غیب بی‌نیازی می‌داد.

بالجمله آفتاب خسروان دربیست و یکم شعبان سنهٔ ۱۲۸۷ به‌فضای خانقین بسط شعاع دادند. رجال دولت‌علیهٔ عثمانی که پیش ازطلوع آفتاب پذیرائی‌مقدم مبارک را چشم‌به‌راه بودند درین منزل ضیاءِ اندوز پیشگاه اقدس شده هریک در خور درجه ورتبه مشمول عاطفت گردیده احترامات فوق‌العادهٔ آنها و آن‌چه از طرف قرین‌الشرف شاهنشاهی نسبت به‌آنها ومجاور ومسافرآن صفحات به‌تقدیم رسیده برنهجی است که در روزنامهٔ اخبار انطباع یافته، و زاید دید در ذیل این دیباچه بسط دهد.

***

چون تنظیم این عقد گهر وتقدیم این‌مخزن درر[1] که ازرشحات سحاب خاطر سلطانی‌وتراوش ابررحمت‌سبحانی‌است به‌عهدهٔ اهتمام اقل خدام‌خلوت وچاکران حضرت منشی حضور مقرر گردید درجمع وترکیب ونظم وترتیب اوراق نسخه و انتخاب‌کاتب وحسن کتابت وموجبات طبع و ارتسام آن علی‌ماتیسرجهد خود را

۱ـ اصل: در

ظاهرنمود واکنون که مجلدات آن مانند لمعهٔ نور وشعلهٔ طور به‌نزدیک ودورجلوهٔ ظهورگرفت مناسب دیدکه به‌ادای حق نعمت وشکراین موهبت که دراین سفراز ملتزمین حضور بود ودرسلک اهل شهود ازموجبات عزم ملوکانه وعقاید صادقانهٔ خسروانه که هم از فراید نطق مبارک است فصلی به‌اصل نسخه منضم کند تا فواید آن بروجه اتم باشد وآنها که برمراتب کمالات علیه وکلمات جامعه ونشر فیض وبسط فضل وعوارف خاطرهمایونی واقفند سادگی‌عبارت روزنامه راکه‌اززواید پیراسته وفقط‌به‌ذکرحالات حسیه وحرکت وسکون اردو حصرشده برحسن‌ایجاز کلام وتقریب ادراکات عوام محمول دارند، ان‌هذه‌تذکرةلمن‌اتخذالی‌ربه‌سبیلا.

هو الله تعالی

روزنامه سفر از طهران

الی کربلا و نجف و سایر اماکن

فیض مواطن و مراقد مطهره ائمه هدی

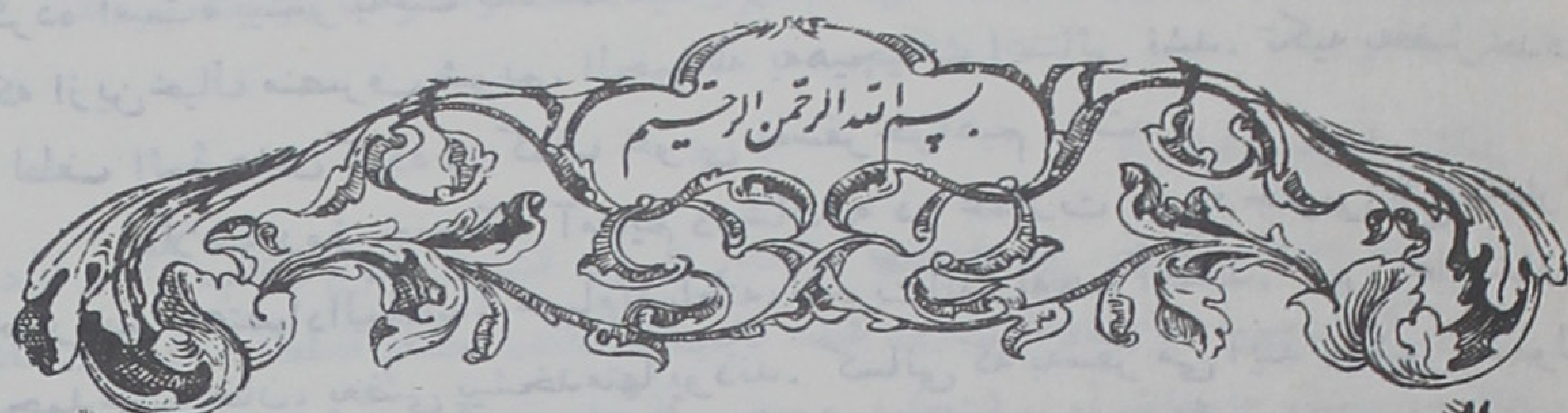
و اولیا و شهدا علیهم السلام

بونیت ییل ترکی

سنه ۱۲۸۷











بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

روز جمعه بیستم شهر جمادی الثانی او اخر سنبله به‌عزم زیارت مشاهد متبرکه و سیاحت عراق عرب از سلطنت‌آباد حرکت کرده به‌دوشان‌تپه رفتیم. امسال چندان مجال تفرج و گردش ییلاقات نبود. اوایل تابستان از نیاوران به‌شهرستانک رفتیم و باز به‌نیاوران مراجعت کردیم. ده‌روز توقف کرده به گلندوک رفتیم. پنج‌شب مانده به سلطنت‌آباد آمدیم. یک‌ماه توقف‌شده‌این‌است که عازم عراق عرب هستیم، انشاءالله تعالی.

در این ایام به‌واسطهٔ نرفتن به‌ییلاقات و شدت گرما درسلطنت‌آباد و نیاوران و گلندوک و قرارگاه‌های درباری و ملاحظهٔ لوازم سفر و قحط و غلای غالب ایالتهای ایران خاصه اصفهان و یزد و خراسان وغیره وظهور وبا در کرمان و گفتگوی زیاد ومشغلهٔ بی‌اندازه و تخفیف ولایات و تعدیل امور مملکت و رسیدگی کارهای مختلف بسیارسخت گذشت.

اما الحمدلله مزاج ما صحیح بود واین‌همه سختی وتلخی را در پیش این قصد بزرگ که به‌زیارت عتبات عالیات منتهی است سهل و آسان می‌شمردیم. درین اواخر به‌تواتر با تلگراف خبر دادند که ناخوشی وبا در کرمانشاهان بروز کرده است. بیشتر باعث کسالت شد. مردم هم به شهرتهای مختلف اصرار داشتند که ازین خیال منصرف شویم. الحمدلله به‌هیچیک اعتنائی نشد. تکیه به‌فضل‌خداو لطف ائمهٔ هدی کرده در کمال خوبی به‌سفرخواهیم رفت.

خلاصه روز جمعه که آمدیم دوشان‌تپه در عمارت سردرجنوبی باغ ناهار[1] خوردیم. اعتضادالسلطنه، حسام‌السلطنه، نصرت‌الدوله،هم آمدند. میرزاعلی‌خان، محمدحسن‌خان، بعضی پیشخدمتها بودند. کسانی که به‌سفر می‌آیند درشهر مشغول تدارک کنند. امروزصبح میرشکار را فرستاده بودم ببیند در جلگه وماهور دوشان‌تپه آهو هست عرض کند. بعد از ناهار خبر فرستاد که درسه تپه آهو دیده است. سه ساعت‌ونیم به‌غروب مانده سوارکالسکه شده راندیم. مهدیقلی‌خان، میرزاعلی‌خان، محمدحسن‌خان، ابراهیم‌خان‌نایب امیرآخور و غیره بودند. بعضی را فرستادم سرقنات دوشان‌تپه. مارفتیم سه‌تپه به‌کمه نشستیم. شکارچیها رفتند رم بدهند. کمه خیلی گرم بود وزمین خشک. آهو ازدامنهٔ کوه می‌آمد. میرشکار دید نشان داد. خیلی دور بود با تفنگ چارپاره انداختم گریختند. میرشکار با دوربین می‌دید، گفت آهو زخمی شده پایش شکسته‌است. اسب انداختند. نزدیک باغ دوشان‌تپه رسیده‌بودند گرفتند. من رفتم قصرفیروزه. بسیار باصفا بود. اماآب قنات کم‌است. محمدحسن‌خان روزنامهٔ پطربورغ خواند. مهدیقلی‌خان آهوراآورد. آهوی بره امسالهٔ نرقشنگی بود، به‌فال میمون گرفتیم.

عصربه‌منزل که عمارت دوشان‌تپه است آمدیم. اهالی حرم‌خانه همه آمده بودند. در سلطنت‌آباد اغلب اهل حرم‌خانه ناخوش شدند. امشب از ملتزمین رکاب کمتر کسی در دوشان‌تپه حاضراست. غالباً برای ناتمامی کار سفردرشهرند.

۱ــ اصل: نهار (درسراسر کتاب)

شنبه بیست‌ویکم [جمادی‌الثانیه]

درمنزل بودیم مشغول نوشتجات و کارها. عصر امروز مستوفی‌الممالک و شاهزادگان، وزرا و غیره به‌حضور آمدند. بعضی فرمایشات‌شد. ناصرالملک نمونهٔ ملبوس طبقات نوکررا آورده بود به‌نظررسید. همه راخوب دوخته بودند.

یکشنبه بیست‌ودوم

در منزل ماندیم. پیشخدمتها بودند. امروز قشون ملتزم رکاب را در اردوی نظامی که درسر آسیای‌دولاب زده شده نایب‌السلطنه، حسام‌السلطنه، نصرت‌الدوله سان می‌بینند. ما مشغول نوشتجات وبعضی کارهای دولتی بودیم. جنگ فرانسه و پروس هنوزباقی است و شهرپاریس در حالت محاصره است.

دوشنبه بیست‌وسیم

امروز بایدملتزمین رکاب راخودم سان‌ببینم. صبح از اندرون بیرون‌آمدم. درصحرا جنجال و هنگامهٔ غریبی است. ازشهر می‌آمدند و می‌رفتند. از اردوی نظامی به‌دوشان‌تپه آمد وشد می‌شد. طبقات نوکر با لباسهای رسمی حرکت می‌کردند. تماشاچی‌زیاد جمع‌شده بود. مستوفی‌الممالک‌وسایروزرا وغیره درسردر شمالی باغ دوشان تپه حاضر شدند. پیشخدمتها همه بودند. بعد از ناهار کار زیاد داشتم. [پس] ازملاحظهٔ‌نوشتجات‌و گفتگوهای لازم‌میرزاعبدالوهاب‌مستوفی گیلانی به‌حضور آمد. میرزامعصوم‌خان ومیرزاعلی‌اشرف مهندس که به‌تعیین[1] حدودسیستان وبلوچستان مأمورند آمدند مرخص شدند. سه ساعت به‌غروب مانده به‌سردر باغ که مجمع وزرا بود رفتیم. صاحب‌منصبان نظامی با لباس رسمی حاضر بودند. نایب‌السلطنه وشاهزادگان‌بودند. مستوفی‌الممالک باجبهٔ ترمه شمسه‌داری که‌امروز خلعت داده بودیم ایستاده بود. اول شتر و قاطر دیوانی از سان گذشت. در کمال امتیاز با اسباب خوب وساربان وقاطرچی بالباس مخصوص معین ملاحظه شد. بعداز آن کالسکه‌ها وتخت‌روانها وعراده‌های مریض‌خانه گذشتند. معیرالممالک و

۱ـ اصل: تأیین

دوستمحمد خان با لباس رسمی سوار ایستاده بودند و بعد تفنگداران آمدند. مهدیقلی‌خان باتیروصدق مرصع، میرزا محمدخان باتفنگ و یراق مرصع، بعد توپخانهٔ فوج‌قزوین، سربازان‌دویم نصرت، بعد شاطریساول فراش، فراش سوار، فراشان‌احتساب، غلامان کشیکخانه، سایردستجات سوار و طبقات دیگر ازسان گذشتند. تامغرب طول کشید. حاجی‌صفرعلی‌خان سرتیپ شاهی‌سون که مکه رفته بود اینجا به‌حضور آمد.

سه‌شنبه بیست وچهارم

صبح‌سوارشدیم. امروز کسی دررکاب جزمعیرالممالک نبود. نصرالله‌خان نظام‌العلما پیدا شد. اوراگفتیم سوارشد. میرزا علی‌خان، آقاوجیه، حسین‌خان‌پسر مرحوم حاجب الدوله، الله‌قلی‌خان. رسیدند. رفتیم به‌قصر فیروزه ناهار خوردیم. بعد ازناهار رحمت‌الله شکارچی خبرفرستاد که قوچ دیده‌است. سوارکالسکه شده راندیم. شکارها را گریزانده بودند. سواره برگشتیم به‌قصر فیروزه. گرمی آفتاب کسالت‌آور[1] بود. تاعصر آنجا بودیم. اسبهای کالسکه بهم‌افتاده بودند. محمدتقی بیك نایب کالسکه خانه رفته بود اسبهارا از هم دورکند لگدی به‌سورروی اوزده بودند، زمین افتاده سرش شکست، مشرف به‌موت‌بود. قدری‌بهترشد. تخت‌روان آوردند به‌شهر بردند. ازآمدن سفربازماند. عصر رفتم منزل. شب بیرون آمدم. میرزاعلی‌خان ومحمدحسن‌خان بودند. درصحرا آتشبازی‌زیاد حاضر کرده.بودند. پس از آتشبازی اندرون رفتم.

چهارشنبه بیست و پنجم

باید به‌چشمه علی رفت. صبح بیرون آمدم. امام جمعه آمده بود دعای مسافر خواند. معیرالممالک وغیره بودند. سوارشده از خیابان باغ رفتیم.حسام‌السلطنه، محمد امین میرزا، قاسم‌خان والی اسبق گیلان وغیره بودند. تاانتهای‌سر

---

[1] اصل: آوردو

درپایین پیاده آمدند. بعدسوار کالسکه شدیم. نایب‌السلطنه‌هم آمد، رفتیم هاشم آباد امین‌خلوت. حوض خانهٔ آنجا آب کهنه داشت متعفن بود. آب تازه بستند رفته‌رفته عفونت رفع شد. تا عصر آنجا بودیم. مقارن غروب منزل آمدیم. اردو در چشمه علی زده‌شد. چادر ترمهٔ تازه‌ای که دوخته بودند ملاحظه شد. خوب چادری‌ست. شالها را خوب ویک طرح جور کردند. الحمدلله در کمال فرح وانبساط وارد شدیم. ابوالقاسم بیک تفنگدار که مدتی ناخوش بود امروز فوت شد. شب بعد از شام مردانه شد. تنها محمد حسن‌خان حاضر بود و قدری روزنامهٔ پطرزبورغ خواند. این دو روزهٔ توقف چشمه‌علی ازگرمی هوا وگردوخاک زیادوبدی مکان بد گذشت.

روزجمعه بیست وهفتم جمادی‌الاخری

حالم خوب نبود. مجازاً کسل بودم. روز ناهار کم خوردم. نایب‌السلطنه، مستوفی‌الممالک، سایر وزرا و غیره آمده بودند. حاجی ملاعلی مجتهد آمدند. شیخ حمزهٔ بارفروشی باایشان بود. از هر مقوله گفتگوشد. چهارساعت به‌غروب مانده به‌حسین آباد دبیرالملک‌رفتیم. باغ‌حسین آبادهم پرگردوخاک‌بود ودرختها کرم زده، اما آب زیاد دارد. دبیرالملک عمارتی ساخته است بدوضع نیست. دبیرالملک ومیرزا نصرالله مستوفی برادرش حاضربودند. بعضی‌پیشخدمتهابودند. محمدحسن‌خان ازروزنامهٔ پطرزبورغ اخبار جنگ فرانسه وپروس خواند. مقارن غروب به‌اردوی چشمه‌علی مراجعت کردیم. نورالله اصانلو وسی‌نفر از این طایفه را که در خوار شرارت کرده بودند حسینعلی‌خان سرتیپ دستگیر کرده آورده بود. حکم به‌تنبیه وحبس آنها شد.

روزشنبه بیست وهشتم جمادی‌الاخری

صبح سواراسب شده اززیراندرمان سوار راندیم. منزل قاسم آباد خالصه است. راه کالسکه چون ازمیان آبادی وکوچهای تنگ شاهزاده عبدالعظیم بود

باکالسکه نرفتیم. سردرباغ قلعه‌نو ملکی آقاموسی پسرمرحوم حاجی علی تاجر به ناهارافتادیم. باغ تازهٔ خوبی است. سروزیادکاشته‌است. معیرالممالک، میرزاعلی‌خان، محمدتقی‌خان افشار، معتمدالملک بودند. بعد ناهار سوارکالسکه شده راندیم. راه کالسکه خوب نبود. غالباً اززمین زراعت ونهرآب می گذشت. سرایدار باشی‌هم بااردو آمده وتا قاسم آبادهمراه خواهدبود. دینار آبادملکی حاجی‌اسمعیل کدخدای ارگ طهران سرراه بود. از آنجا گذشته جعفرآباد ملکی فرهادمیرزامعتمدالدوله، بعداز آن چشمه شاهی ملکی عضدالدوله، از آنجا به‌دینارم وقفی، بعداز آن سیمون حشمةالدوله‌وده‌شاهزاده‌زن‌محبعلی‌خان، بعداز آن به‌قاسم آباد خالصه که منزل‌است رسیدیم. درقاسم آباد منزل حسام‌السلطنه رئیس اردو به‌نظررسید. تازه‌آمده است. آقا وجیه از شهرآمده بود. امشب بعد از شام مردانه شد. محمدحسن‌خان اخبار جنگ‌فرنگستان‌ترجمه‌کرد. پیشخدمتهابودند. موچول‌خان ومیرزاحسین‌خان دکتر از شهرآمده بودند. امشب تاصبح دنبالهٔ بارهای عقب مانده شهر می‌رسد.

روز یکشنبه بیست و نهم جمادی‌الاخری

باید امروز به‌رباط کریم خالصه برویم. صبح برخاسته[1] سوارکالسکه شدم، باوزیرخارجه، حسام‌السلطنه وغیره صحبت کنان قدری رفتیم. حکیم طولوزن‌آمده بود قدری‌صحبت شد. تیمور میرزا باقوشها، میرشکاربا اتباع آمده‌اند. امامیرشکار خیلی کسل و دلتنگ بود. پسر ده سالهٔ اوکه امسال به‌ییلاق شهرستانک آورده بود وغالباً به‌شکارگاه می آورد ناخوش شده بود مرده‌است. میرشکارزیاد افسرده‌است. کشیکچی باشی آمده است. همه‌جا راندیم تا ازپلی که حاجی عبدالکریم به‌رود کرج بسته است گذشته، راه‌کالسکه از دره‌ای می گذشت. پیاده شده سوار اسب شدم. بادمی آمد، گردوخاک‌بود. رفتم یک‌طرف جاده که‌گردوغبارنداشت. تیپ کشیکخانه وسایر راگفتم از راه بروند. مابه‌سمت آدران خالصه‌که به‌ابراهیم‌خان نایب امیرآخور سپرده است و نزدیک راه بود راندیم. وارد شدیم. عمارات وسردرهای باغ و دیوارها وغیره[را] خوب تعمیر کرده بود. خیلی خوشم آمد.

۱ــ اصل: خواسته (تقریباً درهمه‌جای کتاب)

در زیر باغ نارون ناهار خوردیم. طولوزون روزنامه خواند. از شکست فرانسه‌ها بسیار کسل و افسرده بود. بعد از ناهار به‌حوضخانه که تازه ابراهیم‌خان ساخته است آمده قدری خوابیدم. محمد حسن‌خان روزنامه خواند. موچول‌خان، عکاسباشی، آقاوجیه، مهدیقلی‌خان، محمد علی خان بودند. از انگور باغ آوردند که خیلی ممتاز است خوردیم. امین‌السلطان، آقامحمد آبدار وغیره بودند. مادیانها و کره‌ها که‌اینجا بود گفتم آوردند دیدم. بسیار خوب نگاه داشته‌اند. درباغ میان موها درین فصل غوره‌تازه‌بود. گفتم چیدند به‌منزل آوردند. دوساعت به‌غروب‌مانده سوار کالسکه شده رو به‌جنوب راندیم. از آدران به‌رباط کریم یک‌فرسخ مسافت است. به رباط کریم رسیدیم. باغات زیاد دارد. کالسکه وارد کوچه باغ و آبادی شد.طوری‌گرد و خاک بود که مجال نفس کشیدن نماند. بسیار کثیف[1]. تاپیاده‌شدم‌خیلی بد گذشت. اردودرصحرائی متصل به‌ده تنگ‌هم وبی‌ترتیب زده شده جمعیت مال و آدم معرکه کرده بود. سراپرده را در باغ انگورستان زده‌اند. بی‌صفا نبود. امروز به‌رباط کریم نرسیده امین حضور آمده بود به‌حضور آمد. شب بعد ازشام مردانه شد. پیشخدمتها آمدند. از کسانی که‌به‌شهر برمی گردند هنوز دراردو هستند، مثل امین‌صره، ادیب‌الملک، فریدون آقا. حسین‌خان پیشخدمت پسرمرحوم حاجب‌الدوله‌هم بود. امروز از آدران به‌شهر رفت.

دهاتی که امروز دیده‌شد سمت‌راست وچپ‌جاده: ضیاءآباد ملکی آقامحمد حسین داماد حاج‌علی، سالور[2] ایضاً، سلطان آباد خالصه، خیر آباد آقامحمدابراهیم تاجر،اسمعیل آباد میرزاعبدالله ناظم‌میزان، حصارچوپان‌خالصه، علی آباد خالصه، نصرآباد اسدالله میرزا وشکرالله‌خان قاجار، آدران خالصه، مزرعه خالصه، مافین آباد خالصه، گل تپه‌شاهزادهٔ والدهٔ کشیکچی‌باشی،حصارک خالصه، همدانک آقا محمدابراهیم تاجر، سعید آباد آقامحمد حسین، میمون‌آباد محمد رحیم‌خان قاجار شامبیاتی، سهل آباد ملکی قاجار، امامزاده محمد باقر حاجی‌سیدابراهیم لاریجانی وحاجی عبدالعظیم قزوینی، اصغر آباد خالصه، کیگاور مستوفی الممالک، الورد متولی‌باشی‌حضرت‌عبدالعظیم، ریه‌خالصه، ایرین‌خالصه، پرندک‌چچک‌لوخالصه، عصمتیه ودهات معیرالممالک، سفیدار تیول آقاسلیم خواجه.

---

۱ ــ اصل: کسیف ۲ــ اصل: سالو

روز دوشنبه سلخ جمادی الاخری

درر باط کریم اتراق شد. دونفر کدخدای اینجا بواسطهٔ بی‌مراقبتی که درحفظ سیم تلگراف کرده‌بودند تنبیه شدند. معیرالممالک ازعصمتیه آمده بود. شمشیر لعل والماس ساخته بود. باجبه به‌حضور آورد. بسیار خوب وباسلیقه ساخته است. ملاحظه کردیم. خیال دارد به‌ما بدهد. الی غروب به‌صحبت‌وملاحظهٔ روزنامجات وخوائدن اخبارات فرنگستان گذشت. امین خلوت، میرزا محمدخان پسرش، حسین‌خان پسر امین‌الدوله آمده بودند. میرزا هدایت وزیر لشکر، امین‌الملک، دبیرالملک آمده‌اند. بعد از شام مردانه شد. علیرضاخان عضدالملک آمده بود. پیشخدمتها بودند، قدری صحبت شد. راه فردا دوراست وصبح زودتر باید رفت. فوج وغیره شبانه رفتند. ماه را امشب دیدم. امروز باتفنگ مجلسی میان‌موها یک مرغ زنبورخور زدم.

روزشنبه غرهٔ رجب

صبح پیش‌از آفتاب به‌حمام‌رفته رخت‌پوشیده سوارشدم. امروز بایدبه‌رحیم آباد زرند ملکی محمد مرادخان سرتیپ زرندی برویم. خیلی ازراه سوار رفتم. باوزیرخارجه، حسام‌السلطنه، امین‌الملک، ظهیرالدوله، میرزاعبدالوهاب مستوفی گیلان‌صحبت کردیم. مجدالدوله‌هم‌رسید. قدری بامیرزاعبدالوهاب درباب‌مطالباب خودش گفتگو کرد[م]. رحمت‌اللّه‌خان ساری‌اصلان، کلب حسین‌خان امین‌نظام، حبیب‌اللّه‌خان‌ساعدالدوله، حسن‌خان‌سرتیپ‌قراپاپاق‌دیده‌شدند. تازه‌آمده‌اند. قدری از کناراه راندیم. بعدبه‌جاده آمده سوارکالسکه شدم. دردوفرسنگ مسافت‌به‌کار- وانسرای سنگی رسیدیم که کنارجاده است. میرزاعلی‌خان را فرستادم وضع کاروانسرا را مشاهده کرده عرض کرد چون بی‌آب است مخروبه است. بسیار جای مهیبی‌است. غالباً درین‌محل دزدی می‌شود. ازکاروانسرا گذشتیم به‌رودخانهٔ شور رسیدیم که درین فصل آب کمی داشت، یعنی در مجرای رودخانه رطوبتی بود. دوطرف‌رودخانه دره‌وماهور پست‌وبلند است. اینجاهم‌مخوف‌ودزدگاه‌است

که سوار مستحفظ وقراسواران دارد. از رباط کریم الی کاروانسرای سنگی ازسمت راست کوه سیاه‌رنگ پستی به‌فاصله نیم‌فرسخ به‌جاده واقع است. ازکاروانسرا که می گذرد کوههابسیاردورافتاده جلگه‌صاف ومسطح می‌شود وجزدره ماهورنزدیک رود شوردرراه اعوجاجی نیست. راه کالسکه بسیارخوب بود. مسافتی طی کرده به‌ناهار افتادیم. عکاسباشی چندصفحه‌عکس خوب درحضورما انداخت. امین‌الملک، طلزن، پیشخدمتها بودند. عکاسباشی‌ازکالسکهای دیوانی یکی گرفته اتاق تاریک متحرک ساخته اسباب‌عکس‌رادرهمین کالسکه جاداده است. خان پیرمرد شیمی‌هم باعکاسباشی‌بود. بعدازناهار به‌کالسکه نشسته راندیم تابه‌یک ماهور کوچک گردنه مانندرسیده گذشتیم. جلگهٔ پست وسیعی به‌نظر آمد. دهات وقلعه‌جات که از آنجمله ده پیک است درسمت‌چپ جاده دیده شد. رسیدیم به‌منزل. اردورا به‌طورهندسه واز روی‌نقشه‌زده بودند، اماتنگ ونزدیک‌به‌سرا پرده. به‌حسام‌السلطنه حکم‌شد که از فردا اردو رادرست وبه قاعده و چادرها را بفاصلهٔ معین بزنند. ورود منزل چهار ساعت به‌غروب مانده بود. راه امروز شش فرسخ تمام است. دربین راه جان‌محمدخان سرتیپ خلج، محمد صادق‌خان حاکم‌زرند، فتحعلی‌خان سرکردهٔ شاهسون بغدادی وغیره به حضور آمدند. بعد از ورود منزل قدری دراز کشیدم. شنیدم آقاسید صادق مجتهد باپنج پسرخود آمده‌وارد اردو شدند. ناظم افندی شارژدافر عثمانی مقیم طهران همراه است. مسیو گوبل نایب اول سفارت روس‌هم آمده است. بعد از شام مردانه شد. حسام‌السلطنه، ظهیرالدوله، معیرالممالک، معتمدالملک وغیره آمدند. درباب نرخ اردو و امرسیورسات احکام شد.

روز چهارشنبه دویم‌رجب

سه ساعت از دسته گذشته سوار کالسکه شدم. وزیر خارجه وغیره بودند. امروز باید به‌امیر آباد برویم. تامنزل دوفرسخ ونیم است. دوطرف راه دهات و آبادی زیاد است. در سمت راست وچپ‌به‌فاصلهٔ دوفرسخ کوههای سیاه رنگ پستی دیده میشد. راه کالسکه خوب بود. دریک‌فرسخی از میان آبادی اسفرجان گذشتیم. خانهٔ دهات زرند اغلب پست و مختصر است. درآبادی درخت ندارند

مگر بسیار کم. درخارج ده‌باغات دارند. سمت دست چپ جاده دردامنهٔ کوه‌باغی پیدابود. به‌نظر خوب آمد. سواراسب شدم راندیم به‌آن قسمت که ناهاربخوریم. تاباغ راه‌بدبود. نهرزیاد داشت. این‌باغ وخانوار که‌گویا اسمش اسمعیل‌آباداست ملک هادی‌خان زرندی است. وارد باغ شدیم‌بسیارخفه و کثیف‌بود. آب نداشت. سوار شده رفتیم روی تپه که به‌جلگه مشرف بود. مردم وبارها میرفتند، چادرهای منزل هم پیدا بود. با دوربین تماشا کردیم. دهی در جلو نمایان بود بسیار آباد و بزرگ. قلعهٔ محکم وعمارت‌عالی داشت. به‌زاویه موسوم است. خانهٔ محمدمراد خان زرندی درهمین ده است. محمد مرادخان بافوج زرندی این اوقات به‌حکم مأموریت درخراسان هستند. ده‌خانی‌آباد زرند هم که منزل زواروغافله وکاروان است واز رباط‌کریم یکسر به‌اینجامی‌آیند زیر همین تپه بفاصلهٔ یک میدان است.

خلاصه درسرناهار معیرالممالک وسایرپیشخدمتهابودند. محمدحسن خان روزنامه‌خواند. بعدازناهار سوارشده رفتم سرراه به‌کالسکه نشستم. ده‌معتبرآبادی موسوم به‌قاسم‌آباد سمت راست جاده دیده‌میشد. دست‌چپ نزدیک راه دستجرد که ده معظمی است واقع است. قلعهٔ خرابه روی تپه‌داشت. مرد و زن زیاد از اهل ده دراطراف تپه وقلعه خرابه جمع بودند. بعدوارد منزل شدیم. امروز اردو را خوب زده‌اند. هوابسیارگرم است. کاغذی شاطرباشی به‌معتمدالملک نوشته‌بود علی‌خان‌پسرش که مدتی‌ناخوش ومسلول‌بود فوت شده‌است. جوان عاقل و آرامی بود. بعد از شام مردانه شد. معتمدالملک، محمدعلی‌خان، محمدحسن‌خان، آقا وجیه وغیره آمدند. محمدحسن‌خان، معتمدالملک، میرزاعلی‌خان نشسته بودند. معتمدالملک روزنامهٔ‌فرانسه می‌خواند من ترجمه می‌کردم‌یک‌دفعه محمدعلی‌خان حرکتی‌کرد وگفت نترسید جانوراست. فوراً برخاستم[1] خودم لباسم‌را تکان‌دادم. معلوم‌شد عقربی روی پای‌من‌بود افتاد. محمد علی‌خان باکلاه‌گرفت. کشتند. باعث وحشت شد. برخاستم[2] روی تختخواب نشستم. پیشخدمتها مرخص شدند.

۱و۲ـ اصل: خواستم

روز پنجشنبه سیم رجب

امروز باید به عبدل‌آباد ساوه برویم. شش فرسخ راه است. صبح برخاسته سوار اسب شدم ازقریهٔ آسیاوک که سر راه بود گذشتیم. با حسام‌السلطنه، وزیر خارجه، مجدالدوله، میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی که تا اینجا آمده‌است گفتگو شد. بعد تنها با وزیرخارجه در کار گیلان وغیره الی یک فرسخ گفتگو شد. کالسکه خواستم نشستم قدری راندیم به ده آقا شیخ‌محمد برادر مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد که موسوم به‌بیجرد و آخر خاک زرند است رسیدیم. ازین ده که می گذرد دیگر سرراه آبادی نیست. همه‌جا جلگه است، وصحرا بوته وگون دارد واطراف صحرا به فاصلهٔ پنج فرسخ چهارفرسخ کوههای کوچک نمایان است. در دامنهٔ کوه ازسمت راست آبادی وباغ زیاد از دور نمایان بود. به معتمدالملک گفتم تحقیق کرد اسمش ورده است. درین صحرا آهو هست اما دیده نشد. یک بره‌آهو نورالدهرمیرزا نایب ناظر دیده بود. خیلی راندیم تا به ماهور و دره وتپه رسیدیم که این دره وتپه حد طبیعی جلگهٔ ساوه و زرند است واین دوخاک را ازیکدیگر جدا میکند. روی تپه به ناهار افتادیم. طولوزون [و] پیشخدمتها بودند. در اردو غیر ملتزمین رکاب دائمی اشخاص دیگر هستند: مثل محمدخان حاکم سابق یزد، محمدباقرخان سرتیپ فوج ششم‌تبریزی، چنگیزمیرزا، آقا سید مصطفی که با میرزا علی‌خان آمده‌است، زنبورکچی‌باشی، خانلرخان سرهنگ افشار، حکیم ریاضی وغیره. بعد از ناهار سوار شده بازقدری با وزیرخارجه و مجدالدوله حرف زدم، به‌کالسکه نشستم. قدری که راندیم حاجی شکارچی ازسمت راست جاده آمد که آهو هست. اسب خواسته سوارشدم. خیلی راه رفتم. هوا هم گرم بود. رسیدیم. میرشکار کلاه می کرد زودتر برویم. راندم روی تپه پیاده شدم. دو تکه وسه ماده آهو زیرپا بود. با تعجیل تفنگی از دور انداختم نخورد. آهوها رفتند. سوار شده خیلی راندیم. به جلگه داخل شدیم. تا کالسکه رسید خیلی راه رفته بودیم. چهار ساعت به‌غروب مانده به‌عبدل‌آباد ساوه رسیدیم. چند نفر آخوند وغیره وعبدالله‌خان خلج مالک عبدل‌آباد بودند. بسیار جلگهٔ گرمی است. اما صحرای مستعد وخوبی است. درین حول وحوش دهات زیاد است. صحرائی است وسیع و بوته‌دار.

به عبدل‌آباد نرسیده باغات زیادی است موسوم به رضی‌آباد. تازه آباد کرده‌اند. رسیدیم به‌باغ عبدل‌آباد که برای من چادر زده‌اند. نه‌آب دارد نه صفا. باغ‌بزرگ جنگلی انار وانجیر. انجیرش ضایع بود. انار زیاد داشت. بعضی رسیده بعضی نرسیده. رفتم چادرهای حرمخانه را دیدم. درین باغ وسیع خفه چادرها را متفرق زده بودند. فراشها انار زیاد هم چیده وخورده بودند. بسیار کج‌خلق شدم. اوقاتم تلخ شد. معتمدالملک، امین‌السلطان، مهدیقلی‌خان، دهباشی، فراشباشی، میرزا عبدالله وغیره را فرستادم پیش از آمدن حرم تجیر زیاد آوردند دوره کشیدند. فراش وسربازان را بیرون کردند. قراول دور دیوار باغ گذاشتند. خودم سرکشی کردم. الی غروب تغییرات لازمه داده شد. شب پیشخدمتها را مرخص کردم. مردانه نشد. زود خوابیدم.

روزجمعه چهارم رجب

صبح به‌حمام سروتن‌شوری رفتم. حاجی‌حیدر خاصه‌تراش [و] ملک‌محمد بودند. امروز درعبدل‌آباد اتراق است. حمام گرم بود. بیرون آمدم حسام‌السلطنه، ظهیرالدوله، معیرالممالک، مجدالدوله، صاحب‌جمع وغیره آمدند. بعضی احکام شد. نایب فراشخانه چوب خورد. فراشها که درباغ بی‌اعتدالی کرده بودند تنبیه شدند. پنجاه تومان از فراشباشی جریمه‌گرفته شد به‌صاحب باغ بادام دادم. قدری دراز کشیدم، خوابیدم برخاستم. امشب‌هم پیشخدمتها مرخص شدند. مردانه نشد.

روز شنبه پنجم رجب

منزل امروز شاهیسون کندی است. چهار فرسخ سخت سنگین است. صبح زودبه‌کالسکه نشسته راندیم. علمای ساوه به‌حضور آمدند. ازاینجا تاشاهیسون کندی دو راه است. یکی ازنزدیکی شهر ساوه دست چپ می‌رود که بنه ومال و بعضی مردم از آن راه می‌رفتند، یکی راه‌کالسکه است. از دست راست خلوت بود و راه کالسکه خوب و راحت است. قدری رفته از محاذات رحمن‌آباد گذشتیم. یک

فرسخ بیشتر به‌فاصله درسمت راست جاده دهی است. اسمش تحقیق‌شد نورعلی بیک تیول فخرالدوله است. درین بین از دور سواری دیدم. نزدیک شدیم حکیم‌الممالک بود. آمد قدری صحبت شد. فرستادم بالای قنات این ده را ببینند اگر پاک و بی‌عیب است به ناهار بیفتم. آمد عرض کرد خوب است. رفتیم پیاده شدیم. متعمدالملک وغیره‌بودند. آب قنات یک سنگ متجاوز جاری‌بود، صاف وگوارا. همین آب به‌شهرساوه می‌رود. آسیای زیادی درمجرای این‌قنات‌ساخته‌اند. بعدازناهار سوار شده راندیم. از سو خانلق که هم تیول فخرالدوله است گذشتیم. هیأت ارضی: صحرای صاف بوته‌زاری است. گاهی بندرت پست و بلند است. اما راه کالسکه بسیارخوب است. درسمت راست کوههای کوچک هست. به‌فاصلهٔ دوفرسخ کمتر بیشترسمت چپ هم به‌کوه و دره وماهور می‌رسد. دریک فرسنگ دو فرسنگ مسافت دهاتی که در دامنهٔ دست راست دیده شد: سلیجرد، باغ شاه است. شاهیسون کندی که منزل است هوایش گرم بود. قنات خوبی داشت، اما از بالا دست می‌زدند. آب گل آلودی از سراپرده می گذشت.

روز یکشنبه ششم رجب

امروز بایدبه نوبران‌برویم که آخرخاک ساوه وابتدای خاک همدان‌است. اما نوبران ازقلمروساوه است. می گفتند راه امروزچهارفرسخ است. درست هفت فرسخ سنگین بود. صبح به‌خیال اینکه راه نزدیک است دیر سوارشدم. قدری با اسب سواره رفتم. با وزیرخارجه صحبت کردم. بعد سوار کالسکه شده راندیم. هیأت ارضی الی نوبران: ابتدا صحرای صاف وجلگهٔ وسیعی است. بوته‌زار است. درسمت راست کوههای خاکی مرتفع و دره وتپه در دوفرسنگ کمتر بیشتر مسافت واقع‌است. طرف چپ کوههای مرتفع سنگی‌دارد، الی دوفرسخ همین‌طور است. مزلقان چای هم در سمت چپ جاده است که درمیان دره جاری است و از راه نمایان نبود. دوطرف این رودخانه همه دهات وباغات است که طایفهٔ بیگدای وخلج می‌نشینند. تا نوبران وبالاتر از آن هم مسکن خلج است. اول دهی که در سر راه بعد ازطی سه فرسنگ مسافت به‌نظر آمد غرق آباد ملکی جانمحمد خان

سرتیپ خلج است. کوههای دست چپ رفته‌رفته نزدیک می‌شود. ازسمت راست هم کوهها خیلی نزدیک می‌آید درهٔ وسیعی تولید می‌کند. بازدراندک مسافت کوهها از دوسمت دورشده جلگه وصحرا وآبادی و دهات نمودار می‌شود. دوسه ده و مزرعه هم در دامنهٔ کوههای سمت راست ازخیلی دور پیدا بود. غرق‌آباد جمعیت وآبادی زیاد دارد وباغهای زیاد وآباد که همه از آب قنات‌مشروب‌است. محصول این‌باغات انگور وبادام و زردآلو و دیگر فواکه است. بعد همه‌جا راه ازنزدیکی آبادی و ده وباغ است الی نوبران که جای آباد ومعتبری است. جمیع خانوار اینجا در روی تپه ساکنند. خانه‌ها مرتب در تپه واقع است. پانصد خانوار دارد. اینجا تلگرافخانه هست که با همه‌جا می‌توان مخابره کرد. معتمدالملک را فرستادم بعضی احکام را به طهران تلگراف کند. پیش ازآنکه به غرق‌آباد برسیم درصحرا به ناهار افتادیم. میرشکار جهانگیر شکارچی را فرستاده بود که آهو هست. بعد از ناهار خبر فرستاد که آهوها رفتند. به کالسکه نشستیم راندیم. ازمنزل هیچ علامت نبود. گردوخاک آدمی را خفه می‌کرد. باد از پشت‌سر می‌وزید. همه مردم ازین هوا و راه دور خسته و کوفته شدند. یک فرسخ به‌منزل مانده اسب خواسته سوار شدم. ازمیان دهات وباغها گذشتیم. کنار رود مزلقان بسیار باصفاست. رودخانه وسیع، دره وسیع، اطراف آبادی وباغ کوهها مستعد. دربهار باید بسیار خوب و باروح باشد. حالا آب رودخانه کم است. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اردو را نیم‌فرسخ هم از ده نوبران گذرانیده بودند. کالسکه‌های حرم ومالها خیلی دیر به‌منزل رسید. قرار دادم فردا اینجا اتراق شود. بسیار لازم است. شب بعدازشام مردانه‌شد. پیشخدمتهابودند. محمدحسن‌خان‌روزنامه‌خواند. قدری‌صحبت شد. هوای نوبران ییلاق وسرد است. کوههای طرف چپ به ساری‌قیه و دوزلاخ موسوم است. چون معدن‌نمک دارد دوزلاخ می‌گویند. پشت‌این کوه بلوک مره ازتوابع ساوه است وازین کوه راهی است که به تفرش عراق می‌روند. دهات که طرف جادهٔ کنار مزلقان چای واقع است: آقرود، نورالدین، قازلی‌آباد، سوسن نقی، قیطانیه، امامزاده، زاریان، ونده‌لقان، خیاجیک، صفی‌آباد، پلنگ‌آباد، چل-گزی آقرود [که] بالای کوه واقع‌است ییلاق است. محمد رحیم‌خان قاجار رئیس شامبیاتی ومحمدحسین‌خان رئیس دولو را امروز دیدم آمده‌اند. از کهک تا اینجا

طایفهٔ بیگدلی می‌نشینند. دهات خلج‌نشین کنار رودخانـه: سیل آباد، ارجه رود، غرق آباد، مزلقان [که] سه ده است هرسه‌را مزلقان می گویند. مزارع طرف‌راست جاده: غازیان، دودلو، آقچه مشهد. منبع رودخانهٔ مزلقان از کوه شمالی وسامان و خلیفه کندی است. اینجا بـا تلگراف خبر رسید که در غرهٔ رجب به ظل‌السلطان خداوند پسری داده‌است.

روز دوشنبه هفتم رجب

درنوبران اتراق شد. به‌خواندن روزنامه‌های فرنگستان واخبارجنگ پروس‌و فرانسه و استراحت گذشت. شب هم بعد از شام مردانـه شد. پیشخدمتها بودند. امین‌الملک چند روز است ناخوش‌است. به درد گلو مبتلاست. دبیرالملک هم ناخوش است. حاجی سیف‌الدوله آمده‌است.

روز شنبه هشتم رجب

منزل امروز قـرادای ملکی حسین خان حسام‌الملک سرتیپ است. صبح برخاسته سوارشدم از رودخانهٔ قازان‌چای گذشتیم. رودخانهٔ معتبری‌است که درین خشک سال پنج شش سنگ آب داشت. جریان رودخانه از سمت مغرب است. پلی شش‌چشمه به‌نظر آمد. خوب وقشنگ ساخته‌اند. بانی پل تاجری ازاهالی قریهٔ بهار همـدان است. دهات معتبر وباغات خوب آن طرف پل نمایان شد. مشرف به‌رودخانه دهات عاشقلو متعلق به حسین‌خان سرتیپ واقع‌است. اسامی دهاتی که دیده می‌شد: پستا،دربند ــ قلعه است. قدری سواره باوزیرخارجه صحبت کردیم. بعد به‌کالسکه نشستیم. گردوخاک زیاداست. هیأت ارضی: راه امروز بعدازعبور از رودخانه پست وبلند است. سمت چپ و راست کوه‌است، کوچک و بزرگ، خاکی وسنگی. زمین‌خشک کم آب. تا دوفرسخ به‌همینطور راندیم. گرد وخاک زیاد به‌کالسکه می آمد. راه کالسکه خوب نبود. سوارشدم. طرف راست جاده کوه سنگی بود. آنجارفته به‌ناهارپیاده شدیم. جاده عبور مردم خوب دیده می‌شد. در

نزدیکی ناهارگاه ما پسری مشغول خارکنی بود. آورده صحبت کردیم. محمدعلی خان [و] پیشخدمتها بودند. این پسره از اهل بیچنیک است از املاک محمدمرادخان سرتیپ زرندی جزو بیات زرند، پشت همین کوه که به ناهار افتاده‌ایم واقع‌است. زبان این جوان خارکن ترکی بود. به‌لهجهٔ عثمانی تلفظ می کرد. مصطلحات طایفهٔ بیات به‌ترکان ولهجهٔ عثمانی خیلی‌نزدیک‌است. بعد ازصرف ناهار قدری سواره رفتم به‌جاده رسیده به‌کالسکه نشستم. صحرای کثیف بدی است. در سمت راست جاده دهی مخروبه به‌نظر رسید، اسمش دخان ملکی محمدمرادخان است که قدیماً خراب شده. آب‌دارد. زراعت هم می‌شود. اهالی اینجا رفته درجای دیگرساکن شده‌اند. ازکالسکه باز بیرون آمده سوار شدم. ازسمت راست جاده باز خیلی راندیم. بس که‌گردوخاک بود رسیدیم به‌مرک خرابه که‌گویا منزل چاپارخانه هم اینجاست. بسیار ده کثیفی است. معدودی خانوار وآب کمی دارد. تپهٔ سنگی در مقابل بود، برج خاکی تازه در روی آن ساخته‌اند برای قراولی اطراف. گویا دزدگاه ومخوف است. باز آمدم به‌کالسکه نشستم. زمین همه‌جا پست و بلند بود. تا از یک سرازیری گذشتیم درجلگه تغییرهیأت به‌هم رسیده صحرا شد. لکن‌هنوز در زمین پستی وبلندی است. کوههای سمت راست وچپ دورشدند. ده قرادای پیدا شد. دهات اینجا بی‌درخت وکثیف است. به منزل رسیدیم. شش فرسخ راه بود. چادرها را در چمن زده‌اند. اما علف ندارد. باد سختی برخاسته است. گرد وخاک زیاد است. بطورعادت شب‌شد. بعد ازشام مردانه‌شد. پیشخدمتها بودند. محمدحسن‌خان روزنامه خواند. ماهتاب روشن و صافی بود. علیقلی‌خان آجودان باشی آمده است.

روزچهارشنبه نهم رجب

صبح در رخت‌خواب بودم گفتند حاجی کلبعلی خواجه مرده است. تعجب کردم که تا دیروز راه می‌رفت کارمی کرد! فوت اوباعث واهمه و وحشت مردم‌شد. اما مرد پیری بود. قریب نود سال سن داشت. امروز باید به‌خوشن‌آباد برویم که از محال درجزین است. سه فرسخ ونیم راه است. اول سوار اسب شدم قدری

رفته به‌کالسکه نشستم. راه کالسکه خوب است. دوطرف جاده پستی وبلندی دارد. باد سختی از روبرو می‌وزد. گردوخاک به‌طوری‌است که به هیچ کس سرو چشم نگذاشته است. خیلی اذیت کرد. سمت چپ جاده زهابی مثل زاینده رود است. گفتند حقار وهوبره[1] دارد. قریهٔ زره که منزل قافله وکاروان است سر راه بود. ده معتبری بود، اما باغ و اشجار ندارد. راندیم. از آبادی خوشنابادگذشته به اردو رسیدیم. پیش از زره قریهٔ امیرآباد بود که ملکی محمدمرادخان سرتیپ زرندی‌و غلامعلی‌خان سرتیپ درجزینی‌است. امروز گفتند معتمدالدوله فرهادمیرزا حکمران کردستان آمده‌است. هنوز ندیده‌ام. بعد از ورود منزل هم باز متصل باد شدید می‌وزید. گرد وخاک کثیف وبد اوقات تلخ می کرد.

روز پنجشنبه دهم رجب

منزل امروز بوبوک آباد است. صبح برخاسته به‌کالسکه‌نشستم. معتمدالدوله فرهادمیرزا آمد پهلوی‌کالسکه قدری صحبت شد. مصطفی‌قلی‌خان اعتمادالسلطنه، صاحب منصبان وخوانین حاجیلو آمدند. باد امروز هم از روبرو می‌وزید. گردو خاک غریبی است. راه کالسکه چندان خوب‌نیست. صحرا وجلگه وسیع است. ده وآبادی زیاد درچپ و راست جاده به‌نظر آمد. بعضی دهات اینجا باغ ودرخت دارد. کوههای دست چپ درفاصلهٔ سه‌فرسخ چهارفرسخ واقع است. کوه بزرگی هم از دور سمت چپ جاده پیدا بود. مه داشت. گفتند قانلی داغ است. ازطرف راست کوهها خیلی دورتر بود. این جلگه بلوک حاجیلو است. دهاتی که سمت راست جاده واقع‌است: امیرآباد، زرقان، جهان آباد، نگارخاتون نیم‌فرسخ خارج جاده است، فیض آباد، قارمنین از راه دور است دیده نشد، آباده طرف‌چپ‌جاده، نصرآباد نزدیک جاده، همه‌کسی ده معتبری‌است تقریباً یک‌فرسخ از راه خارج است، سرای ده معتبری است متصل به جاده واقع است، قشلاق، بزینه‌جرد، نوده قراباغیها، ملاگرد، سماوک. امروز از بادوغباردرکالسکه‌ناهارخوردم. مهدیقلی‌خان وآقا وجیه ازصحرا آمدند. می گفتند طرف چپ گززار است. خرگوش، روباه،

۱ـ حقار (و) هوبره نام دوپرنده است.

هوبره، یورقه‌جه، درنا داشت. نزدیک جهان‌آباد پل سه‌چشمه به‌نظر رسید. پرسیدم گفتند نگارخانم عمه ساخته است. اما رودخانه بی‌آب و خشک بود. چهارساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. راه امروز چهارفرسنگ بود. چادرهای ما را از بیرونی واندرونی درباغی زده‌اند. کنار نهرها درخت سیب کاشته‌اند. اطراف باغ درخت تبریزی است، باقی انگورستان. مهدعلیا هم درهمین‌باغ منزل‌دارد. خیابان وسط باغ که یونجه‌زار وبسیار عریض است چادر زده‌اند. ابوالسیف میرزا ساکن همدان تکه آهوی بزرگی آورده بود. می گفت درین جلگه آهو زیاد است. خلاصه شب شد. بعد ازشام مردانه شد. پیشخدمتها بودند. قدری روزنامه خواندم. حاجی رحیم‌خان آمده‌است، یعنی امروز به اردو رسید. حاجی میرزاعلی را در راه دیده بود.

روزجمعه یازدهم رجب

در بوبوک‌آباد اتراق شد. بعد از ناهار دیدن مهدعلیا رفتم. فرهادمیرزا، مجدالدوله، کشیکچی‌باشی، تیمورمیرزا بودند. قدری نشستم صحبت کردیم. به‌منزل بر گشتم. مجدالدوله اذن می‌خواست به‌محال بزینه‌رود خمسه که به‌همدان نزدیک است ومجدالدوله علاقهٔ ملکی دارد برود. درحرمخانه روضه‌خوانها آمده ذکر مصیبت کردند. آغا یعقوب تازه آمده‌است. می گفت محقق هم در راه است. حاجی‌آقا بابای ملک‌الاطبا را هم در راه دیده بود.

روز شنبه دوازدهم رجب

امروز از بوبوک‌آباد به‌سرخ‌آباد آمدیم. راه امروزرا چهارفرسخ می گفتند. شش فرسخ سنگین‌بود. راهی نزدیکتر ازبالا داشت که درسرخ‌آباد امان‌الله خان، می گفت راه کالسکه هم ساخته بودیم. نورالدهر میرزا نایب ناظر هم ازآن راه آمده بود، همینطور می گفت. اما صبح کسی به ما نگفت. بالجمله صبح به اسب قزل‌تر کمانی پیشکشی مرحوم سپهسالار سوار شده از کنار ده وآبادی گذشتیم.

میرزا محمدعلی همدانی و مالک بوبوک آباد که حاجی میرزا لطف‌الله برادر حاجی میرزا علینقی است و چند نفر دیگر آمده بودند دیدم. قدری با حسام‌السلطنه، معتمدالدوله، وزیر امور خارجه صحبت کنان رفتیم. بعد به کالسکه نشستم. راه صاف بود، صحرا[ی] وسیع بوته‌زار بی آب و آبادی. اما از راست و چپ خیلی دور دهات و آبادی پیدا بود. کوهها هم خیلی دور است. در صحرا آهوی زیاد بوده است. سوارهائی که از پیش رفته بودند متفرق کرده‌اند. رحمت‌الله شکارچی یک تکه آهوی بزرگی زده بود. جهانگیر شکارچی هم یک ماده آهو آورد. اما در منزل حاجی غلامعلی خواجه شکایت کرد که تازی من آهو گرفته بود. آدمهای میرشکار شلتاق کردند بردند. تا سه فرسخ از راه که آمدیم همه به اینطور صحرا بود. روی تپهٔ کوچکی به ناهار پیاده شدم. معیرالممالک و پیشخدمتها و سایر بودند. معیرالممالک می‌گفت این چند روز ناخوش بودم. قدری با دوربین اطراف صحرا را ملاحظه کردم. بعد از ناهار به کالسکه نشسته راندیم. کم کم در راه پستی و بلندی به هم رسید و از دو طرف کوه و تپه به هم نزدیک شد. چشمه و چاه آبی، تلخ و شور است. سوار شدم. قدری سواره رفتم. باز کالسکه خواستم و نشستم. همه جا راه تپه و ماهور بود. سلطان سلیم از تویسرکان آمده بود، قدری صحبت شد. احوالات پرسیدم. مسافتی طی کردیم دره و ماهور تمام شد به جلگهٔ دماوند* رسیدیم. کوه الوند و دهات زیاد در دامنه پیدا شد. از قریهٔ رباط گذشته یک فرسخ و نیم دیگر به خلاف جهت رفتیم تا به سرخ آباد رسیدیم. ده معتبری است. ملکی امان‌الله‌خان بهاءالملک است. امان‌الله خان، حسین خان سرتیپ، حاجی حمزه خان نایب آجودان‌باشی، صاحب‌منصبان و ریش سفیدان عاشقلو همه جلو آمده بودند. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. گرد و خاک زیاد بود. سراپرده در سر قناتی زده‌اند. آب صاف کمی دارد. شب روی تپه سرایدارها بعد از شام آتشبازی خوبی کردند.

روز یکشنبه سیزدهم رجب

عید مبارک مولود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. امروز باید به همدان برویم. سه فرسنگ راه است. صبح هوا سرد بود. رفتم حمام. رخت پوشیدم

بیرون آمدم. سواراسب شدم. کل طبقات نوکر با لباس رسمی حاضرشده بودند. با حسام السلطنه، وزیرامورخارجه، مجدالدوله، دبیرالملک، معیرالممالک وغیره صحبت کنان رفتیم. مجدالدوله رفتن و سرکشی دهات خمسهٔ خودش را موقوف کرده است. به‌قریهٔ شورین رسیدیم. برای ناهاردرباغ شورین پیاده شدم. رعایای اینجا از زن ومرد جمعیت زیادی بیرون آمده بودند. حسنعلی خان گروسی وزیر مختار را اینجا دیدم. چند روز است از گروس آمده است. در سردر باغ ناهار خوردیم. باغ وسیع خوبی‌است. شانزده‌سال قبل که ازین راه به‌آذربایجان رفتم‌و درهمین باغ منزل کردم به خاطرم آمد. حاجی میرزا علی مشکوةالملک پیدا شد. می گفت همه‌جا عقب اردو بودم و بعضی منزلها به اردو می‌رسیدم. از اینکه هیچ پیش من نیامده‌بود خیلی خندیدم. بعدازناهار ازسردرپایین آمده ازباغ پیاده رفتم. از دری که در وسط باغ تازه باز کرده بودند سوار شدم. در باغ با خسرو میرزا صحبت می کردم. ریش خسرو میرزا رنگ غریبی پیدا کرده سنجابی شده است. محمدمهدی میرزا پسر مؤیدالدوله هم‌آمده بود. خلاصه سوار شده راندیم. درراه بامعیرالممالک، معتمدالملک وغیره صحبت می کردم. ازمستقبلین شهری جمعیت زیاد آمده بود. در همدان هنوز کلاههای بلند به سبک قدیم زیاد است. بعضی کلاههای‌غریب دیده‌شد که خیلی‌مضحک‌بود. همه‌جادرازدحام‌خلق آمدیم. تابالای تپه‌ای که قزل‌ارسلان قلعه ساخته است واثر بنای قدیم هنوزباقی است قدری مکث کردم. این تپه به‌تمام همدان مشرف است. مکان باصفایی است. با دوربین اطراف را ملاحظه کردم. در راه سالار و اولاد مرحوم شیخعلی میرزا واولاد مرحوم جهانگیرمیرزا [و] محمود میرزا وغیره، علما و اعیان به‌حضور آمدند. بیرون باغ شورین هم شاطرباشی، اسحق خان پیشخدمت، میرزا بزرگ خان کارپرداز سابق بغداد را دیدم که از طهران آمده بودند. بالجمله بعد از اندکی توقف روی تپه از کنارشهرهمدان گذشته به‌قلعهٔ مرحوم محمدعلی میرزا که حالاآبادی ندارد رسیدیم. چادرهای ما و حرمخانه را در قلعه زده‌اند. مردم متفرق افتاده‌اند. حوض بزرگی جلو سراپرده است. آبش قطع شده‌بود گفتم آب انداختند. حسینقلی خان سرتیپ وعبادالله خان از طهران آمده‌اند.

روز دوشنبه چهاردهم رجب

درمنزل توقف شد. تازه‌ای نبود. تیمور پاشاخان وبهلول پاشاخان ماکویی از آذربایجان به طهران وازطهران به اینجا آمده‌اند. محقق امروز به حضور آمد. تازه ازطهران آمده‌است. مستوفی‌الممالک مختصرنوشتجات خراسان را باتلگراف عرض کرده بودکه سوارترکمان درمیان مشهد و جام تاخت کرده، گوسفند زیاد و چوپان از ایل تیموری برده. از سوارخراسانی که به مدافعه رفته بود اسیر ومقتول شده‌است. خیلی اوقاتم تلخ‌شد. کسل شدم. محقق ومیرزا علی‌خان ازروزنامه‌جات که قدیم نوشته بودم خواندند. شب بعداز شام مردانه شد. عضدالملک، معتمد‌الملک، میرزا علی‌خان وغیره بودند.

روزسه‌شنبه پانزدهم رجب

بعدازناهارشاهزاده‌ها، وزیرخارجه، علمای همدان، خوانین ملایروتویسرکان و نایب‌الحکومهٔ آنجا، خوانین واعیان همدان، تیمور پاشا وبهلول پاشای ماکویی به حضورآمدند. خیلی گفتگو شد. ازهرمقوله حکم و فرمایش شد. علمای همدان راکه معرفی می کردند شخصی ریش بلند راگفتند قاضی است. گفتم قاضی همدان است؟ علما و سایرخندیدند. خودقاضی‌هم خندید. کنایه از داستان قاضی همدان بود، که سعدی درگلستان نوشته است. امروز به‌سلطان اویس میرزا حاکم همدان لقب احتشام‌الدوله داده شد. بعد از رفتن حضرات هم بعضی فرمایشات دادم. در باب اختصار وضع ملتزمین رکاب وتخفیف احمال و اسباب درکار آذوقهٔ همدان هم که امسال قدری تنگی دارد و باید از خارج کمک شود سفارش کردم بروند قراری بدهند. عصرسوارشده به تپهٔ مصلی رفتم. فی‌الحقیقه خیلی با صفاست. چشم‌انداز خوب دارد. با دوربین اطراف را ملاحظه کردم. عکاس‌باشی آمد شیشه‌های عکس که از همین‌جا انداخته‌بودآورد دیدم. مجدالدوله، عضدالملک، سایر پیشخدمتها بودند. همدان شهر وسیع و پر جمعیتی است. بعد از چای و عصرانه به منزل مراجعت کردم.

روزچهارشنبه شانزدهم رجب

صبح برخاسته سوار شدیم. به‌دلالت‌وبلدی سلطان‌سلیم‌میرزا به دره عباس-آباد رفتیم. مسافتی طی کردیم تا به ابتدای دره رسیدیم. دره‌ایست وسیع، آب زیادی صاف و روشن از وسط دره جاری است. دوطرف دره همه اشجاراست و دراین فصل که پائیز وخشکسال است باز خیلی با صفا بود. حالت بهار این دره و زمان طراوت و پر آبی را می‌توان قیاس کرد. خلاصه راندیم. امین حضور، معتمدالملک، مهدیقلی‌خان، موچول‌خان، محقق‌وغیره‌بودند. معتمدالملک‌مراجعت کرد به‌تلگرافخانه رفت. همه‌جاآمدیم تابیشه واشجارتمام شد. درانتهای رودخانه آب دوشعبه شد، یک‌شعبه ازدرهٔ تویسرکان جاری است. شعبهٔ دیگر از درهٔ دیگر می‌آید. بالای این دره در سنگ بزرگی به خط میخی دوحلقه نوشته شده است. رفتیم ملاحظه‌کردیم. هیچ عیب نکرده است. اثرقلعه خرابی‌هم بالای کوه مشرف به این خطوط دیده می‌شد و بی‌اندازه خستگی ودلتنگی داشتم که این خطوط را نتوانستم بخوانم. قدری پایین‌تر آمدم نزدیک آب صافی که جاری‌بود آفتاب‌گردان زدند ناهار خوردم. میرزا علی‌خان ومحمد حسن‌خان هم آمدند. بعدازناهار سوار شده‌ازراه‌گردنهٔ شهرستانه که‌به‌تویسرکان‌می‌رود راندیم.راه‌همه‌جاسینه‌کش[است]و چندان تندوسربالا نیست. درنزدیکی قله یک‌باره سربالامی‌شود. اما راهش خوب است. بالای گردنه‌نشستیم‌دوربین‌انداختم. سلطان‌سلیم‌دهات‌جلگهٔ‌تویسرکان‌رامعرفی می‌کرد. جلگهٔ تویسرکان بسیار قشنگ و سبز و باصفا و ییلاق است. دهات زیاد معتبردارد. شهرتویسرکان پیدا نبود. کوهی فاصله ومانع است. قدری از درختهای قصبه‌نمودار‌بود. کوهی‌پیداست. گفتند‌خان‌کورمزاست. دروسط‌صحرا[ی] مجرد واقع‌است، بالای آن مسطح [و]اطراف‌سنگ‌وکمر. گفتند تکه بزدارد. کوه بیستون پیدابود. کوههای نهاوند و لرستان دیده می‌شد. جلگه و قصبهٔ‌کنگاور نمایان بود. قدری‌نشسته تماشا کردم. اناروچای خوردم. نمازخواندم. درسراین گردنه مرادخان یاور ازاهالی تویسرکان مستحفظ و تفنگچی گذاشته است که درعبور و مرور مردم دزدی واقع نشود. زمین تویسرکان بالنسبه از زمین همدان خیلی ارتفاع دارد. سرازیری این سمت خیلی کمتر ازسمت همدان است. باید تقریباً هزارذرع مرتفع

باشد. امروز لرستانی زیادی دیده شد که زغال[۱] بار گرفته و به‌گاو حمل کرده بودند. ازین راه به‌همدان می‌رفتند. بعضی‌دهات که در جلگهٔ تویسرکان نزدیک دامنهٔ الوند دیده می‌شد واسامی آنها را پرسیدم ازین قراراست: شهرستانه وقف است، تیمیان ملکی مرادخان یاوروغیره،سیستانه ملکی کریم‌خان وغیره، اشتران مرادخان وغیره، کرزان ملکی حاجی سعدالدوله، وردوتین حاجی حسین میرزا و سلطان سلیم. حاجی میرزا علی مشکوة الملک هم پیدا شد. بعدازنماز سوارشده برگشتیم. راه دور بود خسته شدم. راه سنگلاخ بود. تا به‌آخر دره عباس‌آباد رسیدیم. نزدیک منزل معیرالممالک آمدیم. طلاشویها زمینی حاضر کرده بودند. رفتیم پیاده شدم. اسبابی که از خاک بیرون‌آوردند دیدم. از هرقسم چیزها بود. طلای ریزه، نقرهٔ شکسته، پول مسکوک مختلف، طلاونقره ساختهٔ قدیم، طلای‌منیله[۲]، اسباب ساخته ازسرب‌ومس، پول سیاه، میخ زیاد، پیکان تیربسیاربزرگ، خیلی آنجا معطل‌شدیم. اما حاجی میرزا علی سخت منکر طلاجویی است.

[روز پنجشنبه هفدهم رجب]

امروز که پنجشنبه هفدهم رجب است در منزل ماندیم. حسام‌السلطنه [و] شاهزادگان به حضور آمدند. میرزامحمد پسر قائم‌مقام از عراق آمده‌بود به‌حضور آمد. میرزا کاظم‌خان لله باشی مرحوم جلال الدوله که ملایر بود دیدم. به طهران خواهد رفت. تاعصر مشغول بعضی‌کارهای لازم‌بودم. حاجی آقا بابای ملک‌الاطباء را دیدم به اردو آمده است. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمتها بودند. محمد حسن خان قدری روزنامهٔ فرانسه خواند. امروز هم طلاشویی کرده بودند، من نرفتم. باد می‌آمد. گرد و خاک بود. امین حضور، میرزا علی‌خان، محقق را فرستادم رفته طلا و نقره و اسباب زیاد درآوردند. یک انگشتر طلای ضخیم که جای نگین آن سرگاوی شاخدار ودو جای آن سوراخ‌است، مثل عطردان پیداشده بود. خوب انگشتری است. به فال میمون گرفتم.

۱ـ اصل: ذغال ۲ـ کذا، شاید: ملیله

[روزجمعه هجدهم رجب]

روز جمعه هفدهم رجب است. باید ازهمدان کوچ کنیم. تا زاغه که منزل است سه فرسخ راه است. خیلی از راه را سواره رفتم. تیمور پاشاخان و بهلول پاشای ماکوئی خلعت پوشیده‌بودند. سواره آمدند مرخص شدند. ازراه‌گروس به آذربایجان می‌روند. بعد با امین‌الملک، معیرالممالک، معتمدالملک صحبت‌کنان راندیم. از باغات وآبادی منوچهری کنار راه می‌رفتم. طرف چپ هم ده حیدره بود. در دامنهٔ کوه واقع است. رسیدیم به مریانج که ده معتبری‌است واهالی اینجا قاطر زیاد نگاه می‌دارند، چاروادارى می کنند. متعلق به امام جمعهٔ همدان وبیست وهفت نفر دیگر ازکسان اوست. در پایین آبادی مریانج بیدستانی بود به ناهار پیاده شدم بعداز ناهار سوار شده به‌کالسکه‌رسیدم. سوارکالسکه شدم. راه کالسکه پست وبلند بود. نزدیک زاغه راه بد بود. اسب خواستم سوار شدم رفتیم منزل. سمت راست دهات‌وآبادی زیادبود. قریهٔ بهار که به ناصرالملک متعلق‌است خیلی نزدیک‌است. دزه ملکی میرزامحمدعلی، ینگی آباد شاهزاده‌نگارخانم، لعلی‌ملک حسین‌خان‌سرتیپ از دور سواد زیادی داشت. ده معتبری است. ظروف بدل چینی فیروزهٔ بسیار خوب آنجا می‌سازند. همه ازاین ظروف که به‌ظرف«لعلی»معروف است می‌برند، حتی به‌سمت روسیه برده می‌شود. از مریانج که می گذرد ده چشمه قصابان ملکی ملاولی‌الله درویش است. زاغه ملک امان‌الله‌خان بهاءالملک است. درمنزل باد وگرد وخاک زیادبود. قراولهای دورسراپرده مار بزرگی کشته بودند.

روزشنبه نوزدهم رجب

باید به اسدآباد برویم. صبح برخاسته به‌کالسکه‌نشستم. ازاینجا به اسدآباد دو راه دارد. یکی راهی است که قافله و زوار می‌روند، از گردنهٔ اسدآباد عبور می‌شود، به منزل دو فرسخ نزدیکتر است. راه دیگر که برای‌کالسکه ساخته‌اند می‌گویند پایین‌تر و دورتراست. ما از راه کالسکه رفتیم. قدری به خلاف جهت حرکت کرده دوباره به‌سمت اسدآباد رو کرده راندیم. با حسام‌السلطنه، وزیرامور

خارجه و غیره قدری صحبت کردیم. سلطان اویس میرزا و خوانین قراگوزلو و سایر اعیان همدان خلعت پوشیده به حضور آمدند. مرخص شده مراجعت کردند. باد سرد پرگرد وخاکی ازپیش رو می‌وزد. زمین خاک خالص است. بنه ومردم که ازجلو می‌روندگرد می کنند. باد همهٔ خاک و غبار را به سمت ما می آرد، به طوری که نمی‌توان چشم باز کرد. نفس کشیدن ممکن نیست. باد بسیار اذیت کرد. اما هیأت ارضی: ازسمت چپ همان آخر کوه الوند است که اینجاارتفاعی ندارد. طرف کوه الماقولاغ و غیره است. زمین پست و بلند است. راه کالسکه چندان خوب نیست. به یک سرازیری رسیدم محض احتیاط اسب خواستم. ازسرازیری طولانی گذشته بازبه‌کالسکه نشسته راندیم. مجدداً اسب سوارشدم. برای ناهار به کنارجاده رفتم. باد به شدت می‌وزید. در دره‌ای که آب ودرختی داشت به ناهار افتادیم. کاغذی برادرحکیم طلزن ازفرانسه به‌او نوشته بود حکیم آوردخواند. اینجا که به ناهار پیاده شدیم زیرتاج آباد ملک حاجی میرزا علینقی پسر مرحوم حاجی ملا رضای همدانی است. کاروانسرای خیلی معتبر مدور قشنگی شاهزاده والدهٔ حسام الملک می‌سازد. بناوعمله کار می کردند. ناتمام است. بعداز ناهار سوارشده به‌کالسکه رسیده راندیم. باد شدت کرد، به طوری که کلاه محمدحسن خان را باد ازسرش برداشت ویک‌ربع ساعت بیشترسربرهنه ماند. راه‌کالسکه اینجاکه به‌زیر گردنه رسیدیم پست و بلند شد. اما کالسکه خوب و راحت می‌رفت. با این حال اسب خواستم سوارشدم. خانلرخان سرهنگ افشار با چند سوارآمده‌بود. سمت چپ زیر دامنه دهی واقع است. تاجی آباد ملک خانلرخان است. بی‌درخت و خشک‌وبی‌صفاست. باد معرکه می کند. گرد وخاک غریبی بود که نمی‌توان جائی را دید واز راه رفت. باعضدالملک، امین حضور، مهدیقلی‌خان، محمدحسن‌خان، محقق از سمت راست جاده راندیم. همه جا کوه و دره بود. سوارها بخصوص قهرمان‌خان تفنگدارمتصل جلومی‌رفتند. گردوخاک می‌شد.اوقاتم را تلخ می کرد. ازشدت باد کلاه شکاری خز سرم گذاشتم وبستم. درین بین راهی و دهی پیداشد. راه راگرفته به‌سمت ده رفتیم. ده خوب آباد پرآبی است. اسمش مرهم دره ملکی بیوک‌خان افشار است. باغ انگور زیاد دارد. ازآنجاگذشته به ترخان‌آباد ملکی نجفقلی‌خان‌افشار که آن‌هم ده‌معتبری‌است وباغات‌انگور زیاد دارد[رسیدیم]. بعداز

ترخان آباد جلگهٔ اسد آباد است. قصبهٔ اسد آباد سمت چپ بود. ما از بالای آبادی گذشتیم. بادو گردو خاک نگذاشت جائی دیده شود. سمت راست ده خوبی، قلعه‌خوبی موسوم به‌بیاج است. از آنجا به‌طرف اردو رفتیم. از گرد وغبار معلوم نمی‌شد منزل کجاست، کجا باید رفت. تیمورمیرزا پیدا شد. یک روز پیش از اردو آمده بود. ترکیب غریبی شده بود. گردوخاک اطراف بینی وچشم راگرفته ریش‌وصورت یکرنگ شده شناخته نمی‌شد. می گفت اینجاها درنا زیاد دارد. شکارهم کرده بود. می گفت در صحرا کبک هم هست. خانباباخان پسر سلیمان‌خان صاحب اختیار با ریش سفیدان وخوانین افشار وسوارهٔ افشاروسوار چاردولی آمده بودند. نزدیکی منزل دهی درروی تپه پیدا بودکه‌گویا این تپه را دستی ومصنوعی ساخته‌اند. اسم ده هم خاکریز است. منزل ما در باغی است که خانباباخان خودآباد کرده است. دو ساعت به غروب مانده با کسالت شدیدکه از باد وگرد و خاک حاصل شده بود وارد منزل شدم. باغ وسیع خوبی است. بعدازورود حرمخانه شنیدم یکی از کنیزهای حرم به‌ناخوشی مبتلا شده‌است. بسیاراسباب وحشت شد. طبیب آوردند مداوا کردند. علاج نشد. خانباباخان می گفت درتنگه و دره‌ای که‌ازسمت اسفندآباد است از قدیم سدی بسته بودندآب جمع می‌شد به‌جلگهٔ اسد آباد می آمد، زراعت می کردند. خط میخی قدیم هم در سنگهای آن کوه نوشته شده است که سیاحان فرنگی وغیره می‌روند می بینند.

روز یکشنبه بیستم رجب

دراسدآباد اتراق شد. صبح به حمام سروتن شوری رفتم. حمام‌گرم بود. کسل شدم تمام روز به کسالت گذشت. تیمورمیرزا چند درنا صیدکرده بود به حضور آورد. خانلرخان سرهنگ وخانباباخان نایب‌الحکومهٔ‌اسد آباد اسب وقوش پیشکش آوردند. اسب خانباباخان [را] که کهرخانه‌زاد مکری وخوب اسبی است بـه محمد حسن‌خان بخشیدم. امروز به من خیلی بدگذشت. خداوند به فضل و رحمت خود همهٔ آفات و بلاها را رفع کند. خاصه این ناخوشی که بسیار اسباب دلتنگی واضطراب است. تیمور میرزا پسرهای توأم خانباباخان[را] که خیلی شبیه

یکدیگر بودند یک ترکیب و یک قد به‌حضور آورده بود. حکیم‌الممالک شنیدم خیلی ناخوش است. شب بعد ازشام مردانه شد. پیشخدمتها آمدند. خیلی کسل خیالی بودم. عکاسباشی عکس قصبهٔ اسدآباد را انداخته بود آورد دیدم.

روزدوشنبه‌بیست ویکم رجب

امروز بایدبه‌کنگور[1] برویم. پنج فرسخ سنگین راه است. صبح به‌کالسکه نشسته‌راندیم. حسام‌السلطنه، فرهادمیرزا،مجدالدوله،دبیر، وزیرامورخارجه‌آمدند. گفتگوشد. امروز بحمدالله باد نیست. هوا آرام وخوب است. جلگهٔ اسدآباد بسیارخوب جلگه‌ایست، باروح ودلگشا. اطراف کوه است، وسط‌صحرای‌صاف. دهات وآبادی دردامنهٔ کوهها واقع است. درجلگه هم ده‌وهم‌آبادی هست، از جمله درسمت‌چپ جاده‌قریهٔ بادخوره خالصه‌بود. جلگه اغلب چمن‌است. زراعت شلتوک هم دارند. خانلرخان‌سرهنگ اینجا ملک زیاد دارد. درسمت‌راست قریهٔ چنارخالصه نمایان بود. اشجارزیاد داشت. دردرهٔ قشنگی واقع است. امامزاده‌هم در دامنهٔ نزدیک ده مزبور پیدا بود. درخت خودروی جنگلی زیاد داشت. قریهٔ حسام‌آباد که خانهٔ‌خانلرخان‌سرهنگ است درسمت راست پیدابود. قلعه در روی تپه و آبادی درپائین واطراف تپه‌است. اما درخت‌ندارد. درین‌صحرا شکارصحرائی بسیار است. اما من باز کسل خیالی بودم. شکارهای این صحرا خرگوش است، قل‌قویروق، باقری قرا، قراقرش، ساربزرگ، سار کوچک، قازالاق بسیار، درنای زیاد، میش‌مرغ که «توی تخلی» می گویند، اردک‌ومرغابی به‌اقسام‌مختلف. خلاصه اسب خواسته از کالسکه بیرون آمدم، تیپ وسوار متفرقه را گفتم از راه بروند. حسام‌السلطنه، وزیرخارجه،دبیر، مجدالدوله، معتمدالدوله،تیمورمیرزا، پیشخدمتها باما آمدند. ازکنار راه برای‌شکار درنا رفتیم، یک‌دسته درنا نشسته‌بود. تیمورمیرزا چرخ انداخت. چرخ‌دور کردبخلاف جهت‌بالارفت. همه گفتیم به‌غلط‌می رود. یکباراز بالا مثل گلوله‌برای‌درناها آمد. یکی‌رازد. مهدیقلی‌خان‌ومیرشکاروسایراسب انداختند

---

۱ — حاشیه: کنگور بکسرالکاف وسکون‌النون وفتح‌الواو بلیدة بین‌همدان وقرمسین بها قصر عجیب یقال له قصرالملصوص.

درنارا گرفتند. اگرسوار به کمک نرود درناهایی دیگر چرخ رامی زنندودرنارا خلاص می کنند. ماهم رفتیم درنارا آوردند. به‌ناهارپیاده شدیم. بعد ازناهار دیگردرناها نشستند. ماهم به‌سمت جاده رفتیم. کالسکه خواستم ونشستم. راه چمن وپست وبلند و نهراست. برای کالسکه خوب نیست. از دورطرف راست کوه سنگی پیدا بود موسوم به‌امروله که در اصل امرالله بوده است. می گفتند این کوه شکار دارد. دربهارچشمه‌های خوب وعلف زیاد دارد. پشت این کوه بلوک افشار طایفهٔ درمزیار است. ییلاق خوبی است. از پشت کوه امروله کوه دیگر پیدا بود موسوم به دال‌خانی پشت. یعنی دردماغهٔ کوه دال خانی قصبهٔ سنقر کلیائی که جزء کرمانشاهان است واقع است. طرف چپ کوه خان‌کورمز تویسرکان است. کوه مزبور در محاذات این‌جلگه به‌کوه سه‌پایه طهران شبیه می‌شود. اما بزرگتر ازسه‌پایه است. خلاصه راندیم. به‌پل سه‌چشمهٔ خرابی رسیدیم. زهاب کثیفی جاری بود. گویا در بهار آب زیاد داشته باشد. همینکه از پل گذشتیم رفته رفته فضای جلگه کم شد. کوهها ازچپ وراست نزدیک می‌شود. خیلی راندیم ده کثیف بی‌درختی سرراه بود. گفتند رحمت آباد ملکی‌ساری اصلان‌است. قدری رفتیم سطح‌راه روبه‌انحطاط گذاشت. سرازیر رفتیم جلگهٔ کنگور پیداشد. امین نظام، عبادالله‌خان، غلامعلی خان برادر ساری اصلان که نایب‌الحکومهٔ کنگور است با جمعی افاشرهٔ[1] کنگور آمدند. غلامعلی‌خان مادرش سیاه است، خودش‌هم سیاه است، و برادری سیاه چرده دارد. طرف چپ دردامنه دو ده بزرگ پردرخت طاهرآباد وحسین آباد خالصه‌است. اطراف جلگهٔ کنگورهمه کوه است. جلگهٔ اینجاهم چمن‌وباصفاست. شبیه به‌جلگهٔ اسدآباد، اما جمع‌تر وبهتر. دهات زیادی اطراف جلگه است واغلب دهات در روی تپه است، همچنانکه دراسدآبادهم آبادی غالب دهات روی تپه واقع است. شکار صحرای اینجاهم مثل جلگهٔ اسدآباد بسیار است. قصبهٔ کنگور دردامنهٔ کوه کوچکی واقع‌شده. هزارخانه‌متجاوزاست. ساری اصلان‌و حسینقلی‌خان دم سراپرده ایستاده بودند. چادرها را درصحرا نزدیک آبادی زده‌اند. امروز اثر زکام داشتم. مزید برکسالت شد. شب بعد از شام قورق شد. محمدحسن خان و پیشخدمتها آمدند. قدری روزنامه خواندیم. صحبت شد. ازسمت چپ راه امروز

۱ــ جمع افشار

دره وراهی‌است به‌نهاوند می‌رود. ازاینجا به نهاوند هشت فرسخ راه است. یکی ازکنیزهای اندرون به وبا مبتلا شده بمرد.

روز سه‌شنبه بیست ودویم رجب

در کنگوراتراق‌شد. تاعصر به‌استراحت وبعضی کارهای لازم گذشت. صارم‌الدوله از صحنه آمده‌بود به‌حضور آمد. امین خلوت چندی است ناخوش است. چشمش‌هم به‌شدت درد می کند. تیمورمیرزا درنای زنده وغیره گرفته‌بود به‌حضور آورد. شب‌بعدازشام مردانه‌شد. پیشخدمتهابودند. قدری‌روزنامه خواندم. صحبت شد. بعد خوابیدم.

روز چهارشنبه بیست وسیم رجب

امروز باید به‌صحنه برویم. پنج فرسخ سنگین راه است. صبح از خواب برخاسته رخت‌پوشیدم. سوارشدم. به‌معتمدالدوله فرهادمیرزا شمشیرمرصعی‌التفات شده‌بود از روی سرداری بسته است. رفتیم به‌قصبهٔ کنگور برای تماشای آثارقصراللصوص[1] که اعراب اسم گذاشته‌اند. کلب حسین‌خان امین نظام وغیره درجلو بودند. کوچه‌های کنگور بسیار کثیف وتنگ وخانه‌ها کهنه وخراب‌است. درمحل مرتفعی‌قلعه‌ایست. اشجاروعمارات‌دارد. حاکم‌نشین است. هفتصدهشتصد خانوار دارد. ازکوچه‌های زیاد گذشتیم. زمین قصبه پست و بلند و درمکان مرتفع واقع است. بجائی رسیدیم‌که شش ستون ازقصر ملاحظه شد. مردم در روی‌پی‌و روی ستونها خانه ساخته‌اند. از قد وارتفاع ستونها چیزی نمانده است. پایه و قدری از ستون باقی است‌که قطر آنها را معلوم می کند. تقریباً سه بغل آدم قطر آنهاست. اینجا معبد یا عمارت سلطنتی بوده بسیار قدیم. و آنچه به‌حدس وتخمین ازوضع مایه وبنا معلوم می‌شود اطراف این تپه بالتمام ستون و بنیان عمارت مساوی سطح

۱ـ قصراللصوص ذکر وسمی به‌ذلک لان جیش المسلمین‌من لوابه‌وزقت دوابهم فسمی بذلک لذلک.(حاشیه)

تپه وسیع بوده است. حالا همین شش ستون باقی است که ملاحظه کردیم. پی و پایهٔ غریبی دارد که با سنگهای بزرگ و آهک و گچ پر کرده و بنا نهاده‌اند و چندان مستحکم است که خیلی حیرت‌انگیز بود. بعضی اهالی کنگور همین پی را کنده گچ آن‌را در اطراف وحول وحوش می‌فروشند، چرا که معدن گچ درین جلگه نیست. برای این عمارت از معادن لرستان گچ آورده‌اند و سنگ ستونها و پایه‌ها از معدن شیرمردان نزدیک کنگور است که اکراد «شل‌مران» می گویند و در جنوب غربی کنگور در میان دو کوه کوچک واقع شده است وهنوز از پایه‌های ناتمام، همین ستونها که برای قصراللصوص بیرون آورده بودند درین معدن موجود است. جنس این سنگ به‌همین سنگهای سیاه متداول نزدیک است. خلاصه بعداز ملاحظات لازمه رفتیم به جلگه. از کنار راه سواره راندیم. معیرالممالک، امین‌الملک، امین‌حضور بودند. صحبت کنان می‌رفتیم. غالب اراضی این جلگه چمن است. اما درین فصل زرد وخشک بود. دریک فرسخی به‌رودخانه رسیدیم که ازشمال به‌جنوب جاری بود. آب صاف داشت. چشمهٔ این رودخانه درخاک کنگور است وباید در بهار آب زیاد داشته باشد. حالا با این خشکسالی وموسم کمی آب باز شش هفت سنگ آب‌داشت. درکنار رودخانه به ناهار پیاده‌شدیم. سرحد کنگور همین رودخانه است. آن‌طرف آب خاک خزل نهاوند است. ساری‌اصلان مرخص شد امشب در کنگور بماند. به‌این رودخانه پلی شش چشمه از آجر بسته‌اند. بعداز ناهار سوارشدم. نزدیک پل به کالسکه نشستم. جلگهٔ مسطح کنگور هم درین رودخانه طبعاً تغییر کرده تپه و ماهور می‌شود. لکن راه کالسکه بد نیست. محمد علی‌خان بیگلربیگی با اسب چاپاری ازتهران آمده است، اینجا به‌حضور آمد. کوههای خوب سنگی قشنگ و بزرگ درطرفین راه همه‌جا از دوطرف کوههای زیاد است. در سمت چپ کوههای خزل است. حیدرخان خزل آمده بود. به امین‌حضور و مهدیقلی‌خان گفتم احوالات می‌پرسیدند. دهات خزل ونهاوند بسیار بد وخراب است. دو قریه که در کنار ازخالصهٔ خزل ونهاوند دیده شد ده پیر و ده لر است. سرآب ماران از نزدیک ده پیر زیر سنگی بیرون می‌آید. مهدیقلی‌خان را فرستادم رفت سر آب رادید. می گفت آب زیاد دارد. هفت هشت سنگ متجاوزاست. من خود نرفتم. پشت کوههای خزل لرستان است

و آن‌طرف کوهها به‌سمت راست کلیائی وخدابنده‌لو وغیره‌است. خلاصه راندیم تا به‌گردنهٔ بیدسرخ رسیدیم. از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدم. این گردنه سخت بزرگ نیست. راه کالسکه‌راهم خوب ساخته‌اند. پایین گردنه عمادالدوله و رؤسای کرمانشاهان‌وسوار زیادایستاده‌بودند. عمادالدوله [و] رؤسا پیاده‌جلو آمدند. پسرهای‌عمادالدوله، حسینقلی‌خان والی‌پشت کوه لرستان، محمدحسن‌خان سرتیپ کلهر، محمدرضاخان‌سرتیپ زنگنه[1]، برخوردارخان سر کردهٔ فوج امرایی، برادر فتح‌الله‌خان‌امرائی، میرزاهادی‌خان کار گزار[2] امورخارجهٔ کرمانشاهان، سایررؤسای کرمانشاهانی‌و کلهروغیره بودند. سواره ازنزدیک تیپ سوارهٔ کلیائی وپشتکوهی لرستانی ونهاوندی وخزل و کلهر وغیره گذشتم. قریب پانصد سوار آراسته بود. با عمادالدوله سواره صحبت کنان آمدیم. از گفتگوی کرمانشاهانیها که برضد او اجماعی کرده‌اند دلتنگ بود. از عرایض وتظلم آنها استیحاش می کرد. کالسکه خواستم‌نشستم. خیلی‌راندیم. همه‌جا الی‌صحنه که منزل‌است دوسمت‌راه کوه‌است. زیر گردنهٔ بیدسرخ چشمهٔ آبی است که گویا در بهار وموسم طغیان آبها آب زیاد داشته‌باشد. درین‌فصل نزدیک به‌یک سنگ آب جاری بود. درین اراضی چشمه بسیار است وغالب اراضی قابل‌آبادی و زراعت است. دوساعت به غروب مانده به‌منزل‌رسیدم. چادرها راکنارنهری زده‌اند. درسراپرده چند چشمه بیرون می آید. امروزمحمد باقرخان‌پسرظهیرالدوله به‌سکته‌فوت‌شد. بازازفوت اودراردوهمهمه‌و هنگامه است ومردم در وحشتند. خداوند عالم‌عموم خلق را ازین‌بلیات حفظ کندو امراض روحانی و جسمانی را ازین مردم دور کند،انشاءالله تعالی. شب بعد ازشام مردانه شد. پیشخدمتها آمدند. حاجب‌الدوله فراشباشی چندی است خیالاتش پریشان‌است. حالت خوشی‌ندارد، تابعد چه‌شود. قریهٔ صحنه خالصه است. آبادی زیاد دارد. جمعیت اینجا قریب پانصدخانوار می‌شود. باغ واشجارش زیاد است. از دره بالای ده آبی جاری است که باغات وبیوتات وزراعت این قریه‌را مشروب می کند. اما راه این دره بسیار سخت و تنگ است. دخمهٔ کیکاوس درهمین دره بغل‌سنگی‌است که در آن‌عصر حجاری کرده‌اند. راه آمد وشد ندارد .هر کس به‌تماشا

۱ـ اصل: زنکه

۲ـ کارگذار درهمه موارد به ذال است و همه‌موارد به«کار گزار» بر گردانده شد.

می‌رود باطناب‌بسته ازبالا میکشند. من از دور دخمه را بادوربین ملاحظه کردم.

پنجشنبه بیست وچهارم رجب

در صحنه اتراق شد. صبح برخاسته اسب خواستم. به‌قصد تفرج صحرای اینجاازدرب اندرون بیرون آمدم سوارشدم. از اردوخارج شدیم. ازسمت چادر امین‌الملک گذشتم. تیمور میرزا وغیره ازمنزل ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی که پسرش فوت‌شده‌است ومجلس فاتحه داشت می آمدند. ازبین راه تیمورمیرزا و میرزا علی‌خان و امین حضور به‌منزل برگشتند. ما از بالای کوه همه‌جا راندیم. اسب رو و خوب‌بود. علف زیاد از قیاقی وغیره داشت. گوسفند زیاد چوپانهای ترکاشوند می‌چرانیدند. چوپان جوانی دیدم احوال پرسیدم. می گفت آمدن اردو برای‌مااسباب‌امنیت‌واطمینان‌شده‌است. اینجاهابواسطهٔدزدی‌وشرارت کاکاوندلرستان کمتر گوسفند به‌چرا می آریم. آمدیم بالای کمرسنگی که‌آن‌طرفش پرتگاه سختی بود. چادر آفتاب‌گردان زده به‌ناهار پیاده شدیم. محمدحسن‌خان روزنامه‌خواند. عکاسباشی چند صفحه عکس انداخت. کبک زیاد در اطراف این سنگ بود.

روزجمعه بیست وپنجم رجب

امروز بایستی به‌بیستون‌برویم. اما اردوِ به‌برناج رفته. تابیستون پنج‌فرسخ‌و الی برناج شش‌فرسخ متجاوز بود. صبح از منزل به‌اسب سوار شدم. وزیرامور خارجه، عمادالدوله، دبیرالملک وغیره بودند. صحبت‌کنان تاکناررودگاماسیاب رفتیم. رودخانه آب زیاد صاف خوب داشت، و درین فصل که موسم کمی آب است بااینکه دربالاها آب‌رودخانه‌را برای زراعت میگیرند متجاوزازبیست سنگ آب داشت وباین قیاس میتوان دانست که در بهار آب این رودخانه چه‌قدراست. گفتند درطغیان آب‌با«کلک»که نوعی از کشتی فوری است ازین رودخانه عبور می‌شود. سرچشمهٔ آن از نهاوند است وآب آن تماماً به زراعت می‌نشیند و هیچ بیحاصل و بی‌مصرف نمی‌شود. ازسمت‌شرقی به‌جنوب جاری است. تفصیل منبع ومجرای این‌رودخانه ازاین قرارست. چشمهٔ اصلیهٔ آن ازکوه چهل نابالغان نهاوند‌است. ازخاک خزل عبورکرده‌آب کنگور ومزارع افشارداخل آن‌می‌شود و

ازطرف خلج رودخزل به خاک صحنه جاری شده آبها[ی] صحنه به آن ملحق می‌شود. در حوالی بیستون آبهای جلگهٔ چمچال نیز به این رودخانه ریخته بعد از آن آبهای خاوه که کیزه‌رود می گویند به این آب متصل می‌شود. در هلیلان آبهای گهواره و هارون آباد به این رودخانه ریخته از جایدر وصدمره عبور کرده، دراین نواحی مصب آبهای خرم آباد وغیره است. اینجا اسم رودخانه تغییر کرده به کرخه رود موسوم می‌شود. درحوالی حویزه به‌شط‌العرب می‌ریزد. کنار رودخانه بوته گز و گیاه شیرین بیان وغیره زیاد است. بلدرچین زیادی میان بوته‌ها بود. یکی پرید، سواره باتفنگ زدم. حسام‌السلطنه، معتمدالدوله، عمادالدوله بامن بودند. عمادالدوله پیشکشی به‌حضور آورد. امروز صبح حسام‌السلطنه، معتمدالدوله، مجدالدوله به‌مشاهده دخمهٔ کیکاوس رفته بودند. آدم باطناب به دخمه فرستاده بودند. تفصیل آن را حکایت می کردند. ازطوایف شاهیسون بغدادی که‌همیشه یورت آنهاساوه وخلجستان است بواسطهٔ کمی علف وخشکی مرتع به‌این صفحات آمده‌اند. سوار جلیلوند از طایفهٔ حاجی سعدالدوله کنار راه ایستاده بودند به‌نظر رسید. سمت راست جاده دره دینوراست. آبادی زیاددارد. دینور درقدیم‌شهری عظیم‌بوده وشهر کرمانشاهان از قراء وتوابع آن محسوب می‌شده است وحالا که اثری ازآن شهرنیست این بلوک به‌دینورموسوم‌وازتوابع کرمانشاهان‌محسوب‌است. دوطرف‌جاده کوه‌است. کوه‌بیستون ازمقابل‌نمایان‌بودوخیلی‌نزدیک می‌نمود. باآنکه خیلی‌رفتیم نرسیدیم‌و این حالت بیشتر به‌من خستگی داد. بالجمله در کنار رودخانه به‌ناهار پیاده شدیم. حکیم‌باشی‌طلزون وپیشخدمتها بودند. طلزون‌هم به‌دخمهٔ کیکاوس رفته بود. خودش را با طناب کشیده بالا برده بودند. صنعت یکی از اهالی صحنه است که از راه خیلی سخت به دخمه می‌رود ومردم را باطناب بالا می‌برد. طولوزون می گفت میان دخمه رفتم گودالها بود ویکی بالنسبه عمیق‌تربود که طلزون داخل آن شده آنجاهم اثرقبردیده بود. می گفت لارنس انگلیس درین دخمه به‌خط خودش یادگار نوشته بود. من‌هم یادگارنوشتم. خلاصه امروز بادمعرکه می کرد. خیلی‌سخت و شدید می‌وزید. درکمال اشکال وزحمت ناهاری صرف‌شد. بعد ازناهار سوارشده به‌سمت جاده رفتیم. به‌کالسکه نشستم. گردوخاک غریبی‌بود. مردم را خیلی اذیت کرد. معتمدالملک آمدگفت ازبیستون نوشته‌اند اردوو سراپرده اینجا نیست. همه

به برناج رفته‌اند. معلوم شد حاجب‌الدوله سهواً اردورا به برناج فرستاده است و حسام‌السلطنه گفته است برگردند. چون‌زحمتی برای مردم بود گفتم برگشتن اردو لازم نیست. اسب خواسته سوار شدم و ازین خبط و خطائی که شده بود زیاد اوقاتم تلخ شد. بادو گردوخاک‌هم خسته‌ام کرده بود. باید از نزدیکی بیستون به برناج برگردیم. قریب سه‌فرسخ به‌سمت شمال‌غربی برگشتیم. رودخانهٔ دینورازین دره می‌آید به‌رود گاماسیاب ملحق می‌شود. غالباً مجرای آب باتلاق ولجن است که‌عبورممکن نیست. قدری بالاتررانده ازپل کوچکی گذشتیم. تپه‌ای درجلوبود. عمادالدوله گفت سنگر نادرشاه‌است. راه پراز بنه است. گردوخاک غریبی‌است. یکدسته زوار گنجه‌ای که همه‌سواربودندچاوش وعلمی درجلوداشتند ملاحظه‌شدند. هرچه‌خواستم‌جائی پیدا کنم ساعتی برای استراحت پیاده شوم جای‌مناسبی ندیدم. نهرها وباتلاقها مانع بود. روبه‌منزل رفتم. اردو متفرق افتاده است. بنهٔ‌بعض مردم برمی‌گشت. بعضی‌می‌آمدند. به‌اول درهٔ برناج رسیدیم. دره‌ایست به‌سمت مغرب واقع شده. اشجار تبریزی ومیوه وگل سرخ زیاد دارد. باغاتش غالباً بی‌دیوار است. خیابانها منظم کاشته‌اند. درروی تپهٔ‌کوچکی عمارت وقلعهٔ برناج واقع‌است. به‌قصرقاجارطهران‌خالی‌ازشباهت نیست، اماکوچک‌تر. به‌همان‌طوربه‌مراتب‌ساخته شده است. دور تپه قلعهٔ محکم و آبادی دارد. به‌ملاحظات کثافت خانه‌های رعیتی سراپرده وچادرها را درباغ وجنگل زده‌اند. دوساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. بسیارخسته بودم.

آبادیهاکه ازصحنه تااینجا ملاحظه شد و اغلب ملکی عمادالدوله بود اول شاهون ومیرعزیزی که جزو صحنه است، بعد آب باریک، سمنگان، سجل‌آباد، زردآب. سمت چپ مزرعهٔ خلیف‌آباد، کرکوند ونادرآباد که نزدیک به‌بیستون است. همین که روبه برناج برگشتیم سمت چپ بخوبران، سمت راست کاشان‌تو، مارانتوواقع‌بود. ازقریهٔ سمنگان به‌آن‌طرف‌صحرای چمچال‌است. شب بعداز شام مردانه‌شد. پیشخدمتها بودند. محمدحسن‌خان قدری‌روزنامه خواند. میرشکارعصر به‌حضور آمد می‌گفت از تنگهٔ دینور آمدم شکار زیاد است، ومحل جرگهٔ مناسب دارد. قرار شد پس‌فردا جرگه کنند. از کبک درهٔ برناج به‌اغراق حکایت می‌کرد که کرورها کبک دارد. فردا خیال دارم شکار کبک بروم. مهدیقلی‌خان

یک «نقبی‌جل» که نوعی از مرغ آبی است و در آن‌زلی آورد.

روزشنبه بیست‌وششم رجب

صبح از خواب برخاستم. در برناج اتراق است. رخت‌پوشیدم. قبل از سواری وزیر امور خارجه، دبیرالملک، عمادالدوله، معتمدالملک، احضار شدند. درامور کرمانشاهان بعضی گفتگوها شد و قرارها شد. اسب را درب‌اندرون حاضر کرده بودند. بیرون آمده سوارشدم. همه‌جاعبورمان ازخیابان و بیشه[بو]چادر عمله‌جات درب حرم ومردم میان درختهاست. تا ازدرختها گذشته به‌فضائی رسیدیم کوههای سنگی سخت دارد. دره‌ایست آب می آید. همه‌جا سرنهر بیدهای کهن. میرشکارو همه قوشچیها بودند. تیمورمیرزا، حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله، ولی‌خان تفنگدار، محمدعلی‌خان بیگلربیگی، قوشچی‌باشی، محمدابراهیم‌خان پیشخدمت، حاجی علینقی فراشخلوت، محمدعلی‌خان،صاحبجمع، نورالدهر میرزا نایب ناظر، مهدیقلی‌خان، آقاوجیه، سایرین که قوش داشتند همه بودند. از کرورها کبک که میرشکار می گفت دویست کبک دیده شد. دیر سوارشدیم. کبک ازدامنه بالا رفته بود. کوه سخت است وسنگلاخ. درخت وبوته زیاد دارد ومیان بوته‌ها کبک‌زیاد است. در زمستان واقعاً باید کرور کرور کبک داشته باشد. یک کبک من زدم. تفنگ زیاد انداختند. با قوش خیلی شکارشد. آفتابش گرم بود. رفتم سرچشمه که تا منزل نیم‌فرسخ است ناهارخوردیم. عضدالمک، محمدحسن‌خان وسایربودند. محمدعلی‌خان بیگلربیگی یک زاغچه روی هـوا خوب زد. یک مرغ واق هـم تیمورمیرزا آورد. چشمه آب صافی است. به‌قدر چهار سنگ آب دارد. ایلات همدان آمده بالای این چشمه افتاده‌اند. تا عصر سر چشمه ماندیم. بعد سوارشدم. قدری بچه‌های ایلات وگوسفند ومالهای آنها را تماشاکردم. چند روز است حالت خوشی‌ندارم. کسل هستم. انشاءالله نقلی نیست. میان درختها همه قسم مرغ دارد. توکا و مرغهای قشنگ کوچک بسیار است.

روز یکشنبه بیست و هفتم رجب

صبح به‌قصد شکار جرگهٔ درهٔ دینور سوار شدم. با وزیر امور خارجه، عمادالدوله، دبیرالملک، معتمدالملک در امور کرمانشاهان گفتگو شد. آنها مرخص شدند. ما همه‌جا رو به‌شمال درهٔ دینور را گرفته راندیم. حاجی شکارچی آمد گفت پیادهٔ جرگه‌چی کم است، شکار نمی‌شود. برادرزادهٔ میرشکار هم ناخوش شده مرده است. میرشکار کسل بود. ما هم از خیال شکار افتادیم. به‌تفرج اکتفا کردیم. رودخانهٔ دینور می‌آید، به‌قدر ده سنگ آب دارد. اطراف دره املاک عمادالدوله و کنار رودخانه تمام جنگل بید و گز و تمشک و غیره است. این درختها را هم عمادالدوله متصرف است. عرض دره تقریباً هزار ذرع می‌شود و از دو طرف کوههای سخت سنگی است که سواره و پیاده نمی‌توان بالا رفت. شکار دارد، لکن بواسطهٔ سختی محل شکار کردن ممکن نیست. در کنار رودخانه برای ناهار پیاده شدیم. مهدیقلی‌خان، آقاوجیه، محمد ابراهیم‌خان محلاتی پیشخدمت، تیمورمیرزا وغیره به‌شکار کبک رفتند. عضدالملک، محمدعلی‌خان، مهدیقلی‌خان افشار، میرزاحسین دکتر، سلطان حسین‌میرزا، امین‌حضور، میرزاعلی‌خان، محمد حسن‌خان، امین‌السلطان بودند. موچول‌خان ناخوش است. محمدحسن‌خان به‌واسطهٔ وحشتی که از انقلاب هوا دارد بسیار کسل وضعیف است. میرشکار پیاده‌های جرگه‌چی[را] که حاضر بودند به‌جنگل انداخت. قدری فریاد کردند که خوک بیرون آید، چیزی ندیدیم. سوارشده قدری بالاتر رفتیم. در کنار رودخانه در سایه‌وجای خوبی چادر زده تا عصر ماندیم. طرف چپ دره کمرسنگ غاری‌بود. مهدیقلی‌خان، آقاوجیه، میرزاعبدالله، میرزا محمد فراشخلوت رفته‌بودند به‌زحمت زیاد و مشقت بسیار. پرتگاه غریبی بوده است. پای مهدیقلی‌خان هم زخم شده. می‌گفت اتاقی ازسنگ تراشیده‌اند. جاهای وسیع وحوض آبی دارد که حالاقدری آب داشت. گویا سابقاً محکمه بوده‌است. مهدیقلی‌خان، عضدالملک را هم به‌غار برده بود. شب تفصیل غاررا حکایت می‌کرد که خیلی به‌زحمت رفته بود. حوض آب واطاق وصفحه[1]های غار را که اثر غریبی بود تعریف‌می‌کرد. اما راه غریب[2]

۱ــ شاید: صفه   ۲ــ اصل غریبی

سختی داشته است. خلاصه این دره همه‌جا همینطور کنار رودخانه جنگل بید دارد. عصر سوار شده با امین حضور صحبت کنان به‌منزل آمدیم. مقارن‌غروب به‌منزل رسیدیم. این راه دینور معبر تمام زوار آذربایجانی است که از راه بیجار گروس می آیند. جمعی زوار قراجه‌داغی، خوئی وسلماسی‌وغیره ملاحظه شدند. دهات عمادالدوله که درین دره به‌نظررسید، سمت‌راست: آزان، اوزان، نازلیان، برفت‌آباد که اشجار وباغ هم داشت. سمت چپ: کمچه، چشمه‌سراب. تلگراف کرده‌بودند که درطهران ناخوشی‌وبا شدت دارد. حفظ وحراست بندگان‌موقوف به‌تفضل خداوند عالم است. شب بعد ازشام مردانه شد. امین‌حضور مأمورشد به کرمانشاهان‌برود وبعضی متظلمین کرمانشاهان راکه وحشتی داشتند مطمئن کند.

روز دوشنبه بیست‌وهشتم رجب

امروز باید به‌بیستون برویم. سه‌فرسخ راه است. با حسام‌السلطنه، معتمد-الدوله، عمادالدوله، وزیر امورخارجه، دبیرالملک قدری سواره صحبت کردیم. بعد به‌کالسکه نشسته نزدیکی بیستون اسب خواستم سوار شدم. ازپلی‌چهارچشمه که دوچشمهٔ آن وسعتی دارد و دوچشمهٔ دیگر کوچک است گذشتیم. محاذی‌این پل سمت‌چپ دهی موسوم به‌تخت‌شیرین است. برای ملاحظهٔ آثاربیستون رفتم. اثرهاکه مشاهده شد به‌این تفصیل است.

اول نزدیک زمین یعنی به‌ارتفاع‌چند ذرع صفحهٔ بزرگی ازسنگ تسطیح کرده اشکال بزرگ نقش‌کرده بودندکه حالا اثری نمانده است. در همان صفحه شیخعلی‌خان زنگنه وقفنامهٔ دو ده راکه برای کاروانسرا وقف کرده است حجاری کرده. این کاروانسرای بیستون راهم شیخعلی‌خان‌بنا کرده‌است. اسم دو ده‌موقوفه که آنطرف رودخانهٔ گاماسیاب در دامنهٔ‌کوه ملاحظه شده بود قراولی و چمیطان است. بالاترازآن تقریباً بیست ذرع بیشتر ایوانی ازسنگ بیرون‌آورده واشکالی نقش‌کرده‌اند. صورت داریوش است به‌تخت‌نشسته. اصل‌صورت وتخت‌ریخته‌و قدری خراب است. نه‌نفر اسیر دستها به‌عقب بسته ردیف درپای تخت‌ایستاده‌اند. یک نفرکه از همه عقبتر ایستاده‌است کلاه بلندی شبیه به‌کلاه نمدی شیرازی در

سر دارد. زیر کلاه عریض و نوک کلاه خیلی باریک، ومعلوم نیست این یک نفر مختصاً چرا کلاهش اینطور است. باقی کلاه‌ها کوتاه یا سربرهنه هستند. سردار بزرگی پای تخت در مقابل پادشاه ایستاده حرف می‌زند ویکی از اسرا هم زیر پای این سردار افتاده است. دو نفر دیگر پشت سرسردار ایستاده‌اند که‌گویا از اعیان و ارکان دولت هستند. موی زلف سردار بلند ومجعد است. ریش‌هم‌دارد. پادشاه هم به‌همین هیأت است. صورتها از قاعدهٔ نقاشی خارج نیست و خوب حجاری کرده‌اند. با چشم و عینک درست نمی‌دیدم. با دوربین نگاه کردم تا درست دیدم.

چشمهٔ آبی از زیر این کوه بیرون می آید که حالا یک سنگ آب دارد. بهار البته آب زیاد خواهد داشت. کاروانسرا و دهی زیر کوه در صحرا واقع است. بانی کاروانسرا شیخعلی‌خان زنگنه است. باغی هم بی‌دیوار صارم‌الدوله در صحرا غرس کرده. غالب‌درختش‌تبریزی است. چشم‌انداز خوب دارد. صحرا و اردو خوب پیداست. عکاسباشی را فرستادم از منزل آمد عکس انداخت. بعد سوار شده قدری آن‌طرفتر رفتم. جائی است که می گویند فرهادکنده است. یک ضلع کوه را به ارتفاع زیاد و عرض زیاد به‌هیأت ایوان بزرگی تراشیده و خیال داشته است درآن‌صفحه‌اشکال وتماثیل نقش کند. ناتمام مانده است. اماکاربزرگی است و از یک‌نفر نیست. هزار سنگ‌تراش قابل متصدی بوده‌اند. قابل آن است صورت سلام وشکارگاه وغیره بدهم نقش‌کنند. انشاءالله باید اقدام شود. بوته‌های گل خوب از میان سنگها سبزشده بود. از آنجا به‌منزل آمدیم. سراپرده با روح است. پرستوک زیاد دیدم که‌کرورها درهوا حرکت داشتند. مثل‌اینکه از ییلاق به‌قشلاق‌می‌روند. امشب بعضی کوه‌روهای کرمانشاهانی روی کوه‌رفته آتش‌روشن کرده‌اند. صنعت غریبی است و مخصوص خودشان است. [از] کوههای سخت بالا می‌روند.

روزسه‌شنبه بیست‌ونهم رجب

امروز قراربود به‌سیاه‌بید برویم، پیشخانه هم رفته بود. معتمدالملک که از

پیش به کرمانشاهان می‌رفت به‌ملاحظهٔ کمی آب سیاه‌بید پیشخانه را برگردانیده بود. منزل را حاجی آباد قراردادند که از بیستون تا آنجا سه‌فرسخ است. صبح قبل از سواری حسام‌السلطنه، معتمدالدوله، عمادالدوله، وزیر امور خارجه، مجدالدوله، دبیرالملک، ظهیرالدوله، شهاب‌الملک، سعدالملک را خواستم. درکار متظلمین کرمانشاهان گفتگو شد. شهاب‌الملک وسعدالملک را به کرمانشاهان مأمور کردم رفتند. اسب خواسته سوار شدم. معتمدالدوله فرهاد میرزا مرخص شده به‌کردستان رفت. محمدرحیم‌خان سرتیپ‌زند را دیدم تازه ازطهران آمده است. امروز قدری دیر سوار شدیم. کسالتی هم دارم. کالسکه خواسته نشستم راندیم. کوههای این جلگه طبعاً بی‌دامنه ومجرداست و از زمین بی‌دره وتپه ودامنه به‌کوه می‌رسد. قدری که آمدیم کوه بیستون به‌همان سختی و ترکیب به‌سمت راست می‌پیچد. رود گاماسیاب هم به‌مقداری فاصله از منزل در طرف چپ جاده به‌دره داخل شده دیگردیده نمی‌شود. دهاتی که درطرف‌چپ دیده شد: کوره[1]، بل‌وردی، پشت تپهٔ بل‌وردی، قریهٔ چهرمتعلق به‌اولاد میرزا سلیم‌خان است، ورکرشاه ملکی هم درسمت‌چپ واقع شده‌است. پیشخانه‌راکه از سیاه‌بید مراجعت داده به‌حاجی‌آباد آورده‌اند، قدری دیررسیده بود. عضدالملک فرستاد که در ناهارگاه قدری تأمل شود تا چادرها را بزنند. رفتم بالای کوهی درسمت چپ جاده به‌ناهار پیاده شدیم. بعد از ناهار و قدری مکث و تأمل به‌کالسکه نشسته راندیم. منزل خیلی نزدیک بود. سه‌ساعت به‌غروب‌مانده به‌منزل وارد شدیم. در میان سراپرده دهنهٔ قناتی است. آب صافی دارد لکن گوارا نیست. فضای سرا پرده هم پاک نبود. گفتم جاروب کردند، اما باز کثیف است. منزل بدی است وبه‌این واسطه راحت نبودم. امشب تقریباً چهارپنج ساعت ازشب گذشته درجهت شمال غربی سرخی‌در هوا نمودار شد بطوری که تا مدتی شعاع آن همه‌جا را سرخ کرده بود واین‌حالت امتدادی داشت.

روز چهارشنبه غره شعبان‌المعظم

باید به‌عمادیه‌برویم، وچهارفرسخ کمترمسافت است. عبث از بیستون یکسر

۱ــ درچاپ سنگی اعراب دارد: فتحه برروی حروف اول ودوم وسوم.

به‌عمادیه نرفتیم و یک منزل بیجهت اضافه کردیم. منتها از بیستون به‌عمادیه پنج فرسخ سبک است. بالجمله صبح به‌کالسکه نشسته راندیم. همه‌جا کوه بیستون دست راست، طاق‌وسطام[1] هم درسلسلهٔ همین کوه است. این کوهها همه‌جابه‌یک هیأت و ترکیب و خیلی سخت کشیده شده است. محاذی عمادیه که به‌جلگهٔ کرمانشاهان می‌رسد درهٔ وسیعی از همین رشتهٔ بیستون باز می‌شود که منتهای آن ازسمت شمال محل موسوم به‌کنشت است. از قریهٔ حاجی‌آباد که گذشتیم تپه‌ها نزدیک کوههای کوچک وبزرگ خیلی به‌راه واقع است. بعد یک‌مرتبه جلگه و مسطح می‌شود و از دو سمت تقریباً ده فرسخ کوهها دور می‌رود. سمت چپ جاده آبادی بیشتر است: حاجی‌آباد، گاکیه، بوهار، کهریز، کوده، سیاه‌بید علیا و سفلی. چادر زیاد از طوایف شاهسون بغدادی سمت چپ افتاده‌اند. طرف‌راست جاده آبادی کمتر است. دهاتی که ملاحظه شد: مرادآباد است وچغاکلان[2] که به طاق وسطام نزدیک است. صحرا خاک و گیاه آن منحصر به‌شیرین بیان است. نزدیک عمادیه هم گاهی چمن خشکی به‌نظر می‌رسید. ناهار را در کنار جاده خوردیم. مردم همه با لباس رسمی حاضر شده‌اند. لکن ملتزمین رکاب غالب نیستند. بعضی از بیستون به‌سیاه‌بید رفته‌اند. پاره‌ای یکسره به عمادیه رفته بودند. سواره سنجابی و لر و زنگنه و غیره آمده بودند. احوالم خوش نبود. قدری کسل بودم. چهارساعت به‌غروب‌مانده به‌عمارت عمادیه وارد شدیم. فوج‌زنگنه‌و فوج قراگوزلو جمعی احمدخان سرهنگ پسرناصرالملک ایستاده بودند. مردم شهری آمده‌اند. استقبال بیمزه‌ای شده بود. مردها غالباً عبا پوشیده‌اند و زنها به‌جای روبند نقاب سیاه عربی دارند. عمادالدوله هم بود. عمارت عمادیه‌در کنار رود قراسو واقع است. رودخانهٔ بزرگی است. با اینکه درین فصل آبش کم است بیست سنگ متجاوز آب دارد. در بهار امکان عبور نیست. انواع مرغابی و ماهی بزرگ دارد. آن‌طرف رودخانه چمن وجلگه است که به‌شهر کرمانشاهان منتهی می‌شود. از اینجا به‌شهر یک فرسنگ سبک است و شهر در دامنهٔ‌کوه و تپه مرتفع واقع شده است. با دوربین خوب دیده می‌شد. اردو در یمین و یسار به‌طول رودخانه واقع شده است. مجرای رودخانه از شمال به‌جنوب ومنبع آن

۱ـ تلفظ صحیح محلی و ضبط قدیمی طاق‌بستان است.

۲ـ اصل: جفا کلان

روانسر کردستان است. عمارت عمادیه به‌سمت شهر کرمانشاهان چشم‌انداز خوب دارد. سمت عمارت اندرونی باغ بزرگ و حوضها و آب‌نمای خوب است، تا سردری که آن سمت آن اندرون است. عمارت اندرون هم خوش‌طرز و پر یورت عمارتی است و همه را به‌وضعهای خوب و طرز قشنگ ساخته‌اند. حمام خوبی دارد. رفتم اندرون عمارت را دیدم. جای خوابها و عملهٔ درب حرم‌خلوتهای علیحده است. عمارت بیرونی هم که مشرف به‌قراسو است خوب عمارتی‌است. سه‌مرتبه ساخته شده. طالار ورود و اطاقهای‌خواب وراحت، خوب وبا زینت‌دارد. اما چون رو به‌مغرب است. از چهار ساعت به‌غروب مانده همهٔ اطاقها را آفتاب می‌گیرد. محمدتقی‌خان پیشخدمت امروز به‌حضور آمد. علینقی‌خان پیشخدمت پسرش هم آمده است. آن طرف قراسو عمادالدوله اسباب آتشبازی زیاد حاضر کرده بود. شب آتشبازی کردند. خیلی خوب بود. اما دود به‌عمارت می‌آمد اذیتم کرد.

روز پنج‌شنبه دویم شعبان

امروز مزاجاً بسیار کسل بودم. قشعریره‌ای عارض شد. زبانم بار داشت. قدری استراحت کردم. خداوند اصلاح امور ظاهر و باطن کند و همه کسالتها را علاج کند. در طهران ناخوشی وبا باقی است. به‌حکیم طلزون تلگراف کرده بودند که از فرنگیها «بدوان» فرانسه باغبان باغ میدان ارگ و مسیو «ایزه» پیانو زن مرده‌اند.

روزجمعه سیم شعبان

درمنزل توقف شد. کسالت باقی است. اما از دیروز بهترم. ماءالشعیر برای اصلاح سینه خوردم. پیشخدمتها بودند. هوا گرفته بود. ابر زیاد داشت. احتمال بارندگی می‌رفت. باد سختی گردآلودی وزید ابرها را متفرق کرد. از قراسو ماهیهای بزرگ بدهیأت صید کرده بودند. نباید مأکول و خوب باشد. آبهای

کرمانشاهان کلیةً از قراسو و آب طاق‌بسطام[1] وغیره همه سنگین و ناگوار است.

روز شنبه چهارم شعبان

از عمادیه حرکت نکردیم. حالم بحمدالله‌تعالی خوب است. صبح زود که برخاستم درهوا طراوتی دیدم. شب قدری باریده است. در زمین رطوبتی هست. سر کوه بیستون را هم برف زده‌است. هوا هنوز مه داشت. امروز وزرا و اعیان اردو و علمای کرمانشاهان به‌حضور آمدند. بعضی سواران کرمانشاهانی درچمن جلو عمارت اسب‌تاختند، بازی کردند، تفنگ انداختند. سربازهای قزوینی هم باتفنگهای «شاسپو» مشق تیراندازی کردند. یک تیرتوپ هم باگلوله به‌نشانه انداختند زدند. اما بواسطهٔ ازدحام مردم وتماشاچی دیگر توپ نینداختند. عصر مشیرالدوله وارد شد. از اسلامبل ازراه حلب و دیاربکر و بغداد آمده است. با وزیر امور خارجه به‌حضور آمد. صحبت شد. شب بعد ازشام مردانه شد. امین‌السلطان، محمدحسن‌خان، علیرضاخان عضدالملک، محمدعلی‌خان آمدند. قدری ماندند. بعد خوابیدم.

روز یکشنبه پنجم شعبان

امروز صبح به‌کالسکه نشسته به‌طاق‌بستان یا طاق‌بسطام رفتیم. حاجی محمد حسین‌معین‌التجار وامین‌الرعایای قزوین که به‌عتبات‌رفته بود مراجعت کرده‌است. کنار کالسکه‌به‌حضور آمد. حسام‌السلطنه، عمادالدوله، سایردر رکاب بودند. به‌سمت شمال عمادیه راندیم. همه‌جا خیابان است. راه‌کالسکه خوب بود. دوطرف‌خیابان را بید کاشته‌اند. از عمادیه به‌آنجا تقریباً یک فرسخ است. قدری به‌طاق بسطام مانده خیابان تمام‌می‌شود. باید انشاءالله قدغن کنم بسازند متصل کنند. یک‌خیابان هم از طاق‌بسطام تا شهر کرمانشاهان عمادالدوله ساخته است. قریهٔ بسطام متصل به‌طاق وسرآب است. بسیار ده کثیفی است که فی‌الحقیقه مایهٔ تضییع طاق وچشمه

۱ــ بسطام = وسطام (= طاق بستان)

شده‌است. این آبادی را باید ازین محل تغییر داده دورتر ببرنـد. عمادالدوله در جلوطاق حوضهای بزرگ ساخته آبشارها قرار داده است. در موسم زیادی آب گفتند قریب سیصد سنگ آب ازین چشمه‌ها جاری است وازین آبشارها به‌صحرا می‌ریزد. حالا آب چشمه‌ها کم است. واقعاً درفصل بهاراینجا باید خیلی باروح و باصفا باشد. خلاصه دوطاق حجاری شده‌است. یکی بزرگ‌تراست وطاقی هلالی درمیان سنگ تراشیده‌اند. ارتفاع آن تخمیناً شش ذرع می‌شود، عرض وطول هم به همین نسبت. خیلی اثر بزرگی است. درعصر خسروپرویز ساخته شده‌است. درسطح مواجهٔ ایوان درقسمت پائین تمثال خسرو را با لباس حرب واسلحه سواره مجسماً ازسنگ بیرون آورده‌اند. هیأت واندام سوار و انـدازه و قوارهٔ اسب از طبیعت حالیه بزرگتر است. نیزه‌ای در دست خسرو است. ترکش تیری دارد. پای چپ اسب که برجسته ازسنگ بیرون آورده بودنـد ازموضع ران نمی‌دانم به دست کدام بی‌مروت بی‌تربیت شکسته شده است. شاید دراستیلای عرب اینطور کرده باشند. یک‌دست خسرو هم که نیزه گرفته است وقدری از سر اسب شکسته شده‌است .«بدین شکستگی ارزد بصدهزار درست». اینطورحجاری ونقاشی به‌این صحت و درستی می‌توان ادعاکرد که‌کمتر دیده شده است. اعضا متناسب، اندام درست، نکات همه به جای خود به‌کار رفته. حالا محال است‌کسی بتواند اینطور حجاری کند. دم اسب را طوری قلم زده است‌که مو به‌مو شماره می‌شود. اسب هم زره پوش است وحلقه‌های زره را چنان نموده و با یکدیگر پیوسته است‌که ملاحظهٔ آن حیرت‌انگیزاست. زین وبرگ اسب به‌زین فرنگی شبیه است. ساغری اسب باز ونمایان‌است. منگوله‌های زیادی چنانکه کردها حالا رسم دارند درسر و گردن اسب هست و دومنگولهٔ دیگرخیلی بزرگ وبلند از دوطرف عقب آویخته است. به جای ترک‌بند یا عوض رکاب یا محض زینت بوده است. صفحهٔ بالای این تمثال باز صورت‌خسرو است. ایستاده‌است. شمشیر راستی به‌طور غداره‌های[۱] قدیم درجلو دوپاگذاشته، یک دستش[را] به‌غداره تکیه کرده، دست دیگرش به‌دست موبد موبدان است‌که در یسار خسرو ایستاده‌است. هر دوحلقه‌ای را گرفته‌اند‌که علامت اتحاد ویکجهتی است. لباس خسرو تاجی مکلل به‌جواهر است و کلجه‌ای

۱ــ قداره با قاف در فرهنگها ضبط شده است.

کوتاه که آویزهای جواهر دارد. شلوار تنگی در پا و کفشی که به همین کفشهای فرنگی‌متداول حالیه شبیه‌است[دارد]. طرزلباس موبدموبدان‌هم به‌همینطورهاست، غیر اینکه تاج وجواهرندارد. طرف چپ خسرو صورت زنی‌است که‌گویا شیرین باشد. دریک‌دستش ابریقی است ودست دیگررا بلند کرده حلقه‌ای را گرفته‌است. لباس‌شیرین به‌لباس‌رسمی ملکهٔ‌انگلیس‌وفرانسه مشابهت‌دارد. شنل‌بلندی در دوش شیرین است. بطانهٔ آن پوستی است که درسنگ معلوم نمی‌شود چه پوست‌است. لباسش برزخ لباس هندی و افغانی وارمنی وفرنگی است. درسمت راست طاق صورت شکارجرگهٔ خسرو است که درمرداب ونیزار با زورق و کرجی صید می کند. شکارشان ازخوک ومرغابی وماهی‌مرکب است. خسرو واعیان دولت وعملهٔ طرب در زورقها نشسته‌اند. ازنیزارها خوک می‌دوانند، خسرو با تیر می‌زند. مطربان‌و مغنیان که بعضی زن هستند آلات طرب بخصوص چنگ در دست دارند. فیلهای زیاد حجاری شده است که بعضی جرگه می‌رانند و بعضی شکارها را حمل می‌کنند. این اشکال با اینکه کوچک است و ریزه‌کاری شده‌است چنان خوب نقش شده است وفیلها وخوکها را طوری خوب حجاری کرده‌اند که عقل را حیران می کند. بالای این صفحه آغا غنی خواجه‌باشی محمدعلی میرزای مرحوم که از طوالش گیلان بوده است زحمت کشیده صورت مرحوم شاهزاده را نشسته و حشمة‌الدوله پسرش وپسر کوچک دیگرش را داده‌است حجاری نموده. خود آغا غنی‌راهم باهیأت مکروه ایستاده درجلو شاهزاده نقش کرده‌اند. طوری‌بد وبی‌قاعده که واقعاً مهوع است وطاق را ضایع کرده است و بس که بد حجاری شده روی اشکال را رنگ‌آمیزی کرده‌اند. الحق مایهٔ تضییع طاق‌شده‌است. مقابل‌این‌شکارگاه خوک، در صفحهٔ سمت راست طاق شکار جرگهٔ مرال نقش شده است. در اینجا پادشاه سواره ایستاده وچتر بزرگی بالای سرش نگاه داشته‌اند، سایر مردم شکار می کنند ومرال می‌دوانند. اینجا جرگه‌چیها سوار اسب وشتر هستند وکشته‌های مرال را به شتر حمل کرده‌اند. بعضی از اشکال این طرف ناتمام است که از ابتدا ناقص مانده است. اطراف این اشکال اسلیمی‌وگل وبوته است. به‌طرز خیلی‌خوب و درست نقش شده‌است، بخصوص درجلو ایوان که خیلی خوب منبت کرده‌اند. روی هلال طاق ازطرف بیرون دو ملائکه نقش شده‌است: یکی شکسته و افتاده

است، دیگری بی‌عیب باقی‌است. در وسط دوملک، نقطهٔ وسط قوس هلال، هلالی رو به بالا که گویا در آن عصر نشان دولتی بوده‌است ازسنگ بیرون آورده‌اند. بسیار ممتاز حجاری شده‌است. درخارج طاق، پله‌ها ازسنگ‌ساخته‌اند که از کوه به بالای طاق می‌رود. لکن از آن پله‌ها بالا رفتن خالی از اشکال نیست. چند نفر کوهرو که شب دربیستون رفته بودند آتش می کردند اینجا آمدند از سنگهای صاف وجاهای سخت بالا می‌رفتند که درقوهٔ هیچکس وهیچ حیوان نیست. بسیار مایهٔ تعجب بود. عکاسباشی آمد عکس طاقها وعمارات را برداشت. اما یادگارها که مردم درین سنگها نوشته‌اند جای سالم باقی نگذاشته است. بعد ازین طاق و ایوان طاق دیگری است کوچکتر. تمثال دونفر حجاری شده‌است. اما نه به‌خوبی و دقت طاق اول. می گویند صورت شاپور وپسر اوست. خطوط پهلوی هم نوشته شده بود. ترجمهٔ آن پیش عمادالدوله ملاحظه شد. اینجا نقل می‌شود.

ترجمه

اینکه صورتش اینجاست بهترین پرستاران دین هرمز[1] است.
شاه شاهان شاپور، اصل پادشاه ایران وعراق عرب است.
خدای خدایان پسر پرستاران مذهب هرمز بهترین پادشاهان هرمزیان ازین شاخ آسمانی منتشرشدند، خدایان وپادشاهان فارسی.

ترجمهٔ لوح دیگر

صاحب این صورت بهترین پرستاران مذهب هرمز است و او نرسی شاه‌پادشاه ایران وعراق‌عرب‌اصل آسمانی وبهترین جد او از طایفهٔ هرمزیه شاه شاهان بوده ونرسی است.

ازین ایوان که می گذرد در روی سنگی در کمر کوه سه صورت نقش‌شده،

۱ــ اهورمزدا

یکی زردشت است، دیگر شاپور ونرسی، یک‌نفر دیگر هم در زیرپای شاپور و نرسی افتاده لگدکرده‌اند. دور سر زردشت طوق نور وخطوط شعاعی نقش شده است، به‌طوری که حالادر صور ائمه(ع) رسم است کشیده می‌شود. بعدازین طاقهاو اشکال عمادالدوله حوضخانه‌ای ساخته در روی آن ایوان و عمارت عالی بناکرده است. درین‌جا شکار بز بسیاراست. یک تکه چرزده آورده بودند. دو سر ستون از زیرخاک بیرون آمده در کنار دریاچه‌گذاشته بودند. خوب حجاری شده و بی‌عیب مانده است. یک صورت مجسمه هم به هیأت بتهای قدیم از زیر خاک بیرون‌آمده اما صورت وسیمای آن درست معلوم نیست. به‌هیکل واندام آدمی است بزرگ. گفتند لرها اعتقادی به‌این سنگ دارند. در لرز وتب ونوبه و سایر امراض نخود و کشمش وسایر نذورات به پای این سنگ می‌آرند وغالباً محروم نمی‌روند. بالطبع مردمان ابله واحمقند.

خلاصه امروز هم کسل بودم. اشتها نبود. رنگ چهره وبشره خوب‌نیست. قدری درمرتبهٔ فوقانی عمارت خوابیدم. عضدالملک، معیرالممالک، حکیم‌باشی طلزون، میرزا علی‌خان، مهدیقلی‌خان، محمدعلی‌خان وغیره بودند. عصر به‌عمادیه مراجعت کردیم. سرآب قریهٔ بسطام ــ که درمیان‌عوام‌به«طاق‌بستان» مشهوراست در اوایل تابستان‌متجاوز ازیکصد سنگ‌آب دارد، رفته‌رفته کم می‌شود. دربهار بیش از هفت‌هشت‌سنگ‌باقی نمی‌ماند واین‌آب به مزارع وقراء معینه قسمت می‌شود: مراد حاصل، چغاکبود، سرخلجه، گاوبندواین بلوک که‌ازین آب‌مشروب می‌شوددردفاتر بلوک بسطام می‌نویسند وقصبهٔ بسطام که هنوز آثار قلعه وخاکریز وبیوتات آن معلوم است قدری دورتر ازمحلی است که حالا دهکدهٔ بسطام واقع است.

روز دوشنبه ششم شعبان

درمنزل توقف شد. همه‌آمدند رفتند. وزیرامورخارجه، ناظم‌افندی شارژ-دافر مقیم طهران و فهمی‌افندی شهبندر عثمانی متوقف کرمانشاهان را به حضور آورد. میرزا هادی‌خان کارگزار مهام خارجهٔ کرمانشاهان ومیرزا موسی گیلانی ناظر امورسرحدیهٔ اینجاهم بودند. آقاحسن‌پسرحاجی‌خلیل‌تاجرعرب‌هم که‌در کرمانشاهان

تجارت دارد [و]می گفتند آدم خوب و درستی است به حضور آمده بود. عصری با توپهای کرمانشاهان درچمن جلو عمارت نشانه گذاشته تیراندازی کردند. تماشاچی از هر مقوله بود. بسیار خوب تیر انداختند. همه گلوله‌ها به نشانه خورد. کمتر اینطور تیراندازی توپ دیده شده بود که یکی خطا نکند. فوج قزوینی هم باکمال شکوه مشق کرده با تفنگ «شاسپو» تیراندازی کردند. سواران پشتکوهی لرستانی و کرمانشاهانی اسب تاختند. تفنگ زیاد انداختند. عصر خوبی گذشت. شب هم آتشبازی خوبی درجلو عمارت شد.

روز سه شنبه هفتم شعبان

امروز صبح سوارشده به کنشت و پیرخبیر رفتم. با مجدالدوله، حبیب‌الله خان سرتیپ ساعدالدوله، محمد رحیم‌خان سرتیپ زند قدری صحبت کنان سوار رفتیم. بعد کالسکه‌خواسته روبه‌شمال راندیم. دردامنهٔ کوه سنگی سختی به‌ناهارپیاده شدیم. عضدالملک، میرزاعلی خان، محقق، محمدتقی خان پیشخدمت، مهدیقلی خان، آقا وجیه، میرزا محمدخان، حسین‌خان پیشخدمت بودند. درمقابل اینجاکه ناهار خوردیم کوه سنگ سختی مثل دیوار صاف بود. دونفر کوهرو که پریروز درطاق بسطام به‌کوه می‌رفتند اینجا هم پابرهنه درکمال چابکی تا بالای کوه رفتند. خیلی قدرت و چابکی می‌خواهد. مهدیقلی‌خان هم خواست عقب آنها برود چند قدمی رفت عاجزشد واماند. بالجمله ناهاری درعین بی‌رغبتی وبی‌اشتهائی صرف شد. دونفر شاهسون بغدادی یك تکه بز زده بودند آوردند. طوایف شاهسون امسال به واسطهٔ بی‌علفی عجب متفرق شده‌اند. ازعمادیه تا اینجاکه به‌ناهار افتادیم جلگه و صاف بود. ازاینجا به بالا راه سنگلاخ و دره وتپه است. کالسکه چندان خوب نمی‌رفت. یک بلندی گردنه‌مانند هم بود که‌کالسکه می گذشت، اما بااحتیاط. سوار اسب شدم. این دره راهی است که ازکرمانشاهان به برناج می‌رود. در دامنهٔ کوه سخت مواجهٔ اشجار وآبادی پیدا بود. گفتند کنشت است. قریهٔ پیرخبیر این طرف است. هردو ده بسیار کثیف است. از دامنهٔ کوه که سرآب وچشمه‌است همه‌جاکنار نهرها درخت بید وگردو کاشته شده‌است. بهار باید خیلی باصفا باشد.

درانتهای این اشجار متصل به دامنه سکو و تختی عمادالدوله ساخته است وحوض بورگی که «پاشویه» ولبهٔ آن سنگی است خیلی وسیع، خوب آب بسیار صاف و پاکی دارد که از کمال صافی کبود است. قدری پرتقال وعصرانه وچای خوردیم. عصر مراجعت به منزل شد.

روز چهارشنبه هشتم شعبان

در منزل ماندیم. وزرا وغیرهم آمدند. درتخفیف اردوو کسر کردن بعضی تجملات ملتزمین رکاب گفتگو بود. مشیرالدوله هم آمد. پاره‌ای قرارها دادیم. بعضی امتعهٔ حاصلهٔ کرمانشاهان را خواسته بودم، امین‌السلطان آورد دیدم. از هر چیز نمونه‌ای خریداری شد. مخصوصاً «کلاه نمد» خوب ساخته‌اند. خیلی‌پسندیدم.

روز پنج‌شنبه نهم شعبان

این چند روزه بعضی‌نوشتجات متفرقه جمع شده بود یکباره همه‌را خواندم خسته شدم. آقا سید صادق مجتهد که می‌خواهند پیش از حرکت اردو به عتبات بروند با پسرهای خودشان وآقا شیخ محمدحسن شریعتمدار وآقا شیخ‌علی که از عتبات تازه مراجعت کرده است به حضور آمدند. عصر حمام رفتم.

حالت شهر کرمانشاهان وبلوکات شمالی وجنوبی وشرقی وغربی

شهر کرمانشاهان تقریباً هفت‌هزار خانه دارد ومتجاوز از سی حمام عمومی، غیرحمامهائی که درخانها ومختصی است. کاروانسرای تاجرنشین ومعتبر اینجا غیر آنچه برای قوافل و زوار است شش کاروانسراست. راسته بازار معتبر کرمانشاهان ازمیدان توپخانه ابتدا شده به دروازهٔ سرقبرآقا منتهی می‌شود. آب معتبر این‌شهر سرآبی است که از سمت شرقی شهر می‌آید. باغات آن سمت را مشروب کرده به شهر می‌رسد، وغیر این سرآب سه قنات دیگر هم هست که بیوتات وباغات شهر

را مشروب می کند. باغهای شهر غالباً درسمت جنوب وشمال واقع است. اهالی این شهر مرکب از کلهر و زنگنه وقدری گوران وسایرطوایف وشهری قدیمی و غرباست که تخمیناً هفتادهزار نفس است، و درغالب فصول ازصادر و وارد ومتردد جمعیت زیاد می‌شود. مساجد معتبر این شهر مسجد جامع است که شبستان آن را حاجی علی‌خان زنگنه بناکرده ومسجد تابستانی آنرا محبعلی‌خان ساخته است. دیگر مسجد ومدرسهٔ حاجی شهبازخان و مسجد نواب عالیه همشیرهٔ محمدعلی میرزای مرحوم زن زین‌العابدین‌خان پسر حسینقلی‌خان قاجار و مسجد عمادالدوله است که تازه ساخته وبنای عالی دارد وساعت بزرگ برای تعیین اوقات شبانه‌روزی نصب کرده است. صنایع مختصهٔ این شهر علاوه برآنچه درسایر بلاد معمول‌است صنعت تسبیح‌سازی است که از گل پخته درنهایت خوبی و کمال امتیاز می‌سازند. دیگر صنعت نمدمالی است که کلاه نمد وفرجی وغیره‌را نسبت به‌بسیار جاها بهترو بیشتر می‌سازند. غالی‌بافی[1] هم درین شهر هست. عمارات دیوانی معروف این شهر: عمارت وباغ مرحوم محمدعلی میرزا، قلعهٔ حاجی کریم مشهور به دلگشاکه عمارت آن را عمادالدوله تجدید ومرمت کرده است، دیوانخانهٔ بزرگ که سردر آن مشرف به میدان توپخانه است، عمارت کشکول متصل به دیوانخانه، اندرون بزرگ متصل به‌عمارت کشکول، عمارت بیدستان جنب عمارت کاخ ما بین اندرون‌و عرش آئین، عمارت عرش آئین پشت دیوانخانهٔ طویله، خلوت فاصلهٔ میان عمارات کشکول و دیوانخانه، قورخانه سمت جنوبی باغ شاهزاده، چاپارخانهٔ پشت باغ، میدان سربازخانه سمت جنوبی عمارات دیوانی، میدان توپخانه که فی‌الحقیقه جلوخوان عمارات دیوانی‌است، محبس دیوانی‌طرف جنوب‌دیوانخانه، نقاره‌خانهٔ جنوبی‌میدان توپخانه. سمت شرقی کرمانشاهان الی بیستون جلگهٔ حاجی آباد است. قراء ومزارع آن غالباً ملکی آقایان و اعیان کرمانشاهان است. آب مخصوص ندارد، به‌قنات‌وچشمه مشروب می‌شود و بیشتر زراعت این‌جگه گندم‌و جو دیم است. فالیز مختصر هم از پنبه وغیره دارند. زارع این سمت از طوایف متفرقه وخوش‌نشین است. از سمت شرقی به ماهیدشت منتهی می‌شود. ییلاق کرمانشاهان این سمت‌است. کوه‌سفید که‌فاصلهٔ جلگهٔ کرمانشاهان وماهیدشت‌است

۱- کذا (= قالی بافی).

از کوههای بزرگ شمرده می‌شود وسلسلهٔ همین کوه به فارس وعمان منتهی است. درنهاوند این سلسله را کرد و دربختیاری زرد کوه می‌نامند. درین کوه متعلق به کرمانشاهان قرا ومزارع بسیار است. رعیت آن متفرقه است وبه‌آب چشمه وقنات زراعت می کنند.

جهت شمالی میان دربند است. طایفهٔ توللی و احمدوند، بهستوئی و لر و زنگنه زراعت می کنند. آب مخصوص داردکه بعداز مصرف زراعت فاضل آن به قراسو داخل می‌شود. مجرای سرآب نیلوفر هم ابتدا از سمت شمال است. طرف جنوب تاکوه سفید محال دزَو فرامان است که باآب قنات وچشمه زراعتشان مشروب می‌شود. رعیت اینجا متفرقه‌است. تخمیناً بیست و دو سه قریه دارد. غالب زراعت این‌سمت گندم وجو وفالیزمختصراست. درانتهای این‌جلگه طایفهٔ عثمانوند ساکنند که به فوج کرندی سرباز می‌دهند ومنتهای همین جلگه هلیلان است. مابین مشرق وشمال در سلسله‌کوه پرو وکنشت طایفهٔ پایروند ساکنند. آب این سمت چشمه‌وقنات وبیشتر زراعتشان دیم است، واین‌سلسلهٔ پرو وبیستون مجرد واقع‌شده به جائی اتصال‌ندارد. مابین‌شمال‌ومغرب مزارع سرآب نیلوفر[است] وآب آن در چهل‌قریه[و]دهات خالصه زراعت‌می‌شود. زراعت این‌سمت شلتوک‌است. «برنج نیلوفری» معروف محصول این‌سمت است. جنوب شرقی رودخانه‌گاماسیاب‌است که جلگهٔ چمچال وصحرای شرقی شمالی را نیز مشروب کرده زراعت‌شلتوک و گندم وجو وپنبه وغیره می‌شود.

روز جمعه دهم شعبان

ازعمادیه به عزم ماهیدشت حرکت شد. ازعمادیه تا ماهیدشت پنج‌فرسنگ مسافت‌است وازشهر کرمانشاهان چهارفرسخ. صبح ازدرب‌شرقی‌باغ‌عمادیه بیرون آمده سوار شدم. عمادالدوله ومشیرالدوله ومعتمدالملک بودند. به مسافتی از پل بزرگ‌قدیم که به قراسو بسته‌اند عبور کردیم. کاروانسرا ودهی هم آن طرف بود. کاروانسرا چون محل توقف قافله نیست قدری خراب شده‌است. به عمادالدوله حکم شد کاروانسرا را تعمیر کرده طویلهٔ اسبان کرمانشاهان قرار بدهد. از آنجا

گذشته از کنار قریهٔ موسوم به کهریز که ده آباد پر درختی است و در سمت چپ واقع بود گذشتیم به‌جاده رسیده به‌سمت کرمانشاهان راندیم. هوا سرد بود واطراف مه داشت. باد سرد پرگرد وغباری ازپشت سر می‌وزید. با وجود آفتاب هوا تار و گرفته‌بود. در کنارشهر بالای تپهٔ مشهور به فتحعلی‌خان رفتم. تمامی شهر نمایان بود. از تپهٔ دیگرمشهور به‌چغاسرخ که میان باغات و آبادی‌است وچشم انداز بسیارخوب‌دارد همهٔ خانه‌ها ومسجدوبازارشهردیده می‌شد. کرمانشاهان شهرمعتبری است. سرآبی که شهررا مشروب می کند آب زیاد دارد. تقریباً ازدوفرسخ بالاترازشهرتقسیم‌شده نهرها جاری است. همه جای این دره باغ ودرخت است. بسیاردرهٔ با روح و با صفاست. قلعهٔ حاجی کریم مشهوربه دلگشادرجلوبود. آب زیادی هم‌مثل «شترگلو» از دم قلعهٔ حاجی کریم می‌جوشد. پیاده شده رفتم داخل‌عمارت شدیم. دو دست عمارت است. عمارت اول حوضی دروسط دارد. «یورت» زیادی داشت. به‌وضع غربی ساخته‌اند. خیلی خراب است. تعمیر کلی لازم دارد. از آنجا به‌حیاط و باغچهٔ دیگرمی‌رود. سه سمت عمارت است. وسط‌حوض کوچک است ودرخت گل ومیوه دارد. سمت شمال غربی آن بازاست. به‌تمام دره وباغات مشرف‌است. چشم‌اندازومنظربسیارخوب دارد. اینجا سکوی کوچکی ساخته و جلو برده‌اند که همه جا پیداست. سرقبر آقا که معبر قافله و زوار است خوب دیده می‌شد. اجماع زیادی اززن ومرد تماشاچی بود. قدری با دوربین نگاه کرده بعد ناهار خوردیم. پیشخدمتها بودند. میرزا محمد خان امروز از اسب زمین خورده بود، اما عیبی نداشت. از راهی که ازکوچه باغها می گذشت عبور کرده به راه رسیدیم. آسیای بسیاری درین کوچه باغهاست. برجهای آجری محکم بلند دارد. کالسکه خواسته نشستم. قریب یک فرسخ راندیم. تپه وماهور تمام شد. به‌ابتدای جلگهٔ ماهیدشت رسیدیم. راه کالسکه طرف راست افتاد. جادهٔ متعارف سمت چپ ماند. الی دو فرسخ دهات و صحـرا جـزو حومهٔ کرمانشاهان محسوب می‌شود. بعد خاک ماهیدشت‌است. جلگهٔ ماهیدشت بسیار وسیع‌است. دهات آباد زیاد دارد. زراعتش درکوه وصحرا غالباً دیم است وهرتخمی چهل‌تخم درزراعت دیمی ارتفاع دارد. گیاه زمین خارشتر و شیرین بیان وبعضی جاها چمن‌است. سیاه‌آب وباطلاق زیاد دارد که تازه برای راه کالسکه پلهای کوچک ساخته‌اند. از چپ وراست تا چشم

می‌بیند جلگه و مسطح است. دوساعت به‌غروب مانده به رباط ماهیدشت که قریب اردو بود رسیدیم. فوج گوران قلعه زنجیری به سرتیپی علی‌مراد خان پسرمرحوم اسدالله خان گوران ایستاده بودند. اسب خواسته سوار شده رفتم فوج را دیدم. جوانهای خوب داشت. تفنگشان خوب نبود باید عوض شود. بعد واردمنزل شدیم. چادر وسراپرده‌ای که تازه رسیده بود زده بودند. خیلی خوب و باشکوه دوخته بودند. شب بعدازشام مردانه شد. پیشخدمتها بودند. هوا قدری سرد بود.

مابین شهر کرمانشاهان و ماهیدشت در اوایل راه گردنهٔ کوه سفید و چشمهٔ موسوم به عین‌الکش است که در راه کالسکه را از آنجا ساخته بودند. ازعمادیه الی ماهیدشت دهاتی که دردوطرف راه دیده می‌شد از این‌قراراست:

سمت راست: بی‌جانه، سرآب جعفر قلی خالصه مشهور به دلگشا، سرآب همت، سرآب سفید، چشمه یارولی، لوشان، درکه چهار مزرعه است متعلق به علماء، قمشه لر زنگنه، چغابلک، قمشهٔ سیدعبدالحسین، بی‌ریا ملکی آقامحمدتقی برادرآقا عبدالله مجتهد، چاله چاله ملکی آقا محمدتقی، علی آباد دو مزرعه است.

سمت چپ: سیاه بید آقاحسین، سوار، بزگدار، کنجور باغات زیاد دارد، قرباغستان، چشمهٔ مندعلی، عمه، گوشبران، کوشان ملکی رستم‌خان تفنگدار، سنگ سفید، باغله، تیله‌کش، کوده، کهریز، سرآب ندرخان، سرآب حاجی‌عباس، چشمه سفید، طوع‌اللطیف، چشمه سادات، جامه شوران، بل مانه[۱].

رودخانه که از ماهیدشت می‌گذرد موسوم به مرک است. منبع آن از سر فیروزآباد اول خاک لرستان‌است. به مشلو و زالوآب درابتدای خاک کردستان ملحق شده به قراسو می‌ریزد.

روزشنبه یازدهم شعبان

منزل امروز هارون‌آباد است. راه را پنج فرسخ گفتند. اما شش فرسخ سنگین‌بود. صبح برخاسته به‌کالسکه‌نشستم. معتمدالملک به فوج گوران انعامی که داده بودم تقسیم می‌کرد. قدری باحسام‌السلطنه صحبت شد. علیمرادن‌خان سرتیپ اسبی پیشکش آورده‌بود. از نزدیک کاروانسرا و ده بسیار کثیف وپل کوچکی در

۱ــ اصل: بل نامه

کمال سرعت با کالسکه گذشتیم. از طرف راست و چپ جلگه صاف و مسطح است. علما و سادات و طوایف زنگنه و کلهر و سنجابی وغیره درین جلگه ملا کند. به مسافت دو فرسنگ این جلگه به کوه منتهی شد. سوار اسب شده بالای تپه‌ای به ناهار پیاده شدیم. با دوربین نگاه می کردم گوسفند و مال و اهل زیاد درصحرا بود. دهات و آبادی زیاد نیست. بعد از ناهار برای شکار کبک سوار شدم. نزدیک ناهارگاه قریهٔ لاله‌بان ملکی محمدرضاخان سرتیپ فوج زنگنه بود. قدری پائین‌تر مزرعهٔ دیگر موسوم به لاله‌بان ملکی خوانین کلهر است. اینجاها دره و تپه و کوه است. جنگل بلوط و بادام تلخ دارد. چون نزدیک آبادی است درختهای بزرگ و کهنه را قطع کرده‌اند. اشجار جنگل همه کوچک و تازه است. از پای هر درخت کبک بر می‌خاست. ساری اصلان، امین نظام، مهدیقلی‌خان، آقا وجیه، محمدابراهیم خان پیشخدمت، محمد علی خان بیگلربیگی، عضدالملک، میرشکار، قوشچی‌باشی و سایر بودند. پنج کبک درهوا زدم. قوش هم انداختم، لکن به‌واسطهٔ جنگل قوش نمی‌توان انداخت. همینطور شکار کنان آمدیم تا انتهای کوه که به دره منتهی می‌شد. کالسکه و مردم از راه آمده رسیدند. به‌کالسکه نشستم. جلگهٔ دیگری به نظر آمد که ازسمت راست دره و تپه داشت و از طرف چپ صحرای صاف طولانی بود. درین جلگه آهو هم دیده بودند. این صحرا موسوم به زیبری[1] است. سمت راست جاده ملک و سامان سنجابی است، و طرف چپ مسکن و ملک کلهر. صحرا بوتهٔ زیاد دارد. با کالسکه آمدم تا به گردنهٔ نعل شکن رسیدیم. اسب خواسته سوار شدم. از بیراهه راندم. کالسکه و مردم ازراه می آمدند. این کوه هم جنگل بلوط و بادام تلخ و بوته زیاد دارد. یک کبک هم اینجا زدم. از راه سختی پایین آمدم. به جلگهٔ هارون آباد رسیدیم. اول آبادی که ملاحظه شد کریم آباد ملکی محمدحسن خان سرتیپ کلهر بود. الی یک فرسنگ دره و ماهور بود. باز جلگه و مسطح شد. ازطهران تااینجا غالباً خط راه‌رو به‌جنوب بود. اینجا به‌شمال غربی حرکت کردیم و همه‌جا ازدامنه‌رو به‌دماغهٔ کوهی راندیم که سمت‌راست جاده واقع بود. جلگهٔ هارون آباد چندان وسعت ندارد. به‌ده بی آبی موسوم به بدره‌ای رسیدیم. از آنجا به‌کاروانسرا و بعد از آن هارون آباد است. عمارتی محمد حسن خان سرتیپ کلهر ساخته است. دهات اینجا بی‌درخت و بسیار کثیف است. فوج و سوار کلهر ایستاده بودند. سوار

۱ــ درهمهٔ موارد (ص ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۷۰) چنین است ولی در فرهنگ آبادیهای ایران ونیز اسامی دهات کشور «زبیری» آمده.

اسب شده فوج و سوار را دیدم وچون وقت تنگ بود همه‌جا دوانده به تعجیل به اردو وارد شدم. منبع‌رودخانهٔ هارون‌آباد سرآب سرنشور است که ازنزدیک قلعهٔ زنجیر می‌آید. دهات و آبادی که در جلگهٔ هارون‌آباد دیده شد:

طرف راست: چاه زرد، ایضاً چاه زرد، چاه انکرتسه، چاه بلکک، چاه زبر.

سمت چپ: ذالکه، دیه سیدخلیل، لاله‌بان بالای کوه، لاله‌بان سیدجعفر.

آبادی که درجلگهٔ زیبری به نظر رسید:

سمت راست: تمشوان، حسن‌آباد، روبزی.

سمت چپ: شوان.

روز یکشنبه دوازدهم شعبان

به واسطهٔ خستگی دیروز در هارون‌آباد توقف شد. قدری پول گفتم به ملتزمین رکاب دادند. بحمدالله حالم بهتر است. کسالت تخفیف یافته است. معیر-الممالک هم تب کرده‌بود اظهارنقاهت می کرد. ازقراراخبارتلگراف که اینجارسید کار فرانسه مختل‌است. مارشال بازن هشتاد هزارقشون وملزومات حرب درشهرمتز تسلیم قشون پروس شده است. ازین خبر که از آیات تقدیر الهی و فوق خیال و تصورخلق است حیرت کردم. تیمورمیرزا حقار ودرنا وغیره صید کرده بودآورد. قدری صحبت شد. هوای اینجاطبعاً ناملایم وناسازگاراست. وزیرامورخارجه هم پریشب به قولنج سخت مبتلا شده بود. حالا بهتراست.

جلگهٔ هارون‌آباد که حاکم نشین کلهراست جلگه‌ای است کم‌عرض طولانی که طول‌آن ازلرستان به خاک کرند کشیده شده است و عرض‌آن درفاصلهٔ دوکوه ازنیم فرسخ ویکک‌فرسخ نمی گذرد. هوای این جلگه ییلاق وزمین‌آن چمن است. قرا و مزارع زیاد دارد. دو رودخانه ازین جلگه می گذرد: یکی در دامنهٔ جبال شمالی‌قریب به قریهٔ‌هارون‌آباد موسوم‌به‌رودسرنشوراست که ازتنگ‌سلیم گذشته به لرستان می‌رود. رودخانهٔ‌دیگر که از کوههای شمال غربی همین جلگه جاری است رودبرف‌آباد است که از قریهٔ برف‌آبادمی گذرد. منبع آن‌تقریباًدوفرسنگ بالاتراز هارون‌آباد وزاینده‌رود است. درانتهای‌جلگهٔ هارون‌آباد به‌رود سرنشورملحق شده

به لرستان می‌رود. حدود این جلگه از سمت مشرق و شمال سلسله کوهی است که این جلگه‌را از جلگهٔ ماهیدشت وزیبری جدامی کند. بعد چنگر که فاصلهٔ میان کلهرو سنجابی است الی گردنهٔ کوله‌بانان که سرحد کرند و کلهراست، حد شرقی وقدری ازمشرق جنوبی خاک لرستان است و سرحد آن قلعهٔ آخوند مشهور به هرسم. از سمت جنوب و جنوب غربی به مسافت چهار منزل به مندلیج محدود می‌شود. دو منزل آن که کفرآور و گیلان باشد ییلاق ودومنزل دیگر که دیژمان وایوان و سومار باشد قشلاق است. همین آب سومار است که مندلیج را مشروب می کند واگرقطع و سد شود مندلیج خراب و بی‌سکنه می‌ماند. درین خاک چشمه و مرتع بسیار است و شکار زیاد دارد. خاصه کوهی که در سمت چپ و پشت هارون آباد است موسوم به‌زواره کوه شکاربسیاردارد. بیشترمواشی ومتاع کلهرقاطراست. کلهرایوان از کلهرهارون آباد جداست.

روزدوشنبه سیزدهم شعبان

منزل امروز کرند وپنج فرسنگ راه است. صبح برخاسته به‌کالسکه نشسته رو به‌شمال‌غربی راندیم. دوطرف راه کوه‌است، اماکوههای پست اسب‌رو. جنگل بلوط دارد. راه کالسکه بد نیست. زمین سنگلاخ‌است، لکن سنگ راه رابرچیده‌اند. به‌گردنهٔ کوله‌بانان رسیدیم. گردنهٔ مختصری است. ازاینجا سرازیر می‌رود. کوهها از دو سمت‌نزدیک آمده درهٔ تنگی احداث می‌شود. قریهٔ خسروآباد ملکی خسرو خان دائی ملک نیازخان سرتیپ درین دره واقع است. ده محقر کثیفی است. در کوله‌بانان، ملک نیازخان‌سرتیپ واصحابش آمدند. بعد ازخسروآباد ده دیگردیده شد موسوم به چشمه سفید که بازملک خسروخان‌است. ازاینجاکم کم دره وسیع‌و عرض جلگه بیشتر می‌شود. لکن کوهها ارتفاعی پیداکرده جنگل کمتراست. قصبهٔ کرند درکوه سمت‌راست جاده درمیان درهٔ سنگی سختی واقع بود. نزدیک کرند عباس‌میرزا به‌حضورآمد. قدری صحبت شد. اردو درجلگهٔ پائین کرند زده شده است. شب بعداز شام مردانـه شد. میرزا علی‌خان وغیره بودند. بعضی احکام و نوشتجات در حضور مانـده بود خوانده و ملاحظه شد. هوای اینجا بالنسبه از

هارون‌آباد گرمتراست. امروز گل نرگس زیاد آوردند. گفتند از ریجاب است. در ابتدای جلگهٔ کرند پشت کوه جنوبی کوهی است مرتفع موسوم به کچل، بسیار سخت و خشک و بی‌گیاه که خاک کلهر از محاذات این کوه تجاوز کرده قدری این طرف محدود منتهی می‌شود. در مقابل قصبهٔ کرند کوهی موسوم به نواست که از قلهٔ این کوه درصورت صافی و سلامت هوا جلگهٔ عراق عرب و شط دیاله ودجله را می‌توان دید. سمت چپ جاده دور از راه قریهٔ طلسم است که قلعه وبارهٔ کهنه و محکم داشته است. حالا خراب است. بعد از آن قراء مفصله به‌نظر رسید: زردابه، کودانه، سرچغا، پوکاب.

روزسه‌شنبه چهاردهم

در کرند اتراق شد. تلگراف را برداشته به‌سراپرده آوردند. با طهران بعضی مخابرات لازم بود تلگراف مکالمه نکرد. اسب خواستم به‌قصد ملاحظهٔ قصبهٔ کرند وحول‌وحوش آن سوارشدم. عباس میرزا، تیمورمیرزا، معتمدالملک، عضدالملک، مهدیقلی‌خان، امین حضور، میرزامحمدخان، حکیم‌باشی طلزن با من بودند. هوا ابر بود اما نبارید. ازاردوی ما به قصبهٔ کرند چندان مسافتی‌نبود. اول عبورمان از زمین زراعت بود، بعد از آن باغهای انگور ومیوه. بعد به‌کاروانسرائی رسیدیم که از بناهای شیخعلیخانی و منزل قافله و زواراست. قدری تعمیر لازم دارد. جمعیت زیاد از اردو و متفرقه برای خریداری علیق اطراف کاروانسرا بود. از کاروانسرا گذشتیم. ابتدا کوچه‌های تنگ و کثیف دارد. خانه‌ها را روی یکدیگر ساخته‌اند. آبی که‌ازمیان‌ده می گذرد لجن‌وعفن و کثیف است. اهالی کرند طبعاً خوش‌سیماو خوب منظرند. در هرخانه سگ زیاد بود که عوعووصدا می کردند. خانه‌هامشرف به‌یکدیگر ودر دامنهٔ کوه است. خالی‌ازمهابت نیست. جمعیت وخانوارزیاد دارد. هرقدراز کوچه‌ها بالاتر رفتیم دره تنگ‌ترشد. خانهٔ ملک‌نیازخان خانهٔ خوبی‌است. گچ‌بری شده و پنجرهٔ مزین دارد. خانهٔ تلگرافچی هم که منسوب به‌ملک نیازخان است و زبان انگلیسی خوب می‌داند، خانهٔ خوبی است، همچنین خانهٔ میرزا محمدخان یاور. بعضی خانه‌های دیگرهم دیده شد خوب ساخته‌اند. کلیهٔ خانه‌های

این قصبه متجاوز از هفتصد هشتصد خانه است. در انتهای آبادی که دره تنگ‌تر می‌شود باغهای زیاد است. چشمه وسر آب این دره از باغها گذشته از آبادی عبور می کند. درانتهای آبادی لجن صرف وخیلی بد وعفن است. بالاتر از باغها بالای تپه بغل کوهی نشسته چای‌وعصرانه خوردیم. سار زیاد دیده شد. مهدیقلی‌خان شش سار درهوا زد. کوههای اینجا سنگ و سخت و مرتفع وپر علف است. می گفتند کبک وشکار کوه دارد. ملک‌نیازخان هم دررکاب‌بود. ازین دره راهی‌به‌گهواره و قلعه زنجیر گوران است. خلاصه عصر معاودت شد. شب بعد ازشام پیشخدمتها آمدند. ملک نیازخان بالای کوه کرند اسباب آتشبازی حاضر کرده بود. هوا ابر بود. بسیار بیرونق و بیمزه شد.

روزچهارشنبه پانزدهم شعبان

امروزباید به پای طاق برویم. صبح برخاسته سوارشدم. راه امروزبه‌سمت شمال‌غربی است. طرفین راه به‌مسافت دوسه میدان اسب کوهها جنگلی است. از سمت چپ جاده که ما رفتیم رودخانه‌ای است که درین فصل آب زیاد ندارد. گیاه صحرا باز شیرین‌بیان وغیره، وبه طبیعت اراضی‌این دومنزل گذشته‌است. صحرای باروح ودلگشاست. کوه سمت چپ جاده که جنوبی باشد پشتش باز است و همه مسکن و یورت کلهراست. پشت کوههای طرف راست گهواره‌وقلعه زنجیر محل گوران است. یک قازالاق می‌پرید درهوا زدم. محمدعلی‌خان وابراهیم‌خان نایب گفتند مرغی جلو نشسته است. دیدم خیلی دور یک قرقوشی است. همه تیپ و حسام‌السلطنه و عباس میرزا وپیشخدمتها و سایرهمراه بودند. اسب را تند تاختم، مرغ پرید، خیلی دورشد. بالولهٔ اول تفنگ انداختم زدم، افتاد. همه مردم یکمرتبه فریاد کردنـد. خیلی خوب زدم. به خودم تفریح داد. میرزا علی‌خان پیشکشی به حضور آورد. آنطرف دو حقارسفید نشسته بود،تیمورمیرزا چرخ‌انداخت نگرفت. خواستیم به ناهار پیاده شویم همه‌جـا زمین شخم وخوابگاه گله و رمـه و کثیف بود. رفتم دردامنهٔ کوه سمت چپ جاده به‌ناهار افتادم. این کوهها کبک زیادداردد. ناهار گاه ما مشرف به دهی محقربی آب موسوم به گرکان بود. بعد ازصرف ناهار

سوار شده به طرف جاده رفتم. نزدیک دهی موسوم به حریر که کنار جاده واقع است به‌کالسکه نشستم. قدری که رفتیم به کاروانسرای کوچکی رسیدیم که ملک‌نیازخان ساخته است. ازین کاروانسرا به آنطرف راه مایل به‌انحطاط و رفته رفته سرازیر می‌رود. ازدوطرف کوههای سخت‌وبلند وپردرخت نزدیک شده دره تنگ می‌شود. هیأت این راه واین دره به دهنهٔ نهر رودبار که از کجورمازندران به‌ساحل دریای خزرمی‌رود وپیشتردیده‌ام بسیارشبیه است. راه سنگلاخ است. برای عبور کالسکه سنگهارا برچیده ومسطح کرده‌اند. درسرازیری پای طاق که سابقاً سخت و متعسرالعبور وصعب‌المسلک بود کستیگر[1] مهندس راه کالسکه بسیارخوب ساخته است. کالسکه‌های حرمخانه و تخت روانها پیش از ما رسیده بودند. دیر حرکت می کردند معطل شدیم. دراواسط این دره‌کاروانسرا وچند خانوار رعیت‌است که بنای آن را مرحوم محمد علی میرزا کرده است. باغ مختصر و اشجار میوه هم دارند. بنای این‌کاروانسرا وآبادی برای قافله ومترددین این راه بسیارنافع است. این مکان را میان طاق می گویند. ازاینجا به‌کلی راه سرازیر می‌رود. نزدیک طاق کرای[2] معروف کـه در وسط این سرازیری است رسیدیم. ملاحظهٔ راه سابق که معبرخلق بود مایهٔ‌کمال حیرت شد. راهی است یکپارچه سنگ که از کثرت عبور مثل آینه صاف‌شده، آمدوشد اسب‌وقاطردرنهایت‌اشکال است، تابه‌تخت‌وکالسکه چه رسد. کستیگرمهندس نمساوی که پیش‌از عزیمت ما به ساختن این راه مأمور شد راه را به قاعده پیچ پیچ ساخته وهمه‌جا ازمیان خاک راه برده عریض وخوب، به‌طوری که‌کالسکه درنهایت خوبی‌حرکت می کرد. فی‌الحقیقه ازآثارباقی ونتایج دائم این سفرمن یکی ساختن این راه است که همیشه باعث راحت وسلامت مردم خواهد بود. من برای ملاحظهٔ طاق پیاده شده ازراه قدیم خیلی پیاده رفتم تاپای طاق‌سنگی موسوم‌به طاق گَرا. طاقی‌است ازسنگ ترتیب شده، سنگهای بزرگ‌را خیلی به‌استادی وخوبی وصالی کرده‌اند. درجلوطاق یک زنجیره و سرستون هم منبت شده است. اگر چه بیشتر سنگهای این طاق از یکدیگر گسیخته و به زمین ریخته است، لکن هنوزهیأت طاق تغییرنیافته است. گفتند کرا اسم یکی ازملازمان

۱ــ Kastiger خان مهندس اطریشی بود که دراغلب منابع ومآخذ دورهٔ ناصرالدین شاهی نامش آمده است.

۲ــ به‌تشدید «را».

خسرو ومستحفظ این حدود بوده است واین طاق به‌او منسوب است. این دره و دامنه محکمهٔ سخت وسیبه وسنگر خلقی وخداآفرین است. اگرمعدودی تفنگچی درین دهنه بنشیند ازصحرای زهاب به‌این طرف امکان عبورنیست. از بالای طاق راه سخت وتنگی است که به‌محال ریجاب می‌رود و آنچه گفتند تقریباً دو فرسنگ مسافت دارد. بعد از ملاحظهٔ طاق سوار شده روبه‌پایان دره راندیم. یکدفعه‌خیلی به‌گودی افتادیم ومثل این بود که به‌چاهی فرورفته باشیم. هوا به کلی تغییر کرد. یکباره‌گرم شد. مزاجم این چند روز کسل بود. این تغییرهوا بیشتر سبب کسالت شده صداع شدید آورد. اعضادردگرفت. به‌منزل هم دیرگاه وارد شدم. به‌غروب آفتاب چیزی نمانده است. از طـرف چپ راه درهٔ بسیار سخت و تنگی است. رودخانه‌ای‌از مشرق به‌جنوب‌غربی جاری است که یک‌فرسخ متجاوز در مجرای آن بید و اشجار دیگر کاشته‌اند. درین فصل متجاوز ازپنج شش سنگ آب دارد. آنچه گفتند تمامی این آب ازیک چشمه‌است که‌گاهی ازهمان چشمه بادهای‌سخت برمی‌خیزد. در بهار آب زیاد دارد. دره‌ای‌خوش وضع و مطبوع است. در کنار رودخانه، ملک نیازخان بنای عمارتی کرده ناقص و ناتمام است. چـنـد خانوار رعیت هم اینجا ساکنند. اردو رادر کنار رودخانه میان درختها، بسیار تنگ ودرهم انداخته‌اند. سراپرده هم‌میان درختها و کناررودخانه‌است. راه امروزرا پنج‌فرسخ گفتند،شش فرسخ بیشتربود. شب‌حالت‌خوشی نداشتم. قشعریره و کسالت‌شدید، علامت تب ونوبه درخودم مشاهده کردم، زودترخوابیدم.

روز پنجشنبه شانزدهم شعبان

امروز باید به‌سرپل زهاب برویم. دوفرسخ و نیم راه است. لکن اردو را از سرپل گذرانیده‌اند به‌قرابلاغ برده‌اند که با نیم فرسنگ تفاوت آن سه فرسنگ راه داریم. صبح باکمال کسالت برخاسته به‌کالسکه نشستم. راه امـروز به‌سمت جنوب غربی‌است. دوطرف راه کوههای سخت سنگی ممتنع‌العبور است. عرض دره بسیار تنگ و سطح آن غـالباً سنگلاخ است. راه کالسکه هـم چندان خوب نیست. بعد ازطی یک فرسخ ونیم پیاده شده ناهار خواستم. دهی درسمت‌راست

دیده شد پرسیدم گفتند بشیوه است. دوسمت جاده دهات و مزارع کوچک محقر زیاد است. بعضی صحرانشین با سیاه‌چادر و خانه‌های کپری هم هست. احشام و رمهٔ زیاد هم درصحرابود. اغلب ازطایفهٔ سنجابی‌است که به‌خاک عثمانی قشلاق می کنند. پیش ازآنکه به‌ناهار پیاده شویم حسین‌خان پیشخدمت محلاتی با ابهت کیکاوس دوان دوان آمد یک دراج آورد که با قوش گرفته‌ام. امروز تیمور میرزا و مهدیقلی‌خان و آقاوجیه و محمدعلی‌خان بیگلربیگی که زمین خورده و دستش شکسته است وسایر قوشچیها به‌هوای دراج رفته‌اند. تیمورمیرزا هم دراج‌فرستاده بود. پاشاخان مظفرالدوله که با صد سوار مکری از آذربایجان آمده و حالا در خانقین است باآدم خودش ده‌قطعه دراج فرستاده است. اینجاها دراج زیاددارد. بالجمله آمدیم از تنگهٔ کوچکی موسوم به‌دماغه کل گذشتیم. کوهها از دو طرف دور شد. فضا وسعتی پیدا کرد. اما سطح زمین هنوز دره و ماهور است. سواره می‌رفتم. طرف چپ کوه سنگی‌سختی کشیده شده است. ده کثیفی درین تنگه‌واقع بود. معیرالممالک گفت درین کوه‌سخت دخمه‌ای‌دارد که مقبرهٔ سلاطین‌قدیم عجم است، حالابه‌دخمه ودکان آهنگری داود(ع) مشهور است. اینجاها طایفه‌ای هستند که داود(ع) معبود آنهاست. برای ملاحظهٔ دخمه که قدری ازراه دور بود رفتم. ابتداءً درصحرا سنگ بسیار سفیدی بزرگی به‌نظر آمد مثل کره‌گوسفند یا کف صابون که روی هم گذاشته باشند. عجب این است که در تمام صحرا و کوههای اطراف دیگر سنگی به‌این جنس نیست. لرها برای این سنگ حکایتی دارند و به‌صدق این روایت اعتقاد ثابت و راسخی اظهار می کنند که این کره از پیرزن بوده. حضرت داود(ع) قدری ازین کره‌خواست پیره‌زن بخل ومضایقه کرد به‌نفرین و معجز آن حضرت کره بدل سنگ شد. از آنجا به‌سمت دخمه رفتم. زیر تنگه درویشی صومعه‌ای با خشت و گل‌ساخته وسالهاست مشغول عبادت است. درختی هم بود. درویش‌در دخمه ایستاده. ازسطح زمین پانزده ذرع متجاوزیکپاره‌سنگ را خیلی عریض تراشیده صاف کرده‌اند ودرمنتهای این ارتفاع دخمه را تراشیده و خیلی خوب حجاری کرده‌اند. با صارم‌الدوله یک‌نفرهمراه بود. از سنگ صاف بالا رفت. خیلی غریب بود. درویش هم از دخمه آمد پائین. اینطور کوهروی مخصوص خود اینهاست. هیچکس قوه ندارد. قدری ایستاده دخمه ووضع آنجا

را ملاحظه کردم. بعد کالسکه خواستم. راه کالسکه سنگلاخ و بد بود. رسیدیم به‌پل زهاب. پلی است سه‌چشمه کهنه و قدیم. قدری خرابی دارد. رودخانه به‌الوند موسوم است. منبع آن از کوههای ریجاب است. کاروانسرای معتبری ملاحظه‌شد. از بناهای مرحوم شیخعلی‌خان زنگنه است که مرحوم محمد حسین‌خان قراگوزلو تعمیر کرده است. آبی که از رودخانه درین فصل جاری است تقریباً شش سنگ است. نیم فرسخ بالاتر از پل در قرابلاغ اردو زده شده است. آبی که از اردو می‌آید وداخل رودخانه‌می‌شود شش‌سنگ متجاوز است. سه‌ساعت به‌غروب‌مانده وارد منزل شدیم. چاپار مخصوص به‌طهران‌فرستادم. بسیار کسل بودم. قشعریره‌و صداع باقی بود. به بعضی معالجات پرداختم. شب هم به‌کسالت خوابیدم. به‌پل نرسیده عضدالملک درطرف راست ودامنهٔ کوه محلی را نشان می‌داد که در کنار رودخانهٔ الوند اوقاتی که خشتهای طلای گنبد عسکریین علیهما السلام را به‌عتبات می‌برد شانزده روز توقف کرده بود. می گفت درسنگی دوتمثال ازقدیم نقش شده است. در زیردخمهٔ داود که دیروز دیدم صورت شخصی نقش شده بود که رو به آفتاب کرده در نماز است. حجاری ممتازی نداشت. اندام این صورت کوچکتر از هیأت طبیعی است. دهات و آباد[یها]ئی که در سمت راست جاده واقع بود: بشیوه، چالگه، علی گرده، دولتیار، کدخدا افتاده. رعایای این حوالی جلالوند و جماعت کیخسرو و باپیر است.

درسمت چپ آبادی به‌نظر نرسید، تا اینطرف دماغهٔ داود که قلعهٔ شاهین و محال کلهراست. سرپل واین‌محال‌و گردنه سرطاق به‌حلوان موسوم است که‌هارون الرشید در تقسیم بلاد میان امین و مأمون این موضع را حدود مملکت قرارداد. اسامی کوههای‌سمت راست تا اول جلگهٔ زهاب: زنکالیان و، بان‌زرده است. محال ریحاب و یاران و زرده درپشت وحوالی بان‌زرده واقع است.

کوههای سمت چپ: کل مخرماد، کل داود، کل سرپل است و کوهی که مشرف به‌قلعهٔ شاهین و آن نواحی است به‌دونوشک موسوم است. محال‌ویژه و گیلان پشت همین کوه واقع است و از اینجا به‌ایوان کلهر راهی‌است.

روز جمعه هفدهم شعبان

در زهاب اطراق شد. حالم خوش نبود و به‌بعضی معالجات اقدام شد. فی‌الجمله رفع کسالت شد. عصر سوار شده سمت شرقی اردو به‌شکار دراج رفتیم. بسیار خوب شکارگاهی است. اما کسالت مزاج مانع صید و تفرج بود. ساحل رودخانهٔ الوند که در جلگهٔ زهاب جاری است دراج داشت و از سمت مشرق آبی جاری است که به‌این رودخانه ملحق می‌شود موسوم به‌سرآب گرم و آب زیاد و صافی دارد. درمجرای این آب نی و درخت خرزهره بسیار است. بوته‌های خرزهره‌گل داشت. بسیار قشنگ با صفا سبز خرم. در صحرا هم نزدیک رودخانه نی‌زار است، اما قدری کوتاه ومیان این نیها بی‌اندازه دراج دارد که به‌آن حالت کسالت پنج دراج در هوا زدم. تیمورمیرزا وقوشچیها وسایر بودند. قوش پراندند. تفنگ انداختند. هنگامه کردند. متصل دراج می‌پرید. از ایل سنجابی جمعیت زیاددرین نواحی چادر زده در کنار رودخانه افتاده‌اند. پیاده شده چای خوردم. باز حالت لرز وتب عارض شد. به‌منزل مراجعت کردم. تا شش ساعت حالت قشعریره‌ولرز باقی بود. شبی در کمال نحوست و کسالت گذشت که هیچ به‌این سختی‌وبدحالی شبی ندیده بودم. دراج به‌قدری بود که در اردو میان چادرها زنده می گرفتند.

روز شنبه هجدهم

امروز منزل قصرشیرین است. صبح با کمال کسالت برخاسته خرقه به‌خود پیچیده به‌کالسکه نشستم. راه روبه‌مغرب وتقریباً پنج فرسخ است. راه کالسکه پست‌و بلند و سنگلاخ است. خاک این اراضی طبعاً سیاه و بدرنگ است. تیهوی زیاد دارد. به طوری که یک تیهو پرید به‌اسب کالسکه خورد، عضدالملک با چوب زد افتاد. شاطر گرفت. امروزهم حالم خوب نیست وبسیار کسلم. نایب ناظر رافرستاده بودم درناهارگاه آش سادهٔ گرم حاضر کند. به‌فاصلهٔ دو فرسخ از منزل به‌ناهارگاه رسیدیم. طوری کسل وبدحال بودم که هوش و حواس نداشتم. اشتها نبود. آش آوردند نتوانستم چیزی بخورم. گفتم ناهار را برداشتند. در این بین صدایی از

پشت آفتاب‌گردان برخاست. قهوه‌چی‌باشی زمین خورده و به‌همان حالت افتاده بود برنمی‌خاست. آمدند بلند کردند قدری سرش شکسته بود. بالجمله بعد از برداشتن ناهار به‌کالسکه نشستم روبه‌منزل تاختیم. راه کالسکه بد بود. سمت راست جاده محال قرتوی‌زهاب‌است. وازسمت‌چپ محال جگرلو آثار و رسوم‌عمارات قصرشیرین پیدا شد. دیوارهای سنگی بلند ضخیم نزدیک راه بود. اول آثار این عمارت است. ازکالسکه پیاده شده سواراسب ازسمت خرابه‌ها رفتم. قدری که از دیوارهاگذشتیم آثار دیگربه‌نظررسید که بعضی به‌کلی معدوم ومنهدم وبعضی‌باقی است. دو دروازه بود مرتفع ومحکم. باگچ‌و آهک‌وسنگ‌کار کرده‌اند، در کمال استحکام. پاره‌ای باقی وغالباً خراب وریخته است. قدری پائین‌ترعمارت مجردی است که چهارسمت درهای هلالی بزرگ و سقف مدوری از طاق و سقف ریخته بود. دیوارها وصفه‌ها باقی است. پیها وبنیان دیوارها را به‌قدری محکم‌ساخته‌اند که هیچ خلل نیافته است. آجرهایی که درین‌قصر به‌کار رفته به‌قالب بسیاربزرگ‌و ضخیم است. آثار زیاد پیدا بود. آبی که به این‌قصر آورده‌اند ازراه دورو دره‌ها گذشته. نهرآن را همه‌جا با سنگهای بزرگ وبنیان معتبر تسطیح کرده، با مخارج خیلی گزاف به‌این‌قصروعمارات آب آورده‌اند. باکسالت‌وخستگی مزاج نتوانستم تمام بناها را به‌دقت ببینم. برگشتم به‌کالسکه نشستم. پاشاخان مظفرالدوله باصد سوار مکری آمده بود. سوارها همه زره وخود و اسلحهٔ تمام داشتند. با طبل‌بار و سورنا آمدندکه درجلو صف زدند به‌نظر رسید. خالی از شکوه نبود. آبادی قصرشیرین هم پیدا شد. رودخانهٔ زهاب از اینجا می گذرد. آب زیاد داشت. از کالسکه بیرون آمده سوار شدم با اسب از رودخانه گذشتم. آب از سینهٔ اسب می گذشت. آبادی قصرشیرین خالی از وسعت نیست. کاروانسرای معتبری دارد. گفتند حسن‌خان قصری که مراقب امور سرحدی اینجاست بیشترسبب آبادی‌اینجا شده‌است. این حسن‌خان اصلاً از اهالی‌طهران‌وبرادرزادهٔ پهلوان شریف کدخدای قدیم محلهٔ چالمیدان است. شخصی است سیاه‌چرده قطور. با رؤسای سنجابی و غیره جلو آمده بودند. امروز در بین راه نواب اقبال‌الدوله هندی استقبال آمده بود. با معیرالممالک به‌حضور آمد. مدتی صحبت شد. امروز را متوقفین عراق عرب بعضی دیده شدند، از قبیل ابوالفضل‌میرزا پسر مرحوم ظل‌السلطان وشیخ

عیسی متولی چهل‌چراغ کاظمین علیهما‌السلام. بالجمله وارد منزل شدیم. نوبه نیامد، اما کسالت باقی است. در راه امروز سمت راست جاده آهو بسیار است و تیهو بیحساب دیده شد.

روز یکشنبه نوزدهم شعبان

به‌واسطهٔ کسالت در قصرشیرین اتراق شد.

روز دوشنبه بیستم

در قصرشیرین اتراق شد. بسیار کسل و لاغرم. سبب یک‌روزه توقف همین ضعف مفرطی است که به‌مزاجم غالب است.

روز سه‌شنبه بیست و یکم

منزل امروز خانقین است. شش فرسخ مسافت است. صبح که بیرون آمدم شیخ محمد عارف و کسانش که چندی است درحدود زهاب ساکنند حاضربودند دیدم. قدری سواره راندم. از رودخانه‌گذشته به‌کالسکه نشستم. راه کالسکه خوب نیست. پست وبلند و دره وماهور است. خاک صحرا تیره و کم گیاه و دوطرف بی‌آبادی است. امروز طبقات نوکرعموماً با لباس رسمی حاضر شده‌اند. بعداز طی مسافتی در سمت چپ جاده به‌ناهار پیاده شدیم. هوا خیلی گرم بود. تابش آفتاب اذیت می‌کرد. ساعتی توقف شد. باز به‌کالسکه نشسته راندیم. در راه مشیرالدوله به‌حضور آمد. قدری صحبت شد. درمحل موسوم به‌مرد آزمامستقبلین عثمانی نمایان شدند. شلیک کردند. نزدیکتر رفتیم. ازکالسکه بیرون آمده به‌اسب سوار شدم. حرارت هوا بی‌اندازه خسته و کسلم کرده بود. اول سواره نظام ایستاده بودکه چفیه وعقال‌عربی به‌سرشان بسته بودند. دستهٔ دیگر سربازهای‌سوار بودندکه هریک قاطری داشتند. تفنگ‌سربازها «شاسپو» بود. یکدسته‌موزیکانچی

سواره داشتند. آهنگ موزیک آنها که مرکب از نواهای فرنگی و ترکی و ایرانی است خیلی مطلوب و مطبوع بود. مشیرالدوله مستقبلین را معرفی کرد. پیاده ایستاده بودند. سواره نزدیکتر رفتم. مدحت‌پاشا والی بغداد، کمال‌پاشا مأمور مخصوص سلطان حامل نامه، رئوف‌پاشا مأمور مهام سرحدیهٔ عثمانی و ایران که حالا به‌حکومت جزیرهٔ کریت مأمور شده‌است، علی‌بیک تشریفاتچی، آجودانهای سلطان، وغیرهم بعد ازاندکی صحبت و احوالپرسی گفتم سوارشدند. قدری هم سواره گفتگو شد. چون هوا بی‌اندازه گرم بود و کسل بودم به‌کالسکه نشستم. پاشاها و سایرهمراه بودند. یک‌دسته سوارهٔ چرکس هم درسلک مستقبلین بود. چرکسهایی‌هستند که ازخاک روس مهاجرت کرده، چندسال پیش درسواحل رود طونه ساکن‌شدند. چون‌مدحت‌پاشا سابقاً درآن حدود حکومت داشت در رجوع ایالت بغداد این دسته سوار را با خود آورده است. بالجمله مستقبلین ازسواره و فوج سواره وموزیکانچی و غیره جلوافتادند. گرد وخاک برکسالت افزود. چند رأس یدک هم با زین و برگ عثمانی آورده بودند. جلودارها پیاده می کشیدند. بالجمله‌گرد وخاک و گرما به‌حدی بود که مجال نفس کشیدن نماند. نزدیک‌قصبهٔ خانقین اسب خواستم. ازکالسکه بیرون آمده سوار شدم وکاش سوار نمی‌شدم که گرمی هوا وشدت غبار خیلی اذیتم کرد. ازیک دو پل کوچک گذشتیم. بعد از آن پلی است عالی که دوازده چشمه دارد. مرحوم محمدعلی میرزا بنا کرده است. مجرای رودخانه ازمشرق شمالی به‌جانب مغرب است. درین نقصان آب بازخیلی آب جاری بود. همان رودخانهٔ زهاب و قصرشیرین است که به اینجا می آمد. خانقین‌آباد است. جمعیت زیاد دارد. باغها وخانه‌ها بیشتر درطول رودخانه واقع شده است. کاروانسرای اینجا را هم گفتند مرحوم محمدعلی میرزا عمارت کرده است.در خانقین‌تلگرافخانه هم مرکب از ایرانی وعثمانی است. اشجارونخیلات زیاد دارد. همه‌قسم اشجار سرد سیروگرمسیرهست. بعضی فالیز و زراعت پنبه‌هم دارند. اشجار مرکبات ازنارنج ولیمو وغیره دیده می‌شد. بالجمله مسافتی‌دوراز آبادی محل اردوی ما بود. با خیلی خستگی وکسالت وارد اردو شدیم.مستقبلین عثمانی تا اردوی خودمان همراه بود. ازآنجا مراجعت کردند. اردوی آنها هم‌در فاصلهٔ زیاد از یورت ما دور زده شده است. شب بعد از شام پیشخدمتها احضار

شدند. ازجانب سلطان چند مجموعه شام از خورشهای عثمانی آورده بودند، با ظروفی مرکب ازطرز ایرانی وفرنگی. خورشهاهم به‌این‌طورها از اغذیهٔ ایرانی فرنگی‌ترکیب یافته‌بود. اهالی خانقین‌ازعرب وعجم وترک‌است. اراضی‌مناسب‌و مستعد زراعت دارد.

روزچهارشنبه بیست‌ودویم‌شعبان

بعلت ضعف مزاج وکسالت دیروز درخانقین توقف شد. پاشایان به‌حضور آمدند. مدحت پاشا والی بغداد نطق مفصلی کرد. ناظم افندی شارژدفر دولت عثمانی متوقف طهران وحمدی بیک کار گزارخارجهٔ بغداد ورئوف پاشا بودند. ازهرقبیل گفتگو شد. مدحت پاشا شخصی‌است میان قامت وریش متوسط نه بلند نه کوتاه، سفیدوسیاه. به‌چشمش عینک میگذارد. از وجنات و قیافه آدم عاقل وبا تربیت‌است. حمدی‌بیک کوتاه قامت‌ضعیف‌البنیه، فرانسه‌خوب می‌داند. درپاریس تربیت‌شده‌است. پسر اوهم پاشاست. رئوف‌پاشا بلندقامت‌است. ریش کمی دارد. زیرک وباهوش آدمی است. اینها رفتند، کمال پاشا، علی‌بیک تشریفاتچی با ناظم افندی آمدند. کمال پاشا مشعر به تهنیت ورود ماومأموریت خود نطقی کرد. این کمال‌پاشا درسی‌وپنج سال پیش ازاین زمان شاه مرحوم به‌سمت سفارت به‌طهران آمده است. مردی مسن‌است. ریش سفید کمی دارد. بسیار خلیق وخوشرواست. فارسی خوب می‌داند. علی‌بیک تشریفاتچی تمام قامت و صحیح المزاج است، موی‌سروریش سیاه. فرانسه می‌داند. خیلی باچم و آداب دان‌است. بعدازانقضای مجلس که‌آنهاهم رفتند تاعصر به‌ملاحظهٔ بعضی نوشتجات وکارهای‌لازم شخصی و دولتی مشغول شدم. گرمی هوا و بقیهٔ ضعف مزاج موجب کسالت بود.

روز پنجشنبه بیست وسیم شعبان

امروز منزل قزل‌رباط است. چهارفرسخ می گفتند شش فرسنگ بود. صبح بیرون آمدم. کالسکهٔ کوچک زمستانی که درضمن تشریفات ازجانب سلطان برای

من حاضر کرده‌اند آورده بودند. کالسکه‌چی لباسش قلاب‌دوز گلابتون، شلوار گشاد بطرز قدیم رومیها دارد. اول‌سوار اسب‌شدم، تامسافتی پاشاها وحسام‌السلطنه و وزیر امورخارجه ومشیرالدوله، همراه بودند. ازهر مقوله گفتگو شد. بعدکالسکه خواستم، همین کالسکهٔ سلطان را آوردند نشستم. کوچک و مختصر است. اما بسیار نفیس وقشنگ ساخته شده‌است. تقریباً دوفرسخ رانده به‌ناهارگاه رسیدیم. اسب آوردند. سمت راست جاده آفتاب‌گردان زده بودند. سوار شده رفتم ناهار صرف شد. لکن کسالت باقی است. دیشب درد سینه عارض شد که هنوزهم اثر آن باقی است وبسیار اذیتم کرد. پیشخدمتها بودند. بعد از ناهار باز به کالسکه نشستم. راه تااینجا قدری پست وبلند، اما راه‌کالسکه خوب‌است. ازسمت راست بعضی دهات و آبادی دیده میشد. از دور کوههای کوچک تپه مانند هست. طرف چپ جاده هیچ آبادی نداشت و این طرف تا به‌کوه مسافت بعیدی بود. زمین بوته کمی دارد. بعداز ناهار قدری سواره رفتم به‌کالسکه خود نشستم. هوا بسیار گرم بود. تپه وماهوری ازجلوپیدا شد. ازماهورگذشتیم. بازصحرا وسیع و مسطح باجزئی پست وبلندی‌است. درمسافتی باز به‌درهٔ تپه دیگر رسیدیم. ازآنجا گذشتیم جلگهٔ قزل رباط پیدا شد. اردو را در جهت شرقی قزل رباط زده‌اند. تقریباً دومیدان به‌قزل‌رباط مانده نهرعظیمی پیدا شد، بسیارعمیق وکم‌عرض. منتها دوذرع عرض دارد. راه عبور منحصر به پلی خاکی است که تازه برای سهولت عبورکالسکه ساخته‌اند. خلاصه ازنزدیک ده گذشتیم. نخلستان زیادی داشت. دو ساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. آبادی اینجا کمتر از خانقین نیست. به نظر دویست خانه می‌آید. اهالی اینجا از عرب و کرد وعثمانی مرکبند. بعضی‌از سکنهٔ اینجا هم مذهب خوارج دارند. بعداز ورود منزل فوراً حمام رفتم. بیرون آمدم باز کسل بودم. شکارچیها یک آهو صید کرده آورده بودند. درصحرای قزل رباط، آهو وتیهو بسیار است. شب بعد از شام پیشخدمها را خواستم. ساعتی بودند مرخص شدند. ازشهروان انار خوب ولیموی درشت‌آورده بودند. سمت راست تا کوه قزل رباط قراء‌ومزارع وبسیاراست. آنچه کنار جاده بود از این قرار است: علی‌آباد، آبادی مهدی بیک، امام زاده محمد، آبادی خالدبیک، دهکدهٔ حاجی، قله. آبادی‌دست‌چپ منحصراست به‌مزرعهٔ کهریز. اسامی کوههای

سمت چپ: نی کنه، تلکانه، رشته است. کوههای سمت راست بسیار دور است مگر جبل مروارید که میانهٔ مغرب وشمال خانقین واقع است. قریب قزل رباط به راه نزدیک شده به‌مرجانیه موسوم می‌شود. آب دیاله از دامنهٔ آن عبور می کند. جنگل ونیزار ودراج و گراز زیاد دارد. نزدیک قزل رباط آثار ده خرابه‌ای است موسوم به کودر کندی، یعنی ده ارمنی.

روز جمعه بیست وچهارم

منزل امروز شهروان و پنج فرسخ مسافت است. صبح بیرون آمده سوار اسب شدم. با حسام‌السلطنه، وزیر امور خارجه، مشیرالدوله و پاشایان قدری صحبت کنان رفتم. بعد به کالسکهٔ تشریفات نشستم. راه کالسکه خوب بود. تقریباً در دو فرسخ مسافت به‌تل وماهور رسیدیم. آفتاب گردان زدند به‌ناهار پیاده‌شدیم. پیشخدمتها بودند. امروز مدحت پاشا والی بغداد می گفت باتلگراف خبردادند که از جانب دولت‌روس نقض وتغییر بعضی فقرات عهدنامهٔ هزاروششصد وپنجاه وشش منعقده درپاریس را رسماً اعلام کرده‌اند. مشیرالدوله ملک نیازخان سرتیپ را به‌حضور آورد. مرخص شد به‌زهاب مراجعت کرد. بالجمله بعد ازناهار سوارشده دست راست دهی پیدا شد موسوم به زاویه. تل وماهور زیادی بود. بقدر یک فرسخ در میان تل[و] ماهور طی مسافت کردیم. هواگرم بود. با تابستان طهران چندان فرق نداشت. تا ازین دره و ماهورها بیرون رفته خسته شدم. به‌جلگهٔ شهروان رسیدم. آبادی شهروان پیدا شد. اما هرچه می‌رفتیم راه هنوز باقی بود. این صحرا بوتهٔ زیاد دارد. رودخانهٔ دیاله‌هم از دور پیدا بود. نزدیک شهروان به‌دو نهر رسیدیم. نهر اول دو ذرع عرض داشت وبسیار عمیق بود. دوطرفش خاکریز بلند دارد و نیزار است. امکان عبور از هیچ طرف نیست، الا پلی که ساخته‌اند. این نهر قدیماً از دیاله منشعب شده به‌نهربلدروز موسوم است. نهردیگر موسوم به مبروز واز نهر اول کوچکتر است. نزدیک شهروان پل و نهر دیگر است. سواره از آنجا گذشتم. شهروان نخیلات زیاد دارد و از حیثیت خانوار وجمعیت از قزل رباط آبادتر است. این دو روز زوار آذربایجانی که از عتبات مراجعت می کردند دو

دسته درین راه دیده شد. حاج علی‌خان چلبیانلو پیرمرد ریش سفید بااین دسته بود. خواستم احوالات پرسیدم. قایم مقام یعقوبیه و اجزای آنجا با سوار نظام و سوارهٔ هایطه استقبال آمده بودند. سوار هایطه سوارهٔ چریک غیرنظامی است. وارد منزل شدیم. میرزاعلی‌خان احوالات جنگ نهروان‌را خواند. شب بعد ازشام پیشخدمتها را خواستم. گفتم امین‌السلطان برود یعقوبیه[1] چادرها را کنار شط یعقوبیه بزنند.

روز شنبه بیست و پنجم‌شعبان

منزل امروز یعقوبیه و هشت فرسخ است. صبح زود سوار شدم، باوزیر امور خارجه وپاشاها صحبت کنان رفتم. اسب ترکمانی که سوار بودم شوخی و جلافت می کرد. کالسکه خواستم. کالسکهٔ تشریفات را آوردند. راه کالسکه خوب است. اندک پست وبلند دارد. قدری راه‌که رفتم طرف راست پنبه زاری دیدم. تیمورمیرزا وقوشچیها میان آن گردش می کردند. دراج زیادی‌هم بود. متصل ازمیان پنبه زارها می‌پرید. اسب خواستم. قدری میان پنبه زار گشتم. بعد از قطع مسافتی به‌قبر مقداد رضی‌الله عنه‌رسیدیم. دست چپ واقع شده بود. رفتم نزدیک بقعه سلامی کردیم. مقبره مخفف وخراب بود. مناسب جلالت قدر مقداد ندیدم. قرار دادم بتوسط مشیرالدوله تعمیرات لازمه بشود. همینطور سواره قدری راندم. ازنهری گذشتیم به‌نهر دیگر رسیدیم. گفتند این نهر به ابوجسری موسوم‌است. تیمورمیرزاگفت کنار این‌نهردراج دارد. رفتیم‌یک دراج برخاست. در روی هوا زدم افتاد. گردوغبارجاده اذیت می کرد. درسمتی که محفوظ از گرد و خاک‌بود ناهارپیاده شدیم. تفنگدارها ومیرشکار خوک زیاد صید کرده‌بودند. بعد از صرف ناهار باز به کالسکه نشستم. نهر ابوجسری همینطور از طرف چپ جاده می‌رود. به‌قلعهٔ مختصری که گویا کاروانسراست رسیده ازآنجا گذشته درسنیجیه و عقیر زراعت می‌شود. طرف راست دهات ونخلستان زیادی بود. طرف دست چپ‌هم دهات بود. درین صحرا همه قسم شکار هست. قاز، قیل قویروق وغیره زیاد است. بعد مسافت ودوری راه کسالت آورد. یک ساعت به‌غروب مانده به‌اول

۱ــ نام این ده بعقوبا (= بعقوبه) است وایرانیان بنادرستی گاه یعقوبیه مصطلح و ضبط کرده‌اند. دراین کتاب بد هردوصورت آمده است.

نخلستان و آبادی یعقوبیه رسیدیم. اهالی اینجا کلیة به‌استقبال بیرون آمده بودند. نخیل و باغ اینجا بقدری است که خانه و عمارت هیچ مرئی نمی‌شد. سرجسر از عابرین اردو ازدحام غریبی بود که ساعتی مانع عبور ما شدند. تأمل کردم تامردم گذشتند. ازعقب حسام‌السلطنه ووزیرامورخارجه وپاشایان رسیدند. رفتیم به‌دروازه مانندی رسیدیم که مدخل شریعهٔ جسر بود. اردو بقدر نیم فرسنگ آن طرف شط مقابل باغهای یعقوبیه زده شده است. نیم‌ساعت ازغروب آفتاب گذشته وارد منزل شدم. چادرها کنار شط زده شده است. جای ناهمواری است وبلند است. آب شط یعقوبیه خیلی کم است که اسب و قاطر به‌سهولت می گذرد. جریان آن بی‌صداست. بعلت کسالت بعد از شام زود خوابیدم.

روز یکشنبه بیست وششم

بواسطهٔ خستگی در یعقوبیه اتراق‌شد. اما مزاجاً دیگر کسالتی ندارم. به‌ملاحظهٔ بعضی نوشتجات مشغول شدم. دیشب سرایدارها آن سمت شط مقابل سراپرده چراغان و آتش بازی کردند.

روو دوشنبه بیست وهفتم شعبان

چون یکسره به‌بغداد نمی‌توان رفت، درمحل موسوم به مشیریه سه فرسخ و نیمی منزل قرار داده‌اند. راه کالسکه بسیار خوب بود. طرف راست جاده صحرا و زمین ومسطح است. باحسام‌السلطنه ووزیر امور خارجه، مشیرالدوله وکامل‌پاشا و ناظم افندی صحبت کنان می‌رفتم. مدحت پاشا دیشب از یعقوبیه به بغداد رفت. از نهرخشکی عبور شد. می گفتند مجرای قدیم نهروان است که غزوهٔ خوارج در آنجا واقع شده بود. پنج ساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدم. راه اورته‌خان که منزل عابرین وزواراست سمت چپ جاده واقع شده، باغ ونهرمشیریه سمت راست. اردو در کنار شط افتاده‌است. ساعتی درمنزل‌خوابیدم. عصر تیمورمیرزا آمد. درنا، قاز، هوبره، دراج گرفته‌بودآورد. پسر عباس‌میرزا را معتمدالملک به‌حضور

آورد. به‌سن دوازده سال، بامزه وخوش اندام است. اسامی آبادیها که از طرف راست نزدیک جاده بود ازاین‌قراراست: جدو، هاشمیه، رحبهٔ حب، جزائی، نهر خدریه، مرادیه. سمت‌چپ: شفته، بهروز، ابوتمیس، غیاد، وساکنین این حول و حوش: بنی‌تمیم، کرخه، زبید، آل عزة، محمج، آل بوعامر، بنی زید.

روز سه‌شنبه بیست‌وهشتم شعبان

باید به‌بغداد وارد شویم. راه پنج فرسخ است. امروز هوا برودتی دارد. صحرا مثل راه‌دیروز مسطح وبی گیاه است. کالسکه سهل وخوب حرکت‌می کرد. چنانکه در ورود رسمی یک شهرلازم است طبقات ملتزمین بالباس‌رسمی وتنقیح‌و زینت حاضر شده‌اند. در دو فرسخ و نیمی منزل که نصف راه طی شده و به‌نهر مشیریه رسیده بودیم به‌ناهار پیاده شدیم. نهرمشیریه آب زیاد دارد. از شط بغداد منشعب کرده برای زراعت ونخیلات مشیریه می‌برند. دو نفر صیاد عرب دوآهوی نروماده با چرخ شکار کرده‌آورده بودند. آهوی عربستان نوعاً با آهوی‌صفحات ایران فرق کلی دارد. خیلی کوچک ونازک اندام و از خرگوشهای آن مملکت اندك بزرگترند. تیمور میرزا با این شکارچیها آشنائی داشت. بعضی احوالات پرسید. بعد از صرف ناهار باز به‌کالسکه نشسته راندیم. صحرا مسطح و صاف است. ازهمه طرف جز افق دیده نمی‌شد. مشیرالدوله، مدحت‌پاشا والی بغداد که از یعقوبیه یکسر به بغداد رفته بودند آمدند قدری صحبت شد. بازپیش افتاده به بغداد رفتند. اقبال‌الدوله همراه بود صحبت می کرد. مستقبلین بغداد از دور پیدا شدند. اول اثری که از آبادی مشاهده‌کردم منارها وبقاع‌کاظمین علیهما‌السلام بود و ازاینکه بحمدالله‌تعالی صحیح و سالم به‌مقصد نزدیک شدیم خیلی شکر کردم، محظوظ شدم. به‌مستقبلین نزدیکترشدیم. اسب خواستم سوار شدم. از اهالی‌شهر جمعیت زیاد بیرون‌آمده دوطرف جاده صف زده بودند. ساکت وبی‌صداوخفیف‌الوضعند. از عساکرعثمانی در جلو مستقبلین به‌فاصلهٔ کم تک‌قراول ایستاده بود. بعد از آن افواج وسواره نظام صف کشیده پیش‌روی مردم راگرفته بودند. امروز شکوه ووضع سوار و افواج بهتر از ایام سابق بود. دسته‌های موزیکانچی متعدد

درفاصلهٔ افواج وسوار داشتند. سایبانی برای توقف وصرف قهوه وتعرفه وجوه و معارف مستقبلین زده بودند. سایبان سلطنتی ازاطلس زردوزی وریشه‌ها وطراز-های گلابتون بود. فرش ابریشمین زردوزی‌انداخته. وجوه عسکریه وملکیه‌وقاضی و مفتی و سایر معارف ایستاده بودند. قهوه خوردم. به‌طـور اجمال از مستقبلین احوال پرسیدم. مهربانی کردم. تا پاشا وسایر به‌قول خودشان آلای جلو را ترتیب کردند. پاشاها و اعیان مزبور کلیهٔ پیش افتادند. من‌هم سوارشدم. رسیدم به‌طاق نصرت که فرنگیها «ارک تریبونف[1]» می‌گویند ومخصوص تشریفات ورود من بنا کرده بودند. با علمها وبیدقها که با پرده‌های مختلف‌در روی‌طاق‌نصرت وسایرعلمها کشیده‌وزینت داده‌اند وضع وترتیب باشکوهی‌داشت. ارامنه و کشیشها یک‌دسته اطفال خوشگل ارمنی که لباس حریرونازک وحمایلهای کبود منقح داشتند سمت راست صف زده به‌آهنگ خوب وحنجرلطیف تغنی می کردند. خیلی دلکش و دلربا بود. سمت دیگر علما ویک دسته اطفال یهود خوب صورت به‌همین‌ترتیب وآداب ایستاده به‌لحن خوش دعا می گفتند. بعد از آنها ایتام مسلمین کـه از مآثر ایالت مدحت پاشا تربیت می‌شوند با ملبوس سفید خیلی نظیف وپاک صف زده خیلی خوش آیند ومنظم دعا می کردند. تهنیت ورود می گفتند. پشت‌سر اینها ازهر قسم وهرمذهب سکنه واهالی شهر بودند. به‌طاق‌نصرت که رسیدیم همه پاشایان و اعیان پیاده شده جلوافتادند. درسمت چپ بنای آجری محکم ومرتفعی بود. گفتند کرانتین[2] بوده است. روی دیوار آن جمعی زن نشسته بودند وغیر آنها در میان مستقبلین زن‌ندیدم. از طاق نصرت تادرباغی که منزل معین شده‌است‌افواج‌خودمان ایستاده‌بودند، ودرمجمع عثمانی افواج‌ایرانی خالی ازیک‌نوع‌نمایندگی وشکوه نبود. وارد باغ‌شدیم. خیابانهای خوب ساخته‌اند. درخت‌نارنج‌ومرکبات‌ونخل و غیره دارد. ایجاد باغ را نجیب پاشا والی اسبق بغداد کـرده، ترتیب خیابانها و عمارت آن بسبک جدیداست وخیلی خوش وضع ساخته‌اند. ازمدحت پاشا والی حالیه است. عمارت چوبی یعنی کلاه فرنگی در وسط ساخته‌اند. عمارتی کـه بناشده وبه«قصر ناصری»مـوسوم است در انتهای باغ مشرف به شط واقع است. عمارتی‌عالی‌وخوش طرزاست. اتاقها همه بازینت‌ومخلفات ممتازبود. آینه واسباب

---

1. Arc de triomphe　　2. قرنطینه Quarantaine

چراغ ومیز وصندلی و پرده‌های خوب ومتناسب دارد. سه ساعت به‌غروب مانده وارد شدیم. مدحت‌پاشا وجوه عسکریه وملکیه وسایررا معرفی کرد. به‌این‌تفصیل که نوشته می‌شود.

امرا وضابطان عسکریه

فریق: نافذ پاشا
میرلوا: حمدی پاشا
میرلوا: صالح پاشا
میرلوا: عبدالله پاشا
مفتش میرلو: حسین پاشا (برای ملاحظهٔ محاسبات عسکریه از اسلامبول آمده)
سرعسکریاوری قائم مقام: فیضی بک
میرآلای: حاجی مصطفی‌پاشا
میرآلای: حاجی فیض‌الله بک
میرآلای: حسن بک
میرآلای: صالح بک
متقاعد میرلوا: حسین پاشا
میرآلای: عبدالرحمن بک
قایم مقام ارکان حربیه: حسن‌بک

قائم مقام: حسین بک
قائم مقام: محمد بک
قائم‌مقام: احمدبک
محاسبه‌چی: حافظ افندی
قائم مقام: حاجی مصطفی بک
قائم مقام: حسین بک
قائم مقام: مصطفی بک
بین باشی: حاجی عمرآغا
بین باشی: بهاءالدین افندی
بین باشی: عمرافندی
بین باشی اطباء: فانوا افندی
اجزای صحیه: شاکر افندی
اجزای صحیه: حسن افندی

ملکیه

متصرف بغداد: شاکر بک
دفتردار: عبدی بک
مفتی: محمد زهابی افندی
کاتب‌اسرار: صائب افندی
مدیراوقاف: درویش افندی

معاون والی بغداد: رائف افندی
حاکم کربلا: مظهر پاشا
مفتش حکام: زین‌العابدین افندی
نقیب: علی افندی
مدیر مهام خارجه: حمدی بک

شیخ سابق منتفج: منصور افندی   شیخ عشیره شمر: فرحان
معاون متصرفی بغداد: احمد بک   مدیر تلگراف: دیمت راکی افندی
رئیس ادارهٔ بلدیه بغداد: ابراهیم افندی   مدیر قرنتین: مصطفی افندی
نایب بغداد: مظهر افندی   اعضای مجلس ادارهٔ ولایات: سعید افندی
رئیس مجلس جنایت نظامی: ابراهیم افندی متولی امام اعظم: مصطفی افندی
اعضای ادارهٔ نظامی: محمود افندی

بام قصر ناصری خیلی باروح و باصفاست. آبادی بغداد از دوطرف شط و کشتیها، آبادی کاظمین(ع)، نخیلات بغداد کهنه و نو، چادرهای اردو، آمدوشد بغداد به‌کاظمین(ع) همه نمایان‌است. امروز درصحرای قریب به‌بغداد از اثر طغیان آب‌شط سطح‌زمین شکافهاداشت. خیلی‌مهیب‌وخطرناک که جزهمان خط راه جای دیگر ممکن‌العبور نبود و ناچار باید از راه گذشت. ورود این بلد که بحمدالله تعالی باسلامت مزاج و صحت عامه بود بی‌اندازه باعث شکر وشعف من است.

چهارشنبه بیست ونهم شعبان

تا بعد از ناهار درمنزل ماندم. مشغول بعضی تحریرات و کارهای شخصی بودم. شش‌ساعت‌به‌غروب مانده لباس پوشیدم. به‌کنار اسکله‌ای که مخصوص این این عمارت در ساحل شط ساخته‌اند آمده به‌قایق نشستم. از آنجا به کشتی بخار کوچک سوار شدیم. مشیرالدوله، والی پاشا پیش من بودند. وزیر امور خارجه، حسام‌السلطنه وغیره درقایق دیگر بودند. در کنار شط سمت بغداد کهنه عمارت قدیمی مشاهده کردم که ازابنیهٔ خلفاء عباسیین وتنها ایوانی ازآن باقی مانده وارکان آن بیشتر خراب شده و به‌آب ریخته است. باآجرهای تراش معرق کتیبه‌ها نوشته‌اند. گفتند چندی حضرت موسی‌کاظم(ع) درهمین عمارت محبوس بوده است. ازمحاذات آن گذشته به‌خشکی رفتم. سوارکالسکه شدم. معیرالممالک و غیره همه بودند. دیشب از چادرهای صارم‌الدوله که درخارج آبادی‌کاظمین‌منزل دارد قدری اسباب سرقت شده است ودزدهاراهم گرفته‌اند. کالسکه در راه جدید

۱ـ متنفق ومنتفک در مآخذ آمده.

که مدحت پاشا برای سهولت عبور عراده ساخته است ایستاده بود. قدری راه که رفتیم مسجد براسا ازسمت چپ به فاصلهٔ جزئی ازراه واقع است. دونخل خرمای چرکین گردآلود پیش روی آن بود. قبرمعروف کرخی هم این سمت است. از کنار باغ مرحوم حاجی میرزا هادی معروف به جواهری گذشتیم. نخیل و اشجار زیاد داشت. اطراف جاده هم درخت خرما زیاد دارد. دراین راه کالسکه که همه خاک دستی ریخته شده و جز تودهٔ غبار یک ریگ و سنگ ندارد گردوخاک غریبی بود. نزدیک قصبهٔ کاظمین سوار اسب شدم. سمت چپ از دور آثاری پیدا شد. تیمورمیرزا گفت قصرخورنق است. تحقیق کردم گفتند عقرقوف است. از دوربنای مرتفعی به نظر می آمد. بالجمله اهالی کاظمین(ع) به استقبال آمده بودند. زنهاشان به آئین عرب هلهله می کردند. مسافتی به درب صحن حضرت(ع) مانده پیاده شدم. جمعی خدام و شیخ طالب کلیددار بیرون آمده بودند. از کلیددار بعضی سئوالات کردم. وارد روضه شدیم. ازبهشت جزوی وازرحمت آیتی است. ازاین موهبت و سعادت شکرها کردم. شیخ عبدالحسین طهرانی مرحوم که ازجانب من به مرمت اماکن مشرفه مأمور بود دوطرف گنبد مطهر و ایوان وستون و سقف را خوب ساخته وکاشی کاری خیلی اعلی شده. ازخشتهای طلای گنبد مطهرعسکریین علیهما السلام که زیاد آمده مشغول طلا کردن ایوانهای کاظمین(ع) هستند. فرشهای روضه و رواق خوب نبود. گفتم اندازه بگیرند انشاءالله از غالی[1] فراهان و غیره بیاورند. دیوارهای دور صحن کمی مرمت لازم داشت. به شیخ محمد برادر شیخ عبدالحسین مرحوم گفتم برآورد کند چه قدرمخارج دارد درضمن تعمیرات اماکن مقدسه تعمیرواصلاح شود. بالجمله وارد روضه شدم. آداب زیارت وعبادت تقدیم شد. با خلوص نیت، به صمیم قلب دعا گفتم. امین حضور از پیش آمده صحن و روضه را قورق کرده بود. معیرالممالک، عضدالملک، خازن الملک، پیشخدمتها بودند. طلای دور گنبد که کوچک و به یک اندازه است از آقا محمد شاه شهید است. بنای اصل گنبد را شاه اسمعیل صفوی کرده است. آینه بند میان گنبد از میرزا شفیع صدراعظم خاقان مغفوراست. کاظمین(ع) هردو دریک ضریح هستند. ضریح بسیاربزرگ فولادی است. دوصندوق نقره به فاصلهٔ جزئی درمیان ضریح

۱- (= قالی)

فولاد است. ازارهٔ روضه‌کاشی معرق خیلی ممتاز است که می‌توان از جواهرات شمرد. رخصت طلبیده معاودت کرده و سوار شدم. از سمت مقبرهٔ امام اعظم ابوحنیفه آمدم که آنجا هم فاتحه‌ای قرائت شود. حسام‌السلطنه، حاجی‌سیف‌الدوله، تیمورمیرزا، وزیرامورخارجه، معیرالممالک، مشیرالدوله و غیره بودند. کوچه‌ها را خلوت و پاک کرده بودند. دراطراف مقبرهٔ امام اعظم بعضی بیوتات وباغات زیاد است. محوطه‌ای که مقبرهٔ امام اعظم در آن واقع است قلعه‌ای است آجری مشتمل به‌چهاربرج درکمال استحکام. از دروازهٔ آن داخل شدیم. بالاخانهٔ مزینی درسردر ساخته‌اند. خدام زیادی صف کشیده‌بودند. مصطفی‌افندی که امام مسجد و متولی قبر است حاضر بود. مردی است سیاه چرده، شبیه به هندیها، ریش‌وموی سیاه، لاغراندام. عمامهٔ کوچکی داشت. اول داخل مسجد شدیم. بسیاربنای خوبی است. با غالیهای کوچک کردستانی فرش شده بود. از اینجا به بقعهٔ امام اعظم وارد شدیم. بنای عالی این بقعه ازسلطان مراد است. ضریح نقره‌ای دارد که هم از سلطان مراد است. قندیل نقرهٔ خوبی هم سلطان عبدالعزیز خان فرستاده است، بالای سر آویخته‌اند. یک جفت شمعدان نقرهٔ بزرگی هم که بسیار خوب زرگری کرده‌اند سلطان عبدالمجید خان مرحوم فرستاده است. غیر از این هم قندیلها و نذورات بود. فاتحه‌ای قرائت کردم بیرون آمده به کشتی بخار کوچک نشستم. حرکت این کشتی بسیار بطیء بود. مشیرالدوله با والی‌پاشا پیش‌من بودند. تیمور میرزا وپیشخدمتها درکشتی دیگر بودند. با پاشا خیلی صحبت کردم. دوساعت به غروب مانده وارد منزل شدم. امروز محض اینکه حلول شهر رمضان سبب تعویق می‌شد والی پاشا خواهش کرده‌بود، درخارج بغداد به‌اردوی نظامی برویم مشق و حرکات واعمال عسکریهٔ عثمانی ملاحظه شود. سوارشده به‌سمت اردوی نظامی رفتیم. جلال شاه پسر آقاخان محلاتی که از هند آمده عریضه‌ای ازآقاخان آورده بود. جوانی است سمین، میان قامت. زبان انگلیسی می‌داند. ازعلوم ادبیهٔ فارسی و عربی بی‌بهره نیست. خلاصه به کالسکه نشسته رفتیم به صفوف قشون عثمانی که طرف چپ ایستاده بودند رسیدیم. حسام السلطنه، وزیرامورخارجه، مدحت پاشا، شهاب‌الملک، نایب روس، اقبال الدوله، صاحب منصبان خودمان و عثمانی همه بودند. در اول صف نظام سوار اسب شدم. صف نظامشان خیلی ممتد بود.

لکن درقسمت عدد نفرات هرفوج زاید به چهارصد نفر به نظرم نیامد. با هردسته موزیک وبیدق وملزومات یک فوج بود. چند عراده توپ وقپس[۱] قاطری هم همراه آورده بودند. چادری که از برای من زده بودند خیلی دورازصف نظامشان بود. رفتیم تا به چادر رسیده پیاده شدیم. چای صرف شد. یک ساعت بیشتر به غروب نمانده بود. سربازشان آمدند و «مشق مخبران» کردند. چند تیر شلیک هم کردند. غروب شد. افواج وتوپخانه وسوار نظام به طور دفیله آمدند ازجلو گذشتند. بعد از اتمام به والی پاشا و کمال پاشا و مشیر پاشا وسایرین حمایل ونشان داده شد. مشیرالدوله به گردنشان انداخت. سوارشدم یک ساعت ونیم از شب گذشته وارد منزل شدیم. بعدازصرف شام آتشبازی کردند. در کشتیها و سربازخانه‌ها موزیک می‌زدند. فردا خیال دارم باکشتی به زیارت مقبرهٔ حضرت سلمان وملاحظهٔ طاق کسری بروم.

روز پنجشنبه سلخ شعبان

به قصد مداین وزیارت حضرت سلمان به کشتی بخار نشستیم. حسام السلطنه، عباس میرزا، وزیرامورخارجه، مجدالدوله، امین الملک، معتمدالملک، مدحت پاشا، کمال پاشا، عضدالملک، کشیکچی باشی، دبیرالملک، منشی حضور، امین السلطان، امین حضور، محمدعلی خان، عکاسباشی، ساری اصلان، امین نظام، محقق، مظفر-الدوله، عبدالقادرخان، میرزامحمد خان، محمدتقی خان، قهوه‌چی باشی، دهباشی، سقا باشی، آقا محمد تقی آبدار، آقا حسن نایب قهوه‌چی باشی، حسن خان سرتیپ قراپاپاق، آقا وجیه وغیره بودند. بناها و عمارات بغداد از دو طرف خوب دیده می‌شد. جسر را باز کردند کشتی گذشت. درطرف چپ که بغداد نوباشد سربازخانهٔ تازه وخوبی والی پاشا ساخته است. سرای پاشا هم که خانهٔ حکومت است نزدیک سربازخانه است. بنای عالی ندارد. مندرس وبه‌وضع قدیم است. مدحت پاشا خیال دارد تجدید کند. «مکتب صنایع» که تازه ساخته‌اند پیدابود. عمارت ادارهٔ کشتیها و کارخانهٔ کشتی سازی که کمپانی انگلیس با نی است. مدرسهٔ مستنصریه که بنای آن به مستنصر خلیفه منسوب است یک دیوارش که به شط مشرف است و کتیبه‌ای به خط ثلث از آجر تراش برجسته دارد خوب و تازه محفوظ مانده است. در

۱ــ ؟؟

تاریخ و تفصیل این مدرسه در «تاریخ الفی» شرحی دیدم که بعینه اینجا نقل می‌شود.

وقایع ششصد و هفده هجری

«وهم دراین سال دربغداد مدرسه‌ای که مستنصربالله عباسی بنا فرموده‌بود و الحال به‌مدرسهٔ مستنصریه اشتهار دارد به‌اتمام‌رسید والحق آن مدرسه [ایست] که به اتفاق اهل تواریخ مثل آن درهیچ موضعی ازمواضع ربع مسکون بنا نشده، وهمانا اگرمدرسهٔ سلطان‌حسن پسرملک ناصرمحمدبن‌قلاوون[1] که درسال هفتصدوشصت از هجرت درمصر بناکرده‌بود به‌اتمام می‌رسید به اتفاق عقلا بهتر ازمدرسهٔ مستنصریه می‌شد. اما چون به اتمام نرسید همان درربع مسکون مانند مستنصریه مدرسه نیست و بعدازاتمام عمارت آن مستنصربالله آن‌را برچهارمذهب وقف فرمود. از هرمذهبی شصت و دو طالب علم فقه را که به تحصیل فقه وسایر علوم دینی اشتغال داشتند موظف گردانید و چهار نفر از برای اعاده و تکرار سبق ایشان مقررساخت ویک مدرس. چنانکه تدریس شافعیه به شیخ محی‌الدین ابوعبدالله بن فضلان، و تدریس حنفیه را به‌رشیدالدین ابوالحفص عمربن‌محمدفرغانی واگذاشت، وتدریس حنبلیه به محی‌الدین یوسف پسر ابن جوزی ارزانی داشت، و تدریس مالکیه به شیخ ابوالحسن علی مغربی تعلق گرفت. و در آن مدرسه یک محدثی را جهت سند حدیث قرارداده، ودو نفر قاری حدیث، وده نفردیگر که به‌طریقی که درآن زمان متعارف می‌بود استماع حدیث می کرده باشند ویک طبیبی وده نفردیگرعلم طب پیش او می‌خوانده باشند نیز موظف ساختند و یک مکتبی جهت قرآن خواندن اطفال ویتیمان قرارداده، جهت ایشان معلم قاری موظف ساختند. از برای جمیع این طلبه خوردنی در وقت آنچه خاطرایشان خواهد مقرر شد وکتابخانه‌ای برآن مدرسه وقف‌نموده که به‌نفاست وبسیاری کتب تاآن‌زمان هیچ احدی نشان‌نمی‌داد. و روزی که این مدرسه به اتمام رسید مستنصر [بالله] با جمیع وزرا و امرا و اعیان دولت به‌آن مدرسه آمده مهمانی عام‌کرده هرکس را فراخور حال او به‌خلعت سرافراز ساخت. و چون سرکاری عمارت آن مدرسه به‌مؤیدالدین علقمی که‌آخر وزیر شده بود تعلق گرفته و به سعی او به اتمام رسیده بود مستنصربالله در روز

۱ـ اصل: قلاوز

ضیافت او را به انواع انعام و الطاف پادشاهانه سرافراز ساخت وجای گیر او را دوچندان گردانید.»

قونسول خانهٔ انگلیس کنار شط بود. خوب عمارتی است. باغچه‌ای مشرف به‌شط داشت. چند نفر زن و مرد فرنگی ایستاده بودند. خانهٔ اقبال‌الدوله و خانهٔ میکائیل مترجم انگلیس پیدا شد. خانه‌های خوبی است. بعضی از یهودیها هم خانه‌های خوب ساخته‌اند. بعد کم کم خانه‌های محقر وپست ورعیتی اعراب شد. نخلستان و باغات تا مسافت خیلی دورممتد است. طرف دست راست که بغداد کهنه می گویند بیمارخانهٔ تازه‌ای والی‌پاشا شروع کرده می‌سازد. خانهٔ عباس میرزا راهم که خانهٔ محقرقشنگی است دیدم. خانه‌ها و بناهای دیگرهم بود. بالاخره باغات و نخیلات تمام شد. طرفین شط همه‌جا چاه کنده باچرخ ودلو به‌امداد اسب آب می کشند. هرچه زراعت طرفین شط است با همین چاه و چرخ مشروب می‌شود. صدای چرخها که آب می کشیدند متصل می آمد. صدای غمناک و حزن انگیزی دارد. در شط هم درین فصل بعضی جزیره‌ها پیدا می‌شود که در روی آن سبزیکاری و زراعت می‌کنند. چند فالیز دروسط شط دیده شد. شغال و مرغ آبی و پرلا و مرغ سقا و قاز و حقار زیادی‌بود. دومرغ ماهی‌خور که درانزلی هم زیاد بود درهوا زدم. به‌واسطهٔ کمی آب کشتی به احتیاط می‌رفت. دیر حرکت می کرد. گاهی هم به گل می‌نشست. لاینقطع موزیکان می‌زدند. بعد از طی خیلی مسافت به مصب شط دیاله رسیدیم که آب قلیلی به دجله داخل می‌شد. اما هرچه می‌رفتیم اثری ازمداین ومقبرهٔ سلمان(ع) به نظرنمی آمد. به‌غروب سه ساعت بیشترنمانده بود. مشیرالدوله را خواستم که به‌والی پاشا بگوید امروز برگردیم روز دیگر به سلمان بیائیم. جواب فرستاد که منزل نزدیک است واینطوربود که بعد ازجزئی مسافتی از سمت چپ طاق کسری و بقعهٔ حضرت سلمان نمودار شد. طرف دست راست هم بعضی آثارها بود. گفتند شوره‌خانه و باروط خانه است. ابراهیم‌خان نایب امیرآخور و قهرمان‌خان تفنگدار وسایر تفنگداران با بعضی غلامها که دیشب آمده بودند پیدا شدند. کشتی ایستاد. من ومشیرالدوله ومدحت‌پاشا به قایق نشسته به خشکی رفتیم. از آنجا سوار اسب شدم وتند رفتم. آفتاب خیلی گرم بود. تا چتر آوردند اذیت کرد. صحرا از بوته‌های خاردار بزرگ جنگل شده. دراج میان این بوته‌ها بسیار است. نزدیک

طاق‌کسری یک دراج نر پرید. روی هوا زدم افتاد. آوردند. به تعجیل تمام رفتم طاق‌را دیدم. بنای غریبی‌است. می‌توان‌گفت اول اثر دنیاست. دهنهٔ طاق تخمیناً سی ذرع است. از ارتفاع آن بعد از آنچه ابنیهٔ فوقانی ریخته و منهدم شده است بیست وپنج ذرع به نظر می‌آمد. از کنار شط تا مقبرهٔ سلمان دو میدان اسب فاصله دارد واز طاق تا مقبرهٔ سلمان یک میدان اسب است. فاتحهٔ مختصری باکمال تعجیل در سرقبرحضرت سلمان خوانده معاودت کردم. مقبرهٔ مختصری دارد. دو سه نخل خرما درآنجاست. چندنفر عرب فقیر خدام‌آنجا بودند. مقبرهٔ حذیفه علیه‌الرحمه درطرف شرقی طاق است. فرصت نشد بروم فاتحه‌ای بخوانم. اغلب مردم به واسطهٔ تنگی وقت از کشتی بیرون نیامدند. اشخاصی که در کشتی ماندند: امین‌الملک، محمد تقی خان، محمد حسن خان، عکاسباشی، میرزا محمد خان، مجدالدوله، پاشایان، امین حضور. بعد از زیارت سلمان فوراً معاودت به‌کشتی نمودم. وقتی نزدیک کشتی شدم دیدم ساری اصلان، تیمور میرزا، امین نظام، عبدالقادر خان سرتیپ، آقا یوسف سقاباشی، حسن خان سرتیپ قراپاپاق، جمعی دیگر می‌روند. شب در سلمان مانده فردا از راه خشکی مراجعت خواهند‌کرد. خلاصه سوار کشتی شدم. تا مردم درقایق نشستند و آمدند طولی کشید. یک ساعت به غروب مانده به‌طرف بغداد حرکت کردیم. قدری که رفتیم آفتاب غروب کرد. عکس ستاره‌ها در شط نمودار بود. حالت خوبی داشت. هلال رمضان‌المبارک درآب رؤیت شد. وقت رفتن نمازظهروعصر در کشتی خوانده بودم. درمراجعت هم نمازمغرب وعشا در کشتی خوانده شد. محمدحسن‌خان دررفتن‌وآمدن روزنامهٔ «لاتورکی»[1] می‌خواند. هواتاریک شد. هرقدر می‌آمدیم اثری ازبغداد نبود. گاهی هم کشتی به‌گل می‌نشست. اما یک بارخیلی به‌گل نشست که احتمال خلاص نبود. از شب هم چهارساعت گذشت. بالاخره کشتی از گل درآمده راه افتاد. قدری که به اول آبادی بغداد رسیدیم فشنگ زیادی از کشتی‌انداختند. مراجعت کشتی را اعلام کردند. من رفتم سطح فوقانی کشتی. از جسر گذشتیم. چراغانی که کرده بودند خاموش شده بود. به‌منزل رسیدیم. دراجی که به‌دست خود زده بودم کباب کردند با شام صرف شد.

1– La Turquie

روزجمعهٔ غرهٔ رمضان المبارک

صبح درمنزل به‌ملاحظهٔ بعضی نوشتجات شخصی مشغول شدم. قونسلها و مأمورین خارجه متوقف بغداد به اتفاق مشیرالدوله و مدحت‌پاشا به حضور آمدند. با هریک بالمناسبه گفتگوئی شد. مشیرالدوله قونسلها وسایررا معرفی کرد. اسامی قونسلها از این قراراست: کلنل هربرت جنرال قونسول انگلیس، دکتربتی حکیم سرکاری، دکترکالویل حکیم قونسولگری، مستراولم نایب قونسول، میکائیل مترجم، موسیو کیز قونسول فرانسه، اشیل مورا مترجم، مسیو وارتمان قونسول ایطالیا، حبیب مترجم، قونسول هلاند متوقف بوشهر هم به بغداد آمده است با سایر قونسولهای بغداد آمده بود، مسیو آنکله هم که ازطرف انگلیس متوقف طهران به‌معیت اردوی ما آمده است امروز به حضور آمد. خلاصه بعداز رفتن قونسولها جنرال قونسول ایران متوقف بغداد که حالاحاجی میرزاحسین‌خان است آمد. قدری صحبت با اوداشتم. نیم ساعت فاصله به عزم زیارت کاظمین(ع) بیرون آمده به قایق نشسته از آب گذشتم. سوار کالسکه شدم. مشیرالدوله ومعتمدالملک وسایرنوکرها همراه بودند. درراه گرد وخاک غریبی‌بود. اذیت کرد. بالاخره به صحن‌حضرت کاظمین(ع) رسیدیم. امین‌الملک، عضدالملک، امین حضورآنجا بودند. زیارت کرده ونمازظهروعصرخواندم. درایوان مقدس چای‌صرف شد. درب‌نقره که محسن میرزای‌امیرآخورساخته وفرستاده بود دررواق مطهرنصب کرده بودند. درمراجعت هم حسب‌العاده به کالسکه نشسته در اسکلهٔ مقابل قصرناصری قایق و کشتی حاضر بود به منزل آمدم. کشتی کوچکی آتشی تازه در بغداد ساخته بودند به اتمام رسیده بود نمی‌خواستند به‌آب بیندازند. ازمهتابی که راه می‌رفتم دیده می‌شد. تماشا کردم.

روز شنبه دویم رمضان‌المبارک

امروزبه واسطهٔ بعضی کارها ونوشتجات لازم از زیارت‌کاظمین(ع) بازماندم. درمنزل ناهارصرف شد. به‌فوج و سوارهٔ ملتزم رکاب قریب ده هزارتومان انعام داده شد وبه‌مدارس ایتام ومریضخانه وافواج عثمانی قریب هشت‌هزارتومان انعام

فرستادم. بعد از ناهار کالسکه حاضر کردند به قصد مزار شیخ عبدالقادر گیلانی و اردوی نظامی عثمانی بیرون آمدم. وزیر امور خارجه، مشیرالدوله، دبیرالملک، معتمدالملک، شهاب‌الملک، رحمت‌الله خان، بعضی رؤسا و پیشخدمتها همراه بودند. به‌قلعهٔ بغداد داخل شدیم. غالباً خراب و بایر است. بعضی دیوارها و آثار ازعمارات قدیم باقی‌است. دیوارقلعه بیشتر آباد وبرقرارمانده. بعضی‌جاها ریخته و منهدم شده است. بنیان قلعه و بنای برجها که همه با آجر است خالی از متانت و اعتبار نیست. خیلی محکم ساخته شده. همه‌جادومرتبه جای پاسبان‌ومستحفظ ومزقل تیر و کمان دارد. آبادی بغداد منحصر به کنارهٔ شط است که به طول ساحل دجله باغات وعمارات‌وآبادی است. قدری که عرضاً ازساحل شط می گذرد داخل قلعه صحرا و بکلی بی آبادی‌است. ازسمت‌راست یعنی جهت‌جنوبی که می گذشتم گنبدی مخروطی‌ومرتفع دیدم که درصفحات ایران به این طرزوسبک هیچ بنا ندیده بودم. پرسیدم گفتند مرقد شیخ شهاب‌الدین عمرسهروردی علیه‌الرحمه است ومردم بغداد در زیارت این بقعه روزمخصوص دارند که بیشترخلق اینجا اززن ومرد در آن روز به این مکان آمده نذورات تقدیم‌می کنند. از آنجا گذشته داخل کوچه ومحله شدیم. کوچهٔ بسیارتنگی بود. هرقدرکالسکه‌چی عثمانی اسبها را می‌راند حرکت نمی‌-کردند. آخر با دست‌کالسکه رااز‌خم کوچه‌گذرانیده ازتنگنا بیرون بردند. کالسکه هم جزئی عیب کرد. رفتیم تا به درمقبره رسیدیم. پیاده شدم. صحنی است اطراف آن طاقنماها دارد. جمعیتی اززن و مرد دراطراف صحن و بامهای مشرف آنجا مجتمع بودند. دور مقبره غلام‌گردش و ایوانی است که از جانب سلطان حاضر سلطان عبدالعزیزخان بنا شده. منارهٔ جدیدی هم عالی ومرتفع ساخته‌اند. متولی مقبره آقا سید علی نقیب وپسرش بودند. اینجا هم مثل صحن امام اعظم به مسجد عالی متصل است وچون دربحبوحهٔ آبادی است درایام رمضان‌وسایراوقات جمعیت زیاد می‌شود. گنبد ورواق مقبره هم متین ومرتفع است. روی قبر ضریح نقره و شمعدانها وقندیلها دارد. بنای این مسجد ورواق ازسلطان سلیمان وسلطان احمدو سایر سلاطین سلف عثمانی است. فاتحه‌ای قرائت کرده به مسجد رفتم. درویش ضخیم سیاه ریش سفید در گوشهٔ مسجد نشسته بود. نزدیک او رفتم سئوالات کردم. گفت از اهل مغربم و مذهب مالکی دارم. گویا در مذهب و عادت اهل

مغرب خوردن گوشت گربه وسگ و موش وبعضی حشرات مباح است. متولی مقبره گربهٔ براق سفیدی دارد، چند سال است که درویش به این گربه تعلق بسته به خوردن آن همت گماشته است. متولی در حفظ گربه و نگاه‌داری او اصرار می کند. بیچاره درویش پای‌بند گربه است وازین خیال منصرف نیست. درین‌مسئله قدری گفتگو شد وبه حالت درویش واصرار و الحاح اوخندیدم. بعد بیرون آمده به کالسکه نشستم. به سمت اردوی نظامی عثمانی رفتیم. دورتر ازچادرهای اردو چادرهای مخصوص زده توپها را به آن سمت کشیده بودند. نشانه‌ای در راه دور وضع شده بود. درچادر چای صرف شد. توپچیها آمدند توپ انداختند. به نشان نخورد. من هم دو تیر قراول رفته انداختم به نشانه نرسید. فوجی هم آمده مشق سرنیزه و مخبران کردند گذشتند. به منزل معاودت کردیم. از مستوفی‌الممالک تلگرافی رسید که سهام‌الدوله حیدرقلی خان ایلخانی در سمت تکه فتحی کرده و صدمه به ترکمانان مزبور زده است. توپهائی که در اردوی عثمانی حاضر بود پاره‌ای توپ خاندار متداول بود. بعضی از ته پر می‌شد. حرکات توپچیها خیلی به تأنی بود.

روزیکشنبه سیم رمضان

از بغداد حرکت کردیم. امشب منزل خارج قصبهٔ کاظمین(ع) است وهواسرد است. قدری ماندم درمنزل تا تمام اردو رفت. وقتی که سوار شدم شش ساعت از دسته گذشته بود. کشیشهای ارمنی وعلمای یهود کنار اسکله ایستاده بودند. کشیش ارمنی نطقی به زبان عربی ساخته بود نوشته در دست داشت خواند. خیلی طول کشید. بالاخره رفتم به قایق و از آنجا به‌کشتی. اشخاصی که همراه بودند: مشیرالدوله، پاشاهای بغداد، علی‌بک معیرالملک، معتمدالملک، عضدالملک، میرزا علی‌خان منشی حضور، محمدحسن خان، امین‌السلطان، میرزا هاشم‌خان امین خلوت، میرزا محمدخان، مهدیقلی‌خان، پسرامین‌الدوله، آقا رضای یساول‌خلوت. ناهار درکشتی صرف شد. کشتی به تأنی می‌رفت. از کشتی با دوربین اطراف را ملاحظه می کردم. خیلی راه رفتیم. کشتی از محاذی کاظمین (ع) به سمت بالا

گذشت، الی باغ فرجات. ما را مدحت پاشا به اصرار به باغ فرجات برد. صفائی نداشت. عمارات مختصر بی‌ترتیبی ساخته‌اند. مدحت‌پاشا معلم فرنگی و اسباب فلاحت آورده است. امتحان تربیت نباتات و فایدهٔ اسباب جدید در زراعت و محصولات می کنند. نخیل زیاد داشت. سایر اشجار ازمرکبات وغیره هم بود. قدری تفرج کرده به‌کشتی معاودت کردم. از اینجا تا کاظمین یک فرسخ کمتر است. طرفین رودخانه همه‌جا آبادی ونخیل وباغ است. سمت راست که جنوب غربی شط است سدی برای طغیان آب از قدیم ساخته شده بود که خراب شده. پاره‌ای از دیوارهای آن باقی است. چای صرف شد. نیم ساعت به غروب مانده وارد اردو شدیم. امروز به زیارت کاظمین(ع) توفیق نیافتم.

روزدوشنبه چهارم رمضان

امروز منزل درمحل موسوم به خور است. بعد از ادای فریضه وصرف چای سوار شده به زیارت حضرت کاظمین(ع) رفتم. ازکوچهٔ بسیار تنگی که گرد و خاک غریبی داشت عبور افتاد. رفتم داخل صحن حضرت به زیارت مشرف‌شدیم. بعد از زیارت در ایوان آقا سیدصادق علمای کاظمین را به حضور آورده معرفی می کرد. شیخ‌الشریعه پسر حاجی محمدقلی‌خان آصف‌الدوله وشیخ‌محمد برادر شیخ عبدالحسین مرحوم هم بعضی را معرفی می کردند. خیلی در آنجا ماندیم. مشیرالدوله انعام وخلاع علما را به توسط آقا سیدصادق وشیخ محمدحسن یاسین که از اجلهٔ علمای کاظمین و به زهد وتقوی وعلم وعمل و درستکاری و وارستگی و دیانت معروف است ابلاغ کرده بود. اسامی علما که حاضر بودند از این قرار است: شیخ محمدحسن یاسین‌عرب، شیخ حسن شوشتری، آقاسیداحمد، آقامیرزا اسمعیل پیش‌نماز، آقا شیخ‌محمدولد آقا شیخ‌محمدعلی، آقا شیخ صالح‌پیش‌نماز، آقا سید محمدولد آقا سید محسن، حاجی میرزا باقر، آقا میرزا محمد همدانی، آقا شیخ مهدی،شیخ عبدالغفار، آقا شیخ‌محمد پسر مرحوم سیدالعلماء ، آقاسید ابوالحسن داماد شیخ‌محمدحسن قزوینی.

خدام کاظمین علیهماالسلام: شیخ طالب کلیددار، شیخ‌حسن پسر کلیددار،

شیخ جواد رئیس خدام، شیخ سلمان سر کشیک، حاجی محمدهادی چراغچی باشی، شیخ محمد مؤذن باشی، شیخ هادی قاپوچی باشی، شیخ محمد برادر کلیددار، خدام هفتاد نفر.

بعد بیرون آمدیم از کوچه‌ها گذشتیم به کالسکه نشستم. به خلاف جهت از خارج راه برای ملاحظهٔ عقرقوف که حالا مصطلح اعراب «اکر کوف» است راندیم. اغلب سوارها را مرخص کردم. خودم با یکصد سوار روانهٔ آن سمت شدم. کسانی که در رکاب بودند: عضدالملک، محمدعلی خان، امین نظام، میرزا علی خان، تیمورمیرزا، معتمدالملک، سلطان حمیدمیرزا پسر نصرةالدوله، مظفرالدوله، ساری اصلان، حبیب‌الله خان، میرشکار با سایر شکارچیان، تفنگدارها. درصحرا به ناهار افتادیم. ازاعراب بنی‌تمیم دراطراف خیلی بودند. آنجاکه ناهار خوردیم درآن نزدیکی دو سه چادر سیاه عرب بود. با دوربین ملاحظه‌کردم یک نفر مرد سیاه چرده‌ای گوشهٔ یکی ازین چادرها بیرون آمد. نزدیک خواستم احوال پرسیدم. اسمش اوسجه بود. مشک آبی هدیه آورد که‌گویا پیش صحرانشینان واهل بادیه ازهمه چیز گرانبهاتراست. آب را به‌خودش ردکردم. انعامی هم دادم. بعد ازناهار به‌کالسکه نشستم. راه کالسکه بسیار بد بود. این زمینها را درطغیان شط فرات آب می‌گیرد. مثل دریا می‌شود. گوش‌ماهی کوچک و بزرگ واحجار بحری داشت. زمینها همه سوراخ موش وشکافهای مهیب، بسیار بسیار بدراهی‌است. شغال دسته دسته در این صحرا حرکت می کرد. یک نوع مرغ اینجا دیده شد برزخ باقرقرا و قیل‌قویروق که ازین نوع هیچ ندیده‌بودم. درین بین قافله‌ای پیدا شد. جمیعاً شتر بود. از حلب می‌آمدند. سی وپنج روز بود ازحلب درآمده بودند. تیمورمیرزا با اعراب قافله به زبان عربی مکالمه می کرد. متاع آنها اقمشه وغیره بود. بالجمله به پای عقرقوف رفتیم. بنای غریبی است. آنچه خراب شده وقدری که باقی است مساوی کوهی است. دورش دویست و ده قدم می‌شود. همهٔ این آثار ازخشت خام ساخته شده است. قطر هرخشت تقریباً یک وجب می‌شود وطولش به قدر آجر «نظامی» و هر ده خشتی که بالا می‌رفت لای آن حصیر وبوریا گذاشته‌اند برای استحکام که الان آن بوریا باقی وبی‌عیب مانده است. ارتفاعش حالا بیست وپنج

ذرع[1] است. اطرافش آثار وخرابهٔ بسیار است. آجرهای بزرگ هم در زمین خیلی ریخته است. معلوم می‌شود بنای آجری هم بوده است و در نقشهٔ فرنگیها به همین اسم «اکرکوف» این مکان‌را معین کرده‌اند. درسایهٔ این‌بنا قدری‌نشسته نماز کرده چای خوردم. زنهای عرب آمدند. تیمور میرزا باآنها حرف زد. پول دادم. از دور دوگنبد پیدا بود. زنهای عرب گفتند امامزاده هستند: یکی صالحین، دیگری ابراهیم بن علی است. سه ساعت چیزی کم به غروب مانده رو به منزل آمدیم. ازاینجا تا منزل سه فرسنگ ونیم‌است. گاهی سوار کالسکه، گاهی اسب. راه خیلی بد و همه سوراخ موش بود. به نیزار مختصری رسیدیم. چند دراج پرید، یکی را با تفنگ زدم. یکی هم آقاحسینعلی آبدار زنده گرفت. گربهٔ کوهی وحشی‌هم پیدا شد. آدم مهدیقلی‌خان‌زنده صید کرد آورد. بسیاربزرگ‌بود. بازاورارها کردیم. قدری‌راه که رفتیم‌یک دسته‌آهو هم دیدیم. به‌واسطهٔ تنگی‌وقت‌گذاشتیم و گذشتیم. آفتاب‌غروب کرد واز اردواثری به‌نظرنرسید. ساری اصلان‌را فرستادم که به‌تعجیل برود و راه را معلوم کند. به اندک فاصله فرستاد که اردو پیدا شد. یک ساعت از شب گذشته وارد اردوشدیم. شام خورده استراحت کردم. از راه متعارف که به‌خور می‌رود ازاین قرار آبادی وآثار دارد. سمت راست مکانی است که متصل به شط فرات می‌شود. آبادی آنها بدین موجب است: پشت‌کورها، دهلیکه، رضوانیه، قلعهٔ جوهرآقا، ده انبار ازبناهای جعفر برمکی است‌که حالا آبادی قلیلی ازآنجا باقی است و ازفرات مشروب می‌شود. سمت چپ: مسجد براسا، مزار شیخ‌جنید، مقبرهٔ زبیده زن هارون، قبر معروف کرخی.

در «مراصد»[2] عقرقوف را به این تفصیل ضبط‌کرده که ترجمهٔ شرح آن این است: عقرقوف مرکب از لفظ عقر و قوف وکنایه ازبنای مرتفع است. گفته‌اند قریه‌ای ازنواحی دجیل است و چنین نیست. بلکه او قریه‌ای ازناحیهٔ نهر عیسی است. میان آن وبغداد چهارفرسنگ مسافت است و درجانب او تل عظیم مرتفعی است‌که ازپنج فرسنگ دیده می‌شد و در وسط آن بنائی ازخشت وبوریا ومنهدم شده است وآنچه ازآن بنا خراب شده وبه اطراف آن ریخته به مثابه تل مرتفعی است.

۱ـ اصل: زرع ۲ـ مراصدالاطلاع مرادست.

و در «معجم البلدان» می گوید عقرقوف قریه‌ای است از نواحی دجیل میان او وبغداد چهار فرسخ است و درجنب آن قریه تل عظیمی از خاک است که از پنج فرسخ راه دیده می‌شد وچنان به نظر می آید که گویا قلعهٔ عظیمه است ومعلوم نیست که چه بوده است.

ابن الفقیه نوشته است که مقبرهٔ ملوک کنعانیین است[1] و آنها ملوکی بوده‌اند قبل ازساسان که اصل آنها ازنبط است، وبعضی اهل تاریخ نوشته‌اند که این قریه نامیده شده است به‌اسم عقرقوف بن طهمورث الملک.

وابن ابی قطیفه گفته است که پادشاه روم نمی گرفت احدی‌را ازاهل بغداد مگر اینکه سؤال می کرد ازاواحوال تل عقرقوف را و هر گاه می گفت آن تل به‌حالت خود باقی است امر می کرد به او که باید آنجا بروی و آنجا مسکن بگیری. وسعدبن زیدبن ودیعه درزمان عمربه‌عراق آمد ودرعقرقوف منزل گرفت واولاد او در آن قریه مسکن گرفتند وماندند. سعدبن زیدبن ودیعه ازصحابه است. دربدر واحد حاضر بوده است.

مراصد ومعجم البلدان هردو ازیاقوت حموی است. ابتدا معجم البلدان را تألیف کرده بعد از آن مراصد را فهرست مانند با بعضی ملحقات وتحقیقات ثانوی نوشته است. جای حیرت است که در ششصد سال قبل که تاریخ تألیف این کتب است وضع عقرقوف را همینطور نوشته است که بی‌تفاوت حالا مشاهده می‌شود. بوریا ونی آن هیچ عیب نکرده و درست نمی‌توان دانست که بنای آن در چه عصر بوده وازکی باقی مانده است[2].

روزسه شنبه پنجم [رمضان]

منزل امروز مسیب است و نه فرسخ است. صبح زود سوار اسب شدم. هوا

۱ـ انه‌مقبرة لملوک الکنعانیین وهم‌ملوک کانوا قبل آل‌ساسان من النبط الخبرعن‌ملوک بابل من‌النبط والریانیین وملوک الموصل ونینوی‌من الجرامقه وقد تقدرلنا ان ملوک‌الارض من بعد نوح علیه‌السلام کان لکنعان بن‌لوس بن حام ثم لابنه النمرود من بعده. «کنعانیین» غلط است ودر معجم البلدان چاپ اروپا به‌درستی «الکینانیین» (کیانیان) آمده‌است ودرسفرنامه به‌این موضوع توجه نشده است.

۲ـ مطالب منقول از مراصدالاطلاع ومعجم البلدان وجزآن به انشای ناصرالدین شاه نیست وطبعاً ازمطالبی است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) برمتن افزوده.

هم سرد بود. باحسام‌السلطنه و مشیرالدوله و والی بغداد قدری صحبت کردم. جزئی مسافتی که طی شد سوار کالسکه شدم. راه کالسکه بسیار خوب بود. صحرا صاف ومسطح است. عقب کالسکه عباس‌میرزا وتیمورمیرزا وجمعی هستند. رسیدیم به یک خانی خرابه. به فاصلهٔ نیم فرسخ چاه آبی بود. گفتند تلخ وشور است، گوارا نیست. و از آنجا به‌قدر دوفرسخ مسافت به خان حاجی میرزا هادی رسیدیم. چند خانوار هم دور کاروانسرا مسکن دارد. از آنجا که دوفرسخ دیگر رفتیم به خان محمودی رسیدیم. معیرالممالک، دبیرالملک آنجا چادر زده بودند وشب آنجا ماندند. دوفرسخ دیگر رفتیم به خان بئرنص رسیدیم، یعنی چاهی که درنصف راه واقع است. درحوالی این خان آبادی زیاد بود. ازآنجا به فاصلهٔ دوفرسخ خان مرزاقچی است. آنجا هم آبادی دارد. نزدیک کاروانسرا نهر عریض و بزرگی است موسوم به نهر اسکندریه که ازفرات منشعب می‌شود. این فصل آب نداشت. به‌کلی خشک شده بود. گفتند مدتی است تعمیر نشده است آب نمی‌رسد. ازاینجا نخیلات مسیب دیده می‌شد. در محاذی خان مرزاقچی دست چپ خانی پیدا بود مسمی به حساوه، در راه حله ساخته‌اند. گنبد طفلان مسلم بن عقیل از اینجا پیدا بود. ازکاشی ساخته‌اند. از بناهای حسین‌خان سردار است. خلاصه به مسیب رسیدیم. بعضی سواره نظام متوقف آنجا با مصطفی‌بیک قایم‌مقام مسیب به‌استقبال آمده بودند. به فرات رسیدیم، بسیار عریض وآبش گل‌آلود است. مثل دجلهٔ بغداد صاف نبود. جریان آن هم نسبت به دجله تندتر است. چادرها راکنارفرات زده‌اند. جای باصفائی است. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. نماز خواندم وچای صرف شد. هوا قدری ابر داشت. شب جزئی ترشحی هم کرد. درفرات کشتی کوچک آتشی یعنی قایق بخاری بود ویک کشتی بزرگ آتشی. ناو وکرجی بادبانی هم زیاد است. عرض فرات تقریباً مساوی عرض دجله است. جسرهائی که تا اینجا دیده شد یکی جسر یعقوبیه است که چهار ذرع عرض و از سدی که از دوطرف بسته وجسر به آن متصل است یکصد ذرع عرض دارد. جسربغداد که تازه مدحت‌پاشا ساخته است نه‌ذرع عرض ویکصدونود ودوذرع تخمیناً طول آن است. جسر مسیب پنج ذرع عرض ویکصدوشصت وپنج ذرع طول دارد. امسال آنچه گفتند درین صفحات هم کم آبی شده، آب شطها کم شده است.

چهارشنبه ششم رمضان

درمسیب توقف شد. حاجی میرزا علینقی مجتهد، شیخ زین‌العابدین مجتهد مازندرانی بعضی علمای دیگر و آقا سیدحسین کلیددارحضرت عباس علیه‌السلام از کربلا آمده بودند. آقا سیدصادق به حضور آورده معرفی کردند. بعد ازایشان احمد پسر آقا سیدکاظم مرحوم معروف رشتی شیخی که در کربلا مجاورت دارد به حضور آمد. مشیرالدوله ومدحت پاشا هم که امروز از پیش به‌کربلا می‌روند آمده رفتند. رئوف پاشا هم که ازهمین شط فرات عزیمت اسلامبل دارد به‌حضور آمده روانه گردید. عصر به زیارت طفلان مسلم(ع) رفتم. تا محل اردو مسافتی نداشت. پیاده شده به‌محوطهٔ مختصری که هست‌وارد شدم. صحن و گنبد وایوان و غیره را خراب دیدم. قدغن کردم معیرالممالک قرار تعمیر ومرمت آن را بدهد. از در مقبره که داخل روضه است یکی ضریح برنجی دارد. گفتند میرزا هدایت وزیر لشکر ساخته است. قبر دیگر ضریح ندارد. بعد از زیارت وقرائت فاتحه مراجعت کرده سوار شدم و ازخارج راه با معدودی عمله خلوت به سمت اردو می آمدم. طایفهٔ رازعشیرت شمر آنجا یورت گرفته‌اند. قدری‌ایستاده از دور وضع معیشت آنها را ملاحظه کردم. عشایر وصحرا نشینان همه‌جا دریک طبیعت وسبک معاششان به یک قاعده است. اطفالشان درین فصل که زمستان سخت این صفحه است برهنه ومکشوف بودند و دخترهای کوچک دربینی حلقهٔ بزرگی داشتند که اعراب «خرامه» می گویند وعجب مکره چیزی‌است، خاصه این‌حلقه‌ها که دربینی این اطفال بود هریک مساوی قفلی حجم و وزن داشت. از یورت اعراب گذشته به منزل آمدم. امروز جمعی ازملتزمین اردو به‌کربلا رفته‌اند مثل امین‌الملک، تیمورمیرزا، امین حضور، عضدالملک، بعضی دیگر. اما آنها که شب حرکت کردند اغلب راه را غلط کرده‌اند. تاصبح درصحرا سرگردان مانده بودند. ازجمله قهوه‌چی باشی که با بارهایش دیشب در صحرا بیتوته کرده بود. بعضی اشخاص هم برسبیل نذر ومحض خلوص ازمسیب به‌کربلا پیاده و پابرهنه رفتند. بالجمله شب بعد ازصرف شام پیشخدمتها احضار شدند. قدری‌صحبت شد. محمدحسن‌خان روزنامه خواند. از چیزهای مضحک یکی حالت و وضع محمدرضا بیک نام

متولی مقبرهٔ طفلان مسلم بود که فضولیها می کرد و بی آنکه سؤالی شود و مقدمه‌ای درمیان باشد تعهدات درآبادی این مکان می کرد و درضمن تعهد به سینه و چشم دست می گذاشت. حرکاتش خیلی مضحک بود.

پنجشنبه هفتم رمضان

از مسیب به‌کربلا عزیمت شد. مسافت پنج فرسخ است. صبح برخاسته رخت پوشیدم بیرون آمدم. عبور مارا ازجسر به‌ملاحظهٔ تراکم مالهای بنه وازدحام عابرین وملاحظات دیگر مناسب ندیدند. کشتی کوچک یعنی لتکهٔ بخار که در شط فرات دارند حاضر کردند. سه چهار نفر عملهٔ عثمانی داشت ویک نفر انگلیس درسر سکان ومراقب درجهٔ بخار بود. معتمدالملک، محمدعلی خان، علی‌بیک تشریفاتچی، امین‌السلطان با من به کشتی آمدند. اما کشتی به واسطهٔ بخار زغال[1] و روغنی که به چرخها زده بودند متعفن بود و خیلی به تأنی حرکت می کرد. از محاذات سراپرده گذشته به‌کشتی موسوم به فرات رسیدیم که دو دستگاه اسباب بخار داشت وخیلی تمیز و پاکیزه ساخته شده، وگویا مدتی نیست که به فرات انداخته‌اند. قدری که از کشتی مذکور دور شدیم کشتی ما به‌گل نشست. عمله با رخت به‌آب افتادند که کشتی را برهانند. قوت می کردند فایده نمی‌داد. زود از کشتی فرات قایقی به آب انداخته شخصی انگلیس که گویا سمت معلمی داشت باقدری زغال[1] به‌سمت کشتی ما روانه کردند. ورود او وتدبیری که کرد سبب حرکت کشتی شد. آن طرف شط از کشتی بیرون آمده سوار اسب شدم. مجدالدوله، معیرالممالک بودند. این شط اغلب جاها گود وعمیق است و دربعضی جایها آبش طوری تنک و کم‌عمق می‌شود که به یک پا و ذراع می‌رسد، خاصه درین خشکسال و این فصل که آب آن خیلی نقصان یافته است. خلاصه سواره ازمحاذات کاروانسرائی گذشتیم که این سمت شط برای اقامت زوارقدیماً ساخته شده است و گمان می کنم منزل حاکم مسیب هم سردر همین کاروانسرا بود. از آنجا گذشته به‌کالسکه نشستم. به طرف غربی راندیم. ازپل نهر حسینیه که ازفرات منشعب شده

۱ــ اصل: ذغال

به‌کربلا می‌رود عبور کردیم. آب زیاد درین نهرجاری بود. سلطان سلیمان مغفور عثمانی رابطهٔ اجرای این خیروصواب شده واسطهٔ حفراین نهر بوده است وپس ازآن به‌لزوم تعمیر وتنقیه کرده‌اند. از پل که عبور شد طبیعت صحرا تغییرمی کند. شن‌بوم و کبیر[1] شد و یک‌نوع حالت غمناکی و مهمومیت داشت که آدمی طبعاً ملـول ودلتنگ می‌شود. دیشب قدری باریده گرد وغبار نبود. دو طرف راه مثل کبیرراه قم ومسیله تپه‌های کوچک‌بود. همین که مسافتی طی کردیم در سمت چپ جاده به‌ناهار پیاده شدیم. بعداز ناهار وضو ساختم به‌کالسکه نشستم. همه‌جا صحرا دریک طبیعت وحالت بود و علامتی ازآبادی نداشت. تا از دور نخیلات کربلا پیدا شد ومقبرهٔ عون‌بن‌زینب علیه‌وعلیها‌السلام نمودار گردید. در مقبرهٔ عون برای زیارت پیاده شدیم. موضعی است که این مظلوم شهید و مدفون شده و تا ابتدای آبادی کربلا قریب یک فرسخ مسافت دارد. چون از ایـن راه زوار آمد و شد نمی کنند کمتر کسی به‌زیارت عون موفق می‌شود. بعد از زیارت تجدید وضوئی شده به‌کالسکه نشستم. قـدری کـه رفتیم میرزاحسن کلیددار حضرت سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه و خدمهٔ آن حضرت به‌استقبال رسیدند. میرزاحسن شخصی است خوشرو، با نورانیت. ریش سفید بلند دارد. از قیافه وبشره گویا آدم‌خوبی‌است‌و همیشه اورا به‌خوبی ومعقولیت تعریف کرده بودند. قـدری که راندیم به‌قدر ربع ساعت باران شدید وتگرگ بارید. مردم را تر کرد. آسمان زوار این آستان رااز لـوث معاصی پاک خواست کـه: «پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک‌انداز»، نزدیکی باغات شهر باران ایستاد.درهوا طراوتی به‌هم‌رسید. مشیرالدوله، مدحت‌ـ پاشا، کمال‌پاشا، سایرحاضربودند. ازپلی که به‌پل سفید موسوم وبه‌نهرحسینیه‌ساخته شده است گذشتیم. نهرحسینیه ازطرف چپ گذشته به‌سمت راست جاده افتاد، و به‌فاصلهٔ هرچهل قدم پنجاه قدم، بیشتر کمتر، نهر کوچکی منشعب کرده برای شرب نخیلات و باغات و زراعت که خیلی زیاد و با طراوت است آب می‌برند. سابقاً ازین راه به‌واسطهٔ کثرت نهرها و تنگی کوچه زوار مترددین به‌سختی آمد و شد می کردند. مدحت‌پاشا در ضمن تشریفات ورود ما به‌این راه وسعتی داده، همه‌جا خیابان و کوچه ده‌ذرع بیشترعرض دارد، ومجرای نهرها را از زیرقرار داده‌اند که

۱- (= کویر)

کالسکه خوب حرکت می کند. از پل سفید تا دروازهٔ نجف کـه محل اردو است یک فرسخ بیشترمسافت است. درین راه از دوطرف معبریک‌سره آدم وتماشاچی ایستاده بودکه بیشتر آنها ایرانی بود، وچنان می‌نمودکه به‌یکی از شهرهای ایران وارد شده‌ایم. خدمهٔ حضرت‌عباس علیه‌السلام هم پیاده درخیابان استقبال کردند و علمهای آن‌حضرت را تیمناً پیش می کشیدند. از سکنهٔ کربلا بعضی عرب وهندی هم درسلک ایرانیها دیده می‌شد. به‌همین حال ازخیابان پرجمعیت کـه دو طرف صف‌زده بودندگذشته به‌قلعهٔ شهررسیدیم. قلعه‌ای است آجری که مرحوم‌حسین‌خان سردارحاکم ایروان بانی بوده. خالی‌از متانت واستحکام نیست. از دروازهٔ نجف وارد شدیم. ابتدا کوچه‌ای بود با اندک وسعت وبااین که مردم‌را از ازدحام منع کرده بودند تماشاچی زیاد بود. خانه‌های این شهر کم‌وسعت است وبه‌چند مرتبه روی هم ساخته شده. کوچه‌های تنگ وبد دارد. به‌درب صحن مقدس رسیده‌پیاده شدم. در ورود صحن‌حالت غریبی دست داد. واقعات این زمین وصادرات فطرت اشقیا، مرتبهٔ غیرت دین وعالم مظلومیت مشهود ومحسوس بود. از ایوان گذشته داخل رواق شدیم و از رواق به‌روضه تقرب وتشرف کردیم. میرزاحسن کلیددار زیارت‌نامه خواند. چون پیر وضعیف است طـوری به‌آواز نحیف کلمات را ادا می کردکه بیشتراز آن مسموع و مفهوم نبود. بعد از ادای آداب زیارت در بالای سرحضرت نماز ظهروعصرخواندم. مقبرهٔ حضرت‌علی‌اکبرعلیه‌السلام درپائین‌پای حضرت و داخل ضریح مقدس است. شهدای هفتاد و دوتن محاذی قبر حضرت علی‌اکبر(ع) چسبیده به‌دیوارجنوبی مدفونند ودرجلو دیوار ضریحی علامت‌قبور ایشان است. بعد از زیارت بیرون آمده سوار شدم کـه به‌زیارت حضرت عباس علیه‌السلام بروم. راسته‌بازارتنگ بدی صحن‌مبارک حضرت‌سیدالشهداعلیه‌السلام را به‌صحن حضرت عباس متصل کرده است. از همین بازار گذشته داخل صحن حضرت عباس شدیم. صحنی است وسیع،گنبد کاشی مرتفعی داردکه امین‌الدوله صدراصفهانی بناکرده‌است. وارد روضهٔ مبارکه‌شدیم. زیارت‌نامه را آقاسیدحسین کلیددار خواند. نماز زیارت هم خواندم. بیرون آمده قصد اردو کردم. در راه بعضی‌بارها وکالسکه‌های حرمخانه راه را مسدود داشت. به‌زحمت به‌اردو آمدیم. شب شـام را بیـرون خوردم. پیشخدمتها بـودند. محمد حسن‌خان اخبار جنگ

فرنگستان [را] از روزنامه‌جات پطربورغ ترجمه [کرد]. بعد به‌اندرون رفته خوابیدم.

روز جمعه هشتم رمضان

ناهار در منزل صرف شد. چهار ساعت به‌غروب‌مانده زیارت رفتم. سرراه جنجال زیاد بود، رسیدیم به‌صحن مقدس زیارت کردیم، نماز کردیم، دعا کردیم. انشاءالله مستجاب است. بعد رواق حضرت را گشتم. خراب‌است. انشاءالله باید تعمیرشود. فرش‌غالی ونمدگنبدمطهر بداست. بایدانشاءالله نوبشود. دورحجرات صحن‌راگشتم که شیخ عبدالحسین مرحوم ازجانب من مباشرتعمیر آن بود. خوب تعمیر کرده‌است. ازاره‌هاکاشی است باید سنگ‌بشود. رطوبت زیاد است.ازاره‌ها ریخته است. مقبرهٔ خود شیخ هم در یکی از حجرات است. مقبرهٔ میرزاموسی وزیرطهران هم در ایوانی است بزرگ درسمت حجرات روبه‌جنوب. شمعدان و چراغ [و] مستحفظ [و] قاری داشت. قبرمعیرالممالک مرحوم در رواق حضرت اطاق کوچک آینه کاری قشنگی‌است. قبر میرزاتقی‌خان امیرمرحوم، ساعدالملک پسرش، میرزا حسین‌خان برادرش هرسه درحجره‌ای از رواق است. قبرمیرزاآقا-خان را ندیدم. امروز رفتم به قتلگاه. آن طرف حبیب‌بن مظاهر، پله می‌خورد خیلی گود. اطاقی است کوچک آینه کاری، نقاشی. متولی و خادم دارد. از آن گودی هم باز دری است دراز بلند که درسطح زمین نصب شده. داخل آن زمینی است‌گود. محلی است که حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از اسب زمین افتاده به‌زانو تا محل قبرمطهررفته‌اند. در مراجعت بازمیان صحن گردش کردم. والدهٔ سلطان عبدالمجیدخان مرحوم سقاخانه‌ای ساخته مصارف وخدمه دارد. واردین‌را آب و شربت می‌دهند. سقاخانه را خوب و مزین بنا کرده‌اند. در جنب آن تکیهٔ بکتاشیه است. طالار بزرگی دارد. خیلی عالی وپاکیزه است. جمعی درویش بودند و یک نفر رئیس این سلسله که خودشان «دده» می گویند. سلسلهٔ این طایفه به‌سلمان‌فارسی منتهی می‌شود. از متصوفهٔ سنی‌هستند. ازسلوک‌وعقایدشان‌پرسیدم چیزی نفهمیدم. مثل سایرطبقات صوفیه به آزادی وبی‌قیدی وفی‌الحقیقه راحت و

سلامت خو کرده و آسوده شده‌اند. خلاصه بیرون آمده سوار شدم به‌اردو رفتم. شب بعدازشام پیشخدمتهارا خواستم. ساعتی به‌خواندن روزنامه‌جات فرنگستان و صحبت گذشت. حاجی میرزاعلی مشکوة‌الملک و حکیم‌الممالک را از کاظمین به‌این‌طرف هیچ ندیده‌ام. هردو ناخوشند. امین‌السلطان هم تب کرده است.

روزشنبه نهم [رمضان]

امروزصبح سوار شده ازصحرای خارج آبادی به‌حر رفتیم. پاشایان، وزیر خارجه، حسام‌السلطنه، معتمدالملک، محمدعلی‌خان، عضدالملک، میرزاعلی‌خان منشی حضور، امین‌الملک، امین‌خلوت، محمدتقی‌خان، پیشخدمتها، سایربودند. مشیرالدوله تب کرده است. همه‌جا از صحرا مابین مغرب وشمال راندیم. یک فرسنگ راه بود. میرشکار، ساری‌اصلان، سایرنوکر همه‌بودند. صحرای‌خوب،و همه‌جا اسب‌انداز بود. اسب جلفه را سوار بودم. تفنگ خواستم. کلاغ زیاد در صحرا بود. در تاخت یک کلاغ زدم. خوب انداختم. تیمورمیرزا و سایر هم انداختند نزدند. علی‌بیک افندی را گفتم بزند، روی اسب نمی‌توانست تفنگ بیندازد. پیاده شد یک کلاغ زده بود. خلاصه رسیدیم به‌مقبرهٔ حر. دورش‌دیواری مربع دارد. گنبدی دروسط صحن‌است از آجروخاک. دونفر عرب متولی بودند. داخل گنبد وصحن واطراف‌را بسیار بد نگاه داشته‌اند. ناتمیزبود. گویا مردم مثل کاروانسرا درین محوطه مال می‌بندند. عرب متولی آنجا زیارت خواند. خیلی طول داد. قبرحرضریح برنجی دارد. گنبد وعمارت آنجا چندان بنای‌عالی‌ندارد. قدری خراب است. باید تعمیرشود. درنگاه‌داری آنجا واینکه در محوطهٔ صحن مال نبندند به‌مدحت‌پاشا سفارش کردم مستحفظ و خادم بگذارد. بعد بیرون آمدم. درصحرا سرنهرحر که از نهر حسینیه سوا کرده‌اند به‌ناهار افتادیم. آن‌طرف نهر سیاه چادر زیاد بود. چند نفر طفل و زن از چادرها آمدند کنار نهر. تیمورمیرزا یک‌نفرمردآنهارا پیداکرد تحقیقات‌شد. می گفت از عرب «زکارید» هستند. معلوم نیست مأخذ این لفظ چیست و در تحریرات چه‌طور نوشته می‌شود. ظاهر لفظ مصطلح همین اعراب صحرائی وغیرفصیح است. به‌زنها و بچه‌هاشان و مردی که

آمده بود وبیانات می کرد انعام دادم. آنچه تقریر می کرد این طایفه عرب پانصد ششصد خانوارند. در حول و حوش کربلا زراعت می کنند. مال و حشم دارند. غالباً این‌سمت کربلا مغشوش است. زوار به‌زیارت مقبرهٔ حر نمی‌توانند بروند. اهالی کربلا یک‌روز را به‌زیارت حرمخصوص کرده‌اند. به‌هیأت اجماع می آیند عصر آن‌روز مراجعت می کنند. بعدازناهار سوارشده همه‌جا از کنارنهر ازدروازهٔ حر به‌شهر رفتم. این اراضی و زمینها خالصهٔ دولت است. پاشا به‌قیمت نازل می‌فروشد که کم کم مردم باغ ونخلستان کنند. می گفت اراضی که امسال در کربلا فروختم با اینکه به‌قیمت ارزان فروخته شد پنجاه هزار تومان عاید دیوان شد. بالجمله قدری که رفتم به‌اول باغات رسیدیم. این نهرحر از کوچهٔ وسیعی می-آید. دوطرفش کوچه‌باغ ونخلستان‌است. زمین‌سبز، نخل، درخت‌انار، انجیر، توت، توت ابریشم، سایراشجار زیاد داشت. خیلی راه رفتم. بعد ازپل کوچکی گذشته به‌انحراف داخل کوچه‌باغ دیگری شدیم. به‌دروازهٔ حر داخل شهرشده، کوچه‌ها تنگ، خانه‌ها مطبق. داخل صحن حضرت شدیم. زیارت کردیم. نماز کردیم. آقا سیدکاظم روضه‌خوان حضرت آمده روضهٔ مختصری خواند. دو ساعت به‌غروب مانده به‌منزل معاودت شد. بعضی اخبار تلگراف از کرمانشاهان رسیده بود. خبرهای خوب داشت. از جمله بارندگی کرمانشاهان و آن نواحی که چون این اوقات خیلی کم بارندگی می‌شودخبرباران مفرح است. شب بعداز شام پیشخدمتها آمدند. محقق از «روضة‌الصفا» حالات حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام را خواند. بعد ازساعتی خوابیدم. در راهی که ازصحن حضرت علیه‌السلام به‌حضرت عباس می‌رود صفه‌ای مسقف است که سمت‌چپ و راستش حجرات دارد. در حجرهٔ دست‌چپ ملا آقای دربندی، آقاسیدمهدی طباطبائی وشیخ محمد حسن «صاحب فصول» اصفهانی دفن هستند. درحجرهٔ سمت راست آقاسیدابراهیم مجتهدقزوینی وآقا سیدمهدی برادرآقا سید ابراهیم و شیخ محمدحسین قزوینی مدفون هستند.

روز یکشنبه دهم رمضان

بعداز ظهر آقا سید صادق ومشیرالدوله علمای کربلا را به‌حضور آوردند:

حاجی میرزاعلینقی، آقا زین‌العابدین گویا برادر آقا میرزا صالح کربلائی است که درطهران است، حاجی میرزا ابوالقاسم، آقا میرزا تقی شهرستانی، حاجی میرزا حسین، آقاسیدمصطفی استرآبادی، شیخ زین‌العابدین، ملاحسین اردکانی که از اجلهٔ علماست و مجلس درس دارد، آقا شیخ محمدرضا، آقا شیخ‌صالح. بعد از رفتن علما پسر آقاخان محلاتی جلال‌شاه دو گلدان طلا و نقرهٔ ممتاز که در اسب‌دوانی ممبئی[1] به‌طور نذر برده بود ازجانب آقاخان آورده پیشکش کرد. گلدانهای خوب وممتاز است. گلدان کوچک از نقره است. بسیار خوب زرگری کرده‌اند. به‌امین‌السلطان سپردم. به‌زیارت رفتیم. نماز خواندم. وارد ضریح مقدس شدم. بیاض خط حضرت امیرمؤمنان صلواةالله‌علیه را به‌دست خود روی صندوق مبارک سیدالشهدا علیه‌السلام گذاشتم. قرآن خط امام زین‌العابدین(ع) که کم حجم و کوچک است روی ضریح حضرت علیه‌السلام بود، میرزا حسن کلیددار آورد زیارت کردم. قرآن خیلی بزرگی هم که در هند تمام شده است و محمدعلی‌خان افتخارالدولهٔ هندی که یکی از راجه‌ها و شاهزادگان هند بوده ودر آخر درکربلا مجاورات اختیار کرده و در همین زمین مقدس وفات کرده است به‌روضهٔ مطهره وقف نموده به‌تفصیل ملاحظه کردم. ازحیثیت خط وتذهیب و کاغذ وجلد وسایر محسنات بی‌نظیر[2] است. باید مبلغی خطیر در اتمام این قرآن مصرف کرده‌باشند. گفتم روضه‌خوانی ایستاده روضه‌خواند. رقت شد. درسمت بالای سرحضرت در جرزی دو نیم ستون کوچک است از مرمر به‌دیوار نصب کرده آن موضع را اختصاص داده‌اند. گفتند مقام جزع نخله مریم(ع) است که حضرت عیسی(ع)تولد یافت. بالای این موضع سنگ سیاهی مایل به‌سرخی نصب شده است. پرسیدم گفتند این سنگ ازخراسان با قافلهٔ زوار غلطیده به کربلا آمده است. پانزده سال قبل دربن موضع نصب کرده‌اند. عوام اظهار اعتقادی می کنند. در مس و لمس این سنگ اصراری دارند. از پرده‌های مرواریدوز و تاجها و جیقه‌ها و اسلحهٔ مرصع وقندیلها وپنجره‌های طلا ونقره زیاد نصب کرده و آویخته‌اند. اما درگنبد حضرت عباس بیشتر نذورات اسلحه است. قندیل وپنجه هم دارد. با نقره سر و دستی هم مجسماً ساخته‌اند. سیاه هم شده بود. از سایرقندیلها و پنجه‌ها امتیازی

۱- (= بمبئی)　　۲- اصل: بی نضیر

داشت. سؤال کردم گفتند سیاهی نذری کرده و در ادای آن اهمال و تعلل نموده بود. درسر و دستش مرضی به‌هم رسیده از معجز حضرت دانست. این سرودست نقره را جریمهٔ تأخیر نذر ساخته به‌اینجا فرستاده است. وقت بیرون آمدن از صحن جلو ایوان ایستادیم، عکاسباشی عکسی از بالا انداخت. از آنجا به‌زیارت حضرت عباس رفتم. بعد از زیارت، کلیددار درب ضریح را باز کرد. قبر مبارک را بوسیدم. بعد تیمورمیرزا گفت قبر حضرت عباس زیر ضریح در سردابی است. اما رفتن این سرداب خیلی مشکل است. کلیددار هم گفت نمی‌توان رفت. همت کرده گفتم برویم. من، حسام‌السلطنه، ایشیک آقاسی باشی، امین‌الملک، معتمدالملک، محمدعلی‌خان، کلیددار، پسر کلیددار، آقاوجیه، تیمورمیرزا، کشیکچی‌باشی آمدند. در سطح رواق دری بود قفلی داشت. در را باز کردند پلهٔ متعدد وزیاد داشت. خیلی گود وعمیق و تاریک [بود]. هر کس شمعی به‌دست گرفته بود. به‌انتهای پله‌ها رسیدیم دالان تنگ درازی پیش آمد. طوری تنگ و کم فضا بود که یک نفر به‌اشکال می‌گذشت. زحمت عبور ازین راه تنگ را دیدم تردید کردم که برگردم. عزمی که در زیارت اصل تربت مطهر حضرت کرده‌بودم دامنگیر شد. رفتم. از نقب و دالان گذشتیم. به‌فضائی بی‌منفذ و روزن رسیدیم. چند پلهٔ دیگر رو به‌بالا داشت. فضای دیگر بود که قبر مبارک آنجاست. علامت قبر در خاک معین بود. به‌معتمدالملک گفتم از خاک روی قبر تربت حقیقی حضرت قدری برداشت در دستمال پاکی ریختم به تبرک وتیمن برداشتم. هوای این نقب وفضا بسیار غلیظ بود. نزدیک بود خفه بشوم. خلاصه برگشتم منزل. امروز حاجی‌هاشم نمازی، حاجی ابوالحسن بهبهانی که از تجار معتبر ایران ساکن ممبئی هستند بـا جلال‌شاه پسر آقاخان به‌حضور آمدند. بنای گنبد امام‌حسین(ع) اولاً از آل‌بویه بوده، بعد از خلافت عباسیه مخفف و مختصر ساخته بودند. آقا محمدخان مرحوم از نو ساخته طلای گنبد هم از خاقان شهید است. نقرهٔ ضریح از خاقان مغفور است. طلای مناره‌ها که از نصف بالاست از زن خاقان مغفور دختر مصطفی‌خان عمو است. آینه را مردم به‌شراکت ساخته‌اند. نقرهٔ ضریح حضرت عباس از والدهٔ شاه مرحوم محمدشاه است. امـا نقره‌اش بسیار نازک است که همه ریخته است.

روزدوشنبه یازدهم رمضان

صبح به‌حمام رفتم. بعداز استحمام ناهارخوردیم. طرف عصرسوار کالسکه شده به‌زیارت اباعبدالله‌الحسین صلواة‌الله‌علیه وعلی‌اولاده اجمعین‌الطاهرین‌مشرف شدم. نمازرا دربالای سرحضرت کردیم. بعداز نمازحرم مطهررا قوروق کرده در را هم بستند. من ومیرزاحسن کلیددار جسارت کرده به‌توی ضریح حضرت رفته، از ضریح هم درب کوچک دیگربود میرزاحسن باز کرد، شمعی دردست داشت. دور قبر منور باآجر فرش شده بود که پای روی آجر گذاشته شود. من از طرفی، میرزاحسن ازطرفی به‌زحمت زیاد رفتیم. میرزاحسن متصل شمع راکج می کرد. من ازدست اومی گرفتم. کتاب دعا را میرزاحسن گم کرد، بعد به‌زحمت پیداکرد. با ضیق نفس وصدمه وزحمت زیاد رسید. من به‌طور عجیبی روی آجرها نشسته بودم. جا تنگ بود. سرم به‌تختهٔ ضریح می‌خورد. جـای نشستن تنگ و بسیار مشکل بود. به‌زحمت زیادی نشستیم. محـل سهمگین و غمگین بود. حرمت و جلالت آن مکان همه‌چیزرا ازخاطربرد. به‌طرزی که میرزاحسن به‌خودش و به‌من زحمت می‌داد، حضورقلب نمی آمد. کتاب دعا را گرفتم خواندم. تختهٔ روی قبر مطهررا میرزاحسن کشید. دست برده دوسه مشتی تربت صحیح ازروی قبر مطهر برداشتم. همانجا به‌دستمال سفیدی ریختم. میرزاحسن مهـر کرده بیرون آمدیم. عبای سفیدی میرزاحسن ازجانب حضرت سیدالشهدا(ع) به‌من داد پوشیدم.بیرون آمدم. حالت غریبی دست [داد]. بستهٔ تربت را به‌جیب گذاشته در منزل به‌امین-السلطان سپردم. خودم هم مهر کردم. رختهائی که پوشیده بودم وبه‌این مکان‌تبرک شده بود در منزل بیرون آورده به‌رخت‌دار سپردم کـه در بقچه بسته برای اوقات مخصوص ذخیره نگاه دارد. بالجمله بعدازآنکه ازضریح مقدس بیرون آمدم‌درب روضهٔ مطهره ایستادم، حاجی‌ملاباقرواعظ‌ساکن طهران وحاجی میرزاباقرشیرازی مجاورکربلا هـردو حاضر بودند روضه خواندند. بعد آمدیم بیرون کـه برویم گفتند اهالی‌حرمخانه در راهند به‌زیارت می آیند. قدری دورصحن گشتیم. پاشایان عثمانی و اعیان ایرانی همه بودند. محمدپاشای بابان حاکم حله کـه مردی پیر و لاغراندام است به‌کربلا آمده‌است، اوهم بود. پس ازجزئی مکث که حرم گذشت

به اردو رفتیم. ملاآقابزرگ مجتهد طهرانی وبعضی علما را عضدالملک به‌حضور آورد. قبل از زیارت هم حاجی میرزا جواد برادر مجتهد مرحوم تبریز از نجف اشرف آمده بود با مشیرالدوله به حضور آمد. از طهران خبر رسیده است حاجی مشهدی قلی آقای قاجار، نصرالله خان پیشخدمت پسرفرخ خان امین الدوله، میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی مرده‌اند. علیقلی خان آجودان باشی عریضه‌ای نوشته بود در عزیمت بیت‌الله رخصت خواسته بود. اذن دادم.

روزسه‌شنبه دوازدهم رمضان

امروزباید به سمت نجف اشرف حرکت کنیم. منزل خان شوراست وشش فرسنگ بیشتر ک مسافت دارد. صبح سه ساعت ازدسته گذشته سوارشدیم به‌سمت جنوب‌شرقی می‌راندیم. به‌کالسکه نشستم. حسام‌السلطنه، وزیرخارجه، مشیرالدوله، والی بغداد، سایربودند. صحبت کردیم. راه همه ریگ‌بوم وصاف وحرکت کالسکه بسیار خوب است. در راه امروز میان صحرا بعضی جوانهٔ نخل دیدم مثل اینکه وحشی سبزشده است. از آبادی کربلا دور وبی‌ترتیب و بی‌موقع بود. معلوم نشد دستی کاشته‌اند یا بالطبع ممکن است درین اراضی نخل بروید. دو فرسنگ ونیم که رفتیم ازسمت چپ جاده نهر وبرکه وآب وچمن و نیزار دیده می‌شد. ایلات اعراب با حشم ومال زیاد اینجاها ساکنند. از طایفهٔ بنی‌حسن و مال‌حران خزاعل هستند. این محل مسکن دائمی اینها نیست. عربهای امروزاغلب تفنگ هم‌داشتند. فتیله و چخماقی بود. سمت راست جاده در رمل به ناهار افتادیم. طولوزون آمد روزنامه خواند. پیشخدمتها بودند. حکیم‌الممالک وحاجی میرزاعلی پیدا نیستند. هردوناخوش وعلیلند. بعدازناهار باکالسکه ازجاده گذشته به سمت چپ طرف آب و نیزار رفتم. تیمور میرزا پیدا شد. قدری از کنار برکه و روی چمنهای خشک راندیم. خواستیم به جاده برگردیم دچار نیزار ولجن‌زار بدی شدیم. تیمورمیرزا به قاز قوش می‌انداخت. باتماشا بود. یک کلاغ هم من روی هوا زدم. تماشاداد. قاز،مرغ‌سقا، حقار زیاده‌ازحد در رمل می‌نشستند. تیمورمیرزاحقارهم صید کرده‌بود. برای نمازوعصرانه‌وچای ثانیاً باکالسکه به‌کنار برکه راندیم. برکه نمرودی بسیار

باصفاست. آب شیرین. میان آب نیزارهای مختلف قشنگ دارد. کناره همه چمن است، امابه‌طول آب. عرض چمن درهیچ نقطه ازصدقدم‌صدوپنجاه‌قدم‌نمی گذرد. بعد از نمازوصرف‌چای‌وعصرانه آقایوسف‌سقاباشی راگفتم سواره میان‌برکه راند. عمق زیاد ندارد. لجن وگل هم نیست. مسافتی سواره رفت. این آبها ازفرات است که به مجرای نهرهندیه این زمینها را برکه و مرداب کرده است و عمده محل زراعت بغداد همین سواحل هندیه است. برنج خوب وگندم وجو وغیره حاصل می‌شود. از آن سمت برکه برج نمرودی که ازآثار عمدهٔ شهر بابل است، فرنگیها «بیرس نمرود» می گویند، نمایان بود. بادوربین نگاه می کردم. برجی‌است بلند وخراب. در تپه‌که‌گویا از خرابی عمارات تولید شده است مقبرهٔ ذی‌الکفل نبی وآبادی اطراف آن هم که به‌طورجزیره خیلی با روح وصفا درهمین برکه واقع شده‌است محاذی این برج ازسمت دیگردیده می‌شد. طایفهٔ یهود به‌زیارت ذی‌الکفل اعتقاد راسخی دارند. بعضی سکنهٔ آنجا هم یهودی است. بلکه‌آبادی آن از یهود است. ازاطراف می‌آیند نذورات می‌آرند. اعراب زارع هم درآن حول‌وحوش‌هستند. مدتی با دوربین آنجاها را ملاحظه می کردم. میرزا علی‌خان منشی حضور، محمد حسن‌خان، امین السلطان بودند. بعد سوار شده با سوارها به‌آب زدیم. قدری از میان آب راندیم. بیرون آمده همه‌جا ازکنار برکه از توی چمن با کالسکه الی خان شور که منزل‌است آمدیم. محمدعلی‌خان، حبیب‌الله‌خان‌ساعدالدوله، مهدیقلی خان، آقا وجیه جلو بودند. به‌مرغهای کنارآب تفنگ می‌انداختند و نمی‌زدند. مهدیقلی‌خان وتیمورمیرزا، علی‌بیک تشریفاتچی صحرا به شکاررفته بودند. قاز و مرغابی آوردند. خلاصه نیم ساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها را درصحرا بالای خان‌شور زده‌اند. خان‌شور مثل قلعهٔ خیلی‌محکم‌است. برج و مزقل دارد. همه را ازآجر ساخته‌اند. گفتند مرحوم شیخ مرتضی با پول حاجی شهاب‌الملک ساخته است. کاروانسرای دیگری کوچکترمتصل به این‌کاروانسرا هست که از بناهای حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی بوده است. خلاصه راه امروز بسیار باصفاست. شب بعد از شام پیشخدمتها را خواستم. محمدحسن خان بود، قدری روزنامه خواند.

روز چهارشنبه سیزدهم رمضان

امروز باید به‌نجف اشرف برویم. صبح به کالسکه نشستم. همه‌جا به سمت جنوب راندیم. پنج فرسنگ راه است. مدحت پاشا والی بغداد ومشیرالدوله پیش رفته بودند. کمال‌پاشا، حسام‌السلطنه و وزیرخارجه بودند. صحبت شد. قدری راه باکالسکه رفتم. در صحرا قاز زیادی نشسته بود. سوارشدیم. معیر، امین‌الملک، امین‌خلوت، مجدالدوله، تیمورمیرزا، میرشکار، سایر بودند. چندنوبت تیمورمیرزا به قازها قوش انداخت. این صحرای رمل به‌واسطهٔ مجاورت این نیزارها ومردابها معدن طیور آبی است. قاز، مرغ سقا، حقار و غیره پانصد ششصد یک دفعه می‌پریدند. هیچ اینطور شکارگاه ندیده‌ام. یک دسته قازنشسته بود. پیاده شدم با گلوله یک تیرانداختم نخورد. باگلولهٔ دیگردرهوا تقریباً هزارقدم مسافت یک قاز زدم افتاد. خوب انداختم. یک گرگ بزرگی بیرون آمد. مهدیقلی خان اسب انداخت متصل به گرگ می‌رسید تفنگ نمی‌انداخت. اسبش از گرگ رد می‌شد بازمی‌رسید تفنگ‌نمی‌توانست بیندازد بزند. آخرپسرابراهیم‌خان‌نایب رسید گرگ را زد. صحرا ریگ بوم ومسطح‌است. گیاه شوردارد که مخصوص شتر است. اما کم علف است. به‌ناهارپیاده شدیم. غذایی صرف شد. هواگرم است. هیچ‌علامت سرما وزمستان نیست. بعد ازناهاربه کالسکه‌نشستم. میرشکار، تیمورمیرزا، مهدیقلی خان، آقاوجیه برای آهو به‌صحرا رفتند. آهو دیده بودند. میرشکار ومهدیقلی‌خان اسب هم تاخته دماغ آهو راگرفته بودند، نتوانستند بزنند. آقاوجیه یک کفتار زده بود. حبیب‌الله خان سرتیپ یک آهوی نر زده بود. تیمورمیرزا در منزل آورد. از طرف چپ خیلی دور باغات و نخلستان مسجدکوفه پیدا بود. گنبد و مناره‌ها و خانه‌های ذی‌الکفل پیغمبرهم دیده می‌شد. امروزصبح قبل از سواری در سراپرده بعضی ازعلمای نجف که به استقبال آمده بودند به حضور آمدند. ایستاده پذیرفتم. مجال مجلس مفصل نبود. حاجی سید محمدتقی بحرالعلوم با ریش سفید خیلی بشاش وخوش‌رواست. آقاسیدعلی بحرالعلوم از علماء و سید جلیل‌القدری است. برادر آقا سید محمدتقی بحرالعلوم است. آقاسیدباقرپسر آقا سیدعلی بحرالعلوم، آقا سیدابوالقاسم کاشانی، آقاسیدصادق هم بود، آقا سیدجواد بحرالعلوم، شیخ محمد

حسین نوادهٔ شیخ جعفر مرحـوم، حاجی شیخ جعفر طهرانی، آقا سید محمد پسر حاجی سید محمد تقی بحرالعلوم. بالجمله بعداز ناهار همه‌جا کالسکه را در کمال سرعت می‌راندند. دردو فرسخی منارهای حضرت امیرمؤمنین علیه‌السلام دیده شد. حالتی دست‌داد که بحمدالله تعالی به‌منتهای مقصد ومقصودکامران شدیم. باسلامت و فراغت خیلی شکروشعف کردم. یک فرسخ به‌شهرمانده پیاده شده تجدید وضوئی کردم. ثانیاً سوارشدیم. نزدیک شهر پاشا ومشیرالدوله ومستقبلین آمدند. ازمحاذی دروازهٔ وادی‌السلام گذشتم، علمای نجف ومشایخ طلاب زیاد استقبال کرده‌بودند، مثل آقاشیخ راضی وسایر که اسامی آنهاانشاءالله نوشته خواهد شد. جمعیت زیادی بود، همه معمم. رسیدیم به‌دروازهٔ کوفه. قلعهٔ شهر بسیارمحکم از آجرساخته شده است. بانی آن حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی است. نزدیک دروازه از کالسکه پیاده شدم. باهمهٔ نوکرها، وزرا، پاشایان پیاده رفتیم واردشهرشدیم. گوش جانم «انک بالوادی المقدس طوی» می‌شنید. زبان دلم «رب ادخلنی مدخل صدق» می‌گفت. این خاک پاک وارض مقدس را باید ازعرش خدا جزوی و از جنت آیتی گرفت که وطن جان ومنزل دل است. روح وراحتی مشاهده کردم که درطاقت بیان نیست. داخـل دروازه اولاً میـدانی است وسیع و طولانی. در جنب آن سربازخانه‌ای است وعمارت وبالاخانهٔ مشرف به همین میدان دارد که حاکم‌نشین است. از میدان تا درب صحن مقدس راسته بازار وسیع و مسقف است. پاکی و نظافت با طبیعت این زمین سرشته بی‌پیرایه وزینت ازهرجا پاکتروقشنگ‌تراست. درانتهای بازار وارد صحن شدیم. صحنی است وسیع خیلی با روح. اطراف آن دومرتبه حجرات است. باکاشی معرق ساخته شده، خیلی رفیع وممتاز. اصل بنای آن از سلاطین صفوی رضوان‌الله علیهم است. اگرچـه بالای سر در صحن اسم نادرشاه رقم شده‌است. می‌شود که در طلا کردن گنبد که از اوست در صحن هم تعمیرات کرده باشد. گنبد و رواق مطهر در وسط صحن واقع شده است. از سه سمت مجرد است. ازسمت شرقی طاق‌زده رواق‌وروضه را به صحن متصل کرده‌اند که اززیر طاقها به‌طور دالان آمد وشد می‌شود. از دست چپ به‌کفش کن رسیده به ایوان رفتم. کلیددار آقا سیدجواد پسر آقا سید رضای مرحوم است که پدرش را سه‌سال قبل شب درخانه‌اش کشتند. جوانی مأنوس وخوش‌رواست، اذن دخول و

زیارت‌نامه خواند. وارد روضهٔ مقدسه شدم. آستان مبارک را بوسیدم. داخل گنبد را باکاشی معرق مثل قدح چینی معلق ترصیع کرده‌اند. اینطور کاشی به‌این لطافت و امتیاز کمتر دیده شده است. از مینایی که به دقت درصفحهٔ طلا شود دقیق‌تر و با جلوه‌تراست. بنای گنبد هم ازصفویه است. قندیلهای طلا و نقره وشمعدان وسایر نذورات معلق بسیار است. پرده‌های زیاد از اطراف آویخته‌اند. ضریح حضرت که ازنقره است گویا پیشکش صفویها باشد. فرشهای ابریشمی، غالی حریرمطرز که درقم هم هست وازشاه‌عباس مرحوم صفوی است انداخته بودند. «کلب آستان علی عباس» رقم داشت. خیلی خوب حفظ کرده‌اند. چنان‌است که تازه ازکارخانه بیرون آمده باشد. خیلی فرشهای ممتازو گرانبهاست. دوساعت به‌غروب مانده بود که وارد شدیم. بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر و نماز زیارت خوانده شد. الحمدلله به این سعادت موفق شدم. بعداززیارت سرقبر آقا محمد شاه شهید رفتم. صاحبقران میرزا متولی سرقبراست. عمامهٔ سفید کوچکی به سربسته بود. روی‌قبر مرمربزرگ منبت حجاری شده‌دارد. قبرمادرفتحعلی‌شاه‌مرحوم، قبروالدهٔ والدهٔما، قبر سلیمان‌خان قاجار جد ما، قبر حسینقلی‌خان برادر فتحعلی شاه، اطاق کوچکی است که مجمع ابدان رجال ونسوان این طایفه شده رحمة‌الله‌علیهم. از آنجا قدری دررواق گردش شد. حاجی‌حمزهٔ خوئی تاجررواق راآئینه می کند، خیلی خوب و عالی. خود حاجی‌حمزه حاضربود خواستم تمجید وتحسین کردم. به امین‌الملک گفتم نشان وخلعت وفرمان محض تشویق به او بدهد، ناتمامی این کار را تمام کند. حکیم‌الممالک را در روضهٔ مقدسه دیدم هنوز ناخوش است. بازبرگشته به همان آداب پیاده رفتم. دم دروازه سوار شده ازوادی‌السلام عبوراً گذشتم. وادی‌السلام شهرخاموشان است. ازچهارطاقی وآثار قبور بیش‌از یک شهر معتبر سواد دارد. بعضی بقعه‌ها وگنبدها دارد که ازجمله مقبرهٔ هود وصالح علی نبینا و علیهما‌السلام است. اردو را در جهت غربی شهر نزدیک قبرستان وادی‌السلام زده‌اند. غالب چادرهای مردم روی قبرها بود، جای بدی دوراز آب وآبادی. با اینکه کنار دریا نزدیک بود اینجارا برای اردو انتخاب کرده‌بودند. زیادکج خلق شدم. گفتم فردا تغییربدهند. ازهمه گذشته، خلاف حرمت قبور مسلمین بود. شب مهتاب‌است. شام را بیرون خوردم. میرزا علی‌خان منشی حضور بود. محمد حسن خان هم قدری

روزنامهٔ پطربورغ ترجمه کرد. بعد از شام قورق شد خوابیدم.

روز پنجشنبه چهاردهم [رمضان]

صبح برای انتخاب محل اردو سوار شده رفتم کنار دریا. قدری از چادرها دور شدم. تپه‌های کثیف کوچکی است که دور دریا را احاطه دارد. از آن تپه‌ها گذشته ساحل دریا مسطح می‌شود. بعضی جاها تپه‌های مجرد مشرف به دریاست. امین‌السلطان، هاشم‌خان پسر فراشباشی، نصیر بیگ نایب فراشخانه، معتمدالملک، میرزا علی‌خان وغیره بودند. در محلی نزدیک به دریا موضع سراپرده و محل اردو را معین کردم. آب دریا صاف و باصفا و خالی از عفونت است. مرغهای زیاد ماهی‌خوار و غیره روی دریا می‌پرند. طول دریا از شمال به‌جنوب و عرض آن از مشرق به‌مغرب. آبش را می‌توان خورد. تلخ نیست. قدری شور است. در انتهای این دریا جزیره‌هاست که از اینجا نمایان نیست. بالاخره عرض آن رفته‌رفته کم شده به طور رودخانه به دریاچه‌ای دیگر می‌رسد. از آن‌هم به‌هیأت رودخانه با اصل فرات ملحق می‌شود. آب این دریا هم از نهر هندیه و از فاضل فرات تولید شده است. بالجمله آفتاب گردان زدند. ناهار خوردیم. بعد از اندک مکث و تأمل سوار شده از دروازهٔ کوچکی که رو به مغرب و به سمت دریاست وارد شهر شدم. این قلعه دو دروازه دارد: یکی همان دروازهٔ کوفه بود که وارد شدیم، یکی هم این دروازه است. از کوچهٔ بسیار تنگی رفتم، اما پاک و خوب بود. به آستانهٔ حضرت مشرف شده زیارت کردیم. باز رفتم سر قبر آقامحمدخان مرحوم قدری نشستم. قبر فرمانفرمای فارس هم در رواق است. هنگام مراجعت سر قبر شیخ مرتضی اعلی‌الله مقامه رفتم. در سر راه یعنی دری که به صحن وارد می‌شود رو به مشرق اطاقی است که چند پله‌رو به بالا دارد مدفن شیخ علیه‌الرحمه آنجاست. فاتحه‌ای قرائت شد. بعد آمده سوار شدیم. از کنار دریا به‌منزل رفتم. دو باغ در لب دریای نجف تازه آباد کرده‌اند. نخلهای تازه، سبزی کاری زیاد دارد. کاهوی بسیار لطیف و ممتاز دارد که می‌توان گفت در هیچ نقطه اینطور کاهو تربیت نمی‌شود.

روز جمعه پانزدهم [رمضان]

امروز صبح سوار شدم رفتم به مسجد کوفه، مسجد سهله، قبر مسلم بن عقیل، هانی ابن عروه، آثار شهر کوفه. از صحرای بالای وادی السلام انداختیم رفتیم تا رسیدیم به نهر وکیل الملک مرحوم که می‌خواهد آب شیرین از فرات به نجف بیاورد. لکن در حفر نهر از ابتدا دقت نکرده با ملاحظات هندسی ارتفاع آب وسطح زمین نجف را نسنجیده‌اند این مخارج گزاف بیهوده مانده ومحتمل است که مآلاً هم آب به سطح زمین جاری نشود. از روی نهر یک دو موضع راه عبور بود به آن طرف گذشتیم. تیمور میرزا، امین الملک، امین خلوت، میرزا علی خان، محمدحسن خان، پاشایان، معتمدالملک، امین السلطان وغیره بودند. قدری از راه که رفتیم در صحرا به ناهار پیاده شدم. بعد از ناهار به کالسکه نشسته راندیم. باز نهر بزرگ که قدیماً مجرای آب فرات از حله به کوفه یا خندق کوفه بوده است رسیدیم. سوار اسب شده داخل خرابه‌ها و آثار شهر کوفه شدم. مثل رسوم و آثار کهنهٔ ری تلهای خاک و آجر و آجرپارهٔ زیاد ریخته است. از وضع این شهر قدیم معروف وهیأت بنای آن طرحی نمانده است. بیشتر جاها زمین را برای جستجوی اسباب و بیرون آوردن آجر کنده ودوباره به خاک انباشته‌اند. عبور از آن خالی از خطر واشکال نیست. باید از همان راه معین گذشت. وزیر خارجه، حسام السلطنه، والی پاشا، کامل پاشا، علی بیک درب مسجد پیاده شده منتظر ایستاده بودند. پیاده شدم. اول بعضی محوطه‌ها برای بستن مال و چاه آب و آب انبار است. بعد داخل مسجد می‌شود. محوطه‌ای است بزرگ. اطراف حجرات دارد. وسط یعنی حیاط مسجد مقام‌های اولیا و انبیاست که در هریک سکوی و محرابی از آجر ساخته‌اند. باید در هرمقام دو رکعت نماز کرد. یک میل سنگی به ارتفاع دو ذرع[1] درمقام امام محمدتقی علیه‌السلام بود به قطر یک بغل آدم شاخص ظهر است که در بعضی مساجد نصب می کنند. بعضی عوام‌الناس قطر این سنگ‌را محک صحت نسب ومیزان سلامت فطرت می‌دانند. یعنی هر کس این سنگ را بغل بگیرد ودستهایش به یکدیگر نرسد حرامزاده‌اش می‌گویند. شنیدم والی پاشا به مزاح وهزل جمعی‌را به آن مقام برده شوخی می‌کرده است. محرابی که مقتل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است در سمت

۱ـ اصل: زرع

جنوب مسجدی بود. مردم به‌خطوط مختلف و عبارات غریب دردیوارها ومحراب به‌قدری یادگار وتاریخ سفرخودشان را نوشته بودندکه سطح دیوارسیاه بود. این عادت مردم که بیشتر اماکن معروف و محل تفرج را یادگار می‌نویسند از عادات ذمیمه و خیلی رکیک است. خاصه در این امکنهٔ شریفه‌که بسیار بی‌ادبی است و نهایت جسارت است. از ضلع شرقی مسجد دری است به‌مقبرهٔ مسلم بن عقیل رضی‌الله عنه. گنبدی دارد و ضریحی ازبرنج داردکه مادرآقا خان محلاتی ساخته است. خادم وزیارت‌نامه خوان داشت. زیارت کردیم. مقبرهٔ مخفف است. بعضی تعمیرات‌لازم دارد. مثلاً ازارهٔ داخل گنبد انشاءالله باید سنگ شود. توی گنبد هم ازبالای ازاره تا بالا باید کاشی بشود. فرش هم باید ازنو بیندازند. روبروی مقبرهٔ مسلم مقبره وگنبد دیگر است. قبر هانی بن عروه است. فاتحه خواندم. قبر هانی ضریحی چیزی ندارد. همان قبرفقط است. به امین‌الملک گفتم تعمیر کند وضریح خوبی بگذارد. ازآنجا آمدم در محراب مقام حضرت امیر علیه‌السلام نماز ظهرو عصرخواندم. بعدسوارشده رفتم کنارمجدم فرات که به‌یک میدان مسافت ازمسجد واقع‌است. درکنار فرات تازه بنای آبادی گذاشته‌اند. ازدوسال پیش ازین شروع شده است. این‌آب ازشعب فرات وازمجرای نهر هندیه است ودراین اراضی بی زحمت چرخ آب‌وبعضی تدابیر باغ‌وزراعت‌را مشروب می کند. همه قسم‌زراعت‌و اشجار، سبزی‌کاریهای خوب، درختها و نخیلات شاداب وبا طراوت دارد. زارع این اراضی هم از اهالی ایران، بوشهری، خراسانی، اصفهانی، تبریزی، و سایر بلاد ایران است. ندرةً دهاقین عرب هم هستند. چنددراجی هم توی باغات پرید. امین خلوت با قوش‌گرفت. جایش برای شکار خوب نیست. ازباغات گذشته رفتیم ساحل فرات. چمن بود. عرض آبادی وباغات کم‌است. منتها دویست ذرع[1] می‌شود. اما طول آن زیاد است واز دو طرف آب آبادی شده است. مقبرهٔ حضرت‌یونس علیه‌السلام این طرف در ساحل‌آب بود. گنبد و محوطه داشت. به زیارت موفق نشدم. درمیان‌آب مرغ سقائی نشسته بود مهدیقلی خان به‌متکا نشست ازخیلی نزدیک با چارپاره زد، روی‌آب افتاد. آدم آقاوجیه محمد قزوینی برهنه شد اسب راهم لخت کرد سوارشده زد به‌آب. قدری که رفت به‌ شنا افتاد. بعد بازبیرون آمد

۱ــ اصل: زدع

تا آن طرف آب رفت. مرغ سقائی که مهدیقلی‌خان زده بود روی آب بود. محمد از اسب پیاده شد مرغ را با یک دستش گرفت، با دست دیگر دم اسب را چسبید. اسب شنا[1] می کرد. محمد به همین حالت خودش را به این طرف رسانید. خیلی سخت جانی وچابکی کرد. کسانی که از راه آب نجف می آیند درهمین نقطه از آب خارج می‌شوند. ازمسجد کوفه الاغ به کرایه می گیرند تا شهرمی‌روند. خلاصه بعد از صرف چای سوار شده از کوچه باغی کوچک و کم طول گذشته به صحرا افتادیم. به مسجد سهله رفتیم. آنجا هم مثل مسجد کوفه است، اما کوچکتر. بعضی مقامات و اعمال و قاعدهٔ اعتکاف دارد. قدری مکث کرده معاودت کردم. از مقبرهٔ کمیل بن زیاد علیه الرحمه گذشتیم. محوطهٔ کوچک ومحقری دارد. نزدیک راه واقع شده بود. فاتحه خوانده به منزل مراجعت نمودیم.

روزشنبه شانزدهم [رمضان]

امروز صبح که ازخواب برخاستم هوا ابر وباطراوت بود. از نصف شب دریا به تلاطم آمده، امواج زیادی پیدا شده بود. دریا متلاطم بود. صدا می کرد. بسیار باطراوت وصفا بود. بعد ازناهار آقا سید حسین مجتهد ترک تبریزی که از اجلهٔ علما وامروز سرآمد اهل علم وفضل است طبعاً وهیئةً به مرحوم ملا آقای دربندی خالی از شباهت نیست با حاجی میرزا جواد مجتهد برادرحاجی میرزاباقر مجتهد مرحوم تبریزی به‌اتفاق مشیرالدوله به حضور آمدند. پس ازساعتی صحبت با ایشان به عزم زیارت برخاستم به شهر رفته حسب‌المعمول به صحن وارد شدیم. زیارت کردم. نماز گزارده موضع دو انگشت مبارک [را] که درضریح مطهر معین است بوسیدم. جقهٔ الماس برلیان که به سرم بود پیشکش آستانهٔ حضرت امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه کردم. دربالای سرحضرت روی دیوار به جائی که دست نمی‌رسد محلی معین‌شد که‌نصب کنند. رویش آئینه‌ومحفظه بگذارند. امروز گفتم خزانهٔ حضرت[را] که ازایام وهابی الی حال بسته‌است [و]قریب‌هفتادسال می‌شود کسی بازنکرده باز کنند. اسباب موجوده را ازجواهروطلا وسایر ثبت کنند. دوباره ازجانب ایران و عثمانی مهـر شود. ازحیف ومیل و کسر و نقصان محفوظ بمانـد. درب خزانه از

۱ــ اصل: شنو (به تلفظ معمولی)

رواق است. رو به جنوب شرقی خراب می کردند که باز کنند. میرزا زکی‌مستوفی وزیر درب حرم مأمور شد ثبت بردارد. پرده‌ای یعنی روپوش گلابتون دوز ازعهد عضدالدولهٔدیلمی برای مقبرهٔ حضرت فرستاده‌اند. وقتی که قبر مطهر هیچ زینت و حفاظ نداشته واز آجر و گچ بوده‌است، الی حال در روی ضریح حضرت آویخته است. بدون عیب تقریباً هشتصد سال می‌شود که پیشکش کرده‌اند. ضریح نقرهٔ حضرت راکه نوشتم ازسلاطین صفویه است امروز امین‌الملک خطوط گنبدآن‌را خواند. به‌اسم منوچهرخان معتمدالدوله نوشته‌اند. خلاصه آمدیم بیرون. یک‌ناودان طلائی هم از بام رواق حضرت رو به مغرب نصب شده‌است. «ناودان رحمت» می گویند. قدری درصحن گردش کردم. ازدالان پشت صحن بالای حضرت درحجرات رو به مشرق جائی است دراویش بکتاشی می‌نشیند. شیخی داشتند از اهالی اسلامبول. مردی بود بلندقامت. ریش کوسهٔ سفید، خالهای گوشتی زیاد درصورت، رنگ زرد، مذهب حنفی، ازطایفه بکتاشی. خلاصه مراجعت نموده سوار شدیم. حاجی ابراهیم‌خان پسرفراشباشی نایب‌السلطنهٔ مغفورهم سالهاست درنجف مجاورت دارد. درسلسلهٔ فقراست. مردم اعتقاد و رسوخی دارند. شنیدم شبها درجلو یکی‌از حجرات صحن می‌نشیند. مردم عوام کالانعام دور او را می گیرند با خضوع وادب می‌ایستند. به‌کسی اذن جلوس نمی‌دهد و ازاین بی‌ادبی اندیشه نمی کنند که دربن مکان مقدس که شاه اولیا(ع) حاضراست این‌بازیها وافسانه‌ها دلیل کفر وعلامت‌جهل است. اگر راه مسلمانی بخواهند واضحتر ازشرع مبین و شعار دین چیست؟ اگر پیرو هوای نفس ومیل وهوسند کاشانهٔ خود را به جای دیگر بکشند و به اسلام و مسلمین ننگ‌نگذارند. این حرکت به‌نظرم خیلی قبیح آمد. اسامی علمائی که‌امروز به حضور آمدند و اسامی آنها نوشته شد: شیخ راضی عرب، شیخ مهدی عرب، آقا سیدحسین بحرالعلوم، ملامحمد ایروانی، شیخ منصور برادر شیخ مرتضی اعلی‌الله‌مقامه، حاجی میرزا محمدصادق اصفهانی - درطهران مکرر به حضور آمده بود چندی‌است درنجف اشرف مجاورت دارد -، حاجی میرزا ابوالقاسم‌همشیره زادهٔ آقای حاجی سید اسدالله پسر آقا محمدمهدی اصفهانی نوادهٔ مرحوم حاجی کلباسی، شیخ‌محمدحسین نوادهٔ مرحوم‌شیخ‌محمدحسن‌نجفی، شیخ‌محمدکاظمینی، آقا سیدحسین ترک کوه کمری که ازاجلهٔ علماست. خلاصه شب خوابیدم. باران

زیادی بارید.

تفصیل مسجد کوفه و سهله و مقامات و بنای آن

محوطهٔ بزرگ مسجد کوفه که قلعه مانند با آجر ساخته شده است معلوم نیست کی بنا کرده و درچه تاریخ ساخته‌اند. آنچه از روی تحقیق می گویند دیوار سمت قبله که محراب حضرت ولایت‌مآب علیه‌السلام آنجا واقع است از قدیم مانده‌است لکن از دو طرف دیوار کشیده و بنای کهنه را حفظ کرده‌اند. پایه‌های جلو صفهٔ قبلی هم قدیمی است که مرتبهٔ سقف آن افتاده‌است. سقفی که حالا موجود است از بنای سید بحرالعلوم مرحوم است. سمت شرقی طاقهای دور را شخصی از اهالی مسقط تقریباً صد و بیست سال پیش ازاین ساخته است. درسمت غربی هفت حجره از مرحوم ملامحمود کلیددار نجف است. چهار حجره حاجی صالح تاجر نجفی ابوعجینه بنا کرده است. باقی را متدرجاً ایرانیها ساخته‌اند. بنای طاقهای سمت شمال بالتمام از زوار ایرانی است. منارهٔ مسجد را که در جنب باب‌الفیل ضلع شمالی مسجد واقع است حاجی قاسم تاجر سمنانی بنا کرده است. تعمیرات حجرات دوره که همه خراب وشکسته بود و محل کشتی نوح که در وسط مسجد است بالتمام به‌توسط مرحوم شیخ‌عبدالحسین واز وجوه جمعی اوساخته شده‌است. مقامات مسجد که درهریک دو رکعت نماز وارداست ازاین قرار است: اول مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام، دویم مقام حضرت رسول صلوة‌الله‌علیه و آله وسلم که در لیلة‌المعراج در آسمان چهارم محاذی این مقام نماز خوانده‌اند، سیم مقام‌حضرت آدم علیه‌السلام، چهارم مقام جبرئیل علیه‌السلام، پنجم مقام حضرت امام‌زین‌العابدین علیه‌السلام، ششم مقام نوح علیه‌السلام، هفتم محراب حضرت امیرالمؤمنین صلی‌الله علیه‌و آله که مقتل آن حضرت است، هشتم محراب دیگر که به‌فاصلهٔ سی‌قدم درصفهٔ دیگر واقع است واختلاف کرده‌اند که شهادت در کدام ازین دو محراب واقع شده باشد، نهم محراب حضرت امام‌جعفرصادق علیه‌السلام، دهم دکة‌القضاء که محل حکومت و مرافعهٔ حضرت ولایت‌مآب صلواة‌الله وسلامه‌علیه بوده است، یازدهم بیت‌الطشت موضع معجزهٔ معروف حضرت امیرالمؤمنین در باب دختر

حامله، دوازدهم مقام حضرت خضر علیه‌السلام. و آنچه معلوم می‌شود این مسجد مسقف بوده و این مقامات موضع بعضی ستونهاست. بنای محرابها که در مقامات ساخته‌اند مختلف است و معلوم نیست کی ساخته است. غالباً به توسط مرحوم سید بحرالعلوم تعمیرشده‌است. سنگهای مقامات اعمال هرمقام را نوشته وحجاری شده درمحرابها نصب کرده‌اند خط مرحوم میرزا عبدالعلی نواب یزدی ازخوشنویسهای معروف است. علینقی‌خان پسرمحمدتقی خان یزدی فرستاده است. مگر دوسنگ که حاجی اسمعیل نام نصب کرده است. بقعهٔ حضرت مسلم سلام‌الله علیه درضلع مسجد مابین مشرق‌وجنوب واقع است. اصل بنای بقعه ازمرحوم شیخ محمدحسن مجتهد است. ازپول هند ساخته‌است. ایوان وتعمیرات وطارمه[1] وغیره را ازجانب شاهنشاه مرحوم شیخ عبدالحسین مباشر بوده است. درسمت مشرق بقعهٔ هانی‌بن عروه است. به شرح بقعهٔ مسلم اصل بقعه را شیخ محمدحسن واضافات را شیخ عبدالحسین ساخته است. درسمت شمال مقبرهٔ حضرت خدیجهٔ صغری دخترحضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است. درسمت قبله متصل به بقعهٔ مسلم مقبرهٔ مختاراست و به فاصلهٔ صدقدم خانهٔ حضرت ولایت‌مآب علیه‌السلام واقع است که برای علامت گنبد کاشی کبودی ساخته شده است. درب این خانه پهلوی منبر حضرت بوده که نزدیک مقام هفتم معین است وحالا برای علامت سنگی نصب کرده‌اند. سه باب دکان خارج مسجد شیخ عبدالحسین مرحوم ازتنخواه جمعی خودش ساخته است و درسمت باب‌الفیل واقع است. حوض آب شور که همین‌جا واقع است ازسید محمدتقی بحرالعلوم است. حوض آب شیرین را آقا سیداسمعیل مجتهد بهبهانی اعمی بانی شده‌است. دومسجد کوچک دیگر نیز هست که یکی صعصعه ودیگری مسجد حنانه است، نزدیک مسجد سهله واقع‌است. درهریک آداب اعتکاف ونماز مستحب وارد است.

روز یکشنبه هفدهم رمضان

امروز درمنزل بودیم. هوا ابربود. طراوتی داشت. آب دریا تلاطم می‌کرد. موجی برخاسته بود. بعد ازناهار باد تند وبارانی آمد. رعد وبرقی کرده سرد شد.

۱ـ (= طارمی)

بیشتر تجیرها و چادرها را باد انداخت. محقق امروز دیده شد. با خانلرخان سرهنگ افشار معاً از راه آب یعنی ازهندیه آمده بودند. چون خانلرخان درقبایل اعراب سمت ذی‌الکفل آشنا و دوست داشته است چند شبی در مضیف اعراب مانده‌اند. حاجی میرزا علی مقدس مشکوةالملک ناخوش است. میرزا ابوالفضل طبیب کاشی را فرستاده بودم او را ببینند. می گفت مقدمات استسقا است. اگرمعالجه نکنند احتمال خطر دارد. باید شراب بخورد. میرزا علی‌خان و محمد علی خان محصل شدند بروند حاجی را بـه معالجه مجبور کنند. رفته بودند هنگام عصر مراجعت کردنـد. معلوم شد حاجی را راضی معالجه کرده‌انـد و حتی به خوردن «کونیاک» که ازجملهٔ منکرات‌سخت‌است. انشاءالله معالجه می‌شود. خلاصه سوار شده به‌زیارت رفتیم. چاپار ازطهران آمده بود. کاغذهائی که آورده بود خواندم. می گفت در عرض راه همه‌جا باران آمده است. باعث انبساط و خوشحالی شد. اینجا هم باران زمینها را تر کرده‌است. الحمدلله گرد وخاک امروز نبود. بعد از زیارت نماز خواندم. رفتم سر قبر مرحوم آقا محمدشاه. یک جعبه جواهر که از خزانهٔ حضرت بیرون آورده بودند والی‌پاشا، وزیر امورخارجه، مشیرالدوله آمدند درحضور باز کردند. تماشاکردم، جواهرات نفیسه وممتاز زیاد داشت. اغلب از مرحوم نادرشاه افشار بود که بعد ازفتح هندوستان پیشکش‌این آستانهٔ مبارک که نموده است. جواهرات نفیسه داشت. ازجمله دوالماس‌بزرگ بود: یکی پیکانی، دیگری آینه که ازیک سمت تراش هندی داشت. بسیار الماسهای خوب و گرانبها بودند. زمردهای خوب، یاقوت‌کبود خوب، لعل ممتاز. بعد ازملاحظهٔ آنها بیرون آمده ازبازار که روز اول آمده بودم سوارشده از وادی‌السلام گذشتم. سوارکالسکه شدم. باز از سمت دروازهٔ کوچک به منزل رفتم. محمدحسن خان بود روزنامه خواند. میرزا علی‌خان هم بود.

روز دوشنبه هیجدهم رمضان

امروز هوا ابربود. بعدازظهر سوارشده رو به‌مغرب از کنار دریا به‌گردش و تفرج رفتم. مهدیقلی خان، آقاوجیه، محمدعلی‌خان بیگلربیگی، میرزا علی‌خان،

محمدحسن‌خان، موچول‌خان بودند. نیم‌فرسنگ رفتیم کنار دریا پیاده‌شدیم. ازطرف پائین دریا رعد و برقی برخاست. هوا منقلب گردید. مستعد باران شد. سوارشدیم به تعجیل به طرف منزل راندیم. در راه قدری بارید. لباسها را ترکرد. به منزل آمده قدری مکث کردم. وضو گرفته به‌کالسکه نشسته راندیم. به صحن مقدس وارد شدیم. همه بودند. زیارت کردم. درب ضریح مطهر را بازکردند داخل شدم. شمشیر جهانگشا، نشان شمایل حضرت، تربتهای مخصوص حضرت سیدالشهداء و حضرت عباس علیهما‌السلام و بیاض دعای خط حضرت راکه برای تبرک در ضریح مقدس گذاشته‌بودم بیرون آوردم. عبای سفید خلعتی حضرت را پوشیده‌بودم. دربالای سر نماز خواندم. با قرآن جلی بزرگ که به خط ثلث وخیلی ممتازاست یک دوسوره تلاوت شد. ازطرف مهدعلیا جقهٔ بسیارخوبی پیشکش آورده بودند به ضریح مبارک نصب نمودند. وزیر امور خارجه چادرگلدوزی مخصوص این سفر دوخته پیشکش کرده، نقره‌آلات آن را برای ساختن درب رواق معین کرده، پرده‌های آن را در ازاره روضهٔ مبارکه می‌کوبیدند. گویا مخصوص همین روضهٔ منوره دوخته‌شده بود. ازحیثیت عرض وطول مطابق ازاره بود. پسرهای غلامحسین خان سپهدار که یکی حسن‌خان است و در مدرسهٔ نظامی طهران درمجمع درس کرشیش معلم، متعلم توپخانه بود حالا بابرادرش یوسف‌خان درسلک طلبهٔ نجف معمم شده مجاورت اختیار کرده‌اند دیدم. برادر میرزا عبدالله مستوفی ناظم‌میزان، میرزاعلی‌اکبرنام[راکه] تحصیل علوم‌دینیه می کندبه‌حضور آوردند. بالجمله به‌مقبرهٔ مرحوم آقامحمدشاه‌رفتم. جواهرات‌واسبابی که‌دیشب‌ازخزانهٔ‌حضرت، مشیرالدوله‌و مدحت پاشا بیرون آورده وثبت برداشته بودند آنجا بود ملاحظه شد. از جمله قندیل‌بسیاربزرگ‌مرصعی‌است که علیمرادخان‌زند پیشکش کرده‌است. فیروزه‌های درشت و بعضی جواهرات دیگر داشت. احجار آن چندان امتیاز نداشت. چهار قبهٔ مرصع خیلی ممتاز و اعلی برای چهارگوشهٔ ضریح مطهر شاه سلطان حسین صفوی پیشکش کرده است. شمشیر جواهر وبعضی جواهرات دیگر ویک عطر سوز مرصع خیلی‌ممتازاز پیشکشیهای مرحوم‌نادرشاه‌است. قندیل‌مرصع بزرگ‌با زنجیرطلا وآویزهای مروارید درشت جوروغلطان که خیلی امتیازدارد زینب‌بگم دختر مرحوم شاه طماسب صفوی پیشکش کرده است. دریغ دیدم مخفی ومکنوز

بماندو باز به‌خزانه ببرند. دادم از سقف گنبد روی ضریح مطهر آویختند. خود حضور داشتم. خیلی خوب و مزین بود. بعد از آن به‌منزل مراجعت شد. شب قدری باران آمد.

روز سه‌شنبه نوزدهم رمضان

امروز از خدمت حضرت با کمال ملال و تأسف و نهایت حسرت و کدورت رخصت خواسته به‌سمت کربلا عزیمت کردیم. در صحن و روضهٔ مطهر همه بودند. آقا میرزا حسن شیرازی که از اجلهٔ علما است و به‌استقبال‌هم نیامده بود و ایشان را ندیده بودم در صحن مطهر مشیرالدوله به حضور آورد دیدم. آدمی زاهد و متعبد و منقطع است و از علم و دانش واقعاً بهره گرفته است. در همین یک دفعه ملاقات مختصر عالم وارستگی و آراستگی و فضایل ظاهر و باطن ایشان را معاینه کردم. در فنون فضل و علم هم آنچه گفتند امروز سرآمد اقران است. قدری صحبت شد. دعای مسافر به‌گوشم خواند. بیرون آمدم. از دروازهٔ وادی‌السلام عبور کردیم. بیرون شهر جمعیت زیادی بود. در کوچه‌های شهر و بازار و خارج دروازه و تل جودی که که‌می گویند در انتهای طوفان کشتی نوح در این مکان به گل نشست زن و مرد عرب و عجم ازدحام غریب کرده بودند. بیرون شهر به‌کالسکه نشستم. عبورمان همه‌جا از کنار نهر وکیل‌الملک بود که ابتدا مرحوم شیخ محمدحسن مجتهد از پول هند شروع کرده ناقص گذاشت. وکیل‌الملک مرحوم خواست به‌اتمام رساند مباشرین ندانسته از روی بی‌بصیرتی ارتفاع آن را موازنه نکرده حفر کردند. هنوز ناقص و معوق است و بی‌حاصل مانده. در صحرا به‌ناهار پیاده شدیم. پیشخدمتها و سایر بودند. حکیم طولوزون با نایب روس ولمر معلم موزیک از راه آب به‌سیاحت ذی‌الکفل وحله و شهر بابل رفته‌اند. محقق تفصیل ضیافت ابن هزال شیخ غیزه و مهمانی شیخ چلوب را حکایت می کرد که از نهر هندیه به اتفاق خانلرخان سرهنگ به‌نجف آمدند. دوشب در مضیف این شیخ بودند. عادات و رسوم اعراب و احترامات و شیوخ آنهارا می‌گفت. بعد از ناهار به‌کالسکه نشسته راندیم. هوا گرم و گرفته و مگس و پشه زیاد بود. ذی‌الکفل را با دوربین ملاحظه می کردم. محمد حسن‌خان کنار کالسکه روزنامه و اخبار جنگ فرنگستان می‌خواند. حاجی‌میرزا علی را دیدم

سواره جلو کالسکه می‌تاخت. از تیپ و جمعیت ما می گریخت. به میرزاعلی‌خان گفتم تاخت جلوی حاجی‌رانگاهداشت و آورد. دیدم بیچاره درین ناخوشی خیلی ضعیف ولاغر شده‌است. یک‌ساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. ازخان‌شور گذشته قدری بالاترچادرزده‌اند میان‌چمن. امروزدرصحرا حنظل که معروف است به‌هندوانهٔ بوجهل زیاد بود. میرزاعلی‌خان چید آورد. می گفت که‌از دواهاست که که دربعضی معالجات به‌کار می‌رود. شب هوا ابـروانقلاب داشت. قدری بارید. رعدوبرق زیاد بود.

روز چهارشنبه بیستم رمضان

امروزبه‌کربلا می‌رویم. راه پنج فرسخ است. صبح هـوا خیلی سرد بود. باد سردی ازپشت‌سرمی‌وزید. به‌کالسکهٔ‌تشریفات نشستم. والی‌پاشا، حسام‌السلطنه، وزیرخارجه، مشیرالدولـه وغیره بودند. قـدری صحبت شد. بعد از قطع مسافتی به‌ناهار افتادیم. تا چادر زدند درکالسکه توقف کرده بعضی کاغذهای وزیرخارجه‌را ملاحظه کردم. خودش‌هم حاضربود. دندانم‌امروزدرد می کند. دولت‌روس به‌دول متحابه نقض عهدنامهٔ بعد ازجنگ قرم را صریح اعلام کرده است. بعد ازملاحظهٔ کاغذها ازکالسکه‌بیرون آمده به‌آفتاب‌گردان رفتم. درناهاردرد دندانم‌شدت کرد وتا منزل درد دنـدان باقی بود. محمدحسن‌خـان کنارکالسکه روزنامـهٔ اخبار جنگ فرنگستان‌می‌خواند. دربین‌راه‌یک دسته‌عرب پیادهٔ مسلح پیداشدند. دهل می‌زدند. هلهله‌می کردند. فرستادم پرسیدند معلوم شد عرب نیستندعجمند. ازطوایف بلوچ که در سواحل عمان ساکنند. خاقان مغفور فتحعلی شاه بعداز ظهور فتنهٔ وهابـی برای محافظت زوار نجف به‌اینجا فرستاده‌است. درساحل نهرهندیه منزل دارند. زراعت می کنند. حالا خانوارزیاد دارند. رئیسشان محمدعلی‌خان نام بلوچ‌است. خلاصه نزدیک‌آبادی کربلا کالسکه راگفتم نگاه داشتند. درهمان کالسکه تجدید وضو شد. کالسکه بیراهه‌افتاد. زمین چمن بود. نهرهای خشک زیاد داشت. ناچار اسب خواسته‌سوارشدم. بادسردی‌هم می‌وزید. دوساعت بیشترهم به‌غروب‌نمانده است. جای‌اردوراهم تغییرداده‌اند. ازاهل‌شهر وملاهاهم‌اجتماعی‌شده‌بود. به‌زیارت

رفتم. حاجی رضاقلی‌خان برادر سپهداررا دیدم عزیمت مکـه دارد. قرار دادم سه روز توقف شود. انشاءالله بیست وچهارم حرکت کنیم. بعداززیارت به‌منزل آمدم. هوا سرد است. خسته بودم زودترخوابیدم.

روز پنجشنبه بیست ویکم رمضان

صبح برخاستم باز دندان گاهی درد می کرد، گاهی بهتربود. اذیت می کرد. هوا بسیار سرد است. بادسرد زننده می‌وزید. کاغذ زیـاد از خراسان وسیستان و طهران رسیده بود. خوانده شد. جواب نوشتم. دوساعت به غروب مانده به قصد زیارت بیرون آمدم قاضی واجزاء مجلس کربـلا بیرون سراپرده ایستاده بودنـد دیدم. وکیل‌الملک از کـرمان دو قوش طرلان و پیشکش نقـد و جنسی فرستاده بود، ازبندرعباس ودجلهٔ بغدادآورده بودند. رفتیم زیارت شاهزادهٔ هندی موسوم به‌زاهدالدین‌شاه، برادر محمد نجف میرزای مرحوم که درایران بود اینجا مجاور است. دم کفش کن معتمدالملک به‌حضور آورد. جبهٔ زری گـلابتون دوزتنگ کوتاهی دربرداشت. کلاه‌غریبی بزرگ وچفیه‌عقال نه‌ایرانی‌ونه‌فرنگی ونه‌شباهت به‌عربی درسرداشت. ازاطراف کلاه‌هم پارچه‌ای به‌دور گوش وگردن آویخته، جیقهٔ بزرگی هم از متصنعات قدیم هند جلو کلاه نصب کرده، دوشیشهٔ عطر بایک انفیه دان طلای‌فرنگی‌تقدیم کرد. بامن به‌روضهٔ‌مطهر آمد. مهربانی کردم. تاصحن‌حضرت عباس‌هم بامن بود. بعد ازیارت هنگام آفتاب به‌منزل معاودت نمودم.

روزجمعه بیست ودویم رمضان

صبح حمام رفتم بیرون آمدم. والدهٔ شاه بعضی شاهزاده خانمها راکـه در عتبات مجاورت دارند آورده یکی یکی را معرفی کرد. احوالات پرسیدم. ساعتی بودند بعدرفتند. پیشخدمتهارا خواستم برای شاهزادهٔ‌هندی انگشتری فرستاده‌بودم. خود او باهمان جیقه ولباس به‌تشکر آمده بـود. رضاخان خواجـهٔ قدیمی را که سالهاست اینجا مجاوراست معتمدالملک بـه حضور آورد. عمامهٔ کوچکی وچند

دانه‌موی سفید از زیر گلو داشت. همان رضاخان خواجه‌است، اما باریش وصاحب اولاد. وضع مضحکی داشت. عکس شاهزادهٔ هندی ورضاخان راگفتم عکاسباشی بردارد. بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. موافق معمول هرروز برگشته آمدیم منزل، الحمدلله تعالی علی کل حال. امروز حاجی میرمحمد حسین اصفهانی ناظم‌التجار آذربایجان راکه زیارت آمده‌است هنگام رفتن زیارت درب سراپرده دیدم، باداماداش که اوهم تاجر معتبری است مدتی اینجا خواهند بود.

روزشنبه بیست وسیم رمضان

امروز صبح که برخاستم دندانم بشدت درد می کرد. تا عصر خیلی اذیت کرد. از این جهت زیاد کسل بودم. نمی‌دانستم سبب چه شده است. نمی‌توانستم چیزی بخورم. بعد ازناهار به‌کالسکه نشسته زیارت رفتم. فی‌الحقیقه روز وداع بود. قتلگاه را هم زیارت کردم. در بالای سر نماز خواندم. آخوند ملاحسین مجتهد اردکانی‌را برای وجهی که به‌فقرا باید انفاق شود خواسته‌بودم آمد. قدری صحبت علمی‌هم‌شد. بیرون آمده درصحن‌مقدس‌هم گردش کردم. متصل به‌رواق روبه‌جنوب مقبرهٔ شاهزاده‌های هند است. آینه‌کاری کرده‌اند. جای کوچکی بود. متولی هم داشت. ازاهل هند قدری صحبت شد. از آنجا اطراف صحن را طواف کردم. از مقبرهٔ شیخ‌عبدالحسین مرحوم گذشتم. حجره‌ای بود روبه‌مغرب. آینه‌کاری خوب کرده‌اند. قبر آقا محمد صالح کرمانشاهانی‌هم اینجاست. بعد از آن حجرهٔ دیگر بود. گفتند قبر مرحوم عیسی‌خان‌اعتمادالدوله است. درش بسته‌بود. پس‌ازطواف رفتم به‌زیارت حضرت‌عباس. بعدازریارت به‌منزل‌مراجعت‌شد. شیخ‌عبدالمحسن‌ابن هزال شیخ غیزه وشیخ چلوب که ازشیوخ قبایل اعراب ومعتبر هستند به‌آشنائی درراه‌هندیه بامحقق پیدا کرده‌اند خواهش کردند به‌حضوربیایند، خواستم آمدند. علی‌الرسم مهربانی‌وملاطفت کردم. حاجی‌محمدصادق تاجر ازتبریز به‌زیارت آمده بود به‌حضورآمد. میرزاحسینعلی‌سلماسی پیشخدمت درطهران مرده است. محمد تقی بیک نایب کالسکه خانه که درقصر فیروزهٔ دوشان تپه هنگام آمدن عتبات اسب به‌صورتش لگد زد واین سفرنتوانست همراه بیاید وفات کرده. دندان درد

زیاد اذیت می کرد. به حضرت سیدالشهد علیه‌السلام متوسل شدم که ازشفاخانهٔ غیب علاجی بفرستد. الحمدلله تعالی درد ساکت شد، راحت شدم. از صحن حضرت حضرت‌عباس علیه‌السلام راه دیگر است که امروزعبور کردیم. نزدیکتر است. از راهی که روزهای دیگر آمدوشد می کردیم قدری بازار است. از آنجا به کوچه‌ای‌می‌رسد که تلگرافخانه آنجاست. از آنجا گذشته‌به‌خانهٔ حکومت‌می‌رسد. فاصلهٔ تلگرافخانه و سرای حکومت میدانی است. آقاسید حسین نامی از اولاد صفوی در صحن حضرت عباس نماز جماعت می‌خواند. آدم خوبی بود. شباهت صوری ومعنوی به نظام‌العلمای ما دارد.

روز یکشنبه بیست وچهارم رمضان

باید از کربلا به‌مسیب برویم. صبح سوار شده از سمت شرقی شهر کربلا خارج باغات و آبادی ازصحرا راندم. ازاجماع روز آخر که یقین داشتم باعث زحمت ومعطلی است گریختم. از زیارت‌هم به‌این جهت بازماندم. ظهیرالدوله آمد مرخصی مکه خواست که چندی در کربلا بماند، ازراه بصره وعمان به‌مکه برود. علیقلی‌خان آجودانباشی‌هم مرخص‌شده ودر کربلا مانده است که ازراه‌نجد برود. شاهزادهٔ هندی به‌کره مادیان بسیار کوچکی سواربود. باکلاه وتاج وجیقه مشایعت آمد. مرخص شد. گفتند ازین سمت راه نیست. نهرزیاد در جلو است. بدون بلد خودم پیش‌افتادم. والی‌پاشاوپاشاها، معتمدالملک، میرزاعلی‌خان، محمد حسن‌خان، امین‌حضوربودند. همه این‌صحرامحل‌زراعت‌است. زمینهای‌بد، نهرهای عمیق وغیرعمیق‌زیادبود که‌همه ازنهرحسینیه‌جداشده‌است. متصل‌ازنهرمی گذشتیم. دو قیل‌قویروق روی‌هوازدم. تقریباً دوفرسخ که رفتیم به‌اصل نهرحسینیه رسیدیم. یک نهر بزرگ و پل کوچکی فاصله بود. آن طرف نهر حسینیه راه مسیب است که مردم می‌رفتند. راهی پیدا کرده به‌آب زدم. گل نداشت اما گود بود. اسب خوب گذشت. به‌راه معمول رسیدیم. باد می‌وزید. گردوغبار غریبی بود. از راه خارج شدم. ازصحرا می‌رفتم که گردوخاک کمتر باشد. نهر زیادبود. اذیت کرد. به‌کاروانسرائی رسیدیم. گفتند خان آتشی‌است. دور ازکاروانسرا به‌ناهار پیاده

شدیم. باد گردوغبار زیادمی آورد. دردندان‌هم قدری هست. درست نمی‌توانم چیزی بخورم. بادهم‌طوری خاک‌وغبارمی آورد که قوت‌غالب امروزخاک‌است. این‌راهی است‌که زوار آمدوشد می کنند ومتداول ومتعارف همین‌راه است. کالسکه بسختی عبور می کند. همه‌راه‌را سوار آمدم. به‌همین جهت هنگام آمدن مابه‌کربلا راه عون را ساخته‌اند. مارا از آن‌راه دلالت کردند که این نهرها وموانع ازبرای عبور کالسکه نبود. پاشاها و معتمدالملک بودند. زیـاد صحبت شد. مشیرالدوله عقب مانده است. به‌نزدیکی مسیب رسیدیم اردو پیدا شد. چهار دراج پرید یکی را زدم. از پل نهرحسینیه گذشته رفتم منزل. اردو ایـن طرف فرات افتاده است. چادرهای مارا لب آب جای خوب زده بودند. از بس خسته بـودم به‌اتراق فردا حکم‌شد. دیشب عربها سر پیشخانه ریخته دونفرفراش‌را زخم زده‌اند. یک چادر گل‌دوزی را پاره کرده بودند. هاشم‌خان پسرفراشباشی می گفت که عربهارا تعاقب کرده چادر پاره‌را نگذاشتیم ببرند. دیشب اینجا خیلی دزدی شده است. شب بعد از شام پیشخدمتها را خواستم. عضدالملک، میرزا علـی‌خان، محمد علـی‌خان، مهدیقلی‌خان بـودند. ساعتی صحبت شد. محمـد حسن خان، یـوزباشی پدر محمدعلی‌خان در کربـلا مانده است‌که بعد بیاید. حاجی آقا بابای حکیمباشی هم ناخوش بـود در کـربلا مـاند. رضاقلی‌خان قـزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی هم مانده است. آقا سید صادق مجتهد کربلا تشریف دارند، بعد خواهند آمـد.

روزدوشنبه بیست وپنجم رمضان

امروزدر مسیب اتراق شد. صاحب‌دیوان‌ازاصفهان بارخانه پیشکش فرستاده بود. آدم امام جمعهٔ اصفهان‌هم آمده بود. مشیرالدوله از کربـلا آمد. می گفت در شهر کربلا یهودیهادومیخانه باز کرده‌بودند. خلاف تعظیمات‌شعائرالله دیده موقوف کردم. یهودیهارا به‌حبس حکومت‌دادم. بالجمله چهارساعت به‌غروب مانده برای تفرج‌شط کشتی‌بخار کوچک‌را حاضر کردند. باوالی پاشا، معتمدالملک، بعضی پیشخدمتها به‌کشتی‌رفتیم. خیلی به‌تأنی و آرامی‌حرکت می کرد. بوی‌هیزم وروغن

چرخهارا باد به‌سمت‌ما می آورد. سبب صداع شد. به‌منزل برگشتیم. اغلب بارها امشب به بغداد می‌رود. هنگامهٔ غریبی بود. متصل صدای تفنگ می آمد که اهل اردو می انداختند، دفع شر می کردند. عرب هرزهٔ مسیب معروف است. حکیم طولوزون که به‌حله و ذی‌الکفل و بابل رفته بود امروز آمد تفصیل سیاحت خودش‌را نقل می کرد. گفتم آنچه دیده است بنویسد. انشاءالله تعالی در آخر این روزنامه نوشته خواهد شد.

روزشنبه بیست وششم رمضان

صبح زود برخاستم. هـوا ابربود. باران‌هم می آمد رخت پـوشیدم سوار شدم. هوا سرد بود. باروبنه ومردم این‌طرف جسراجماع کرده‌بودند. قدری مایهٔ معطلی شد. از جسرعبور کرده از بازارچه و کوچه‌های کثیف مسیب گذشتیم. در صحرا به‌کالسکه نشستم. به‌همان‌ترتیب که آمده‌بودیم از خانات‌عرض‌راه می گذشتیم. آن‌طرف‌خان‌محمودی به‌ناهار افتادیم. محمدحسن‌خان‌روزنامه‌می‌خواند. طولوزون، معیرالممالک، پیشخدمتها اغلب بودند. حکیم‌الممالک بازناخوش و کسل است. تیمورمیرزاهم باز اظهار نقاهت‌می کرد. می گفت امشب درخان محمودی می‌مانم. بعد از ناهار به‌کالسکه نشستم. راه دوری است. همه را کسل وخسته کرد. در راه زوار زیادی ازخـراسان ومسقط و طهران وغیره به‌کربـلا می‌رفتند. عباس بیک تفنگدار قراباغی باعیالش از طهران می آمد، می‌خواهد به‌مکه برود. محمد رحیم خان سرتیپ‌زند را دیدم تاسرمن رأی همراه است، بعدمی‌رود به‌نجف. ازراه نجد به‌مکه خواهد رفت. دوساعت به‌غروب مانده از خور گذشته به‌اسکله رفتیم که با کشتی به‌بغدادبرویم. حاجی‌جابرخان حاکم محمره‌راکه به‌بغداد آمده‌است معتمد-الملک درخور به‌حضور آورد. احوالات پرسیدم. باکشتیهای خودش ازراه بصره بـه‌بغداد آمـده است. در کشتی محمد علی‌خان، محمدحسن‌خان، معتمدالملک، مشیرالدوله، امین‌السلطان، مهدیقلی‌خـان، آقاوجیه، حکیم‌الممالک، عکاسباشی، عضدالملک، میرزاعلی‌خان، کشیکچی باشی بودند. درکشتی نماز خواندم. چای و عصرانه صرف شد. یک ساعت ونیم ازشب گـذشته به‌عمارت ناصری رسیدیم. آب شط گل آلـود بود. ازین بارندگیهای جدید قدری زیاد شده است. رسیدیم

به‌عمارت نمازمغرب وعشا خواندم. جسر را برای عبور کشتی ماباز کرده بودند. مردم‌را خیلی معطل گذاشت. تانصف شب باروبنه ومردم درکوچه‌های بغداد کهنه مانده بودند. راه عبورنداشتند. گفتند یک دونفرهم درآن اجماع وازدحام با بارو بنه به‌شط افتادند. اما گرفتند کسی تلف نشد. درین راه مسیب خیلی دزدی ودست اندازی ازعربها به‌باروبنهٔ مردم شده بود. یک‌دونفر را زخم زده. بعضی اموال و اسباب مردم‌را به‌سرقت برده‌اند. امروز درراه‌کاظم‌خان فراشباشی‌را دیدم نزدیک کالسکه آمد. خیالاتش سخت پریشان است. گمان ندارم با این حالت علاج‌پذیر باشد. درعبور از جسر مسیب به‌حاجی میرزا علی مشکوة الملک‌هم صدمهٔ غریبی واردشده‌است. درعبور به‌حاجی تنه‌زده ازاسب انداخته‌اند. باضعف وناتوانی قوه برخاستن نداشته. مال وبار زیاد گذشته است وحاجی را پایمال کرده، سرو روی حاجی را درهم شکسته‌اند. آقاحسن رخت‌دار دیده بود. حکایت می کرد که صورت حاجی تمام مجروح است. بینی کج وصورت‌معوج شده است. اطاقهای قصر ناصری بوی رطوبت گچ داشت. شب گیج شدم. صداع سخت عارض شد. درهارا بازمی کردند سرد می‌شد، می‌بستند نم‌ودم‌وبو و رطوبت‌گچ اذیت می کرد. خیلی کم خوابیدم.

روز چهارشنبه بیست وهفتم رمضان

برای خوابگاه شب گفتم درباغ چادر وآلاچیق زدند. ناهاری صرف شد. بعد ناهار به‌عزم زیارت‌کاظمین علیهماالسلام برخاستم. حاجی جابرخان، پسرش میرزامهدی وپیشکارش درباغ بودند دیدم. رفتم زیارت، نماز خواندم. از طهران تلگراف کرده بودند که چند ساعت برف‌وباران باریده است. سبب انبساط شد. در خدمت امامین همامین عرض تشکر کردم. در بازار کاظمین می گذشتم قدری عطر خریدم. والدهٔ شاه درخارج آبادی چادر وسراپرده زده است، رفتم از ایشان دیدن کردم. ازآنجا به‌منزل آمدم. امروز در روضهٔ مطهرهٔ شخصی موسوم به شیخ ابابکر که از سلسلهٔ عرفاست به‌آهنگ غریب و طرز مخصوص از مناقب ائمه می گفت و جست وخیز غریب می کرد ودرفاصلهٔ عبارات گوش خودرا به ضریح

مبارک می‌گذاشت که جواب بشنود. دیـوانگیها می کـرد. می‌گفت به صفحات ایران آمده، شاه مرحوم‌را ملاقات کرده‌ام. حرکات مضحک می‌کرد.

روز پنجشنبه بیست‌وهشتم رمضان

اسب وچادر و آشپزخانهٔ مختصری از راه خشکی به‌سمت مداین فرستادیم. خودمان با کشتی به‌قصد یکشبه تـوقف وملاحظهٔ طاق کسری و زیـارت حضرت سلمان می‌رویم و حرمخانهٔ مختصری هم همراه است، در کشتی کوچکتر موسوم به «آلوس». چهار ساعت ونیم از دسته گذشته بـود بیرون آمـدم. مـریم یهودی دلاله که ایام ولیعهدی خودم در طهران دیده بودم ومدتی است اینجا متوقف است بیرون درب عمارت ایستاده بود. به‌همان ترکیب وحالت دعـا می‌کرد. از بنیه و مزاج او حیرت کردم که درین مدت به‌وضع ظاهر او تغییری راه نیافته زنده وسالم مانده است. در اسکله به قایق نشستم. مدحت پاشا و سایر بامن بودند. وزیر امور خارجه خیال آمدن نداشت. کارهای لازم داشتم اورا هم باخودم به کشتی بردم. مشیرالدوله، معتمدالملک، امین‌الملک، عضدالملک، حکیم‌الممالک، مهدیقلی‌خان، آقاوجیه، حکیم‌طلـزن، عکاسباشی، امین‌السلطان وسایر بودنـد. در اطـاق کشتی نشستم. باد سردی می‌وزید. ناهار صرف شد. آب شط زیاد است و گل‌آلود. از انتهای آبادی بغداد گذشتیم. وزیرخارجه، مشیرالدوله، امین‌الملک حضور آمدند. کاغذهای مفصل میرزا محبعلی که از سرحد به شکوه نوشته‌بود خوانده شد. خیلی طول کشید. کشتی بخار بزرگی هم گفتند از بصره آمد از ما گذشت. بار ومسافر زیاد داشت. من‌مشغول نوشتجات‌بودم ندیدم. هوا سرداست. نسیم‌سردی‌می‌وزید. برای والی‌پاشا خرقهٔ ترمهٔ بطانه خز که در دوش داشتم فرستادم. پوشیده‌بود. یک فروند کشتی بخار که مساوی همین کشتی است که نشسته‌ایم از حاجی جابرخان حاکم محمره از ما گذشت به‌بغداد رفت. بعداز اتمام نوشتجات حکیم‌باشی‌طلزن آمد قدری روزنامهٔ اخبار جنگ فـرنگستان خواند. دو ساعت به‌غروب مانده به ساحل مداین رسیدیم. چادرها را تازه در کنار شط می‌زدند. قایق نشسته به کناره رفتیم. ابـراهیم‌خان نـایب امیر آخور اسب آورد. ساری اصلان و سر کـرده‌ها

سواره ایستاده بودند. اول به‌سمت طاق کسری راندم. چند دراج از جلو اسب پرید، دو قطعه درهوا زدم. حوالی طاق آثار کهنه‌راکه گویا دیواربارهٔ بوده‌است و حالا تل خاک است ملاحظه‌کردم. بنای قلعه و دیوارها تماماً خشت خام است. آجر ندارد. اطراف عمارت محدود به‌شط حصار مدوری داشته است‌که رسم آن باقی است. قدری گردش کرده هیأت ابینه وطرز عمارات را می‌سنجیدم. صحرا بوتهٔ زیاد داشت. سوراخ موش وسایرحیوانات بسیاربود. اسب‌را خیلی به‌احتیاط حرکت می‌دادم. خواستم به‌زیارت حضرت سلمان بروم وقت منقضی بود. درد دندان هم اذیت می کرد. به منزل آمدم نماز خواندم. بعد از شام عضدالملک، محمد علی‌خان، محمد حسن‌خان و غیره به‌حضور آمدند. ساعتی به خواندن روزنامه‌جات و غیره مشغول بودم. نواحی مقبرهٔ سلمان از توابع عزیزیه است و بااین محل چند فرسخ مسافت دارد.

روز جمعه بیست و نهم رمضان

صبح بعدازحمام رفتن سوار شدم. امین خلوت دیروزبا ما درکشتی نبود، ازراه بیابان وصحراآمده است. قوش‌هم برای شکار دراج آورده است. سوارشده با ماآمد. ابتدا به زیارت حضرت سلمان رفته فاتحه خواندم. آداب زیارت تقدیم شد. ازآنجا به ملاحظهٔ طاق‌کسری رفتم. صبح امین‌السلطان را فرستاده بودم‌که آدمی به بالای طاق بفرستند با طناب ارتفاع وعرض وطول دهنهٔ طاق را معین کند. سابقاً به طور تخمین نوشته شد. آنچه به دقت ذرع ومعین کرده بودند ازاین قرار است:

طول فرش‌انداز ایوان	قطر پایهٔ دیوارطاق	قطرپایهٔ درگاه سمت شط
چهل وهشت ذرع	دست‌راست‌هفت ذرع ویکچارک	چهار ذرع ونیم
قطر پایهٔ درگاه	عرض دهنهٔ طاق	ارتفاع طاق
دست‌چپ‌هفت ذرع‌ویکچارک	سی و چهار ذرع ونیم	سی‌ودوذرع

طول درگاه سمت شمال	دهنهٔ پایهٔ طاق ازابتدا تاانتها
شش ذرع	سمت شمال نه ذرع

عرض هردرگاهی سمت شمال
چهار ذرع

عکاسباشی هم «فتگرافی»[1] بناهاواماکن را برداشته بود. بعدازملاحظهٔ طاق به مقبرهٔ حذیفهٔ یمانی وعبدالله انصاری رضی‌الله عنهما رفتم. دریک محوطه است که چند نخل دارد ویکی ازنخیلات را تازه باد شکسته بود. چندنفرخدام ازعرب بودند. فاتحه خوانده بیرون آمدم. به کشتی بازگشت شد. ناهاررادر کشتی خوردمو به‌سلامت و صحت وفراغت ازدرد دندان شکر گفتم. دربین ناهار کشتی ما به کشتی بخار انگلیس که ازین کشتی بزرگتر است و به بصره می‌رفت رسید. گویا شب از اینجا می گذشتند به گل نشسته بود. مسافرزیاد از فرنگی وغیره و بار واسب متعدد در کشتی بود. هرچه جهد می کردند ازگل بیرون نمی آمد. سکنهٔ کشتی مضطرب بودند. ازآنهاگذشتیم. در کناره ازدوریک حواصل[2] نشسته بود. باگلوله انداختم افتاد. خیلی دوربود و با حرکت کشتی گمان نمی‌رفت اینطور گلوله بخورد. آبادی هم نزدیک شد. به ابتدای باغات رسیدیم. بسیار با صفا وطراوت بود. درختهای مرکبات، نخیلات، درختهای سدر[3] که درایران کنارمی گویند خیلی بزرگ و سبز و خرم. آبادی سمت راست که طرف بغداد نو است بیشتربود. از محاذات خانهٔ اقبال‌الدوله می گذشتیم تیمور میرزا و یک نفرفرنگی راآنجا دیدم. از وقتیکه به کربلا ونجف رفتیم وبرگشتیم تا امروز دیگراقبال‌الدوله را ندیده‌ام. گفتند نقاهتی دارد. بالجمله به‌اسکله رسیدیم. از کشتی بیرون‌آمده با قایق به‌اسکله رفتم. حاجی رحیم‌خان خازن الملک، نورالدهرمیرزای نایب ناظر و غیره بودند. کسانی که از راه خشک وصحرا به مداین وقبرحضرت سلمان می‌روند بازناچار درعبور ازشط دیاله محتاج به کشتی هستند، نه‌اینکه بتوانند یکسره با اسب بروند.

1- photographie

۲- اصل: هواسل ۳- اصل: صدر

روزشنبه غرهٔ شوال

عید رمضان است و مثل سنوات قبل درتوضیح عید میان ایرانی و عثمانی اختلاف شده است. ناهاردرتالار قصرناصری خوردیم. پیشخدمتها بودند. تیمور میرزا ازآمدن سامره استعفا می‌کرد که خیال دارم به شهروان بروم. مرخص کردم برود. میرزا علی‌اکبرنایب نظارتخانه هم ازاینجا به‌طهران می‌رود. حکیم‌الممالک نیز به‌واسطهٔ سوء مزاج و ناخوشی به‌سامره نمی‌آید. ازاینجا به طهران خواهد رفت. تیمورمیرزا ازخانهٔ اقبال‌الدوله موزآورده بود مثل خوشهٔ انگور. خود میوه به بامیه شبیه است، قدری بزرگتر،طعم انجیردارد. بعدازناهار سلام عید منعقد شد. حکیم‌الممالک وقهوه‌چی‌باشی باشال و کلاه‌وجبه حاضرشده بودند. حکیم‌الممالک غلیان سلام‌آورد. مدحت پاشا والی بغداد، کمال پاشا، ناظم افندی دراطاق پیش من ایستاده بودند. سایر وجوه و اعیان ملکیه و عسکریه عثمانی، اعیان و اعاظم ایرانی ملتزمین رکاب، قاضی ومفتی، افواج وتوپخانهٔ ایرانی‌وعثمانی همه مرتباً در خیابان صف زده بودند. همه بالباسهای رسمی باکمال نظم، وزیرامورخارجه در سلام مخاطب بود. بعدازختم گفتگوی من آقامحمد نقیب باشی خطبه‌ای که فارسیاًو عربیاً ازمنشات وزیرامورخارجه وخیلی فصیح وخوب تلفیق‌وانشا کرده بودخواند. بعد ازنعت حضرت رسالت پناه وخلفاء راشدین دعای سلاطین اسلام را معاً بیان کرد. اینطورمجلس «سلام ملمع» هیچوقت منعقد نشده بود. خیلی خوب گذشت. بعدازاختتام سلام به زیارت کاظمین علیهماالسلام رفتم. نمازخوانده درگوشهٔ ایوان طلای خودمان نشستم. یوسف بیک قهوه‌چی‌باشی والدهٔ شاه چای آورد. خلاصه بیرون‌آمده سوارشدم. امروزهم علاوه برانعامات سابق به‌خدام انعامی داده شد. بعدازورود منزل معیرالممالک در تالار قصرناصری بعضی جواهرات و اسباب از تجاربغداد به حضورآورده بود خریداری شد. میرزاهادی معدل پیشکارمشیرالملک از فارس آمده پیشکش و عریضه‌آورده بود به‌حضورآمد. با همان کشتی از بصره آمده است که‌روزرفتن به زیارت حضرت سلمان‌آمد ازکشتی ماگذشت. جلال‌شاه پسرآقاخان هم جعبه‌تفنگ خوب گلوله‌زنی‌ولولهٔ ساچمه‌زنی دریک جعبه پیشکش آورده بود. خوب تفنگی است. عکاسباشی آلبوم بزرگی ازعکسهای اسکندریه و

مصروسوئز[1] ازشخص عکاس فرنگی گرفته آورده بود ملاحظه کردم. تا یک ساعت ازشب گذشته میرزاعلی خان، حکیم الممالک، مهدیقلی خان، عکاسباشی بودند. بعد ازنمازرفتم شام خوردم. بعدازشام آتشبازی مختصری کردند. امروز به عباس میرزا یک نشان تصویر با خلعت داده، یک شال و یک حلقه انگشتر هم برای مادر عباس میرزافرستادم. امروزمشیرالدوله هم بەوزارت عدلیه اعظم ووزارت وظایف و اوقاف منصوب شده، جبهٔ شمسهٔ مرصع ویک حلقه انگشتر برای او فرستادم.

روز یکشنبه دویم شوال

امروزباید ازبغداد بەسمت سامره حرکت کنیم. راه امروزرا شش فرسنگ می گویند. اول گفتند به نیکچه منزل خواهد شدکه ازتوابع بغداد و اعظمیه است. ثانیاً منزل را دخاله قرار دادند که قدری بالاتر از نیکچه است. درا سکله به قایق نشسته بەکشتی بخاررفتیم. ازراه آب به منزل برویم بەراحت نزدیکتراست. مردم و بارها ازساحل سمت راست شط به راه خشکی رفتند. بەکشتی رسیدیم. میرزا علی خان، محمدحسن خان، میرزا محمدخان، موچول خان، خازن‌الملک، معتمد-الملک، مشیرالدوله، امین‌السلطان، محمد تقی خان، کشیکچی باشی، عکاسباشی، محقق، دهباشی، قهوەچی‌باشی، پسرامین‌الدوله بودند. قدری درکشتی مکث شد. عباس میرزا آمد مرخص شد. با قفه به منزلش مراجعت کرد. پنج ساعت از دسته گذشته بودکه کشتی حرکت کرد. ازسواحل کاظمین(ع) وامام اعظم وفرجات غالباً سمت راست شط که شمال شرقی است آبادی داشت. با چرخ ودلو به حرکت اسب آب می کشیدند. خانوارونخیل و زراعت بود. سمت دیگر شط کمتر آبادی داشت. والی‌پاشا باگلوله درمیان یک دسته قاز که درآب بودند یک قازصیدکرد. کشتی را قدری نگاه داشته قایقی رفت قاز را آورد. مرغ زیاد ازهرنوع روی آب بود. حاجی شهاب الملک و سوارهاش راکنارشط دیدم. ازآنها گذشته به فاصلهٔ زیادی مهدیقلی خان، آقاوجیه، میرزا عبدالله، محمدعلی خان بیگلربیگی را دیدیم درکناره اسب می‌دواندند. دراج زیادی درزراعتهای ساحل شط بوده است،خیلی

۱ــ اصل: سوز، طبعاً مراد سوئزست نه سوز (شوش)

صید کرده بودند. کشتی به تأنی حرکت می کرد وهرچه می‌رفتیم ازمنزل اثری‌نبود. بالاخره مقارن غروب چادرها دیده شد. اردو به‌وضع خوب کنار شط زده شده است. چراغهادر آب شط عکس داده بود. خیلی روح وصفا داشت. درنیم‌فرسخی منزل در وسط دجله جزیرهٔ طولانی پیدا شده شط را به‌دوشعبه قسمت کرده بود. درنزدیکی‌محل اردوجزیره تمام شد وبازتمام دجله درکمال وسعت جریان داشت. کشتی ازمحاذات سراپردهٔ ما خیلی گذشت. قایق آوردند. والی‌پاشا، مشیرالدوله، امین‌السلطان با من به‌قایق آمدند. رفتم دم سراپرده پائین آمدیم. الحمدلله بسیار خوش گذشت.

روزدوشنبه سیم شوال

به‌غازانیه می‌رویم. چهارفرسنگ‌ونیم راه بود. یعنی‌ازروی آب این مسافت به نظرمی‌آمد. ازخشکی وخط مستقیم باید نزدیکتر باشد. صبح سوار قایق شده به‌کشتی رفتیم. پاشا، مشیرالدوله و اشخاص دیروزی همه بودند. محمد تقی خان به‌علاوه مهدیقلی خان، آقا وجیه، میرزا عبدالله، مجدالدوله، معیرالممالک دوستمحمدخان، عضدالملک بودند. پنج ساعت ازدسته‌گذشته حرکت کردیم. دو ساعت ونیم به‌غروب به‌منزل رسیدیم. طرف راست دجله امروز بازآبادتر است. سمت چپ کمترآبادی دارد. اول به‌آبادی منصوریه رسیدیم. خیلی آباد بود. نخلستان زیادی داشت. بعد به سعدیه، بعدازآن به‌منزل که غازانیه است. این آبادیها به‌یکدیگرمتصل نیست. در فاصلهٔ هر فرسخ یک آبادی است و هرآبادی امتدادی دارد. به عادت ایام گذشته ناهاری صرف شد، بحمدالله از روی اشتها و سلامت. محمدحسن‌خان روزنامه خواند. مجدالدوله قصیدهٔ خوبی گفته بودآورد خواند. به دلخوشی وراحت به‌منزل رسیدیم. کشتی محاذی سراپرده به‌کناره متصل ایستاد. بی‌منت قایق پیاده شدیم. بعداز ورود منزل نماز خواندم. باز نیم‌ساعت به غروب مانده به قایق نشستیم. محمد حسن‌خان، عکاسباشی، آقا حسن نایب قهوه‌چی‌باشی بودند. آن‌طرف شط رفتم. پیاده قدری گردش کردیم. باز سوار قایق شده به چادر برگشتیم.

روز سه‌شنبه چهارم شوال

امروز منزل خان نجـار وشش فرسنگ مسافت است. صبح شهاب‌الملک کاغذی فرستاده بود که علیقلی خان آجودانباشی افشار که به قصد مکه مرخصی گرفت و در کربلا مانـد به صدمهٔ جزئی که ازپله افتاده بود فوت شده است. پنج ساعت ونیم از دسته‌گذشته سوار کشتی شده راندیم. یک ساعت ونیم به غروب مانده وارد منزل شدیم. چون رودخانه اعوجاج دارد دیر رسیدیم. خلاصه خیال شکار داشتم، سواراسب شدم قدری راه راکج کرده به صحرا رفتم. به بوته‌زاری رسیدیم. دراج زیادی پرید. نایب ناظر، محمد ابراهیم‌خان وسایر قوشچیها، امین-خلوت، سایربودند.چند دراجی صید شد.خوکی هم بیرون آمد.چند سواری‌عقب کردند نتوانستند کاری بکنند. جلواین بوته‌زارها«کال» بزرگی بود.آنطرف زمین پست‌وبلندی زیاد داشت.ازآنجاگذشته به‌جلگهٔ صاف کبیرمانند رسیدیم. بادسردی ازپیش‌رومی‌وزید. همه پیشخدمتها و حسام‌السلطنه و سایربودند. سردی هوا و باد خنکی که می‌وزید باعث خستگی شد. به امین‌السلطان گفتم بفرستند کشتی را نگاه دارند. ناهارهم ببرند به‌کشتی. خودم هم تاخته به‌کنارشط رسیدم. کشتی عقب‌مانده بود. قدری تأمل کردیم کشتی رسید. تخته گذاشتند به‌کشتی رفتم. همراهان هم هم‌آمدند. ناهار خوردیم. محمد حسن‌خان روزنامه خواند. عکاسباشی چند شیشه عکس انداخته بود درکشتی به‌کاغذ نقل‌کرد. منتخبات اشعار شیخ راگفتم میرزا علی‌خان می‌نوشت. تفنگ زیاد بـه‌مرغ سقا و قاز و غیره انداختم نخورد. سمت راست شط ایلات عرب خیلی بودند. سیاه چادرو کپرداشتند و همه جا با چرخ و گاوواسب آب می کشیدند. لکن خانه واشجاردیده نشد. سمت‌چپ هم چرخ‌آب‌و عشایر اعراب بودند. طرف راست بالنسبه به سمت چپ ارضاً ارتفاعی داشت و رفته رفته طبیعت زمین تغییر کرده وسنگ وریگ پیدامی‌شد. دریک فرسخی‌خان نجارجمعی را دیدم‌که با قفهٔ خودشان و بار ومالشان را عبور می‌دادند. با دوربین نگاه می کردم میرزا بزرگ‌خان‌کارگذار سابق بغداد را شناختم. راهی است‌که از سمت‌کاظمین(ع) می آیند و درمحل موسوم به دجیل منزل می کنند. عصر به منزل آمدم نمازخواندم. چای صرف شد. دراردو دراج زیاد زنده‌گرفته بودند. اراضی

منزل سنگلاخ و ریگ‌بوم است. راه این منزل ازخشکی دره و ماهور زیاد داشته است وازنهر موسوم به اعظمیه[1] عبور می‌شده است که درفصل بارندگی ازسمت جبال سرحدیه آبی به‌این نهرجاری می‌شود. عربها مکشوف العوره مردم راازآب عبورمی‌دادند. عشایرعرب که چادرهای آنها امروز دوطرف شط دیده شد بوفراج ازطوایف‌عشیره‌العزه، عشیرهٔ خسرج، بوجواری، مسعود، جبور.

روزچهارشنبه پنجم شوال

امروزباید به‌سامره برویم. می گویند ازخشکی شش فرسنگ راه است.از سراپرده بیرون‌آمده به‌کشتی نشستم. اشخاص دیروز به‌علاوه حسام‌السلطنه، وزیر خارجه،مجدالدوله، میرشکاربودند. همه‌جا دوطرف راه عشایرعرب ساکنند.تقریباً در چهارفرسخی سمت راست آثار بزرگی از قلعه وباره و عمارت به‌نظر آمدکه خراب شده، ریخته اثری باقی است. پرسیدم گفتند جالسیه یا جالوسیه از بناهای خلیفه هارون الرشید است وپیش ازین آثار کاروانسرائی قریب به شط دیدم.گفتند خان مرزاقچی است‌که زوارمنزل می کنند. امروزجزیره وشعبات درشط زیادبود. سمت راست جزیرهٔ کوچکی بود که به خشکی هم راه داشت. نورمحمد خان پیشخدمت از بالای کشتی دراجی نشان داد. از توقف درکشتی خسته شده بودم، گفتم کشتی را نگاه‌داشت. تخته‌گذاشتند به خشکی گذشتم. جمعیتی با من‌آمدند. معیرالممالک، امین الملک، محمد حسن خان، آقا وجیه، میرزا علی‌خان، محقق، ناصرقلی‌خان، میرشکار، عضدالملک، عکاسباشی، امین حضورآمده بودند. مقارن این حال مهدیقلی خان و عبدالقادرخان سرتیپ از صحرا پیدا شدند. درین صحرا بوته‌های شورکه مخصوص کبیر است و درختهای گز بقدری است‌که پیاده درآن پنهان می‌شود. مثل اینکه غلامعلی‌خان را گفتم دراج بپراند خوك بزرگی از زیر بوته بیرون دوید. تفنگ چارپاره زن از میرشکار گرفته انداختم دور شده بود نخورد. قدری درکناره راه رفتم. کشتی از ساحل دور رفته به قایق نشستم. امین حضور، عکاسباشی، دهباشی با من آمدند. سایر در ساحل معطل ماندند. قایق بزرگی بردند که حضرات را به‌کشتی برسانند. قایق به کناره متصل نشد.

۱ــ اصل: عظمیه (طبق ضبط صفحهٔ ۱۴۷ و ۱۵۹ به اعظمیه چاپ شد).

قایقچی یک‌یک را به دوش می کشید به قایق می‌انداخت. جریان آب هم طوری بود که قایق متزلزل بود ودرمحل خطر. از کشتی طناب انداختند قایق را محکم بستند کشیدند. حضرات به‌افتضاح خودشان را به کشتی رساندند. وضع وحالت مضحکی بود. بالجمله امروز در بین راه نزدیک همان قلعه خرابهٔ جالسیه در شط آثار پل قدیم پیدا بود وهنوزچند پی آجرین درسمت راست شط باقی است واین قسم آثار که غالباً از عهد عباسیین مانده به فاصله‌های مختلف جالسیه را به سامره متصل می کند. یک ساعت بیشتر به‌غروب باقی نبود که در کنار دجله برج کهنهٔ بلند کم قطری دیده شد و آب شط به دوشعبه منقسم و جزیره‌ای درمیانه حادث گردید. کشتی ما در ورطهٔ تردید افتاد که از کدام شعبه حرکت کند. هردوسمت را امتحان کرد. درهردوشعبه انحدار وتندی آب ونزدیکی سطح زمین و کمی عمق قریب به مساوات بود. بالاخره ازشعبهٔ سمت راست کشتی به حرکت آمد و غافل از اینکه کشتی به‌خشک رانده‌ایم. به‌فاصلهٔ اندک.صدائی باجزئی تزلزل از کشتی برخاست و برجای ماند. تقریباً نیم ساعت به غروب مانده بود که بی‌حرکت ماندیم. از اطاق مخصوص خودم بیرون آمده به‌سطح فوقانی کشتی که مجمع اعیان عثمانی و ایرانی بود رفتم. کپیتان وعملهٔ کشتی جهدها کردند. تدبیرها به‌کاررفت هیچ علاج سودمند نیفتاد وهمچنان کشتی ینقلب یمیناً وشمالاً از پیش رفتن و پس نشستن عاجز بود. این نقطه که پای در گل مانده‌ایم یورت یک‌زمره اعراب بدوی است و بیچاره‌ها آنقدربی‌مؤونه[1] وتنگ معیشتند که نتوانستند مردم کشتی را یک‌شبه آذوغه بدهند. مردم غالباً در کشتی گرسنه مانده‌اند. من خود از بالا به اطاق خودم برگشتم. اول غلامعلی خان و بعد از اوآقا رضای دهباشی را با قایق به کناره فرستاده پیاده به سامره روانه کردم که حالت کشتی را به اردوخبر بدهند اسب بیارند. دراطاق بعد ازادای فریضه شام خواستم. بحمدالله تعالی با نان‌و کباب جوجه وتخم‌مرغ آب‌پز تغذیه شد وحالا که سه‌ساعت ازشب گذشته است در اطاق کشتی اتفاقات و حالات امروز را تا این ساعت نوشتم. هنوز صدای طناب و زنجیر وآمد شد عمله وآواز ضعف وشدت بخار و صدای چرخها متصل شنیده می‌شود. علامت نجات نیست. درکشتی جزئی حرکتی به‌هم رسید، لکن برای این بود که زود در همین نزدیکی

۱ـ اصل: معونت

سخت‌تر و محکمتر به گل بنشیند. دراین هنگام ازساحل شط صدا برخاست. ابراهیم خان نایب امیرآخور برای من اسب آورده بود. برای حاضرین کشتی هم آمده مال سواری آورده‌اند. غلامعلی‌خان هم برگشته است با محمد علی‌خان مسلح و با تفنگ وارد شد. مسافت را پرسیدم. گفت ازاینجا تا محل اردو سه‌فرسخ است. به تصور بعد مسافت وانقضای وقت وموقع عزیمت رفتن را فسخ کردیم. عزم رحیل به اقامت بدل شد. گفتم حسام السلطنه به اردو برود به مردم اعلام کند که در کشتی ماندیم، صبح می‌آئیم. اسبها را هم قرار شد در همین اوبهٔ اعراب تا صبح نگاه دارند. بااینکه پنج‌ساعت ازشب گذشته ودر کمال خستگی بودم باز رفتن به اردو را به‌هرملاحظه راجح دیدم و ثانیاً قایق فرستادم. آوازدادند که اسبها را برگردانند باز هنگامه درگرفت. های و هوی غریبی شد. اسبها را تا پای پلهٔ کشتی آوردند. همه سوارشدند الابعضی که نیامده‌اند. من به‌قایق نشستم به‌کناره رفتم. اسب آوردند سوارشدم. هوا سرد بود. سرورو را پیچیدم. برای روشنی ونمایندگی راه بعضی فانوسهای کشتی را باما آوردند و همینطور تا منزل همراهان چراغی در دست داشتند. در راه باحسام‌السلطنه صحبت می‌کردم. ماه درشرف غروب ودرافق‌شعاع مختصری داشت. نسیم سرد می‌وزید. دردست‌وپا سردی نسیم‌وهوا حس[می‌شد]و قدرت نگذاشته بود. ابراهیم خان نایب امیرآخور بایک نفر عرب در جلو بلدی می‌کردند. ابتداء به‌سمت شمال حرکت می‌کردیم تا به‌جاده رسیده به‌طرف‌مغرب منحرف شدیم. بلد عرب را هم انعام داده مرخص کردم و همچنان می‌راندیم تا چراغی از دور نمودار شد. به‌احتمال اینکه اردو ومنزل است مشعوف بودم. نزدیکتر رفتنم چراغ را متحرک دیدم. پیشتر آمد. معلوم شد آقا رضای دهباشی است وبرای‌من شام ورخت‌خواب آورده‌است. ما را دید برگشت. پرسیدم از راه چه‌مانده وتا منزل چه‌قدر باقی است؟ گفت دوفرسخ کمتر است. بیان‌او برجهد و تعجیل افزود که ازگذشتن موقع خواب بسیار خسته بودم. خلاصه‌راندیم تاآبادی شهر دیده شد. اول بنائی که دیدم برج متوکل بود که درتاریکی شب ازکنار راه درطرف راست رؤیت می‌شد. بنای عظیم مرتفعی است. ازآنجا گذشته ازکنار قلعه گذشتیم. در ساحل دجله اردو وسراپرده زده شده بود. هشت ساعت از شب گذشته به منزل وارد شدم ودرین نیم‌شب هنگامه‌ای از نبودن آذوقه وعلیق برپا

بود. این یکشبه سامره و منزل خان نجار به مردم خیلی سخت گذشته است. کاه خرواری بیست تومان یا بیشتر به دست نمی‌آمد. سایر چیزها را به همین قیاس می‌توان معلوم کرد.

روز پنجشنبه ششم شوال

صبح با کمال کسالت دیرگاه از خواب برخاستم. خستگی دیشب و بی‌خوابی و حرکت بی‌هنگام از کشتی هنوز باقی است. ناهار در منزل صرف شد. بعد از ناهار به قصد زیارت بیرون آمدم. تا دروازهٔ شهر به‌طور خیابان اردو افتاده چادر زده‌اند. از اردو نالهٔ گرسنگی و درماندگی به‌آسمان رفته، هیچ چیز به دست نمی‌آید. هنگامهٔ غریبی است. مدحت‌پاشا و سایر هنوز در کشتی مانده‌اند. شاکربیک نایب والی به اتفاق مشیرالدوله آمده است اما کاری ساخته نشده، چیزی یافت نمی‌شود. مقدماً گویا برای اردو چیزی تدارک نکرده بودند. از گفتگو و دوندگی کارگذاران این بلد هیچ اثری مترتب نیست. به هر حال وارد قلعه شدیم. فضایی مخروبه است. سکنهٔ قلیل دارد که تقریباً از سیصد خانوار عدد آن نمی گذرد. مردم تنگ معیشت بی‌بضاعت هستند. خانه‌ها خیلی محقر و مختصر، کوچه‌ها تنگ و کثیف است. درانتهای کوچه‌ها ویک محوطه که وسعت آن نسبت به آن کوچه‌ها نمایش میدان وسیع داشت وارد صحن مقدس شدیم. گنبد عسکریین علیهما السلام که خود خدمت طلای آن را مباشر بودم خیلی باشکوه و با جلوه بود. صحنهای اینجا که سه محوطه است دو بزرگ و یکی کوچکتر به توسط شیخ عبدالحسین مجتهد از جانب من تعمیرات شایسته شده است. آقا سید علی کلیددار و معدودی خدام با علما و آدابی که دارند استقبال آمدند: آقا شیخ محمد برادر مرحوم شیخ عبدالحسین و آخوند میرزا محمدباقر پسر مرحوم ملازین‌العابدین سلماسی که سالهاست در سامره مجاورت اختیار کرده بودند. باآداب زیارت به روضهٔ مطهره وارد شدیم. نماز خواندم بیرون آمده به مقام غیبت حضرت صاحب‌الزمان صلوة‌الله علیه رفتم. اولا گنبدی کاشی کاری از بناهای مرحوم محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاهان است و این گنبد در شبستان مسجدی است که شخص اول وارد می‌شود. داخل مسجد را با گچ

ساده سفید کرده‌اند. ازین مسجد دری است که با پله به پائین رفته به فضایی دیگر که هم مسجد زنانه و مردانه است می‌رسد. بعد از آن فضای کوچکی است که از سمت جنوب چند روزن برای روشنائی به بیرون دارد و در منتهای این فضا دری است که درعهد الناصربالله عباسی ساخته شده و درسنهٔ ششصد وشش هجری‌است. به‌اعلی درجهٔ امتیازمنبت شده و درصناعت نجاری ازنفایس روزگار است. بااینکه این همه زمان بر آن گذشته و درمرور دهور به‌حفظ ونگاهداری آن هیچ اعتنا نشده بعضی جاهای آن را شمع و آتش گذاشته‌اند هنوز مثل بهترین جواهر جلوه‌گر است. دراطراف درتاریخ آن منبت شده بود. به میرزا علی‌خان گفتم با روشنی چراغ شرح آن را خواند ونوشت. این است که درین روزنامه ثبت می‌شود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. قل لااسئلکم علیه‌اجراً الاالمودة فی‌القربی و من یقترف خسةً نزد له فیها حسناً ان‌الله غفور شکور، هذا ما امربعمله سیدنا ومولانا الامام المفترضة طاعته علی جمیع الانام ابوالعباس احمد الناصرلدین‌الله المبین امیرالمؤمنین وخلیفة رب‌العالمین، الذی طبق‌البلاد احسانه و عدله وغمرالعباد بره وفضله، قرن‌الله اوامره الشریفة بالنحج والیسر وجنوده بالتأیید والنصر، جعل‌لایامه المخلدة حداً لا یلوی جواده ولرایته‌الممجدة سعداً محتوماً بزیادة فی عزتخضع له‌الاقدارفیطیعه عواصیها وملک تخشع له‌الملوک فتملکه نواصیها و یتولی‌المولوی‌الحسین‌ابن‌سعدالموسوی، الذی‌یرجوالحیاة فی‌ایامه‌المخلدة ویتمنی‌انفاق‌عمره‌فی‌الدعاء لدولته‌المؤیده، استجاب‌الله له‌دعوته فی‌ایامه‌الشریفة السنیةمن سنة ست وستمائةالهلالیة.

این در چندان بزرگ نیست. هیئت آن هلالی و دراضلاع آن دو صفحه خارج ازسطح اصلی‌شده. یک حاشیهٔ خط ثلث ومتن آن اسلیمی‌نازک دارد. سایر را به طرزهای مختلف منبت کرده‌اند واین فی‌الحقیقه چارچوب وپنجره‌ای است.

وسط آن دری است که وارد یک فضای کوچک محقری می‌شود. اینجا را آقاشیخ محمد کاشی کرده‌است و به اسم من رقم شده. چراغی افروختند وارد آنجا شدم. درسمت قبلی این فضا چاهی است. دور آن را با سنگ مرمر فرش کرده‌اند. محل غیبت کبرای خاتم‌الائمهٔ علیه‌السلام اینجاست. عمق چاه منتها دو ذرع است. بوی خوشی از آن ساطع بود. سرچاه دو رکعت نماز خواندم. گفتند که مردم بی‌ادبانه به چاه می‌روند خاک برمی‌دارند. به آقا شیخ محمد گفتم شبکهٔ مطلائی بسازد در سر چاه نصب شود. مانع این گونه بی‌ادبیها باشد. بعد از نماز و دعا بیرون آمدم. برای ملاحظه وسرکشی تعمیرات به بام رفتم. طلای گنبد وتعمیرات، همه خوب شده. قدری هم وضع شهر و آثار کهنهٔ اطراف را ملاحظه کردم. پائین آمده، حسام‌السلطنه و مشیرالدوله را برای قرارداد امر آذوغه خواستم. صحبت کنان از دروازهٔ دیگرشهر که به‌سمت شمال‌است بیرون آمدم. ازمحاذات خانه‌ای که حاجی صالح کیه تاجرمعروف ساخته وبرای آمد شد زوار وقف کرده وخانهٔ خوبی است گذشتیم. درآبادی سامره گویا این‌عمارت اولین‌بناست. درخارج قلعه آثار و رسوم برجها وقلعجات وعمارات بسیار است. اول بنائی که به قلعهٔ حالیه شهر اتصال دارد بنای مرتفعی است که به متوکل عباسی نسبت می‌دهند. منارهٔ ضخیم وبلند است که از پائین مخروطی ساخته‌شده. راه آن را ازسطح خارج به مارپیچ بالا برده‌اند. رفته رفته باریک شده درسر آن طاقی به هیئت تخت فیل ساخته‌اند. راه این مناره ده مرتبه دور زده بالا می‌رود، و آنچه مذکور است سواره با اسب و قاطر بالا می‌رفته‌اند. با وسعت راه ومتانت بنا جای انکار این قول‌نیست. واگربالمثل روزی به امتحان اسب وقاطر بالا برده باشند ممکن است، لکن درمحلی که ارتفاع آن برای سیاح پیاده وحشت‌انگیزاست عبور وصعود مال به‌نظر مشکل می‌آید. فاصلهٔ هرمرتبهٔ این مارپیچ به دیگری تقریباً ده ذرع تمام است و ازبالای همه سمت‌خوب دیده می‌شود. جمعی مردم به‌تماشا بالا رفته بودند. همین که ما رسیدیم پائین آمدند. خواستم خودم بالابروم، دومرتبه هم‌طی کردیم. عضدالملک، میرزا علی‌خان، آقا وجیه، اسحق‌خان هم بامن بودند. ازسطح راه مروراً آجرها شکسته وریخته است. پست وبلند وبعضی جاها تنگ شده. بعلاوه حرکت مستدیر هم مستلزم دوران سر وگیجی است. تا بالا رفتن صعوبتی داشت. درهمان مرتبهٔ دوم نشستم. عکاسباشی

حاضر بود عکس می‌انداخت. عکس ما را درهمان مکان که نشسته بودم برداشت. قدری همانجا نشسته اطراف را با دوربین ملاحظه کردم. چای وعصرانه صرف‌شد. پائین آمده به اردو برگشتم. محمد رحیم‌خان سرتیپ زندآمده بود. اجازهٔ زیارت مکه می‌خواست. مأذون ومرخص شد.

جمعه هفتم [شوال]

صبح سوارشده به سمت خرابه‌ها و آثار کهنهٔ سامره که بیشتر درشمال و مغرب سامره است رفتم. هنوز درکار آذوغه وعلیق اردو نتوانسته‌اند قراری بذهند. مردم ازین جهت پریشان وخودم کسل بودم. غالب ملتزمین اردو اضطراراً زواید مال و آدم خودشان را یا ازسمت قراتپه به قصرشیرین فرستادند یا به یعقوبیه و شهروان برگردانیدند. بالجمله اول عمارتی که دیدم اثرقلعه وشهری است که هنوز می‌توان وضع بیوتات و هیأت آن را معلوم کرد. درین میان بعضی عمارات باقی است ازجمله طاق وکریاسی به طرز طاق کسری است. نه به‌آن ارتفاع و وسعت اما به‌آن سبک ونمونه ساخته‌اند. در دوفرسنگ مسافت دو قلعهٔ دیگر بود که در محل مرتفعی مشرف به دجله ساخته شده. دیوار وبروجش برقراراست. تا این دو قلعه هم به فاصلهٔ مختلف آثار قلعه‌ها و عمارات خراب زیاد بود. قریب به این دو قلعه در دجله شعبات به هم می‌رسد. طبیعت ارضی تغییر کلی یافت. سنگ در زمین بیشتربود. و انحدار آب و کمی عمق آن بیشتر محسوس می‌شد. درکنار یکی از شعبات شط برای ناهار پیاده شدیم. پیشخدمتها بودند. ازسامره به اینجا آمدوشد زیادبود. درقریهٔ موسومه به‌ساس[1] که درنزدیکی‌ناهار گاه‌ماست کاهی‌سراغ کرده‌اند. «همچون برآب شیرین غوغای کاروانی» هنگامه‌ای برپا بود. مشت کاه مثل دستهٔ‌گل دست به دست می‌گشت. بعد ازناهار سوار شدم. سمت بالای شط هرچه به نظر می‌آمد آثار قلعه و رسوم عمارات بود. اینجاها از دجله می‌توان بااسب عبور کرد. گذرگاه معین دارد. جزیره‌ای درمیان شط دیدم وسیع ومشجر، یعنی درخت‌گز و بوته زیاد داشت. احتمال دادم که دراج وتیهو داشته‌باشد. به‌آن سمت رفتیم. تیهو و دراج زیاد پرید. چند تا با تفنگ زدم. عبدالقادرخان سرتیپ و دیگران قوش

۱ــ ظاهراً «ساسی» مذکور درمتون جغرافیائی قدیم است.

می‌انداختند. دراج و تیهو زیاد صید شد. یک تیر تفنگ به موقع هم انداختم برای تیهو روی اسب کج شدم به عقب. تفنگ روی استخوان بازو بود صدمه زد. دستم دردآمد. دیگر تفنگ نینداختم. قدری تفرج کرده در ساحل شط نماز خواندم. عکاسباشی چندصفحه عکس ازما وهمراهان انداخت. عربی دومشک را باد می کرد، سرش را می بست، کشتی‌فوری می‌ساخت، مثل وزغ[1] روی آب می‌افتاد، عبورمی‌کرد. گفتم عکاسباشی عکس عرب را هم انداخت. خلاصه سوار شده از سمت آبادی ساس والحاوی به منزل مراجعت کردیم. مقارن مغرب وارد اردو شدیم. والدهٔ شاه ومعتمدالملک وسایر که ازعقب می آمدند و در کشتی‌موسوم به«آلوس» بودند، متعاقب کشتی ما خیلی سخت به‌گل دچارشدند. قایقی هم که در کشتی بود شکست. مراودهٔ آنها با ساحل قطع شد. در کشتی بی آذوغه مانده خیلی زحمت دیده بودند. بالاخره با یک قفه‌که اتفاقاً پیدا شده بود به‌کناره آمدند. امشب به سامره رسیدند.

روزشنبه هشتم شوال

امروز از سامره‌کوچ می‌دهیم وفی‌الحقیقه امروز به سمت طهران عزیمت می‌شود. صبح حمام رفتم. حکیمباشی طلزن آمد داستانی ازمعطلی خودشان ووالدهٔ شاه در کشتی‌موسوم به«آلوس» که متعاقب کشتی ما به‌گل‌نشسته بود حکایت‌می کرد که به‌کلی دستشان ازساحل گسیخته ویک شب و روز معطل مانده بودند. بالاخره به استعانت یک قفه‌که اعراب آن نواحی آورده بودند به ساحل آمدند. دیروز والدهٔ شاه به سامره وارد شد. خیلی سخت وبدگذرانیده بودند.

بعد ازحمام به‌قصد زیارت سوارشدم. اول به«مقام‌غیبت»رفتم. حسام‌السلطنه، مشیرالدوله، وزیر امورخارجه، پاشاها با من بودند. درسر چاه دو رکعت نماز خواندم. میرزا علی‌خان کتیبهٔ اطراف در را می‌خواند، تاریخ آن را تعیین‌می کرد. بعد ازنماز و تقدیم شرایط زیارت بیرون‌آمده به زیارت امامین‌همامین عسکریین علیهماالسلام رفتم. ضریح امامین(ع) فولاد وازبناهای شاه سلطان حسین صفوی و

۱ــ اصل: وزق

خیلی ممتاز است. دریک ضریح فولادی اول مرقد امام علی‌النقی علیه‌السلام‌است. دویم مرقد امام حسن عسکری(ع) است، سوم قبر نرجس خاتون مادر حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام است. درضلع شرقی ضریح فولاد ضریح دیگر برنجی است که حلیمه خاتون دختر امام‌محمدتقی‌علیه‌السلام مدفون است. بنای این گنبد و بقعه از مرحوم احمد خان دنبلی است. داخل بقعه را محمدعلی خان هندی که از نوابان لکناهور است آیینه‌بندی ممتاز کرده است. گنبد کاشی مقام صاحب‌الامر علیه‌السلام ومسجد وشبستان آنجا ازبناهای محمدعلی‌میرزا است. کاشی‌کاری صحن و طاق‌نماها و دومناره وطلای گنبد مطهر ازتعمیراتی‌است که مرحوم شیخ‌عبدالحسین مجتهد ازجانب ما متصدی بوده‌است. یک چهل‌چراغ با مصارف روشنائی‌سالیانه من پیشکش شده، در رواق آویخته است. قندیل وچراغ دیگر نیست. درین روضهٔ مطهره مثل سایر مشاهد نذورات و معلقات نیست. زینت آن خیلی کم است. خلاصه بیرون آمده سوار شدم. درخارج قلعهٔ سامره به‌کالسکه نشسته راندیم. منزل امروز خان نجار وگویا شش فرسخ کمتر یا بیشتر است. بعد ازطی یک دوفرسخ به ناهارپیاده شدیم. پیشخدمتها وسایربودند. درعرض راه به یک دسته زوارتصادف شد. بیشتر اهالی شیراز وبعضی متفرقه بودند. پس ازصرف ناهار همچنان باکالسکه می‌رفتم تا آثار قلعهٔ جالسیه نمایان شد. اسب خواسته سوارشدم. ازمیان قلعه عبور افتاد. وسعت قلعه تقریباً مساوی‌ارگ طهران‌است. حصار وبرجهای آن باقی‌است و ازعمارات وضع و اسلوب آن را معلوم می‌توان کرد. همین‌که ازآثار و رسوم قلعه گذشتیم بوتهٔ درختها[ی] گز درصحرا بیشترشد. انبوه درخت وبوته‌حالت‌جنگل داشت. دراج وتیهو زیاد برخاست. به‌قصد شکار دراج رفتم. دهباشی جلو می‌رفت. بغتةً خودش را کنار کشید فریاد کرد. دیدم گرازی‌بیرون آمده به سمت من می‌آید. با دولوله تفنگ ساچمه که در دست داشتم خیلی نزدیک انداختم نیفتاد. گویا ساری‌اصلان وسایر هم تفنگ انداخته بودند. ازشط گذشته گریخته بود. بالجمله به سمت جاده رانده به کالسکه نشستم. نهر خشک قدیم معروف به نهروان امروز ازیک فرسنگی سامره همه‌جا در سمت راست جاده دیده می‌شد ونتوانستم معلوم کنم که این‌نهر را درچه نقطه‌ای ازشط منشعب کرده بودند. به‌تخمین وقیاس‌باید از جای دور جداکرده باشند. حالا به‌کلی بایر است که هیچ آب نمی‌گیرد وبی‌فایده

مانده است. در کنار همین نهرخشک مقبره‌ای دیدم. تحقیق کردم گفتند قبر ابراهیم ابن مالک است. خان مرزاقچی هم که وسط راه ومیان منزل است در کنار جاده واقع است. آباد است. لکن سکنه ندارد. برای ادای نماز ظهر وعصر در صحرا پیاده شدم. چای وعصرانه صرف شد. مقارن غروب به منزل رسیدیم. چادرها را کنار دجله زده‌اند. شب خسته بودم بعد ازشام زود خوابیدم.

روز یکشنبه نهم [شوال]

غازانیه منزل است. علی‌الصباح بیرون آمده سوارشدم. ازخان نجار گذشته به‌کالسکه نشستم. بعد ازقطع مسافتی درصحرا برای ناهار پیاده شدیم. شکارچیها آهوی زنده آورده بودند. اضطراب می کرد. گفتم آزاد کردند. با وجد ونشاط راه صحرا گرفت. قدغن کردم تازی نکشند، فارغ برود. بعد ازناهار باز به‌کالسکه‌نشستم. جاده به مسیلی افتاد که آب شسته و گود کرده است. سطح آن هموار بود. کالسکه خوب حرکت می کرد. دوطرف این مسیل که نسبت به سطح آن مرتفع است بوتهٔ کاروان کش و بوته‌های دیگر زیاد دارد. قریب دوفرسخ در همین مسیل راندیم. دربن‌بین میرشکار آمد گفت درسمت راست شکارگاهی است. اسب خواسته سوار شدم. قدری رانده ازنهر اعظمیه[1] گذشتیم. آب این نهر به‌هرنسبت به‌آن روز که از کشتی ملاحظه‌کردم خیلی کمتر شده است. از نهرگذشته به جنگل گز وبوته زار انبوه رسیدیم. اراضی این‌طرف نهر را غالباً آب شسته وپست وبلند وناهمواربود. ساری‌اصلان، امین‌خلوت، قوشچیها، پیشخدمتها بودند. دراج زیاد پرید. به‌حساب‌و قیاس نمی‌آمد. قوش ایلدرم را محمد رحیم‌خان آورد به دراج انداختم. گرفت. گفتم سیر کردند. دوقطعهٔ دراج هم با تفنگ زدم. خوک بسیار بیرون می آمد. از هرطرف عقب می کردند. من هم به شکارگراز رفتم. دراج متروک ماند. گراز بزرگی ازنزدیک من بیرون آمد. اسب تاختم تا مسافتی تعاقب کردم، به‌سمتی‌رفت که درخت وبوته زیاد بود. حرکت اسب صعوبت داشت. گرازهم ایستاد. خواستم باگلوله بزنم غفلةً برای اسب من برگشت وچیزی نماند که اسب را مجروح کند. به استادی اسب را عقب کشیده صدمهٔ گراز را دفع کردم وباگلوله زدم که نتوانست

۱– درصفحهٔ ۱۵۰ «عظمیه» آمده بود.

حرکت کند. ابراهیم‌خان نایب وحبیب‌الله خان شکارچی و آقا رضای دهباشی همراه بودند. ابراهیم‌خان در اسب تاختن احتیاط نداشت سخت زمین خورد. اما صدمه به او نرسید. این اراضی را گویا درطغیان دجله آب می گیرد. مثل زمینی که زلزله دیده باشد همه‌جا شکافته وسوراخهای مهیب پیدا کرده است. خیلی به احتیاط می‌رفتیم. نزدیک جاده کالسکهٔ خودم را تفحص کردم. گفتند ازپیش به منزل برده‌اند. ناچار با خستگی همچنان سواره راندیم. باد خنکی می‌وزید. خیلی اذیت کرد. در راه به تخت روان حاجی میرزا علی مقدس رسیدیم. امین حضور وآقاوجیه رفته احوال پرسیدند. مقارن غروب وارد منزل شدیم. خیلی خسته بودم. گفتم حمام گرم کردند. تغییرلباس دادم و رفع خستگی کردم. بعد ازمغرب که نماز خواندم مشغول شام خوردن بودم. کشتی پاشا آمد، ازمحاذات سراپرده گذشت. موزیکان زدند. زحمت به‌گل نشستن ومعطلیها که در رفتن سامره از کشتی دیدم چنان سبب نفرت‌شده که دیدن کشتی‌وحشت‌انگیز است. بعد ازشام عکاسباشی، میرزا علی‌خان، محمدعلی‌خان‌امین‌السلطنه، حاجی‌میرزاعلی‌مشکوةالملک آمدند. حاجی‌میرزاعلی زمین‌خوردن‌خودش‌رادرجسرمسیب و گذشتن‌مال‌وبار ازروی اووشکستن‌وجراحات سروصورتش‌را نقل‌می کرد. هنوزهم‌بینی وصورتش مجروح‌و کج‌است. داستان مضحکی‌بود. شب مهتاب وباصفاست. قدری در کنار دجله‌راه رفتم وبعد خوابیدم.

روز دوشنبه دهم شوال

به یعقوبیه رفتیم. چهار فرسنگ راه بود به کالسکه نشستیم. حسام‌السلطنه، مشیرالدوله، مدحت‌پاشا، سایر بودند. امروز جاده به سمت مشرق منحرف شده از ساحل شط دور افتادیم. صحرا مسطح و راه کالسکه خوب است. محمدرحیم‌خان سرتیپ زند، مصطفی قلی‌خان میرشکار، بعضی دیگر ازین منزل جدا شده به بغداد رفتند که ازسمت بصره یا راه نجد به مکه بروند. دربین راه تیمور میرزا را دیدم که ازآمدن سامره تقاعد کرده همین‌جا مانده بود. قدری صحبت کرد. به‌آبادی معتبری موسوم به علی‌آباد رسیدیم. باغ ونخیل وخانوار زیاد دارد. نهرها وپلها پیش آمد که ناچار اسب خواسته سوارشدم. از کوچه باغها و کنار نهر ده می گذشتم

شتری دیدم که از پل لغزیده به‌نهر افتاده بود. نهرهای این صفحات هم عمیق و انباشته به‌لجن است. بیچاره شتر از حیات نومید و از زندگی مأیوس، گردنی به‌عجز دراز کرده به‌هرسمت نگاه و استعانت می کند. صاحب شتر ازیأس شتر را گذاشته و گذشته بود. خیلی دلم سوخت به حال شتر. رحم آوردم که با دست و پا و گردن به‌این درازی درین مهالک چه‌قدر عاجـز و بی‌دست و پاست. قـدری مکث کردم. گفتم جمعیتی آمدند با طناب و چوب شتر را بستند. معتمدالملک را گفتم بـایستد شتر را به‌سلامت بیرون به‌کشند. آمد و گفت صحیح و بی‌عیب بیرون آورده از مرگ و هلاک نجاتش داده بودند. در خارج آبادی نخلستانی بی‌دیوار بود به ناهار پیاده شدیم. درجزئی مسافت از ناهارگاه نهردیگر پیش آمد. یک پل کم عرض مختصر داشت. جمعیت غریبی شده بود: مرکب ازکالسکه و تخت روان، بارقاطر و شتر، سوار و پیاده. همه می‌خواستند از هم پیشی بگیرند. راه را بسته و خـودشان را معطل کرده بودند. آنقدرمکث کردم که مردم وبارهارا مرتباً ازپل گذراندند. بعد از همه خودم گذشتم. والی‌پاشا هم با چفیه وعقال ایستاده بود مردم را عبور می‌داد. پل دیگرهم دراندک فاصله واقع شده بود. باز به‌همین قسم معطلی ومشقت عبور کردیم. گفتند در سمت‌چپ دراج زیاد است. هوا سرد بـود. خودم خسته بودم. طبعم به‌شکار اقبال نکرد. به‌کالسکه نشستیم روبه‌منزل راندیم. درسمت‌راست‌جاده ده معتبری موسوم به‌حدیبیه واقع بود. درسمت چپ‌کاروانسرائی بود موسوم‌به خان‌کناطر، یعنی قناطر. به‌این تقریب اسم گذاشته‌اند که نزدیک این‌پلها واقع‌شده است. دوساعت‌ونیم به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. معتمدالملک گفت‌باتلگراف از کربلا خبرداده‌اند که علیقلی‌خان آجودانباشی چهارم شوال فـوت شده است، رحمه‌الله به‌قصد زیارت که مانده بود به خانه خدا نرسیده به خدا رسیـد. بالجمله شب بعد ازشام پیشخدمتها آمدند. محمد حسن خان مرخص شد، بـرای عروسی خودش به‌چاپاری کرمانشاهان برود.

روزسه‌شنبه یازدهم شوال

دربعقوبه توقف‌شد. به‌تدارک خستگی وبعضی امورشخصی‌مشغول بودم.

دیروزمدحت پاشامی گفت درعماره‌وبصره وبا بروز کرده وشدتی دارد. درنجف‌و بغداد هم جسته جسته به‌هم رسیده است. خدا حفظ کند.

• روزچهارشنبه دوازدهم شوال

ازبعقوبه به‌شهروان رفتیم. بیشتربنه‌ومال مردم شبگیر کرده اول ونصف‌شب رفته‌اند. عضدالملک و ساری‌اصلان وغلامان جمعی ساری اصلان برای نظم‌عبور مردم وخلوت کردن دوسمت جسرایستاده بودند. آب شط چندان کم شده است که ازهمه‌جا عبورممکن‌است. خلاصه‌ازجسر گذشته به‌کالسکه‌نشسته راندیم. وزیرامور خارجه، مشیرالدوله، مدحت پاشا بودند. شنیدم در هندیه از اعراب طغیانی ظاهر شده نسبت به‌عساکر عثمانی مأمور آنجا در نواحی مسجدکوفه و مقبرهٔ یونس علیه‌السلام که دیده بودم نزاعی کرده‌اند. ایالت بغداد بالضروره برای تأمین آن سمت از بغداد سوق عسکر کرده‌اند. ازین اعراب تبعیت احکام وقبول تنظیمات مشکل است. خاطرمدحت‌پاشا را مشغول این امر دیدم. غالباً ایالت بغداد مبتلای این نوع زحمت است. بالجمله محمدحسین‌خان رئیس قاجار دولو ومحمدرحیم خان رئیس قاجار شامبیاتی آمدند به زیارت مکهٔ معظمه مرخص شدند به‌بغداد رفتند. بعد از قطع مسافتی در سمت چپ جاده به‌ناهار پیاده شدیم. میرزاعلی‌خان بعضی منتخب اشعارنوشت. مجدالدوله و امین‌الملک بودند. مجدالدوله بیانات می کرد. قدری بااوشوخی شد. علی‌بیک تشریفاتچی چند روزناخوش بود ندیده بودم، امروز با نقاهت و ضعف آمده بود. گفتم باز به‌کالسکه بنشیند راحت به‌منزل بیاید. امروزازکالسکه نگاه می کردم قراقوشی یک قمری‌را عقب کرده مثل‌ترمتای که قازالاق صید می کند، بالا برد وپائین آورد، به‌پیش وپس چرخانید، جولانها کرد تانزدیک معبرکالسکه قمری راگرفت. نشسته می‌خورد. کلاغی با ادب تمام‌و خفض جناح آمد پیش روی قراقوش نشست؛ منتظر که از صید او نصیبی برد. وضع صیادی قراقوش وحالت کلاغ خیلی تماشائی وغریب‌بود. عصریک‌ساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. مردم ومال خسته ومانده شدند. قراردادم فردا در شهروان توقف‌شود. شب بعد ازشام حکیمباشی‌طلزن آمد از روزنامجات‌مصور و

غیرمصور انگلیسی ترجمه کرد. ازاخبار جنگ فرنگستان گفت.

روز پنجشنبه سیزدهم شوال

درشهروان توقف شد. وزیرامورخارجه ومشیرالدوله آمدند دربعضی امور گفتگو شد. قرار بعضی انعامات را دادم. بعد از ناهار از مهد علیا دیدن کردم. مجدالدوله و تیمور میرزا بودند. به‌منزل عود شد. به‌تحریرات و کارهای متفرقه گذشت.

روزجمعه چهاردهم شوال

منزل قزل رباط است. صبح که برخاستم هوا منقلب بود. آسمان ابرخفیفی داشت. بادی سرد و غبارآلود می‌وزید. به کالسکه رفتم. میرزانصرالله مستوفی گرکانی[که‌قصد] عزیمت مکه دارد، شانزدهم رمضان ازطهران بیرون‌آمده است نزدیک‌کالسکه خواستم ازحالات درباری وسایرکارها پرسیدم. ازراهها وبارندگی سؤالات کردم. بعد مرخص شده به‌شهروان رفت. همچنان باکالسکه‌راندیم تاکنار نهری به‌ناهار پیاده شدم. نهردیگروپلی درمقابل بود که باز اجماع و ازدحام کرده بودند. مال‌وبنه زیاد جمع شده همهمهٔ غریب داشتند. فرستادم مردم را به‌نظم‌عبور دادند. بعدازناهارخودمان‌هم گذشتیم. نزدیک منزل‌ملک‌نیازخان‌سرتیپ‌وحسن‌خان سرحداررا دیدم. شب بعد ازشام‌طلزن، معتمدالملک، عضدالملک، امین‌السلطنه، عکاسباشی، محقق، سایرآمدند. مهتاب و روشن بود. هوا باد و دمه نداشت. قدری با خرقه درفضای سراپرده تفرج کردم. حکیمباشی طلزن و معتمدالملک روزنامهٔ «لاتورکی»[1] خواندند. بعد به‌الاچیق آمده خوابیدم.

روز شنبه پانزدهم شوال

به‌خانقین رفتیم. هوا خواب وآرام بود. از جزئی بارندگی که شده است

---

1. La Turquie

زمینها سبز است. طراوتی دارد. در بین راه بالای تپهٔ مرتفعی به‌ناهار پیاده شدیم. منظر خوب داشت. تمام راه و بنه و بار مردم که عبور می کردند دیده می‌شد. پیش از آنکه ناهار حاضر کنند با دوربین راه و اطراف را ملاحظه می کردم. معتمدالملک و طلزون روزنامه می‌خواندند. بعد ازناهار به‌کالسکه نشستم. محمد حسن‌خان کلهر، علیمراد خان، عزیزالله خان قلعه زنجیری آمدند. عشایرسنجانی‌در کنار رود سیروان قیشلامیشی کرده‌اند. سیاه چادر زیاد برپا بود. نخواستم ازمیان جمعیت و کوچه‌های تنگ خانقین عبور کنم. نزدیکی منزل از سمت چپ آبادی راه‌صحرا گرفته کنار رودخانه آمدم. مشیرالدوله، مدحت‌پاشا، کمال‌پاشا، علی‌بیک، سایربودند. صحبت کنان ازرودخانه گذشته به‌اردو آمدیم. دوساعت به‌غروب مانده بود. اکراد جاف وغیره اسب و کرهٔ زیاد برای فروش به‌اردو آورده بودند. یک رأس اسب قزل شش‌سال به‌توسط ابراهیم‌خان نایب به‌سیصدتومان نقد ویک طاقه شال خلعت ابتیاع شد. بد اسبی نیست.

روز یکشنبه شانزدهم شوال

در خانقین توقف شد. بعد از ناهار وزیرامورخارجه، مشیرالدوله، مدحت پاشا، کمال‌پاشا، ناظم افندی را خواسته بعد از بیانات رسمی همه را اذن جلوس داده دربعضی مسائل لازمهٔ سرحدیه و غیره گفتگو کردیم. بعد از ساعتی برخاسته رفتند. برای پاشایان ومأمورین که از طرف سلطان آمده بودند وهمراهان والی پاشا که متصدی خدمات بودند از انفیه‌دان مرصع وانگشتری و شال و وجه نقد به‌قدر ضرورت فرستاده شد. تا عصربه‌بعضی تحریرات وکارهای شخصی پرداختم. شب بعد از شام پیشخدمتها آمدند. محقق کتاب می‌خواند. امشب اعیان ووجوه‌عثمانی حاضرین اردومنزل‌معیرالممالک‌مهمانند. ازتازه‌ها اینکه «علی»[1] باهمه منع وطرد به‌خانقین آمده و به‌منزل بیچاره امین‌خلوت ورود داده است و امروز عصردراردو پرسه می‌زد وفریاد می کرد. پیش عثمانیها عرض هنرمی‌دارد. به‌حال امین خلوت باید رقت کرد که عجب مبتلا شده است.

۱ــ «علیون» (به‌تشدید روی یاء) تلفظ می‌شود. ازمسخره‌های روزگارش بود.

روزدوشنبه هفدهم شوال

به‌قصرشیرین رفتیم. علی‌الصباح به‌حمام رفته رخت پوشیده وبیرون آمدم. پاشاها تا مسافتی به‌مشایعت همراه آمدند. هوا ابروآرام بود. طراوتی داشت. در بین‌راه به‌ناهار پیاده شدیم. پاشایان آمده وداع کرده برگشتند. بعد از ناهار سوار شده از دره‌ها وماهورها شکار کنان می‌رفتیم تا باز به‌جاده رسیده به‌کالسکه نشستیم. بدیع‌الملک‌میرزا از کرمانشاهان آمده بود. قدری صحبت شد. احوالات پرسیدم. دو ساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها را کنار رودخانهٔ الوند جای خوب وباصفا زده از یک سمت که به‌صحرا وجنگل ونیزار است بازگذاشته‌اند. منظرخوب دارد. خیلی با روح و با صفاست. چای خورده و نماز حواندم. شب بعد ازشام پیشخدمتها آمدند. یک جعبه تفنگ و طپانچه اقبال‌الدوله فرستاده بود معتمدالملک به‌حضور آورد. خیلی ممتاز بودند. به‌آبدارخانه سپردم.

روز شنبه هجدهم شوال

منزل امروز قرابلاغ است. صبح سواره به‌تپهٔ مشرف به آبادی قصرشیرین رفتم. حسام‌السلطنه، وزیر امور خارجه، مشیرالدوله بودند. طرح باغی کرده و دستورالعمل دادم که نزدیک رودخانه در زمین مسطحی که بود باغ گرمسیری مرکب از نخیل و اشجار مرکبات احداث شود. به‌مشیرالدوله گفتم صورت خیال را برای ملک نیازخان وحسن‌خان تقریر کند. التزام بگیرد که باغ را زود غرس کرده به‌اتمام رسانند. از آنجامیان آثار عمارات قدیم رفتم. بناهای مختلف دارد که می‌توان اسلوب آن‌را معلوم کرد. اصل عمارت بزرگ ومعتبربنائی است که‌در وسط واقع شده. صفه‌ها و طاقها دارد. اثرحوض هم درمیان آن باقی بود. آب این عمارت و شرب این اراضی را از دو فرسنگ مسافت آورده، در بستن نهرآن که همه ازسنگهای بزرگ حجاری شده است رنجها برده و خرجها کرده‌اند و هنوز اثراین نهرخیلی روشن وآشکار باقی است. درهمان خرابه‌ها به‌ناهارپیاده شدیم. معتمدالملک وسایرپیشخدمتها بودند. بعد از ناهار باز قدری سواره رفته به جاده

رسیدیم. به کالسکه نشسته راندم. نزدیک اردو ثانیاً به‌اسب سوار شدم. حاجی هاشم‌خان پسر مرحوم حاجی مصطفی قلی‌خان صارم‌الملک وابوطالب‌خان نایب آجودانباشی پسرشاطرباشی که در خراسان بودند به‌قصد زیارت عتبات به‌حضور آمدند. سراپرده را در محل با روح وصفا زده‌اند. رودخانه از جلو می‌گذرد. درختهای کوچک و بزرگ خار دار و بیخار کنار رودخانه دارد. بعضی مرغهای ماهیخوار ودارکوب که به‌ترکی «آغاج دلن» می‌گویند به‌رنگها وترکیبهای مختلفه اینجا دیدم که ازین جنس‌هیچ ندیده بودم. هوا خوب وملایم است. چای‌خورده نماز خواندم. بعد از شام پیشخدمتها آمدند. معیرالممالک هم آمده بود. قدری به‌مطالعهٔ نوشتجات وملاحظهٔ روزنامه‌ها مشغول شدم. پیشخدمتها مرخص شدند خوابیدم.

روز چهارشنبه نوزدهم شوال

صبح پیش از سواری میرزا هدایت‌الله امام جمعهٔ مشهد مقدس و میرزا محمدصادق ناظرسرکارفیض آثار راکه از راه عتبات به‌زیارت بیت‌الله می‌روند در سراپرده خواستم ایستاده ملاقات کردم. از حالات وامور خراسان پرسیدم. بعضی اطلاعات تحصیل شد. بیرون آمده سوار شدم. از سمت نیزار و جنگل که هنگام رفتن عتبات به‌شکار دراج آمده بودم رفتم. حسام‌السلطنه، وزیر امور خارجه، مشیرالدوله بودند. نی و درخت زیادبود وحرکت اسب صعوبتی داشت. دو یلبه‌و یک دراج ماده درهوا زدم. دراج بسیار کم پرید و کم دیده شد. از نیزار وجنگل بیرون رفتم کنار رودخانه به‌ناهار پیاده شدم. حکیم‌باشی طولوزون روزنامه‌خواند. بعداز ناهار همه‌جا از خارج راه می‌رفتم. در صحرا بالای تپهٔ کوچکی آثارعمارت سنگی بود. در محاذات ده سلیمان‌بیک که جزو قلعه شاهین حاج شهباز خان کلهر است و درسمت راست جاده واقع بود به‌ملاحظهٔ آثارمزبور رفته از آنجا گذشتم. درزیر دخمهٔ داود عضدالملک، محمد خان جنرل آجودان و علی‌خان پیشخدمت، پسرهای قاسم‌خان والی به‌ناهار پیاده شده بودند. قدری زیر دخمه مکث کردم. همان درویشها که سابق دیده بودم در دخمه بودند. صیاد بیک کرمانشاهانی که

کوه‌رو معروف است تقریباً بیست ذرع بالاتر از دخمه روی سنگی ایستاده بود تا پایان دخمه و زمین سی ذرع بیشتر بود و سطح سنگ چنان صاف است که به‌هیچ موضع آن ناخن نمی‌توان بند کرد. صیاد بیک مزبور در کمال چابکی به‌زیر آمد. خیلی حیرت‌انگیز بود. زیاد تعجب کردم. از آنجا گذشته به‌تنگهٔ کل‌داود رسیدیم. به‌کالسکه نشستم. دیگر تا اردو چندان مسافتی نبود. محل اردو در انتهای دره‌است. سراپرده را جای خوب زده‌اند. معتمدالدوله فرهاد میرزا را دیدم. تازه امروز از کردستان آمده وارد شده است. شنیدم بعضی مردم از این منزل که پای طاق است گذشته به میان طاق رفته‌اند.

روز پنجشنبه بیستم شوال

در پای طاق اتراق شد. صبح حمام رفته بودم. تلگرافی از مستوفی‌الممالک رسید که شب چهارشنبه هجدهم شوال عزیز خان سردار کل بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است. با اینکه سن سردار مرحوم قریب هشتاد سال بود از فوت او زیاد افسوس خوردم. بعد از ناهار حسام‌السلطنه، معتمدالدوله، مشیرالدوله، وزیر امور خارجه، دبیرالملک آمدند. مدتی در حضور بودند. از امور لازمهٔ دولتی خیلی گفتگو شد. آنها که رفتند نماز خواندم. پیشخدمتها مدتی در حضور بودند. مقارن غروب مرخص شدند. امروز قدغن کرده بودم کالسکه و تخت‌روان را که اسباب معطلی و سد راه بود از گردنه بگذرانند. معیرالممالک به‌میان طاق برده بود. امین‌الملک وسایر هم رفته بودند. شبانه فوستادند که میان طاق جای توقف اردو نیست. فرستادم که پستخانه را معطل نکرده به کرند بگذرانند.

روز جمعه بیست و یکم [شوال]

منزل اردو را در میان طاق معین کرده بودند. مناسب توقف ندیده به کرند رفتیم. صبح به‌اسب رخش سوار شده راندم. همه‌کس از پیش رفته‌اند. مشیرالدوله با من بود. هوای خوشی است. گاهی نسیم سرد می‌وزد. گاهی که باد نیست هوا

گرم و ملایم است. رطوبت بارندگی سابق هنوز درزمینهاست. بعضی جاهای سایه‌گیر برف کمی دارد. درقله‌ها برف زیاد است. آنجا که برف نیست سبز و خرم است. جنگل خزان کرده. برگها به‌رنگ مختلف ریخته و در درختها باقی‌است. حالت خوشی‌دارد. بالای گردنه‌میرزاعلی‌خان و آقاوجیه‌وسایر بودند.معیرالممالک‌و امین‌الملک که شب‌درمیان طاق مانده بودند آمدند. درکار آذربایجان واموِرمرحوم سردار کل گفتگو شد. عصردوساعت به‌غروب مانده وارد اردوی کرند شدیم. هوا سرد بود.درسراپرده آتش زیاد کردند. خسته بودم. شب بعدازشام زود خوابیدم.

روزشنبه بیست‌ودویم [شوال]

درکرند اتراق شد. هوا بسیارسردبود. صبح حمام رفتم. تغییر لباس کردم. خیالم خسته وپریشان بود. طبعاً افسرده بودم. ناهار را اندرون خواستم. چادر قلندری کوچک زدند. آتش کردند. عصرسه ساعت به‌غروب مانده پیشخدمتها را خواستم. محمد صالح خان کلهر که شنیده بودم مصدر افساد و نمامی بود به معتمدالملک گفته‌بودم بگیرند آورده بودند به‌تنبیه وحبس اوحکم شد.حکیم‌باشی طلزون آمد قدری روزنامه خواند. مشیرالدوله، مظفرالدوله‌را به‌حضور آورد. از فوت مرحوم سردار کل تسلیت گفتم. شنیدم قوجهٔ معروف که صد سال متجاوز از عمرش گذشته وسفرها بااردوحرکت کرده‌بود و درعتبات همه جا همراه‌بود دیشب درکرند فوت ومدفون شده است. محمدعلی‌خان صاحب‌جمع تازه عوض‌قاطران اسقاطرا خریده بود به‌توسط خازن‌الملک به‌حضور آورد مخلع شد.عضدالملک اسبهای جدید که برای فراشان سوار ابتیاع شده بود از سان‌گذراند. شب بعداز شام پیشخدمتها آمدند. عمادالدوله هم از ماهیدشت به‌این منزل آمده است.

روزیکشنبه بیست وسیم شوال

منزل هارون‌آباد است. صبح بیرون آمده به کالسکه نشستم. همه بودند جز حسام‌السلطنه که پیش رفته بود. معتمدالدوله، محمدباقرخان راکه متصدی بنای

قلعهٔ شاه آباد مریوان است به‌حضور آورد. از وضع بنا ومدت اتمام قلعه واحوالات آن سمت تحقیقات شد. بعد عمادالدوله را که دیشب به اردو وارده شده بود خواستم، از هر مقوله گفتگو و فرمایش شد. پس از طی مسافتی در سمت چپ جاده محلی انتخاب کرده به ناهار پیاده شدیم. هوا سرد بود. زمینها هنوز از بارندگی سابق رطوبت داشت. همه‌جا وهمه سمت این جلگه زراعت خوب شده‌است. هنوز هم دربارندگی علامت نقصی نیست. اینجاها در زراعت به بارندگی خیلی محتاجند که اغلب زراعت گندم وجوشان دیم است، وآنچه گفتند زراعت دیم اینجا خوب می‌شود، پنجاه شصت تخم بهره وارتفاع دارد. خداوند تفضل کند زمستان و بهار بارندگی کامل شود، جزئی سختی که امسال برای مردم بود مرتفع گردد. خلاصه ناهاری صرف شد. دکتر طولوزون روزنامه خواند. بعد ازناهار باز به کالسکه رفتم. به اول خاک کلهر رسیدیم. محمدحسن خان سرتیپ کلهر، محمدرضا خان سرتیپ زنگنه با خوانین کلهر و لر و زنگنه به حضور آمدند. در اندک فاصله به هارون آباد رسیدیم. سمت چپ در بغلهٔ کوه عمارت خوبی محمد حسن خان سرتیپ ساخته است. سابقاً هنگام عبور از اینجا نوشته بودم، حالا به اتمام رسیده مهد علیا منزل کرده‌است. اردو را از آبادی هارون آباد گذرانیده بالاتر زده‌اند. دو ساعت به غروب مانده وارد شدیم. با اینکه هوای هارون آباد از کرند گرمتر است به آتش احتیاج بود. درسراپرده «تنقال»[1] کردند. شب‌هم بعدازشام پیشخدمتها آمدند. یک دوساعت مشغول ملاحظهٔ نوشتجاتی بودم که وزیرخارجه فرستاده بود.

روز دوشنبه بیست وچهارم شوال

صبح زود برخاسته رخت پوشیدم به کالسکه نشسته راندیم. حسام‌السلطنه، وزیرخارجه، عمادالدوله، معتمدالدوله، مشیرالدوله بودند. فرمایشات می‌شد. چون زمان آمدن هیأت اراضی وفاصلهٔ کوهها وفراسخ و آبادیهای این راه .نوشته‌شده‌است حالا تکرار آن ضرورتی ندارد، مگرمنازلی که‌نوشته نشده باشد واز کنگاور به‌سمت ملایر وعراق انشاءالله نوشته خواهد شد. خلاصه دوفرسنگی که از راه طی شد به امین‌السلطان گفتم جائی برای ناهار انتخاب کند، ناهار حاضر کنند. سمت راست

۱ــ به ضمهٔ اول ضبط شده.

جاده نزدیک گردنه به ناهار افتادیم. آفتاب‌گردان عقب بود. تا رسید و زدند باد سرد شدیدی که می‌وزید زیاد اذیت کرد. درخت بلوطی را امین حضور و میرزا علی‌خان خواستند آتش بزنند گرم شویم، هرچه کردند آتش نگرفت. زحمت بی‌حاصلی کشیدند. دود زیادی خوردند. بعد رفتم توی آفتاب‌گردان گرم بود، ناهار خوردیم. حکیم‌باشی طولوزون روزنامهٔ «لاتورکی» می‌خواند. وقایع جنگ پروس و فرانسه بود و حکیم طولوزون زیاد دلتنگی می کرد. از بدبختی وطنش افسوس می‌خورد. بعد ازناهار سوار شده از گردنه پائین رفتم. چون راه ساخته را کالسکه وعراده وبار گرفته بود از راه مشهور به «نعل شکن» که همه‌یکپارچه سنگ است می‌راندم. قدری که رفتم راه سوار سخت شد. اسب خیلی به اشکال وزحمت می‌رفت. احتیاط کرده پیاده شدم. مسافتی را پیاده طی کردم. راه خطرناکی‌است و پیشتر معبر عموم زوار و مترددین همین راه بوده است. این راه را «نعل شکن» نمی‌توان گفت «گردن شکن» است. بحمدالله راه جدید که امسال ساخته شده‌است خوب راهی است. کالسکه به راحت و سلامت می گذرد. بالجمله ازگردنه گذشته به جلگهٔ زیبری که سابق نوشته‌ام وفاصلهٔ دوگردنه واقعه درین راه است رسیدیم. به کالسکه نشسته یک ساعت ونیم به غروب مانده به منزل که ماهیدشت است وارد شدیم.

روزسه شنبه بیست و پنجم شوال

درماهیدشت اتراق شد. هوا ابر وگرفته بود. باران وبرف مخلوط و درهم می‌بارید. زمین بینهایت گل وباتلاق است. اتراق امروز از حسن‌اتفاق بود که اگر اردو یکسره حرکت می کرد کار مردم به سختی می کشید. مالها ازسنگینی بار و شدت گل می‌ماندند. این شکر به همه واجب است وهیچ‌وقت از ادای آن غفلت نکرده‌ام که اگر درسامره با فلاکت وضعف مالها یا درآن اراضی سست بعقوبه و شهروان یا جلگهٔ زهاب جزئی‌بارندگی می‌شد درکالسکه‌ها وعراده‌ها ومالها وبارها امید خلاص نبود. بحمدالله تا امروز ازهرجاگذشتیم وخبر بارندگی شنیدیم روی گل وبارندگی ندیدیم. امروز اول روزی است که اردو دچار بارندگی زمستان

شده است. اتفاقاً اتراق بود. مردم به راحت بنهٔ خود را به کرمانشاهان حمل دادند. بعضی هم رفته‌اند. اردو خیلی سبک شده‌است. فردا چندان زحمتی نخواهد بود. الحمدلله رب‌العالمین همیشه فضل و رحمت خدا همراه است. خلاصه وزیرامور خارجه بعد ازناهار به حضور آمد. مبحثی در کارحکومت کرمانشاهان گفتگو شد و چون درابقاء عمادالدوله به حکومت حرف می‌رفت واحتمال داشت با صادرات و اتفاقات این اوقات پیشرفت نکند محض اطمینان عمادالدوله از کار خانه و ملک خود ومتفرق نشدن ...[1] و خانوادهٔ ایشان قرار دادم بدیع‌الملک میرزا پسر دوم عمادالدوله که بسیار جوان عاقل و آرام وکافی است و درین ملک قبول عامه دارد به سمت حکومت در کرمانشاهان بماند، عمادالدوله به طهران بیاید. این قرارداد امروز بود، تا بعد چه مقتضی شود. خلاصه بعد از رفتن وزیرخارجه از الاچیق بیرون آمده قدری درسراپرده راه رفتم. هوا منقلب است. گاه‌می‌بارد، گاه می‌ایستد. شب هم بعد ازشام پیشخدمتها آمدند از هرقبیل صحبت شد.

روزچهارشنبه بیست وششم شوال

منزل عمادیهٔ کرمانشاهان است. صبح که برخاستم هوا ابر وگرفته بود. باد و دمه داشت. سرد ومنقلب است. خرقه به خود پیچیده به کالسکه رفتم. تا ناهارگاه که وسط راه مشرف به کوهی درسمت‌چپ جاده بودمی‌بارید وهوا به‌شدت سردبود. درسرناهار معتمدالملک [و] حکیم طولوزون بودند. روزنامهٔ فرنگستان خواندند. بعد ازناهارهم که سوارشدم هوا همین‌طورها منقلب بود. اماکمتر بارید. در راه شاهزادگان کرمانشاهان وعلمای بلد مثل آقای آقا عبدالله و آقا محمدابراهیم وغیره به استقبال آمدند. از کسبه واصناف هم با تشریفات کهنهٔ قدیم بیرون آمده بودند. مثلا شیشهٔ نبات که از رسمهای کهنه ومندرس است آورده درمعبر کالسکهٔ من شکستند. خدا رحم کرد در کالسکه بودم وازین خطر محفوظ ماندم والا اگر اسب سوار می‌شدم صدای شیشهٔ شکسته اسب را رم می‌داد و زمین می‌خوردم. مثل کسانی که سواره همراه ومتصل ازحالت اسبها متزلزل وازشیشه‌های نبات درحذربودند. ازین رسم وعادت بدترقربانی گوسفنداست. پیشتر گاو وشترهم رسم بود. تدریجاً موقوف

۱ـ یک کلمه سائیده وناخواناست.

کردم. اما ازگوسفند بیچاره دست نکشیده‌اند، وبدتر ازاین عادت و رسم‌نمی‌شود که دراول ورود به مکانی ازکشتن حیوان و ریختن خون روح و بدن انسان را متأذی ومشمئز[1] کنند. انشاءالله‌تعالی رفته رفته این رسم وحشیانه را هم مردم‌ترک خواهند کرد. بالجمله در سلک مستقبلین زن زیاد بود. نسوان اینجا هم به رسم عراق عرب به جای روی‌بند نقاب‌سیاهی دارند که ازموی اسب بافته‌اند و «پیچه» می‌گویند و گویا دراطاعت حکم شرع وضرورت احتجاب نسوان به همین آویختن اکتفاکرده‌اند والا زنها وقتی که بخواهند به جائی نگاه کنند سر را بلند می کنند و این‌نقاب چون خشونتی دارد بالتبع بلند می‌ایستد، چهرهٔ زنها خوبتر از آنچه‌هست جلوه می کند. خوب است این رسم را تغییر داده چیز دیگر به صورت بیاویزند که حافظ وحایل وسترصورت باشد. خلاصه به حوالی شهررسیده ازسمت غربی گذشته به عمادیه رفتیم. عمارات دیوانی شهر که بالنسبه ازسایر ابنیهٔ شهر ارتفاع دارد نمایان بود. شهر کرمانشاهان اگر مثل بغداد در ساحل شطی بنا می‌شد و در کنار قراسو بنا می کردند[و] ابنیهٔ آن‌ترتیب می‌داشت ازشهرهای باصفا بود. حالا چون‌آبادی وباغات شهر درمیان دره وتپه واقع است نمایش ندارد. باری چون راه کالسکه ازپل بود راه را قدری دور کرده به‌سمت پل راندیم. ازپل‌گذشته سوار اسب شدم. زمینها گل بود. اسب می‌لغزید. به احتیاط حرکت می‌دادم. تا ورود عمارت یک دوبار اسبم چنان لغزش کرد نزدیک شد به‌زمین بیایم. حفظ خدا همراه بود. به‌سلامت وارد عمادیه‌شدم. اطاق‌گرم بود، چای حاضر. نمازخوانده‌و تدارک خستگی کردم. محمد حسن‌خان که به چاپاری ازبعقوبه برای عروسی خودش به‌کرمانشاهان آمده بود به حضور آمد.

روز پنجشنبه بیست وهفتم شوال

درعمادیه توقف‌شد وچندروزی‌توقف‌اینجا برای قرارداد عمل کرمانشاهان و تسویهٔ بعضی امور ملتزمین و رفع ماندگی مالها لازم است. صبح از سردر بالا به‌عمارت پائین که به قراسو مشرف است پیاده آمدم. خیابانها گل بود، زحمتم داد.

۱ــ اصل: مشمأز

پیشخدمتها بودند. غالب مردم یعنی ملتزمین اردو درشهر کرمانشاهان منزل گرفته‌اند، بعضی هم در عمادیه چادر زده، عادت سفر را از دست نداده‌اند. امروز درمنزل بیکار بودم. امین‌السلطان نمونه ازآنچه درین سفر همراه داشت از دوربین و عینک و لباس و دستکش وغیره ازهرقبیل آورده بود. بعضی ازعطریات و البسهٔ زمستانی‌وغیره[را]برداشته به‌حرمخانه بخشیدم. الحق‌امین‌السلطان نوکرقابلی‌است. ازعهدهٔ هرخدمت می‌آید. خاصه درامر آبدارخانه نظیر ندارد. این سفر که نظم سیورسات و امر دواب دیوانی فوق‌العاده به‌او محول شد با عدم مناسبت و بی‌اطلاعی چه قدر خوب ازعهده برآمد وچه‌قدر باعث آسودگی شد.

روزجمعه بیست وهشتم شوال

بعد از ناهار حسام‌السلطنه، معتمدالدوله، وزیر امورخارجه، دبیرالملک، امین‌الملک، معیرالممالک،شهاب‌الملک،امین‌نظام،حاجی‌سعدالدوله، عمادالدوله، مشیرالدوله، معتمدالملک، مشیرلشکر به حضورآمدند. بعضی‌کارها و فرمایشات بود. قرار بعضی امور لازمه داده شد. فوج دوم نصرت را با سوارهٔ شاهسون از اینجا مرخص کردیم که از راه همدان به‌آذربایجان بروند. تا عصر مشغول بودیم. مقارن غروب فراغت حاصل شد به اندرون رفتم. شب بعد ازشام درباغ آتشبازی کردند. هوا صاف و روشن بود، اما خیلی سرد و زننده. بعد از اتمام آتش‌بازی خوابیدم.

روزشنبه بیست ونهم شوال

والدهٔ شاه ما را به‌شهر درمنزل خودش که خانه‌های صارم‌الدوله باشد دعوت کرده بود. صبح بیرون آمده سواره ازقراسو گذشتم. هوا بسیارسرد بود. به‌کالسکه رفتم به سمت شهر راندیم. جلگهٔ فاصلهٔ عمادیه به شهر کرمانشاهان که یک‌فرسخ کمتر است غالباً چمن‌است. در بهار باید خیلی باروح وباصفا باشد. کالسکه خیلی خوب حرکت می‌کرد. در ورود شهر از اجماع و ازدحام زن ومرد تماشاچی

هنگامه‌ای دیدم که در و دیوار پر از آدم بود. در کوچه‌های تنگ، روی دیوارها و بامها به قدری جمعیت کرده بودند که خیلی به تزلزل می‌گذشتم، مبادا کسی به سر ماها بیفتد. از کنار مسجد خوب عالی گذشتیم که از بناهای عمادالدوله است. از آنجا گذشته به میدان توپخانه وارد شدیم. میدان خوبی است. اطراف حجرات وجای توپ دارد. اما از کثرت وازدحام در و دیوار وسطح وبام میدان دیده نمی‌شد. فوج قزوین وموزیکانچی هم درمیدان ایستاده بودند. ازمیدان عبور کرده به کوچهٔ تنگی داخل شدیم. خانهٔصارم‌الدوله درهمین کوچه‌واقع است. حسام‌السلطنه،معتمدالدوله، معتمدالملک، نورالدهر میرزا نایب ناظر، تیمورمیرزا، محمدتقی‌خان، آقاوجیه، محمد علی خان‌بیگلربیگی، عمادالدوله، صارم‌الدوله، مجدالدوله، عمیدالملک بودند. اول عمارتی که ازخانهٔ صارم‌الدوله دیده شد حیاط بزرگی معیلانه بود. تعریف نداشت. رو به مشرق عمارت بلندی فوقانی ساخته است که پلهٔ زیاد دارد بالا می‌رود. از آنجا شهر وصحرا پیداست. آنجا رفتم سرد بود. آمدیم پائین در تالار کوچکی روبه جنوب نشستیم. ناهارصرف شد. حیاط دیگری هم صارم‌الدوله ساخته است. حیاطی است طولانی، به عمارات شهر مشرف‌است. چشم‌انداز خوب دارد. حوضها ترتیب داده است. جای خوبیست. قدری گردش کردم. چون هوا سرد بود زود برگشتم. باز به همان اطاق اول برگشته نشستم. بعد رفتم به عمارات‌دولتی. دیوانخانه‌های بسیار خوب، خلوتهای بقاعده، دالانهای‌وسیع‌ساخته بودند. ازآنجا رفتیم عمارت سروستان که خود عمادالدوله می‌نشیند و اطاقهای مخصوص عمادالدوله ازجمله اطاقی‌است گرم و زمستانی. ترکیب صفحهٔ «پیچاز» ساخته‌شده، مشتمل بر کتابخانهٔ عربی وفرنگی. عکس صورتهای ما وعکسهای دیگر زیاد بود. ازآنجا برگشته مجدداً به دیوانخانهٔ دولتی رفتم. ازآنجا اززیرزمین پله می‌خورد می‌رود به عمارت «عرش‌آئین». عمارات خوب دارد. بخصوص حوضخانه‌ای دارد که ستون زیاددارد. درمیان حوضی است بسیارخوش وضع و باترکیب ساخته‌اند. تابستان باید زیاد سرد وخوش هوا باشد. ازین عمارت به مرتبهٔ پائین عمارت‌کاخ رفتیم که خیلی عمارت عالی است. ترکیباً شبیه به عمارت شمس‌العمارهٔ طهران، اماکوچکتر ازآن است. شدت سرما مجال نداد مرتبهٔ‌فوقانی این عمارت را ببینم. آمدیم دیوانخانهٔ دولتی. دیوانخانهٔ دولتی دوستون یک‌پارچه

دارد که ازسنگ معدنی است. معدن این سنگ حاجی آباد کرمانشاهان است. شبیه است به سنگ سماق. از دیوانخانهٔ دولتی وارد محوطه‌ای شدیم باغ مانند متصل به حیاط خلوت وعمارت وتالار باغ مرحوم محمدعلی میرزا. تالار این عمارت رو به‌باغی است بسیار وسیع که طرف شمالی تالار واقع است. باغ مزبور از همه درخت وهمه میوه دارد. زمین آن مرتبه به مرتبه است. جدولهای آب درهرمرتبه ازخیابانها آبشارمانند جاری است. باغ خوش قطع خوبی است. پیاده تاآخرباغ رفتیم. شاهزاده‌ها وبعضی‌نوکرها همراه بودند. از آنجا به‌کالسکه نشسته به عمادیه رفتیم وشب آتش‌بازی شد. الحمدلله زیاد خوش گذشت.

روزیکشنبه سلخ شوال

بیرون نشستیم. کار لازمی نبود به صحبت متفرقه‌گذشت. حکیم طولوزون دیروز به‌چاپاری به‌طهران رفت. شب غرهٔ ذیقعده ماه را رؤیت کردم. از روی کتاب ادعیه‌که عمادالدوله‌پیشکش کرده سوره «یس» خواندم. شب آتشبازی خوبی‌شد.

روز دوشنبه غرهٔ ذیقعده

صبح ازعمادیه رفتیم به‌طاق بستان. ناهار را دربالاخانه خوردیم. بخاری سوختند دودکرده بود. عکاسباشی، محمد علی خان، امین‌السلطان، آقا وجیه، مهدیقلی خان بودند. امین‌الملک هم آمد. هوا گرم بود وآب چشمه بسیارکم. لجن چشمه خالی ازعفونتی نبود. بعد ازناهار سوارشده دامنهٔ‌کوه راگرفته قدری رفتم. مشیرالدوله، مشیرلشکر آمدند. قدری درکارهای عمادالدوله و اصلاحی که میانهٔ او و رعیت شد عرض کردند وبه جمیع عرایض رعیت و کسبه رسیده واحقاق حق کرده بودند. عکاسباشی هم مأمورشد خلعت عمادالدوله را ببرد. مشیرالدوله و مشیرلشکر رفتند. ما رفتیم توی دره تنگ که اطرافش کوههای سنگی سخت‌بود. جای محفوظی بود از باد وسرما. چمن وسبزه هم داشت. جاهای نشیمن خوب داشت. نماز کردم. چای خورده قدری میوه خوردم. کبوترهای صحرائی در

شکافهای این کوه آشیان داشتند. تعجب دراین است یک کبوترسفید دم‌سیاه بازی کن شهری آمده با این کبوتران وحشی انس گرفته جفت شده باکمال خوشحالی و تردماغی پرواز می کرد واز کید عدو وبند وقیدمردمان خوش ذات جنس دوپاآسوده احوال سیروگشت می‌نمود. واز اطراف این دره درسنگها اثرآبشارها وآبهای زیاد بود. معلوم‌می‌شود دربهارآبهای زیاد ازین کوه و دره درجریان است. اما حالا آب کمی داشت. خلاصه عصری سوارشده رفتیم رو به منزل. ازهمین دره‌ای که نشسته بودم شهر کرمانشاهان ومزارع همه پیدا بود. چشم‌انداز خوبی داشت. در صحرا با تفنگ رضا قلی‌خان تفنگدار پسرمرحوم سهراب‌خان نقدی درسرتاخت اسب روی‌هوا یک کلاغ زدم، به زمین افتاد. بعد به‌کالسکه نشسته راندیم. در بین راه جمعی کسبهٔ شهری به هیئت اجماع ایستاده فریاد می کردند. معلوم شد عرایض سابق خود را اعاده کرده ازعمادالدوله شکایت می کنند. با اینکه چند روز دراصلاح امر کرمانشاهان وتسویهٔ فقراتی که سبب شکایت رعیت بود قرارها داده و رنجها برده بودم، این تجدید عرض وتظلم را فتنه‌جوئی وهنگامه طلبی صرف دیده خیلی کج‌خلق شدم. گفتم همه را به حبس ببرند واین کج‌خلقی از روی کمال حقانیت بود که ازهرجهت راه شکایتی‌برای این اشخاص‌نگذاشته بودم: ازتعیین پیشکارمعتبر و رفع بعضی بدعتها واجرای پاره‌ای تنظیمات وجلای اشخاصی که باعث جور و تعدی بودند، دیگر به‌رعیت حق‌داده نشده‌است که به تحکم عزل‌حاکم از دولت بخواهند وتا این درجه مایهٔ زحمت شوند. گفتم یک دو روز برای تأدیب ورفع شیطنت درحبس بمانند.

روزسه شنبه دوم ذیقعده

عازم بیستون شدیم. صبح درعمادیه قبل ازسواری آقا عبدالله وآقا محمد ابراهیم وسایر علما آمدند. ایستاده در توی باغچه قدری باآنها صحبت داشتم. عمادالدوله خلعت شمسه‌داری پوشیده و به حضورآمد. بعد پیاده رفتم بیرون به کالسکه نشتسم. هوای صاف ملایم خوبی بود. راندیم از قریهٔ سیاه‌بید گذشتیم. دست چپ به ناهار افتادیم. حاجی میرزا علی آمد. سرناهارمحمدحسن‌خان‌روزنامه

خواند. ناهارگاه زیردرخت بادام تلخ کوچکی بود. درین صحرا درخت منحصر بود به‌همین‌درخت که به‌اصطلاح‌عوام «نظر کرده» بود. کهنهٔ زیاد به‌درخت بسته بودند. بعدازناهار باز به‌کالسکه سوار شدیم. یک‌ساعت ونیم به‌غروب مانده‌وارد منزل شدیم. سراپرده زیر کوه بیستون زده شده بود. از مساعدت هوا و استقامت مزاج شکرالهی به‌تقدیم رسید. پنجاه وپنج‌نفرازآن عارضین مفسدین که درحبس بودند به‌شفاعت عمادالدوله ازحبس مستخلص ومرخص شدند. محقق‌ومحمدتقی خان‌کرمانشاهان ماندند که ازعقب بیایند. شب بعدازشام بیرون آمدیم. محمدحسن خان وغیره آمدند. میرزاعلی‌خان می‌گفت میرزا اسدالله پسر میرزا موسی رشتی مرحوم که سابق وزیرمازندران بود درطهران فوت شد. فوت فتح‌اللّه‌خان امرائی که حاکم لرستان بوده است هم ذکرشد. خبروفات اسکندرخان سردار قاجار که اغلب درآذربایجان حاکم مراغه وخوی بود هم دراین منزل رسید.

روز چهارشنبه سیم ذیقعده

روانهٔ صحنه شدیم. صبح، هواسرد و زمینها یخ کرده بود. به‌کالسکه نشستیم راندیم. ازپل رودخانهٔ گاماساب و قریهٔ نادرآباد و غیره گذشتیم. عمادالدوله، مشیرالدوله، تیمورمیرزا، پیشخدمتها، معتمدالدوله و سایر بودند. یک حقار پیدا شد. تیمورمیرزا بالابان انداخت حقار را خیلی بالا برد. تا بالای کوه بیستون آنجا گرفت. خالی از تماشا نبود. بعد در طرف راست جاده به‌ناهار افتادیم. باتلاق غریبی درکنار راه بود. اردک زیادی آمده می‌نشست. محمدحسن‌خان و غیره بودند. بعد از ناهار از باتلاق گذشته سوارکالسکه شدیم. قدری که راندیم تیمور میرزا آمدکه حقار زیاد است، هوا هم خیلی خوب است. سوار اسب شده‌رفتم دست راست‌کنار رودخانه. تیمورمیرزا، عضدالملک وغیره بودند. درین اثناباز شاهین‌انداخت ویک‌حقاردیگرهم روی هواگرفت. حقار، درنا، اردک، یاشیلباش، اقسام مختلف ازطیور درجلگهٔ چمچال بسیار است. اردک مخصوصاً زیاد بود. هرچه تفنگ انداختیم دور بودند نخورد. خواستم از باتلاق بگذرم روی لجن یخ کرده بود اسب فرو می‌رفت. می‌ترسید برود. خواستم ازهمانجا اسب را

را برگردانم به‌دهنش زدم دستها را بلند کرد به‌دو پا ایستاد، پاهایش به‌لجن و یخ فرورفت. لابد پاها را ازرکاب خالی کرده پیاده شدم. تفنگ ازدستم افتاد.هرطور بود ازآنجا گذشتم، به‌سمت دامنهٔ کوه راندم. قراچادر زیاد به‌نظرآمد. نزدیک شدم معلوم شد از شاهسونهای اینالو هستند. وضعشان خیلی تماشا داشت. بعد سوارکالسکه شدم‌یکسربه‌طرف منزل راندم. ده صحنه‌جلوی راه بود و اردوقدری کنار افتاده است. ازین منزل اردو به‌واسطهٔ عقب مانده‌ها و آنهاکه ازراه همدان رفتند مختصر شد. شب هوا به‌شدت سرد بود بیرون نشستیم. خستگی زیاد بود زود برخاستم.

روزپنجشنبه چهارم ذیقعده

منزلمان کنگاوراست. ساری اصلان اصرارکردخانه‌های توی قصبه بیفتیم. صحرا سرد است. قبول کردم. او پیش رفت. صبح بسیارسرد بود به‌کالسکه‌نشستم روانه شدیم. عمادالدوله، معتمدالدوله امروز هم الی کنگاور همراهند. سایر همراهان هم هستند.خیلی راه‌رفتیم. سمت‌چپ راه در دهنهٔ کوهی به‌ناهارافتادیم. باد سرد شدیدی می آمدکه اثر آتش را می‌برد. هوا هم سرد وصاف بود. کوه‌های اینجاها برف زیاد داشت. ناهار را توی‌آفتاب‌گردان خوردیم. محمدحسن خان روزنامه می‌خواند. حاجی میرزاعلی با سر و روی بسته وهیأت عجیب‌رسید. امین‌حضور و موچول‌خان و غیره هم بودند. بعد از ناهار باز به‌کالسکه نشسته راندیم. ازگردنهٔ بیدسرخ باکالسکه بالا رفتیم. آنجاها زمین کمی برف داشت و گل هم داشت. اسبهای‌کالسکهٔ مهدعلیا و بعضی از حرمها ماندند. آنطرف‌گردنه سمت راست کوهها برف زیاد بود، به‌خلاف طرف دست‌چپ که‌اغلب‌خشک‌بود. محمدحسن‌خان کنارکالسکه روزنامهٔ سنت‌پطرزبورغ‌می‌خواند. دوساعت‌به‌غروب مانده به‌قصبهٔ‌کنگاور نزدیک شدیم. اسب خواستم سواره به‌طرف عمارات و حیاط ساری‌اصلان رفتم که عمارت پدری واجدادی اوست. ازبناهای فرج‌اللّه‌خان مرحوم وامان‌اللّه‌خان وغیره است. پیاده شده داخل عمارت وحیاط وباغچه شدم. سی‌سال پیش که نه‌ساله بودم همراه شاهنشاه مرحوم محمدشاه مراجعت از سفر

اصفهان به‌کنگاور آمدیم درهمین عمارت منزل کرده بودیم ودرست خاطرم‌هست آنچه‌آن‌وقت دیدم بعینها موجود است. رفتم در تالار نشستیم. یک ایوان‌تالاری است جلو تالار دیگر. درعقب بخاری هم داشت. دو بالاخانه جنبین تالاربود.یکی از آنها تلگرافخانه است. زیربالاخانها اوطاقهای متعدد داشت. جلوی تالارحوض وکنارحوض سکوئی بود و زیرسکو باغچهٔ مربع طولانی. دیوارهای اطراف آن محوطه کوتاه، صحرای کنگاورهمه پیدا بود. مهدیقلی‌خان‌گفت جا و منزلی که به‌جهت حرم معین شده است خوب نیست. حیاطهای متعدد بی‌دروبند و اکثری مخروبه است. حرم نیامده. خودم رفتم دیدم پر بی‌حفاظ و بد است. حرمخانه نرسیده گفتم در همان محوطهٔ عمارت به‌قدر ضرورت چادرهای کوچک زدند. بالای دیوارها تجیر کشیدند. منزل حرمخانه تا ورودشان آماده شد. خلاصه امشب به‌علت جا ومنزل که اکثر از یکدیگر دوربود و بنه دیررسید خوش نگذشت. من هم در اطاق کوچکی خوابیدم. به‌هیچ‌طور گرم نشدم. تا صبح خوابم نبرد. بحمدالله خیر گذشت. درین منزل خبررسید میرزا حسنعلی‌خان منشی‌باشی قدیمی درطهران وفات‌یافته است.

روزجمعه پنجم ذیقعده

منزلمان ولاسجرد خاک تویسرکان است. دوفرسنگ ونیم‌راه است.صبح سوار شده رفتیم. به‌فضای صحرا که رسیدیم سوار کالسکه شدم. ساری اصلان مرخص شد دو شبی در کنگاور بماند. عمادالدوله و معتمدالدوله هنوز همراهند. قدری که رفتیم مایل به‌سمت راست مابین‌شمال ومشرق به‌رودخانهٔ‌خرم‌رود رسیدیم که از کوه الوند وتویسرکان می آید. کنار این رودخانه دهات زیاد بود. گفتندملکی حاجی مرادخان یاور فوج ملایر است. این دهات ازینجا که می‌رفتم خیلی بالاتر بود. اینجا رودخانه از زمینهائی که ملک خوانین افشار است و ده طاهرآباد و حسین‌آباد خالصه‌که جزو کنگاوراست می گذرد. زمینها دست راست واقع‌است و ده خالصه دست‌چپ. پلی هم تازه به‌این رودخانه بسته شده پل محکمی است. حاجی‌جواد تاجراصفهانی ساخته. چهارچشمه دارد. درسمت راست جاده به‌ناهار

پیاده شدیم. قریب به‌ناهارگاه ازطرف راست قریه موسوم به‌گودین است که‌جزو کنگاوراست. ناهار خورده به‌کالسکه نشستم. همه‌جا رو به شمال می‌رفتیم. هوا صاف بود. باد ودمه نبود. تابش آفتاب حرارتی داشت. پنج‌ساعت به‌غروب‌مانده وارد منزل شدیم. قریهٔ ولاسجرد جای خوب و آباد است. خانوار زیاد دارد. باغاتش کم است. سمت چپ جاده دردهنهٔ کوهی واقع است. بالاتر از ده درپشت تپه ماهوری اردو افتاده بود. سراپرده را خیلی قشنگ و جمع زده بودند. میرزا علی‌خان قدری منتخب اشعار شیخ‌علیه‌الرحمه راگفتم نوشت. نوشتجات وزارت امورخارجه را هم که ازطهران رسیده بود وزیرامور خارجه فرستاد معتمدالملک آورد ملاحظه شد. احکام صدوریافت. عصر درجلوچادر هیزم زیادآوردند چیدند آتش زدند. همینکه قورق شد و پیشخدمتها رفتند هیزمها دودکرد متأذی شدم. اعتضادالسلطنه امشب به‌اردوی ما رسید. چندی در تویسرکان بود. اینجابه‌استقبال آمده است. بعد از شام پیشخدمتها را خواستم. میرزا علی‌خان، امین حضور، عکاسباشی، عضدالملک، امین‌السلطنه، مهدیقلی‌خان، آقا وجیه، معتمدالملک، موچول‌خان آمدند. حاجی‌میرزاعلی‌مشکوةالملک هم‌بود. من روزنامه‌می‌خواندم معتمدالملک ترجمه می کرد. قدری هم با میرزاعلی‌خان منتخب اشعار خواندیم‌و نوشتیم. بعد پیشخدمتها مرخص شدندخوابیدم. در ولاسجرد خوانین‌تکلوساکنند. از این طایفه در زمان سلاطین صفوی امرا واعیان و سرداران بزرگ بود. حالا آدم معروفی درمیان آنها نیست.

روزشنبه ششم ذیقعده

صبح بیرون آمده به‌کالسکه نشستم به‌سمت فرسفج که سه‌فرسنگ مسافت‌است راندیم. عمادالدوله هنوز با اردو بود. کنارکالسکه خواسته مرخص کردم به‌محل حکومت برود. ملک نیازخان، محمدحسن‌خان سرتیپ کلهر وسایررا هم آورد مرخص شدند. اعتضادالسلطنه راکه دیشب به‌اردو آمده خواستم ازحالات‌طهران‌و متفرقه خیلی صحبت شد. معتمدالدوله فرهادمیرزا تااین منزل هم همراه است. بالجمله راه‌کالسکه خوب وهموار بود. دوطرف راه همه تپه وماهور است. الی

قریهٔ باقرآباد وقفی که درتصرف خسرومیرزاست راه قدری سربالا می‌رود، از آنجا سرازیر می‌شود تا منزل، و درین سرازیری کوهها از دو طرف به‌جاده نزدیک است و کوه الوند از سمت چپ به‌فاصلهٔ دو فرسخ واقع شده. قصبهٔ تویسرکان و دهات متعلق به‌آن در دامنهٔ الوند خوب پیداست. جلگه و صحرائی است که از همه طرف کوهها احاطه کرده درفصل بهار و تابستان بهترین جاهاست. خوش‌هوا، با صفا، سهل‌المؤونه[1]. ییلاقات بسیارخوبی است. جمعیت زیاد ازدهات‌تویسرکان کنار جاده ایستاده بودند. تا نزدیک ده فرسفج با کالسکه رفتم. آنجا راه بدو سرازیربود. اسب خواسته سوار شدم. ازمیان آبادی ده رفتم. کاروانسرای قدیم معتبرشاه‌عباسی کنار ده واقع است، برای توقف زواری که از راه عراق به‌عتبات می‌روند. فرسفج هم ده‌آباد خوبی است. عمارات معتبردارد. رودخانه از کنار ده می‌گذرد. اشجار زیاد دارد.درخت میوه وصنوبر وغیره زیاد دارد. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. میرزاعلی‌خان، محمدحسن‌خان بودند.محمدحسن خان روزنامهٔ اخبارجنگ فرنگستان خواند. آبادی که امروز از دوطرف ملاحظه شد،سمت راست: قلعه‌نو معین‌الدوله، ارمیان ایضاً، منجان[2] ایضاً، کلیان، برفیان[3] ایضاً، کارخانه میرزا حسین‌منشی، چاشت خورهٔ سلطان سلیم و غیره؛ سمت چپ: کنجه‌وران[4] خوانین، قشلاق سنگ‌سفید ملکی میرزا شفیع مستوفی مرحوم، قلی‌لاله‌علیا وسفلی، مبارک آباد سلطان‌سلیم‌میرزا.فرسفج هم‌ملکی‌میرزاشفیع مستوفی مرحوم است.گویا اولادش پیش حاجی‌مرادخان یاور گرو گذاشته‌اند. خلاصه‌شب بعدازشام پیشخدمتها راخواستم. محمدحسن‌خان قدری روزنامه خواند. از بغداد تلگراف کرده بودند که درمیان کاظمین وبغداد اعراب متمرد جمعی‌زوار و غیره را نهب وقتل کرده‌اند. باعث افسردگی خاطرشد.

روز یکشنبه هفتم ذیقعده

دراین منزل اتراق شد. صبح برخاستم هوا ابر وملایم بود. ناهار رامنزل خورده باوجود ابرو گرفتگی هواسوارشدیم به‌سمت تویسرکان راندیم. از فرسفج به‌اینجا دو فرسنگ و نیم مسافت است. کالسکه هم نمی‌رفت، سواره می‌رفتم.

۱ــ اصل: سهل‌المعونه ۲ــ اصل: میجان ۳ــ اصل: برخان(؟) ۴ــ امروز: کنجوران

حسام‌السلطنه، معتمدالدوله، اعتضادالسلطنه، مجدالدوله، تیمورمیرزا بودند. صحبت کنان رفتیم. در کنار رودخانه که از الوند کوه می‌آید به‌فرسفج حقار کبود و سفید بود. تیمورمیرزا چند دست بالابان و چرخ انداخت. بردند هوا بسیار خوب گرفتند. زیاد تماشا داشت. از قریهٔ فریازان که حاجی سعدالدوله در آنجا سهیم است گذشته در محاذات باغ مرحوم میرزا شفیع مستوفی مکان مرتفعی انتخاب کردم پیاده شدم. آفتابگردان زدند. دوربین آیینه‌دار بزرگ آوردند. قصبهٔ توی و دهات حول و حوش آن را ملاحظه کردم. خیلی مایل بودم که بروم همه‌را به‌دقت گردش کنم هوا گرفته و سرد بود. کالسکه هم نمی‌رفت. سواره هم ممکن نبود درین وقت تنگ بتوانم بروم. این جلگه خیلی با صفا و حاصل‌خیز است. از حیثیت هوا وروح خیلی امتیاز دارد. از هر طرف کوهها محیط این جلگه است واز سمت شمال کوه الوند مشرف است. رودخانه‌های متعدد از الوند به‌این جلگه‌جاری می‌شود. باغات زیاد دارند ومیوه‌های سردسیری ممتاز، خاصه سیب سرخ بسیار خوب عمل می‌آید. محصول گندم وجو آبی ودیمی زیاد است وهمیشه غله درین ولایت به‌کمال ارزانی وفراوانی بود. به‌واسطهٔ خشکسال گذشته در اینجا هم تنگی شده، حالا نرخ گندم هفت تومان است. بالجمله قصبهٔ توی را ملاحظه کردم. در دهنهٔ الوند واقع شده وبه‌طول افتاده است. خانه‌های خوب وبازار وکاروانسرای معتبر دارد. در انتهای آبادی قصبه قلعهٔ مجردی بود که عمارات داشت. در اوایل حال محبس شاهزادگان یعنی خسرومیرزا و جهانگیرمیرزا و مصطفی‌قلی‌میرزا و احمد میرزا بوده است. در اول این دولت که حبس شاهزادگان موقوف شد ومرخص شدند علاقهٔ خود را از اینجا قطع نکردند وهنوز محل سکنای متعلقان آنهاست. از توی که می‌گذرد قریهٔ آرتیمان است. در دامنهٔ کوه واقع شده و به‌طول افتاده است. خانه‌ها به‌مراتب به‌یکدیگر مشرف است و خانه‌های عالی و قشنگ دارد و بسیار خوش‌منظر و با روح و اطرافش بالتمام باغ است. از آنجا به‌فاصلهٔ جزئی قصبهٔ سرکان دریکی از دره‌های الوند واقع شده و آبادی آن فضای دره را پر کرده است. باغات و اشجار زیاد دارد. مقبرهٔ ابوالمحجن که از صحابهٔ حضرت رسالت‌پناه صلوة‌الله‌علیه و آله بوده در سرکان است. اطراف مقبره چنارهای زیاد دارد و در فصل بهار و تابستان مجمع دراویش است. ده قلعه شیخ، رودآور و قلعهٔ

جعفربیک که از املاک مرحوم میرزا شفیع است و دهات دیگر پیدا بود. رودآور در قدیم شهر و پایتخت این نواحی بوده است که حالا آثار عمارات کهنه و سدهای قدیم باقی است. ازجمله ازپشت تپه برجی نمایان بود شبیه برج طغرل طهران که در شهر قدیم ری نزدیك حضرت عبدالعظیم(ع) واقع است. اما سراین برج رودآور را طرز دیگر ساخته و صناعت بنائی را بیشترجلوه داده‌اند. از غرایب اینکه‌معتبرین تویسرکان گفتند که‌شبها دردامنهٔ کوه‌نزدیک قصبهٔ توی«چراغ آسمانی» ظاهرمی‌شود که تا صبح دریک محل بلاتغییرروشنائی آن‌برقرار است واعتضاد-السلطنه حکایت کرد که در چند شب توقف اینجا خود مشاهده و دقت کردم این شعاع درهوا معلق است، هرچه نزدیک شوند معدوم و مفقود می‌شود. مثل‌اینکه ازقصبهٔ توی نمی‌توان دید، باید ازآبادی خارج شد وملاحظه نمود. می گفت‌شب با دوربین دقت کردم این‌روشنائی درهواست وعجب‌اینکه دود مانند چیزی ازآن متصاعد بود. خلاصه درهمان مکان که آفتاب گردان زده بودیم چای خورده سوار شدم به‌کنار رودخانه رفتم. باد سرد شدیدی ازطرف مواجه می‌وزید. بسیاراذیت می کرد. درین‌حالت باز تیمور میرزا حقار بدبختی را پیدا کرد بالابان‌انداخت. هردوبه‌دور افتادند، بالارفتند. حقارچاره ندید. ماهی که بلع کرده بود ازگلو بیرون انداخت که سبکترشود، راه‌خلاص بگیرد. تدبیرمفید نیفتاد. دست بالابان بالا بودو یک‌مرتبه چنان‌به‌حقار بیچاره تاخته لگدی به‌سرش زد که معلق افتاد به‌زمین. بالجمله باد خیلی سرد وشدید بود. به‌دورشکه نشستم. چون از روبرومی‌وزید در دورشکه بیشتراذیت می کرد. بیرون آمده سوارشدم وبه‌تاخت به‌سمت منزل آمدیم. این‌باد درمنزل هم بود. به‌چادرها وتجیرها هم صدمه رساند. شب بعدازشام پیشخدمتهارا خواستم، ساعتی‌به‌صحبت گذشت. محمدحسن‌خان ازروزنامجات فرنگستان‌قدری اخبارجنگ فرانسه وپروس خواند. بعد خوابیدم.

روز دوشنبه هشتم ذیقعده

باید به‌حمیل‌آباد ملکی محمدحسین‌خان ملایری برویم. دو فرسنگ ونیم مسافت است. صبح برخاستم برف زیاد می آید، رفتم‌حمام. پیشخدمتها بودند.

تغییرلباس کرده بیرون آمدم به کالسکه نشستم. راه کالسکه خوب بود. یک فرسنگ و نیم دره ماهور و ماهورها نزدیک راه بودند. دربین راه درسمت چپ جاده به ناهار پیاده شدیم. باد سرد با برف ودمه می‌وزید. معتمدالدوله مرخص شده به کردستان رفت. بعدازناهار باز به کالسکه نشسته راندیم. این دره ماهور به‌سربالایی مختصری منتهی شد. همینکه سرازیرشدیم صحرا فضائی پیدا کرد. اما باز اطراف کوه بود. کوههای طرف دست‌راست بزرگتر[بود] وبعضی کوههای‌سنگی داشت. منزل هم نمایان بود. پنج‌ساعت به‌غروب مانده وارد منزل شدیم. دهاتی که امروز در کنار جاده ملاحظه شد ازاین قرار است، سمت راست: حاجی‌تو، یعقوب‌شاه، زاغه، بوستان‌در[۱]، درواز، احمدآباد. برجی هم‌میان راه ساخته بودند برای زوار، برج مربعی بود، زیرش آب‌انبار، یورت فوقانی آن هم مسکون است، و سمت چپ: میان‌ده ملک محمدحسن‌خان قاجار، باباکمال به‌اشتراک خالصه ومحمدحسین‌خان، سیاه‌دره رشیدخان، سرخه ایضاً. باد شدیدی درمنزل می‌وزید. تا شب هم اشتداد داشت. اغلب مردم به آبادی دهات پناه جستند. تجیرسراپرده و بعضی چادرها را انداخت. بعدازشام پیشخدمتها را خواستم. جزمحمدحسن‌خان وعلی‌خان پسروالی کسی حاضر نبود. محمد حسن‌خان قدری روزنامه خواند. بعد مرخص شدند خوابیدم.

روز سه‌شنبه نهم ذیقعده

منزل حسین‌آباد و دو فرسنگ مسافت است. قریهٔ مزبوره ملکی قاسم‌خان شاملو نایب آجودانباشی وسایرخوانین شاملو است. صبح برخاستم هوا ابر ودمه داشت. برف هم می‌بارید. رخت پوشیده عبای بطانهٔ سنجاب به‌خودم پیچیدم به‌کالسکه رفتم. خانلرخان سرهنگ افشار آمد مرخص شد به‌اسدآباد برود. مشیرالدوله راکنار کالسکه‌خواستم. بعضی فرمایشات شد. تیمورمیرزا وپیشخدمتها عقب‌کالسکه بودند. به‌وضعهای مختلف خود را ساخته، سر و صورت‌را پیچیده بودند. وضع مضحکی بود. خلاصه تا یک فرسخ ونیم طرفین را تپه و ماهورو کوه خیلی نزدیک بود. اماکالسکه خوب می‌رفت. دربین بین جزئی سربالائی در

۱ــ امروز: بستاندر

راه به‌هم رسیده به‌جلگهٔ حسین آباد سرازیر شد. تپهٔ مجرد در جلو دیدم. به‌امین‌السلطان گفتم آفتاب‌گردان وناهار را به‌آن تپه ببرد و خود سوارشده بالای تپه رفتم. باد شدید سرد می‌وزید. به‌زحمت ناهاری صرف شد. از تپه پائین آمدم. سمت راست گردنه قریهٔ پیرغیب ملکی خسرومیرزا واقع بود. و در صحرا باغو آبی تازه‌وجدیدالاحداث‌موسوم به‌عباس آباد بود، آقاخان تفنگدار تازه آباد کرده است. در سمت چپ هم قریه موسوم به‌سید شهاب ملکی آقاخان تفنگدار واقع بود. خلاصه از تپه که پائین آمدم به‌کالسکه نشستم. معتمدالملک و حاجی‌میرزا علی‌مشکوةالملک ومحمدحسن‌خان وسایرپیشخدمتها بودند. برف می‌بارید. بادو دمه بود. پنج‌ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و یکسر به‌الاچیق رفته زیر کرسی‌نشستم. شنیدم صاحب دیوان ازاصفهان‌آمده است. اما به‌حضورنخواستم. تا عصرهوا همانطور منقلب بود. شب بعد ازشام پیشخدمتها را خواستم آمدند. ساعتی صحبت شد مرخص شده رفتند. بعد خوابیدم.

روزچهارشنبه دهم ذیقعده

منزل دولت آباد ملایر و مسافت چهار فرسخ است. صبح که برخاستم هوا ابرگرفته بود وسرماشدتی داشت.رخت پوشیده به‌کالسکه رفتم. مشیرالدوله‌حاضر بود. تا مسافتی در کنارکالسکه تحقیقات می کردم وجواب عرض می کرد. بیشتر گفتگو درخصوص عرایض مردم بود وقرارهائی که دراحقاق حقوق آنها داده شده است. بعدازآن صارم‌الدوله‌آمد به‌حکومت لرستان مأمور ومرخص شد.پس‌ازآن صاحب دیوان آمد از حالات اصفهان پرسیدم. از قحط وغلا وسختی و شدتی که برای مردم‌آنجا حاصل است بیانات کرد. خیلی متألم وپریشان شدم. گفتم درمنزل مجلسی‌منعقدکنند قراری داده‌شود. ازولایات حول وحوش به‌قدر کفایت‌به‌اصفهان حمل غلات‌شده تا سرخرمن ورفع محصول برای‌مردم‌آنجا فراغتی باشد.بالجمله سردی هوا شدت کرد.جزئی‌برفی هم می‌بارید. درسمت چپ جاده به‌دره‌ای رفته به‌ناهار پیاده شدیم. آتشی افروختند. ازشدت برودت هوا حرارت از آتش رفته بود. در کالسکه ناهار خوردم، بیرون نیامدم. حاجی میرزا علی، محمدحسن خان،

محقق، مهدیقلی‌خان، محمد ابراهیم‌خان بودند. ناهاری به‌زحمت صرف شد. میرزاعلی‌خان هم بود. بعد ازناهار قدری سر بالا راندیم. همین که به سرازیری افتادیم جلگهٔ ملایر پیدا شد. از کنارقریهٔ کرکان خالصه ومهرآباد خالصه که هردو خیلی معتبروآباد و باخانوار وجمعیت زیاد است وباغ‌واشجار زیاد داردگذشتیم. مستقبلین ملایراز شاهزادگان وغیرهم‌رسیدند. سواره باجیلان بختیاری راخواسته بودم‌آمده بودند به‌نظررسید. ازعلمای بروجرد میرزا هبةالله پسر آقامیرزامحمود، آقا محمد برادر زادهٔ آقا میرزا محمود، آقا میرزا فخرالدین بودند. جمعی هم علمای ملایر آمدند. سالار پسر شیخ‌الملوک با جمعی اولاد و احفاد آمد. اسب کرنگ‌چقانی هم پیشکش‌آورده بود. سالار وحضرات در ده‌گنبدمی‌نشینند. قریهٔ مزبوره‌نمایان، ده معتبری است.جماعتی ازمستقبلین ملایری ایستاده بودند.رعیت معتبری دارد. فوج ملایری جمعی عسکرخان سرتیپ زند هم کنار راه ایستاده بودند. جوانهای خوب داشتند. خلاصه باکالسکه تا درب باغ مرحوم عیسی‌خان بیگاربیگی که حالا درتصرف محمدکاظم‌خان پسرآن‌مرحوم است و برای ما منزل معین کرده بودند رفتم. منزل اطاقی است که بخاری دارد و درین هوابخاری‌بسیار چسبنده وملایم است. برای حرمخانه چادرزده‌اند. دوازده‌سال قبل که ازین‌سمت به‌سلطانیه می‌رفتم درهمین باغ منزل‌کرده بودیم. به‌سلامت این مدت خیلی شکر کردم. دهات وآبادی‌که امروز درکنارجاده ملاحظه شد ازین قرار است، سمت راست: یکل‌آباد[1] خالصه، گلدسته خالصه، حسین‌آباد سمت چپ، جوکار حاجی محمدباقرخان، قوش‌بلاغ اولادجهانگیر میرزا،حسن‌آباد...[2]، تاجی‌بیک،مبارک آباد اولادجهانگیر میرزا، پیرمیشان[3] اولاد حاجی جعفرخان معمار و حاجی تاجرو متفرقه که در دامنهٔ کوه واقع است و ده معتبری است. قصبهٔ دولت‌آباد خالصه [است‌و] بازارو دکاکین معتبردارد.

روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده

در دولت‌آباد توقف شد. صبح برخاستم به‌شدت برف‌می‌بارید. بحمدالله‌تعالی در زمین هم برفی نشسته بود و تا عصرگاه تند وگاه‌کم برف می‌آمد. هیچ

۱ـ ظاهراً «یك میل‌آباد» (کتاب جغرافیا واسامی دهات‌کشور، ص۱۰۲ جلددوم)

۲ـ یک‌کلمه ناخوانا ۳ـ درمتن «بیرمشان» خوانده می‌شود.

از اطاق بیرون نیامدم. بعد ازصرف ناهارمشیرالدوله، معتمدالملک، سایر آمدند. بعضی فرمایشات واحکام‌شد. مرخص‌شدند. بعدپیشخدمتها آمدند. تاعصر به‌ملاحظهٔ بعضی نوشتجات و پاره[ای] تحریرات گذشت. خیالم افسرده بود. شب هم شام را بیرون خوردم. معتمدالملک، عکاس‌باشی، محمدعلی‌خان امین‌السلطنه، موچول خان، محقق، محمدحسن‌خان، حسین‌خان بودند. همانطورشب به‌کسالت‌خوابیدم.

روزجمعه دوازدهم ذیقعده

منزل پری خالصه است که انتهای خاک ملایر است و اول خاک عراق. چهار فرسخ مسافت می‌گویند. صبح هواگرفته و ابر بود، برف می‌بارید. بعد از سواری ابرها رفت. آفتاب تابید. هوای ملایم ومساعدی شد. قبل ازسواری میرزا فخرالدین بروجردی و امام جمعه وعلمای ملایربه‌حضور آمدند. بعد از ملاقات حضرات سوار اسب شده‌قدری رفتیم. در صحرا به‌کالسکه نشستم. به‌جهت شرقی راندیم. کوه و دشت برف زیاد داشت. یکسره سفید بود. ازسمت چپ جاده کوه سنگی‌سختی به‌قصبهٔ دولت آباد مشرف است‌ودرطرف‌شمال دره‌ای است که به‌قریهٔ ازناولهٔ خالصه می‌رود که جزو ملایراست، از آنجا به‌دیزآباد و ساروق[1] وسیاوشان عراق که راه‌قافله ومتداول ومعبرعام است. قدری که از دولت‌آباد دورشدیم به‌ده جوراب خالصه رسیدیم. سمت‌چپ بالای ده به‌ناهار پیاده شدیم. پیشخدمتها همه بودند. قریهٔ‌جوراب ازخالصجات معتبراست. درمحاذات قریهٔ مزبوره سمت‌شمال دره ودربند دیگر پیدا می‌شود که درین دره ازناولهٔ اربابی، پیروز[2] ایضاً، جوزان قلیچ‌خان یوزباشی‌مرحوم، توشکن[3] علیاوسفلای‌خالصه، مانیزان اربابی، تجراب، کمراب، واقع است. این کوههارا کرم‌کوه می‌گویند که از دولت‌آباد به‌جوراب خالصه ممتد است. اطرافش کوههای سنگ سخت دارد. گفتند ازسمت‌دیگرراهی است که به‌این کوه می‌توان رفت. بالای‌آن مسطح است و در بهارگلهای خوب‌و لاله‌های الوان می‌روید وبسیار با روح وصفاست ونیز گفتند درین کوه غاری است وسیع وطولانی که مکرر با چراغها به‌آن داخل شده ومسافتی طی کردند پایان‌آن دیده نشد و دریک‌دوموضع آن آبی‌صاف وروشن ازسقف می‌چکد به‌زمین رسیده

۱ــ اصل: سارو ۲ــ امروز: فروز ۳ــ امروز: توسك

مثل قند خیلی سفید ومصفا متحجر می‌شود وثانیاً این سنگ درآب حل می گردد طعم آن تلخ است و هنوز تجزیه نکرده به امتحان نرسانیده‌اندکه ملح مزبور چه برکت داردوخاصیت طبی‌وطبعی آن چیست. غالباً اهالی اینجا برای شوخی‌ازین سنگ به‌جای قند استعمال‌کرده و ازتلخی طعم‌آن درعجب افتاده است. بالجمله بعدازناهار به‌کالسکه نشسته ازمیان ده جوراب گذشتیم. بار و بنه راه را سد کرده بود. کوچه تنگ وراه منحصربود. با معطلی عبور کردیم. درمیان ده تپهٔ بلندی‌بود بالای‌آن تپه اثرقلعهٔ قدیم داشت‌که تمام خراب وویران شده، تنها ازدیوارآن‌اثری باقی بودکه استحکام‌آن‌را معلوم می کرد. قریهٔ جوراب باغهای‌آبادخوب داشت. ازاین کوه که به‌قریهٔ مزبوره مشرف است‌به‌فاصلهٔ نیم‌فرسخ‌به‌ابتدای خاک‌بروجرد می‌رسید. اما راهی‌که متداول ومعمول است و از دولت‌آباد به‌بروجردآمد وشد می‌شود از دولت‌آباد به‌سامان که انتهای ملایر و از آنجا به‌دره کرکر و از آنجا بـروجرد می‌رود. خلاصه این کوه از دولت‌آباد تا اینجا امتداد دارد و سلسلهٔ آن همچنان‌کشیده است.درملایربه‌کوه لشکردرموسوم است. درمحال‌کزازدهنه به‌هم رسیده این رشته را قطع وسلسلهٔ دیگرایجاد می‌کندکه در عراق کوه راست سیر می‌نامند. فاصلهٔ این‌کوه ازجاده نیم‌فرسخ ویک فرسخ بود. آبادیها که امروز در کنار جاده ملاحظه شد سمت راست: نامیله، خـرم‌آباد، داویجان، بالای داویجان قشلاق بورکی ملک سالار است، جـوراب، بیجن‌آباد، مرویل، میشن، کمازان. تمامی این دهات درکناررودخانه واقع است. بعدازآن‌گوشه، قلعه‌خان، کنجه‌در، نهندر، کساوند، زنگنهٔ سفلی خالصه در کنار رودخـانه است. زنگنهٔ علیا که نیز خالصه است درکنارجاده است و ده بسیارآباد معتبری است. بعد ازآن پری‌در و بعد پری‌خالصه‌که منزل اردو بود. سمت چپ بعد ازدرهٔ ازناوله‌که ذکرشدیگر آبادی ملاحظه نشد. مگردردامنهٔ‌کوه‌لشکردر، محاذی زنگنهٔ سفلی سه‌قریه متصل موسوم به‌قپان و ریها[1] وگلپرآباد ازاملاک قلیچ‌خان یوزباشی مرحوم است. در زنگنـهٔ علیا میرزا سید احمد نـایب‌الحکومهٔ عراق و علینقی‌خان صمصام‌الملک سرتیپ‌فوج کزاز رسیدند، به‌حضورآمدند. ازحالات‌آن صفحات سؤالات کردم. منزل هم نزدیک بود وارد شدیم. کرسی‌وآتش حاضر بود. تدارک زحمت‌سرما

۱ـ قبانودی (کتاب اسامی دهات‌کشور، جلد دوم، ص۱۰۹)

شد. شب بعد ازشام پیشخدمتها آمدند. محمدحسن‌خان قدری روزنامهٔ پطرزبورغ از اخبار جنگ خواند.

روز شنبه سیزدهم ذیقعده

منزل فره[1] حصار خالصه است که از توابع عراق و جزءبلوک کزاز است. راه را پنج فرسنگ گفتند. صبح درحمام بودم امین‌السلطان گفت محمدحسن‌خان به‌واسطهٔ ناخوشی سختی که به‌عیالش عارض شد مجبور گردیده است درقریهٔ‌پری مانده است. بیچاره گرفتار زحمت است. بالجمله رخت پوشیده بیرون آمدم. به کالسکه‌نشستم. هوا صاف بود. آفتاب می‌تابید. قدری ابرهم درافق بود وسرماشدتی داشت. امروز برای تحقیق مسئلهٔ کسرخالصهٔ ملایر وزرا درقریهٔ‌گرجائی ملکی‌قاسم خان‌شاملو نایب آجودان‌باشی مجمعی دارند. به‌این مناسبت به‌قریهٔ مزبوره رفته‌اند که دیشب اعتضادالسلطنه اینجا منزل داشته است. خلاصه راه کالسکه بد نبود. اما گل در جاده زیاد بود. تمامی مالها و کالسکه‌ها سراپاگل آلود شده بودند. برف این سمت ازجلگهٔ ملایر بیشتر است. از دو طرف راه به‌فاصلهٔ نزدیک کوه واقع شده وسمت چپ همان کوه لشکردر است. از کثرت گل مالها زمین می‌خوردند. قاطرهای بنه درگل غوطه‌ور بودند. دربین راه سمت‌چپ جاده برای ناهار مکانی انتخاب شد. باد برفها را به‌دره‌ها انباشته بود. اسب غرق می‌شد. به‌زحمت و احتیاط تمام ازراه کناره کردیم. ناهاری با زحمت سرپا صرف شد. بعدازناهارباز به‌کالسکه عودکرده راندیم. تا دربند ودهنهٔ توره راه به‌شمال مایل شد. طرف‌چپ در دامنهٔ کوه عمارت و اشجاری بود موسوم به‌صادقعلی متعلق به‌علینقی‌خان صمصام‌الملک است. جای مجرد با صفائی است. فوج کزازی نزدیک ده توره صف زده بودند. میرزا سید احمد نایب‌الحکومه گفت درجلو نهر و پلی ازعبور کالسکه مانع است. راه‌کالسکه را ازبالای ده ساخته‌اند. اسب خواسته سوارشدم. ازمیان آبادی توره گذشتم. ده‌آباد معتبری است. کوچه یخ داشت. اسب راخیلی به‌احتیاط می‌راندم. قریهٔ توره هم ملکی علینقی‌خان سرتیپ است. در میان آبادی پلی به‌رودخانه بسته بودند، بسیار کثیف و بد. اطراف آن ریخته، سنگهای آن پاشیده. گل ویخ هم بیشترفسادحال آن راتشریح وتوضیح می کرد. خیلی به‌احتیاط

۱ـ امروز: فر (فرهنگ آبادیهای ایران)

عبور شد و از راهی بد و سخت گذشته به‌راه کالسکه رسیدیم. فره حصار[1] هم که منزل است نزدیک بود. خواستم از خارج ده بگذرم [که] به‌زحمت عبور کوچه‌های خطرناک دچار نشوم، راه نبود. ناچار از میان ده عبور شد. کوچه‌ها گل و یخ زیاد داشت. به‌هرطور بود بی‌آسیب گذشته به‌منزل آمدیم. آبادی دهات که امروز به‌نظر رسید ازین‌قرار است: طرف راست: میردر، قلعه‌نو، گنداب، بیغش، چشمهٔ علیمحمد که آخر خاک ملایر است. آنچه از خاک عراق درسمت راست جاده دیده شد: جلایر، قرابنیاد، گل‌زرد، کله، حران. طرف چپ از خاک ملایر: گرجائی، قاسم‌آباد، قوش‌تپه، ده‌چانه. از خاک عراق: خرخپ، زیرآباد، سنگ‌سفید. شب بعد از شام پیشخدمتها احضار شدند، قدری صحبت شد.

روز یکشنبه چهارهم ذیقعده

منزل‌نمک‌کور ملکی مستوفی‌الممالک است. راه را سه‌فرسنگ می‌گویند. صبح که برخاستم برف می‌بارید وازشب هم آنقدر باریده است که زمینها سفید است. رخت پوشیده به‌ملاحظهٔ بدی راه سوار اسب شدم. اعتضادالسلطنه، حسام‌السلطنه، مشیرالدوله بودند. صحبت کنان مسافتی در صحرا سواره رفتم. رودخانه پیش آمد عبور کردیم ودرنظر داشتم که همچنان ازصحرا و دور از بنه و جمعیت بروم. نهری عمیق که از همین رودخانه منشعب شده بود مانع عبور شد. راه را پرسیدم. معلوم شد به‌سیر قهقرا باید از رودخانه بازپس برگشته از پلی که خیلی پائین‌تر به‌رودخانه بسته بودند بگذریم. در سرپل جمعیتی ازبنه وبار ومتفرقه بود. به‌زحمت عبور شد. آنطرف پل کالسکه حاضر بود. از اسب پیاده شده به‌کالسکه نشستم. مسافتی قطع شد. برای ناهار درسمت چپ جاده پیاده شدم. بعد از ناهار به‌کالسکه عود کرده به‌سمت منزل‌راندیم. دوطرف راه کوههای بلند است، به‌فاصلهٔ نیم‌فرسخ بیشتریا کمتر. اما راه کالسکه بسیار خوب است. آبادی درکنارراه زیاد بود. سه‌ده درسمت راست جاده دیده شد. گفتند موسوم به‌مهاجرانند. هوامختلف بود. گاهی برف می‌بارید، گاه بازمی‌شد. اما باد خیلی‌سرد می‌وزید. نزدیکی‌نمک کور که منزل‌است درراه فی‌الجمله اعوجاج و دره ماهور پیدا شد. به‌ده‌رسیدیم.

۱ــ امروز: فر (فرهنگ آبادیهای ایران)

کوچه‌ای را که معبر وراه کالسکه است باروبنه ومال زیاد گرفته بود، به‌علاوه گل و یخ داشت. از کالسکه بیرون آمده به‌اسب سوار شدم. از خارج آبادی به‌سمت اردو رفتم. امین‌خلوت وپیشخدمتها وسایر بودند. نسیم سرد طوری سخت و شدید می‌وزید که تا سراپرده به‌تاخت رفتم و بی‌تأمل وارد الاچیق شدم. عصر برف شدت کرد ویک‌دوساعت خوب بارید. شب گذشته هم اینجاها برف زیاد باریده بود که در زمینها جای خشک وخالی از برف دیده نمی‌شد. مشیرالدوله ومعتمدالملک ازپیش یکسره به‌سلطان آباد رفتند. شب بعدازشام پیشخدمتها را خواستم آمدند. خبر تلگرافی مفصل از جنگ فرنگستان رسیده بود ملاحظه شد. مختصراینکه دویست هزار نفرمتجاوز قشون فرانسه به‌سرداری جنرال بورباکی وجنرال تروشو حاکم پاریس و معیت بعضی رؤسای جمهور از پاریس بیرون آمدند با قشون پروس مصاف دادند. روز اول ودوم نصرت‌وفیروزی با فرانسه‌ها بود وچندنوبت قشون آلمان را شکست فاحش داده عقب نشانیدند. روز سیم سرداران پروس با قشون زیاد پی‌درپی رسیده بخت نامساعد فرانسه‌ها را دچار سوء عاقبت کرد، قشونشان همه دستگیر وقتیل و متفرق شدند. ژنرال تروشو زخم منکر برداشت. بعضی اولیای دولت جمهور که حاضر میدان جنگ بودند اسیر شدند و نیز از بدبختی فرانسه‌ها اینکه سه‌شهرستان به‌سیل خراب و ویران شد. ازجمله شهر لیل است که در سرحد بلژیک درشمال مملکت فرانسه واقع بود. حقیقت واقعات این جنگ وسوء حال فرانسه خیلی حیرت انگیز وملالت‌افزاست.

روز دوشنبه پانزدهم ذیقعده

به‌سلطان آباد که مرکز حکومت عراق است عزیمت کردیم. راه سه‌فرسخ بود. صبح که برخاسته رخت پوشیده بیرون آمدم هوا ابرودمه داشت. از هیچ طرف جائی دیده نمی‌شد. ابتدا راه کالسکه خوب بود وبه‌آرامی و نرمی حرکت می کرد. بعدازقطع‌مسافتی درراه اندک سرازیری به‌هم‌رسید. ازدوطرف کوههای سنگی نزدیک شد. عبور از درهٔ تنگ و سنگلاخ افتاد. چون کالسکه به‌سختی عبور می کرد به‌اسب سوار شدم و به‌ملاحظهٔ برف و یخ زمین خیلی به‌احتیاط

حرکت می کردم. شتر وقاطر زیاد هم درین راه لغزیده وافتاده بود. ازاینکه‌درهوا باد نبود سواره رفتن زحمت نمی‌داد. همین که ازین راه خطرناک گذشتیم باز به‌کالسکه نشستم. لکن راه‌کالسکه خوب ومساعد نبود. سرازیر و سربالا در دره و ماهور می‌رفتیم. گاه سوار اسب شده‌گاهی به‌کالسکه می‌رفتم. نزدیکی شهرهواباز شد. مه ودمه به‌کنار رفت. در دوطرف جلگه کوههای سنگی مرتفع است. سمت راست جاده آبادی واشجار وباغ زیاد به‌نظررسید. سه ده معتبرموسوم به‌سنیجان و فیجان و کرهرود است. صحرا و کوه برف زیاد داشت، به‌طوریکه درین جلگه جزآبادیها ودهات هیچ جزء زمین مکشوف و مرئی نبود. قریب شهر کوچه‌باغ ممتد ومفصل بود. اسب خواسته سوار شدم. حاجی سیدمحمدباقر و حاجی سید محسن علمای‌عراق به‌استقبال‌آمده سایرطبقات خلق هم پیاده ایستاده بودند. وارد شهرشده به‌عمارت دولتی‌رفتیم. دیوانخانه‌ها را بسیارخوب تعمیر کرده بودند. در اطاقی که مخصوص من حاضرشده بود وبخاری داشت و گرم کرده بودند ناهار صرف شد وتا عصربه‌تدارک خستگی روز وبعضی تحریرات وغیره‌گذشت. شب بعدازشام پیشخدمتها آمدند. معتمدالملک قدری روزنامه خواند. هوشنگ میرزا حاکم گلپایگان آمده بود امروز هنگام ورود به‌شهرحضور آمد. شنیدم محمدامین میرزا هم که موقتاً مستوفی‌الممالک برای نظم‌امور کمره‌فرستاده‌آمده است، هنوز ندیده‌ام.

روز سه‌شنبه شانزدهم ذیقعده

در سلطان‌آباد توقف شد. صاحب‌دیوان را احضار کردم. مطالبی که‌راجع به‌حکومت اصفهان داشت عرض کرد. درجواب احکام لازمه شد. بعد ازرفتن او هم کارزیاد داشتم تا عصرمشغول بودم. هوا ابرودمه بود وبرودت هواچندان شدت داشت که کمتر چنین سرما دیده بودم. اجرام فلکی و اجسام ارضی گویا یکسره یخ بود وهوا کیفیت زمهریر داشت. نفس درحلق می‌فسرد وخون دربدن سرد می‌شد. هیچ ازاطاق بیرون نیامدم وهمه را به‌کارهای لازم سرگرم بودم. شب یک‌دو ساعت از مغرب گذشته ازحیاط بیرون که پشت این دیوانخانه و محل آبدارخانه

قهوه‌خانه و منزل خواجه‌هاست صدا برخاست. هنگامه‌ای به‌پا شد. امین‌السلطان، هاشم‌خان پسر حاجب‌الدوله وسایر فریاد می‌کردند. پرسیدم گفتند بالاخانه‌ای که منزل حاجی بلال خواجه بود ازیک روز پیش بخاری سوزانیده سقفش آتش گرفته است امشب اثرآتش ظاهر شده و علامات خرابی دیده‌اند. سقا و فراش ریخته مشغول اطفاء نایره وخراب کردن سقف سوخته هستند. بعضی سقا و فراش هم درخرابی سقف به زیر افتاده با خاک وآتش و آبی که برای خاموشی آتشها ریخته می‌شد مختلط بودند. بحمدالله با اینکه ارتفاع بام تا سطح فضا هفت ذرع بیشتربوده است و این انبوه خاک وخرمن آتش، ذره‌ای آسیب به‌هیچ یک نرسیده بود. تا هنگام خوابیدن من این آوازها وهنگامه بود وقطع نمی‌شد.

روزچهارشنبه هفدهم ذیقعده

نیز درسلطان آباد توقف شد. ازصبح تا عصر همه به کارها و مشاغل لازمه گذشت. شاهزادگان و وزرا درحضور بودند. صاحب دیوان هم بود. محمدامین میرزا وهوشنگ‌میرزا هم به حضور آمدند. بعضی تحقیقات وپاره‌ای فرمایشات شد. علمای عراق هم به حضور آمدند. میرزا عبدالرحیم شیخ‌الاسلام اصفهان هم که از علمای آنجا نوشتجات آورده بود آمده نوشتجات را ابلاغ کرد. عصر بعد ازفراغت ازکارها به‌برجی که درین عمارت است رفتم. اگرچه امروز هم هوا سرد است اما تابش آفتاب فی‌الجمله سورت سرما را شکسته است. ازبرج با دوربین وضع‌شهر و اطراف را ملاحظه کردم. قلعهٔ سلطان آباد مربع است و وسعت آن تقریباً به قدر ارگ طهران می‌شود. ترتیب کوچه‌ها وتقسیم آب شهرخیلی به نظم وقاعده است. عمارات حکومتی رابه‌واسطهٔ ارگ کوچکی ازشهر خارج کرده‌اند. درشهرعمارات و خانه‌های عالی بسیار است. تجار آذربایجانی وغیره درین شهر به تجارت غالی[1] و پنبه مشغولند وهرساله غالی زیاد ازینجا به ممالک روس وعثمانی و ایالات ایران حمل می‌شود. عراق ازمملکتهای خوب وحاصل‌خیز است واهالی آن به‌کسب و صناعات راغبند. دیروز وامروز نمونه‌های خیلی خوب وممتاز ازغالی عراق دیدم که مستوجب خیلی تمجید بود. خلاصه شب شام خورده پیشخدمتها را خواستم.

---

۱. (= قالی)

معتمدالملک احکام زیاد آورد که صاحب دیوان در ضمن عرایض خود استدعا کرده بود.

روز پنجشنبه هیجدهم ذیقعده

به مصلح آباد رفتیم. راه چهار فرسنگ بود. صبح که برای سواری بیرون آمدم از دروازهٔ ارگ دلالت کردند خواستم بیرون بیایم بار وبنهٔ زیاد درجلو بود، بعضی بارهای دیوانی را هم تازه بار می کردند، راه مسدودبود. با اندک معطلی و زحمت گذشتیم. از دروازه که بیرون آمدیم هوا را بی‌اندازه سرد دیدم. با اینکه آفتاب تابید و هوا صاف بود سرما سورت وشدت غریب داشت. لزوماً به‌کالسکه نشسته راندیم. تخمیناً دریک فرسنگ فاصله آبادی معتبری درسمت چپ در دامنهٔ کوه ملاحظه شد موسوم به مرزیجیران[1] وجزء بلوک کزاز است. رشتهٔ کوه همه‌جا ازسمت چپ به فاصلهٔ یک فرسخ بیشتر یاکمتر دور از جاده کشیده شده و پشت این سلسله محال بزچلو وشراه است. درسمت راست جاده به فاصلهٔ دوفرسخ و سه فرسخ کوهستان فراهان واقع شده و دهاتی هم که از مرزیجیران به بعد در سر راه واقع است همه جزء فراهان است و درانتهای آن بلوک محلات واقع است. از محاذات قریهٔ مرزیجیران قدری گذشته به ناهار پیاده شدیم. صاحب دیوان، هوشنگ میرزا، سایر به حضور آمدند ومرخص شدند. بعد ازناهار باز به کالسکه رجوع کرده راندیم. ده مشهد که ملکی عباسقلی‌خان منسوب سپهدار است در سر راه بود. از وسط آبادی آن عبور افتاد. قریهٔ معمور و آبادی است و درقرب آن طرف راست جاده مزاری است از محمد عابد که گفتند به حضرت موسی کاظم علیه‌السلام نسب‌می‌رساند. گنبد وایوانی ازبناهای خیلی کهنه داشت، گنبدمخروطی کاشی‌کاری وکاشی آن درکمال امتیاز مشابه چینی. ایوانش هم خالی از رفعت و متانت نیست. خوب حفظ نکرده‌اند، خرابی دارد. بالجمله هرچه از راه طی کردیم اثر برف و بارندگی کمترشد. تا بعضی جاها بکلی خشک می‌نمود. گویا سبب طبیعت زمین بود که پاره‌ای جاها شوره زار وکبیر است. هوا هم گرم وملایم است و

---

۱. اصل: مرزنجیران. براساس فرهنگ آبادیهای ایران (مرزجران) وکتاب اسامی دهات کشور (مرزجیران) اصلاح شد.

آفتاب بی‌زحمت ابر و باد می‌تابد. دوساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. دهاتی که امروز درطرفین راه دیده شد، سمت راست: میقان، مشهد عابد، ایبک آباد[1]، ویسمه، استروان[2]، حرآباد، کمال‌آباد، شمس آباد، کمال‌آباد. سمت چپ: مرزیجیران، مهرآباد، هزاوه، شاه‌آباد، وزیرآباد، میچان، قلعه نو، مزیدآباد، مشهدالکوبه[3]، آهنگران، نظم آباد، خلج آباد.

روزجمعه نوزدهم ذیقعده

منزل آشتیان بود وچهارفرسخ ونیم راه است. صبح که بیرون آمدم به‌کالسکه نشستم. اعتضادالسلطنه، حسام‌السلطنه، وزیر امورخارجه، مشیرالدوله، مجدالدوله بودند. دربعضی امور دولتی وقرار پاره‌ای کارها مدتی گفتگو می‌شد. هوا صاف و روشن بود. تابش آفتاب حرارتی داشت. درین جلگه هم وسعتی است. کوهها از دوطرف دور افتاده، خاصه ازسمت چپ راه به‌مسافت زیاد کوهی بزرگ وسنگی‌و مرتفع طولانی است. کنگران، زنجیران، سرابند، معدن سنگ، شراب، سفیداب در دامنهٔ همین کوه واقع است. درین جلگه آهو بسیار است. حبیب‌الله خان ساعدالدوله، مهدیقلی‌خان، بعضی شکارچیها به‌هوای شکار آهو رفته بودند. مهدیقلی خان می‌گفت آهو زیاد بود وخیلی دیده شد. لکن نتوانسته بودند صید کنند. در ناهارگاه محمدحسن‌خان وحبیب‌الله خان پیشخدمت که درعتبات‌عالیات برای روزهٔ رمضان قصد اقامت کرده و ازملازمت اردو باز مانده بودند رسیدند. از خشکی صفحات عراق عرب که هنوز نمی باران نباریده وآبها نقصان فاحش کرده وخلق آنجا ازین‌حالت درچه درجه اضطراب و وحشت هستند بیانات می‌کردند. خداوند خاتمت امور واحوال این مردم را درین خشکسال عام به خیر کند، انشاءالله‌تعالی. خلاصه بعد ازصرف‌ناهار باز به کالسکه نشسته راندیم. درمسافتی به‌قریهٔ فیض آباد که درتصرف میرزا محمدعلی مشرف توپخانه است رسیدیم و راه ازمیان ده می‌گذشت. خانوار وجمعیت زیاد داشت. لکن رعایا ازکمی آب شکایت داشتند که راستی‌برای این ده،آن مقدارآب که دیدم کم بود وموجب کمی آب. اینجا هم‌همین خشکسالی است که به‌فضل خداوند مرتفع خواهد شد. ازفیض آباد قدری که دور

۱ـ اصل: آبک آباد ۲ـ شناخته نشد ۳ـ مشهدل کوبه (فرهنگ آبادیهای ایران)

شدیم جلگه واراضی مسطح به دره و ماهور تبدیل شد. کـوهها نزدیکتر آمد وتا قصبهٔ آشتیان راه به این نسق بود، بلکه بلندی مختصری گردنه مانند هم داشت که ارتفاع و انحطاط آن قابل ذکر نیست لکن برای مالهای مفلوک اردو و اسبهای کالسکه وشترهایی که پنج‌ماه متوالی زیربارند کوه الوند است، خاصه باگل وبرف که بسیار سخت وصعب‌العبور بود. بالجمله قریب به قصبهٔ آشتیان که فی‌الحقیقه شهری است ازکالسکه بیرون آمده سواراسب شدم. ازپایان آبادی آنجا از کوچه‌ای عبور کرده ازپل کوچکی که به‌رودخانهٔ آشتیان بسته‌اند گذشته به‌اردو آمدیم. اگرچه قلعه وعمارت مستوفی‌الممالک برای توقف ما کافی وآماده بود وممکن بود آنجا منزل کنیم لکن محض اینکه خلاف عادت نشود و دراسلوب سفر تغییر وتحریفی دست ندهد گفتم درصحرا چادر زدند منزل کردیم. مهدعلیا درعمارت منزل گرفته است. آشتیان معمور وآباد است. خانـه‌های عالی داردکه مرتبه به مرتبه مشرف به یکدیگر ساخته‌اند و دو دره که داخل آبادی آشتیان است به این خانه‌ها زینت گرفته است. شب بعد ازشام پیشخدمتها آمدند. یک دوساعت به‌ملاحظهٔ نوشتجات و گفتگوهای متفرقه مشغول شده، بعد خوابیدم.

روزشنبه بیستم ذیقعده

اتراق‌شد. خیال داشتم امروزسوارشوم قصبهٔ آشتیان را با اطراف آن سیاحت کرده وضع مکان آنجا وهیأت ارضی وطبیعی این جلگه را ببینم. باد سرد وسختی که از دیشب می‌وزید وابر وانقلابی که درهوا بود نگذاشت که ازالاچیق تاریک و پناه کرسی بیرون بیایم. امروز گویا فصل زمستان به ساکنین این ارض غضب کرده، به اظهار آخردرجهٔ سرما عرض قدرت می کند. هنگامه‌ایست. هیچ متنفس امروز از جای خود حـرکت نمی کند. تا عصر درالاچیق بودم و ازین هوا و ضرورت یکجانشستن و بی‌حـرکتی کسل شدم. میرزا حسین دکتر ومعتمدالملک بودنـد. قدری کتاب جغرافی خواندم. ساعتی خوابیدم. عصر هم حمام رفته اجمالا سر وتن را شست وشوئی کرده بیرون آمدم.

روز یکشنبه بیست و یکم ذیقعده

منزل دستجرد وسه فرسخ ونیم راه است. صبح هوا صاف و روشن بود و آفتاب بلامانع می‌تابد. اما اثر سرمای سخت دیروز باقی است و نسیمی سرد و سوزنده می‌وزید. علی‌الصباح درسراپرده علما واعیان آشتیان که دیروز در توقف نتوانستند به حضور بیایند آمدند ایستادند. قدری گفتگو شد. آقا میرزا محمدجعفر مجتهدبابعضی علمای دیگرمثل آخوند ملاحسین و ملا ابراهیم، میرزامحمد که در حکومت یزد و کرمان مرحوم خانباباخان سردار از او وکالت داشت و بارها دیده بودم پیر وشکسته ومعتکف آشتیان است، میرزا حسین خان بـرادر میرزا نصرالله مستوفی گرکانی، میرزا تقی برادر مرحوم میرزا زین‌العابدین البرز که قریب هفتادو پنج‌سال‌ازسنش گذشته وسالها درسیاحت بوده است می گفت درصفحات‌هندوستان مدتی‌سیاحت کرده‌ام، میرزا علینقی برادرمشارالیه، میرزا شفیع سلطان‌نایب آشتیان، بعضی دیگر هم بودند. بیرون آمـده سوار شدم. با اعتضادالسلطنه، حسام‌السلطنه، مجدالدوله، وزیر امورخارجه، مشیرالدوله صحبت کنان به تپهٔ بلندی که به‌آبادی آشتیان مشرف بود رفتم. قدری وضع ومکان قصبه را ملاحظه کردیم. برودت هوا مجال مکث زیاد نداد. زودتر آمده به راه افتادیم. راه امروز همه پست وبلند و دره ماهور وسنگلاخ‌است. کوهها به‌جاده نزدیک شده، بعضی جاها فضا تنگ‌می‌شود. برف این اراضی خیلی کم و کوهها اغلب خشک است. به ده کوچکی رسیدیم که میان دره واقع‌شده بود. با حقارت و تجرد حالتی داشت. اسمش را پرسیدم گفتند رازآباد ملکی مستوفی‌الممالک است. بعد از آن ده کوچک دیگـر بود موسوم به شررود. ازاینجا راه به شمال مایل شده، دره قدری وسعت پیدا کـرد. قریب به قریهٔ زیرگان کـه سمت چپ در دامنه کوه واقع بود با اینکه اطراف راکوههای مرتفع احاطه‌کرده بودندکوه البرز و دماوند نمایان شد و رؤیت آنها مشابه دیدار معشوق ومطلوبی بود. همه مردم ازنزدیکی وطن ومنتهای مدت سفرخشنود بودند. برای ارتفاع دماوند همین مسئله خوب مقیاسی است که ازین نقطه تا دماوند تمام پنجاه فرسخ درست است و ازفرازکوههای بلند تمام پیدا بود. پشت کوه زیرگان ده عامره[1] است که درین نواحی‌صنعت رنگرزی مخصوص آنجاست. خودشان هم

۱- (= آمره) فرهنگ آبادیهای ایران.

کرباس می‌بافند. از اطراف هم می‌برند آنجا رنگ می‌شود و از عادت اهالی آنجاست که ازشنیدن لفظ «ماست» می‌رمند وهر غریب که ندانسته درین ده به لفظ ماست تفوه کند مضروب ومطعون وعرضهٔ هزارگونه ملامت است واگر این‌عبارت را به‌زبان بگذراند که «ماست داری» محل خطراست. معتمدالملک حکایت می کرد که درمجلس مشیرالدوله وزیرعدلیه بعضی ازاهل عامره برای مسئلتی به تظلم آمده بودند. رمیة من غیر رام لفظ ماستی ذکر شده بود، بی‌اختیار عارضین عامره از مجلس بیرون رفتند. ذکر باعث این عمل وعادت مستقبح است و داستانی مفصل دارد. خلاصه به قریهٔ جوزا رسیدیم که ابتدای خاک خلج قم است. فوج خلج قم جمعی محمود آقای سرهنگ که تربیت‌شدهٔ مدرسهٔ «سن‌سیر»[1] فرانسه وجوان قابلی است با سرهنگ خود درکنار راه صف زده بودند. فوج مذکور را درکمال آراستگی وخوبی دیدم. منزل هم که دستجرد است نزدیک بود. وارد اردو شده به سراپرده رفتم. ازطهران چاپار رسیده بود. نوشتجات را ملاحظه‌کرده جواب نوشته فوراً چاپار را اعادت دادم. قریهٔ دستجرد ده آباد معتبری است. خانوار و جمعیت زیاد دارد.

روز دوشنبه بیست و دویم ذیقعده

منزل قریهٔ قاضی وچهارفرسخ راه بود. صبح با صافی آسمان وتابش آفتاب هوا برودتی داشت. ازسراپرده تا جائی که کالسکهٔ من حاضرشده بود مسافتی پیاده رفته به‌کالسکه‌نشستم. قدری با اعوجاج وپستی وبلندی راه‌کالسکه راندم. به مزرعه‌و مزاری رسیدیم که از امامزاده زکریاست وگفتند اولاد حضرت موسی کاظم علیه‌السلام است. درین‌نقطه راه به بغلهٔ تپه وماهور افتاد. حرکت با کالسکه چندان مناسب نبود. درهوا هم فی‌الجمله حرارتی پیدا شد. ازکالسکه بیرون‌آمده سوار اسب شدم. دراطراف امامزاده جمعی رعایای فقیر بود. به حسام‌السلطنه پول دادم به‌آنها قسمت کند. فقرا به‌هیئت اجماع به اوحمله‌کردند، دورش را گرفتند. چیزی نماند که جوشش طمع وطلب آنها شاهزاده را ازاسب بیندازد. بالاخره بقایای پول را به‌زمین پاشید. گداها به یکدیگر مشغول شدند، شاهزاده را رهاکردند. خلاصه

۱ــ مدرسهٔ نظامی مشهور فرانسه

سواره با حسام‌السلطنه، اعتضادالسلطنه، وزیر خارجه، مشیرالدوله صحبت شد. سمت‌چپ جاده همه‌باغات و آبادی محال جهرود است که از ابتدای دره اشجار و باغات و آبادی آن بلانهایت ممتد است. عجب دره‌ای است. باید دربهار بهترین محل تفرج باشد. در طرف راست جاده روی تپه به‌ناهار پیاده شدم. محمدحسن خان که از منزل پری به‌واسطهٔ ناخوشی عیالش عقب‌مانده بود اینجا رسید. از راه ازناوله و آهنگران وسیاوشان آمده است. اززحمات خودش که درکثرت برف و سختی سرمای آن راه دیده بود داستانی می گفت. بعداز ناهار سوارشده باز از بغلهٔ دره وماهور می گذشتیم. وسعت دره قدری بیشترشد. راه‌کالسکه بالنسبه‌بهترو خوبتراست. به‌کالسکه نشستم. قریب به قریهٔ سناوند که هم دراین دره واقع است میرزاحبیب‌الله برادر میرزا نصرالله مستوفی گرکانی راکه در زمان ولیعهدی پیش من منصب استیفا داشت دیدم. کنار کالسکه خواسته‌احوال پرسیدم. در راه رفتن می‌لنگید. می گفت اسب لگدزده پایش‌معیوب شده است. غالباً درهمین ده‌متوقف است. ازسناوندگذشته قریهٔ باغشک بود و بعد ازان به‌قریهٔ قاضی که منزل است رسیدیم. این ده‌ملکی اولاد محمدحسن‌خان‌خلج‌است: حاجی عیسی‌خان،علی‌اکبر خان. حاجی عیسی‌خان عمارت خوبی بناکرده است. ملک‌نیزار متعلق به‌حاجی آقاخان وعلی‌اکبرخان است.

روزسه‌شنبه بیست‌وسیم ذیقعدةالحرام

به‌قم وارد شدیم. صبح که ازقریهٔ قاضی حرکت‌کردم شاهزادگان و وزرا کنار کالسکه بودند. در امور لازمه‌گفتگو می‌شد. قرار شد حسام‌السلطنه به سمت حکمرانی به‌خراسان برود ودرین مبحث شقوقی که لازم دیدم‌گفتم. راه‌کالسکه هم امروزخوب و مساعد بود. کالسکه به‌راحت و سلامت حرکت می کرد. کوهها از طرفین بسیار دورافتاده وجلگهٔ وسیع است. در سمت راست کوههای سنگی سیاه به‌فاصلهٔ پنج شش فرسخ واقع‌شده بود که جزئی برف هم داشت. محال جاسب و اردهار[1] وکرهیجان که ییلاقات قم است دردامنهٔ همین کوه است. سمت چپ هم دردوفرسخی ازراه بیشتریاکمتر تپه‌ها وکوههای خاکی سرخ‌وسفید رنگ بودکه

۱ـ اصل: اردهان

رفته رفته به‌راه نزدیک آمده دوسمت جاده را احاطه کرده و راه از میان دره‌ها و تپه‌های مذکور گذشت. امروز زمین اینجا را خشک دیدم. هنوز بارندگی نافع و کافی در نواحی قم نشده است. در طرف راست جاده نزدیک قریهٔ سالیان که از موقوفات نجف اشرف است به‌ناهار پیاده شدیم. پسر حاجی آقاخان خلج یک میش کوهی و یک قوشکار کرده آورده بود. میش را در کوههای علی آباد نزدیک خرهه محلات که شکارگاه معروفی است صید کرده بود وقو را می گفت درهمین رودخانهٔ قم زده‌ام. هیچ معهود ومترقب نیست که اینجاها قو دیده شود. تعیش این حیوان درمردابهای بزرگ وسواحل دریاست وخیلی نادراتفاق می‌افتد که به مثل این رود آبها بیایند. خلاصه بعداز ناهار باز به‌کالسکه نشسته راندیم. هواگرم بود وکالسکه چندان مطلوب نبود. به ملاحظهٔ بعد مسافت سوار اسب نشدم تا به رودخانهٔ قم رسیدیم و آبادی شهر نزدیک شد، سوار اسب شدم. در حوالی کاروانسرای سنگی مخروبهٔ قدیم جمعیت زیاد ازمستقبلین وتماشاچی ایستاده بودند وچون امسال در غالب ولایات ایران سختی و گرانی بود فقرای زیاد درقم مجتمع شده‌است. حاجی ملا صادق مجتهد و آقا حسین مجتهد به استقبال آمده بودند. با ایشان از هر مقوله صحبت شد. متولی‌باشی وسایر علما بودند. گفتم درکار فقرا ونگاهداری آنهاقراری بدهند. سراپرده را در خارج شهر مقابل عمارت دیوانی زده بودند. دو ساعت به غروب مانده واردشدیم، الحمدلله علی السلامه. شب بعدازشام پیشخدمتها به‌حضور آمدند. محمدحسن خان پیشخدمت پسر مرحوم حاجب‌الدوله از طهران آمده بود به حضور آمد.

روزچهارشنبه بیست‌وچهارم ذیقعدة‌الحرام

درقم توقف شد. بعدازناهار بیرون آمده پیاده از پل موقتی که مخصوص عبور ومرور اهل اردوبه‌رودخانه بسته بودند عبور کرده از درب کوچک عمارات دیوانی که این‌سمت واقع است داخل عمارات شدیم و ازعمارات به‌صحن رفتیم. اعتضادالسلطنه، حسام‌السلطنه، مشیرالدوله، وزیر امورخارجه، پیشخدمتها و سایر نوکرها همراه بودند. به‌روضهٔ طاهرهٔ حضرت معصومه علیهاسلام‌الله رفته زیارت

خواندم. نمازظهروعصرهم ادا شد. بعد بیرون آمدم به‌مقبرهٔ خاقان‌مغفوروشاهنشاه مرحوم رفتم. فاتحه‌خواندم. درمقبرهٔ مرحوم اعتضادالدوله وحاجب‌الدوله حاجی محمدخان هم مکث کرده طلب آمرزش کردم و از فوت هردو بی‌اندازه متأسف شدم. درمقبرهٔخاقان مغفورمرتبه‌ای که‌مشرف به‌حجره وارتفاع‌جزئی‌دارد«سوزنی»و اسباب چراغی بود گفتند قبر مرحوم شعاع‌السلطنه است. در ضمن تحقیق میرزا علی‌اکبر که متولی مقبره است لفظ غریبی اداکرد که هیچ نشنیده بودم و خیلی مضحک بود. گفت در دفن‌مرحوم‌شعاع‌السلطنه که این‌زمین حفر شد یک «سنتی» بیرون آمد اورادر «سنتی» دفن کردیم. معلوم‌شد مراد ازین لفظ«قبرساخته» است. چون این لفظ عبارت مستهجن بود بی‌اختیار خندیدم. اعتضادالسلطنه هم خیلی خندید. خدا شعاع‌السلطنه را رحمت کند که‌گفتگوی قبر او هم مفرح ومضحک است. خلاصه بعدازیارت‌وگردش صحن به‌منزل آمدم. شب بعدازشام‌عضدالملک و سایر پیشخدمتها آمدند. محمدحسن‌خان قدری اخبار جنگ فرنگستان خواند. امروزجمعی‌ازملتزمین رکاب ازقبیل معتمدالملک وحاجی رحیم‌خان‌خازن‌الملک‌و سایر به‌طهران رفتند. تیمورمیرزا درنا و قراقوشی صید کرده بود به‌حضورآورد.

روز پنجشنبه بیست و پنجم ذیقعده

هم درقم اتراق بود. بعد ازصرف ناهار به‌زیارت رفتم. نمازخوانده‌به‌منزل برگشتم. پیشخدمتها بودند. معیرالممالک هم ازطهران به‌قم آمده است،به‌حضور آمد. ازحالات طهران واموردرباری تحقیقات کردم. برای‌فقرای قم هم‌قرار دادم به‌دست آقاحسین‌مجتهد ومتولی‌باشی ازغلهٔ دیوان نانی تدارک شود. تا پنجاه‌روز دیگرقریب هزار نفر فقرا اطعام شوند. میرزا سید یوسف نایب‌الحکومهٔ سابق هم که قدری محل شکایت رعیت بود امروز معزول وعباسقلی‌خان پسرمرحوم محمد ولی‌خان قاجار به‌نیابت حکومت اینجا منصوب شد.

روزجمعه بیست‌وششم ذیقعده

از قم به‌پل دلاک که منزل متداول این راه وچهارفرسخ مسافت دارد کوچ

دادیم. میرزا سیداحمد مستوفی نایب‌الحکومهٔ عراق که تا قم همراه اردو بود مرخص شده به‌عراق معاودت کرد. از خارج شهرالی خاک فرج که محل معروف قم واز توضیح مستغنی است ازتماشای شهری و گدا و متفرقه جمعیت زیاد بود. ازخاک فرج گذشتیم. بااعتضادالسلطنه، وزیرخارجه، مشیرالدوله صحبت کنان به‌سمت چپ جاده برای ناهار پیاده‌شدم. معیرالممالک وسایر پیشخدمتها بودند. محمدحسن‌خان روزنامه خواند. بعدازناهارهم که‌به کالسکه‌نشستم تانزدیک منزل محمدحسن‌خان کنارکالسکه روزنامه می‌خواند. در راه از رعایای اصفهانی دیدم که به‌واسطهٔ سختی و تنگی مسألهٔ اصفهان جلای‌وطن کرده‌به‌حول وحوش طهران می‌روند. دربین‌راه کاروانسرا و آبادی مختصری دیدم. سابقاً به‌مرحوم میرزا زین‌العابدین البرز متعلق بود حالا گویا مستوفی‌الممالک خریده است. آبی دارد، اشجاری غرس کرده‌اند. آبادی آن در خوب موقعی اتفاق افتاده‌است. به‌کار عابرین خیلی می‌آید. خلاصه وارد منزل شدیم. راه کالسکه خوب بود. الحمدلله‌تعالی به‌راحت آمدیم. شب بعد از شام میرزاعلی‌خان، محقق، عکاس‌باشی، مهدیقلی‌خان آمدند. محمدحسن‌خان هم بود روزنامه خواند.

روزشنبه بیست‌وهفتم ذیقعده

به‌حوض‌سلطان رفتیم. دیشب کم خوابیده بودم قدری کسلم. دیشب‌نزدیک صبح باران شدید بارید. صبح هم هوا ابر ومنقلب بود. قدری باران آمد. بیرون آمده سوار اسب شدم. خانباباخان ومحمد مهدی‌خان چهارمحالی را مشیرالدوله به‌حضور آورد. اسبی هم خانباباخان پیشکش آورده بود به‌نظر رسید. همانطور سواره قدری راندم. بـا اعتضادالسلطنه، مشیرالدوله، وزیر امور خارجه صحبت می‌شد. بعد به‌کالسکه نشستم. امین‌الملک، رضاقلی‌خان پسر علی‌اشرف‌خان راکه از جانب اسدالله میرزا حاکم مازندران در سرسواره کرد و ترک بود به‌استرآباد رفته بود به‌حضور آورد. درسمت‌چپ جاده به‌ناهار پیاده شدیم. پیشخدمتها بودند. محمدحسن‌خان روزنامه‌خواند. بعدازناهار به‌کالسکه‌نشسته رفتیم‌نزدیکی صدرآباد خرابه‌که محمدخان حاکم‌سابق‌یزد آباد می کند. سوار اسب شدم. بامعیرالممالک دربعضی امورگفتگو می‌شد. به‌کاروانسرا رفتم. تعمیرات خوب کرده آب جاری

آورده است. باز هوا انقلابی پیدا کرده شروع به‌بارندگی کرد. ناچار به‌کالسکه رفتم. در ورود منزل هم قدری بارید.

روز یکشنبه بیست‌وهشتم ذیقعدة‌الحرام

منزل کنارگرد وراه شش‌فرسخ بود. امروز با اینکه راه‌کالسکه خوب بودو هوا هم مساعد است‌خیلی‌خسته شدم. دوساعت به‌غروب مانده وارد شدم.نزدیک رودخانهٔ شور وقریب به‌قریهٔ زیان[1] وکنارگرد قدری راه‌کالسکه مغشوش‌است. از شدت خستگی شب زودترخوابیدم.

روز دوشنبه بیست‌ونهم

به‌حضرت عبدالعظیم(ع) آمدیم. صبح بیرون آمده به‌کالسکه نشستم. راه قدری سرازیربود. هوا صاف وبی‌ابر وهمهٔ نوکرها دررکاب بودند. درراه برای ناهار پیاده شدیم. دبیرالملک احکام زیاد برای ولایات‌صادر کرده بود. بعدازناهار آوردند دیدم. به‌صحه ومهر رسید. پس ازآن به‌کالسکه نشستم. قدری که رفتیم نایب‌السلطنه بامیرزاکاظم حکیم‌باشی ولله‌باشی وسایرعملجات آمدند.رکن‌الدوله محمدتقی‌میرزا آمد.سایرمردم متدرجاًرسیدند. به‌علاوه ملتزمین رکاب‌هم‌مستقبلین شخصی داشتند. با شکروشعف به‌سلامت وسعادت وارد شده اولاً به‌زیارت رفته نمازخواندم. ازآنجا به‌منزل آمدم‌که باغ و عمارت اعتضادالسلطنه است. مشرف بخصوص برای من چادر و الاچیق زده بودند. پیشخدمتهای شهری یعنی آنهاکه این‌سفرهمراه‌نبودند حاضربودند. نظام‌العلما ومحسن‌میرزا واسحق‌میرزامیرآخور ولیعهد هم آمدند. کاظم‌خان فراش‌باشی هم که بعلت ناخوشی مزاج پیش از ما به‌طهران‌آمده بودحالش‌بهتراست، آمده بود. دستخط امیرآخوری به‌محسن‌میرزاو خلعتی به‌محمدحسین‌میرزای پسرش داده شد.

۱ــ نامی به‌این شکل نداریم. شاید «زیوان» است (فرهنگ آبادیهای ایران).

روز سه‌شنبه غرهٔ ذیحجة‌الحرام

الحمدلله تعالی خاتمهٔ ایام سفروانتهای زحمت است. به‌طهران واردمی‌شویم. صبح حمام رفتم، بیرون آمده رخت پوشیدم. پیشخدمتها حاضر بودند. هوا اگرچه صاف بود باد سردی می‌وزید که در تابش آفتاب حرارتی نبود. به الاچیق رفته ناهار خوردم. بعضی احکام هم که به دبیرالملک گفته بودم صادر کند فرستاده بود به‌مهر رسید. امام‌جمعه، صدرالعلما بعضی دیگر هم آمده بودند. در باغ ایستاده پذیرفتم. کالسکه ونوکرها درب باغ حاضر بود. بیرون آمده به‌کالسکه نشستم. از ابتدای آبادی حضرت عبدالعظیم تا شهر اردو طرف راه جمعیت پیاده و سواره بود. گردوخاک به‌آسمان می‌رفت. تا دروازهٔ جدید ناصری باکالسکه رفتم. آنجا اسب خواسته سوارشدم. افواج ومستقبلین شهری از بیرون و داخل شهر ایستاده بودند. نصرةالدوله وصاحبمنصبان نظامی پیاده در رکاب افتادند. مستوفی‌الممالک و شاهزادگان و وزرا درباغ میدان ارگ بودند. وارد دیوانخانهٔ تخت مرمر شده علی‌الرسم به‌سلام نشستم. شکرانهٔ سلامت سفرراگفتم، ثم الحمدلله تعالی.


تفصیل سیاحت
مقرب الخاقان مسیو طلزن
حکیمباشی مخصوص حضور همایون است که در ملاحظه
اراضی حله و کوفه و آثار شهر بابل
نوشته است



از دروازهٔ بزرگ نجف اشرف علی ساکنها آلاف التحف تا به کوفه که به خط مستقیم ازمین ریگزار ومستوی می‌رود تخمیناً یک فرسنگ است. دراین مسافت ازجانب شمال درکنار راه بروج کوچکی آجری ساخته شده است به جهت مأمن عابرین از شر اعراب وسایرسارقین که فاصلهٔ هریک دویست قدم است، مانند آنکه درراه خراسان است. ابتدای این راه در خارج شهرنجف به نهری که دراین ازمنهٔ اخیره بعضی از خیره به جهت اجرای آب از نهرهندیه به نجف اشرف احداث نموده‌اند تقاطع می‌نمایند. درابتدای شهر کوفه نیزبا نهری قدیم تقاطع نماید. پس ازآن درمحل شهر کوفه داخل شود.

کوفه محل شهربزرگی است که سابقاً باجمعیتی موفور آباده ومعمور بوده است، ولی الآن چنان مخروبه و ویران است که جز مسجدی که معبد ائمهٔ اطهار سلام‌الله‌علیهم بوده‌است آبادی وبنائی ندارد و آنچه آجرداشته است برای عمارات به‌مرور دهور به‌نجف وسایرجاها نقل شده‌است، چنانچه الآن هم پیوسته زمین را حفرنمایند وآجر ازآن بیرون آورند. آب این شهر درهنگام آبادی به‌واسطهٔ انهارو قنوات از شط فرات جاری بوده است. چون کیفیت وضع و حالات این شهر لاسیما مسجد کوفه وسهله مفصلاً در اخبار و کتب تواریخ مسطور است لهذا به‌ذکر آن نپردازیم.

ازمسجد کوفه تا به‌کنار آب قریب هزارقدم است که پانصد قدم گذشته‌داخل نخلستان شود. در آنجا قریب سی خانوار از اعراب شیعه در خانه‌های بوریائی ساکنند وهکذا در کنار آب قریب سی‌چهل خانوار دیگر از اعراب است که‌مالک طراده و زورقهای متعدد هستند به جهت انتقال زوار عابرین از کوفه به کربلا و

بالعکس. در کنار این آب همیشه طراده‌های متفاوت و زورق فراوانی آماده و مهیاست و هریک را از دیوان خراجی مخصوص است که در هنگام حرکت هریک از آنها را لازم است که از گماشتگان دیوان که لیلاً و نهاراً در آنجا متوقفند تذکره بگیرند و روانه شوند، والا مورد مؤاخذه و سیاستند.

اجرت طراده‌ها موافق رواج و کسادی مختلف است. چنانچه در اوقات زواری که رواج است هریک از آنها دوسه تومان، در وقت کسادی سه‌چهار هزار دینار اجرت دارد که از کوفه به کربلا حرکت کنند و در هریک از آنها تخمیناً ده یا پنج نفر با اسباب لازمهٔ ایشان جای داده شوند. در کنار این آب گنبد کوچکی است که او را مقام یونس علیه‌السلام گویند. نخلستان کوفه طولاً که از شمال به‌جنوب و در کنار آب است زیاده از ربع فرسنگ است و عرضاً پانصد قدم است. محاذی بدین نخلستان درجانب شرقی آب نخلستان فراوانی از رعایای اعراب است و آنجا را تاجیه خوانند.

از کوفه که در روی آب به‌سمت کربلا می‌رود برخلاف مسیل آب همه‌جا از جنوب به‌سمت شمال است، با اندک پیچ و خمی که لازمهٔ مجرای آب است، از نخلستان کوفه می گذرد. درجانبین نهر تا سه‌فرسنگ اصلاً آبادی و نخلستان نیست مگر درچند موضع که درهریک از آن مواضع چند خانوار اعراب متوقفند. رسم اطفال این اعراب که درجانبین نهرساکنند آن است که دسته‌دسته به کنار آب می آیند و هروقت که زوار نمایان شود تصنیفی بدین مضمون می گویند «بریا زایر علی» و کف می‌زنند و می‌رقصند و درساحل قریب دویست سیصد قدم همراهی می‌نمایند. اگر حضرات زوار از نان و خرما یا چیزدیگر احسانی درحق ایشان نمودند فبها والا آنها را سنگ‌باران می کنند.

در سه‌فرسنگی کوفه درجانب مغرب نهر نخلستان است ازعرب. قریب چهل پنجاه خانوار در آنجا متوطند. تمام این اعراب سبعه هستند. پس از نیم فرسنگ ازاین نخلستان مقبرهٔ خرابه‌ایست که اورا مقام ناقهٔ صالح می‌خوانند و پس ازنیم فرسنگ دیگر ذی‌الکفل است که اعراب آن را «چفل» گویند.

ذی الکفل

قریهٔ بزرگی است در کنار نهر هندیه در سمت مشرق و در آنجا نیز موقف و منزل مانندی است به‌جهت عابرین و چندین زورق و طراده نیز همیشه در آنجا موجود است. در این قریه بازار و دکاکین قلیلی است. قریب سیصد خانوار مسلمین و یهود در آن متوطن است. اکثر خانه‌های آنها بوریائی و برخی از خشت و گل است. اهل این قریه را از شتر و گوسفند مکنتی زیاد است. ساکنین اهل این قریه سفید پوست و خوشروتر از سایر اعرابند. حرفهٔ بازوی آنها عبابافی و فلاحتشان برشلتوک کاری است. در وسط این قریه مسجدی است آجری که شبستان آن را در هر یک از طول و عرض سه طاق است. در وسط دری است که داخل بقعهٔ ذی‌الکفل علی نبینا و علیه‌السلام می‌شود. بقعهٔ ذی‌الکفل اگرچه از بناهای قدیم است ولی تاریخ آن معلوم نیست. این بقعه را گنبدی است مخروطی. در دوازده سال قبل از این شخصی از اهل بمبئی آن را تعمیر نموده داخل آن‌را منقش و در اطراف آن کتیبه‌ای به‌خط عبرانی مشتمل بر شرح احوالات آن نگاشته و ظاهر گنبد را با گچ اندودی کنگره‌دار نموده است. در فوق این گنبد قبه‌ای از روی نهاده است. در خلف این بقعه نیز اطاقی است که در آن پنج قبر متوازی است از بزرگان یهود. اما درب این اطاق از بقعهٔ ذی‌الکفل باز نشود بلکه در زاویهٔ جانب راست شبستان دری است که داخل اطاقی شود، از آنجا به اطاق محل قبور می‌رود.

در خارج مسجد در سمت مشرق مناری است قدیم که اگر به فوق آن روند و آن را حرکت دهند آن منار به حرکت درآید شبیه بدان که در بسطام است. این قریه قریب صد قدم از نهر دور است. از جانب غرب متصل است به نهر و از جوانب دیگر متصل است به بیابان مستوی و هموار. در جانب شرقی قریه نخلستان قلیلی است. از ذی‌الکفل به برس نمرود از آب و خشکی هردو می‌رود و یک راه به جانب حله رود. اگرچه ممکن است از طرق عدیده رفتن، زیرا که مابین این دو بیابانی است غیرمحدود.

از ذی‌الکفل به برس سه فرسنگ است، اگرچه از دور یک تپه به نظر آید، لیکن دو تپه است از همدیگر جدا و مابین آن دو دره است. در آن تپهٔ دیگر مقام

ابراهیم علیه‌السلام است. باوجود آنکه این برس بکلی خراب گردیده اندک آثاری از آن بنای معظم باقی مانده است. بازهم الان ارتفاع آن ازسطح زمین صدوچهل قدم‌است. ارتفاع دیواری که دربالای آن است سی وپنج‌قدم است. درسیصد وبیست سال قبل‌ازتولد عیسی علیه‌السلام اسکندرذوالقرنین آن را مخروبه یافته مایل گردید ازنو آن را بنا نماید. مهندسین معلوم نمودندکه ده هزار نفرلازم است‌که تا مدت دوماه همه روزه‌کار کنند تاآنکه مخروبهٔ‌آن را بردارند به‌زمین اصلی رسند. رب‌ـ النوع نورکه صورت آن راازطلا ساخته بودند درین برس بود. قامت‌آن دوازده ذرع بود. ازقرار مسطورچهل‌ودو کرور تومان از طلاآلات درآنجا بود. در صد سال بعدازاسکندراردشیربن داریوش کلاً را به‌حیطهٔ تصرف درآورد وذوب نمود. در روی این برس قطعات بزرگی به‌مقدارپنج خروار وده‌خرواراز آجرذوب شده افتاده است و چنان به‌نظر آیـد که دیوارآجری بوده است. پس از آن ازآتش آتشکدهٔ بسیارشدید یاازبرق وصاعقه ذوب شده وباهم ملتصق گردیده‌اند. مختصراً توصیف‌آن به‌تقریر در نیاید. چنانچه ذکرنمودیم که از شمال ذی‌الکفل دو راه به جانب حله رود آنکه نزدیکتر به آب است نزدیکتر و آنکه دورتر از آب است یک فرسنگ دورتر است وبالاخره این هردو راه یکی شوند. پیوسته این راه به مابین شمال‌ومغرب است ودربین راه به هیچوجه علامت واثری نمایان نیست مگر آنکه قریب به‌محاذی برس نمرود چند نهر بسیار قدیم که تماماً خراب وانباشته به خاک است مشاهده شود.

نیم فرسنگ‌که از ذی‌الکفل پیموده شود برس‌نمرود نمایان‌گردد وتانزدیک حله پیداست. ازآنجا به واسطهٔ‌گودی زمین ازنظرغایب شود ودریک فرسخی‌حله نخلستان‌آن نمایان‌گردد. طول آن نخلستان درطرفین شط فرات است‌وپنج‌فرسنگ مسافت دارد. پس ازطی این مسافت درانتهای نخلستان پلی است مخروبه وازآثار قدیم است و در سراین پل راههائی که از کربلا و ذی‌الکفل و برس به حله می‌رود یک راه شود. نهری که درزیراین پل واقع است خراب وپرازخاک است. پس‌از آن داخل نخلستان شود. باغ اول قدیمی‌ومخروبه است. دروسط آن بقعه خرابه‌ای است‌که جزدیوارپوسیده وخراب دریک سمت آن چیزی باقی نمانده است. ولی ازهیأت آن پیداست‌که بنای بزرگی بوده‌است و آن را «مشهد علی» نامند. ازآنجا

تا به دروازهٔ شهر قریب ربع فرسنگ است و عبور آن از کوچهٔ نخلستانی است. درخارج قلعه بقعهٔ محمد بن ابوبکر است.

حله

قال یاقوت فی «مشترک»: هی حلة بنی‌مزید بارض بابل وهی بین بغداد و بین‌الکوفه، قال واول من‌اختط بهاالمنازل وعظمها سیف‌الدوله صدقة[۱] ابن دبیس بن علی‌بن مزیدالاسدی فی سنة ۴۹۵[۲]، قال وکان موضعها[۳] قبل ذلک یسمی الجامعین.[۴]

حله شهری‌است بزرگ و آباد وبا جمعیت فراوان ودکاکین وقهوه‌خانجات بسیار دارد. تخمیناً چهل هزار جمعیت از شیعه و قدر قلیلی از سنی و یهودی در آنست. برخی‌ازعجم خاصه ازاهل اصفهان درآنجا به‌کسب ورعیتی اشتغال دارند. آب فرات ازوسط شهرمی‌گذرد ودرروی‌آن جسری کشیده شده است مانند بغداد که هنگام عبور ازهرحیوانی تنخواهی می‌گیرند. سمت مغرب معمورتروبزرگتر ازجانب شرقی است. ازاعراب که خانه‌های بوریائی دارند چهار پنج کاروانسرا و حمام ومسجد دارند. مسجدی که آفتاب درهنگام افول به‌فرمودهٔ شوهر بتول علیها-السلام برگشت ومشهوراست به‌مسجد شمس دراین شهراست.

از جانب شرقی شط خارج از قلعه راهی است به قصر بابل و به محول‌که اولاً قریب نیم فرسنگ در نخلستان می‌رود. پس از آن از نخلستان خارج شود و ازآنجا به بعد قریب دو فرسنگ نخلستان در سمت غربی فرات است. در سمت شرقی نخلستان ندارد مگرقدر قلیلی. خارج ازنخلستان به مسافت نیم فرسنگ از دروازه چنانچه مذکور شد ابتدا سه نهربزرگ مخروبه وقدیمی است، به قدر دو هزارذرع. پس‌ازآن راه دوقسمت شود: یکی مستقیم به‌سمت محول وکاروانسراو دیگری به سمت دست چپ به‌جانب عمران بن علی و جمجمه است. از ابتدای این دوراه تا به‌محول چهارفرسنگ وتا به‌کاروانسرائی که بین راه‌است دوفرسنگ

۱– درمتن عربی بعدازآن (بن منصور) الحاق شده.

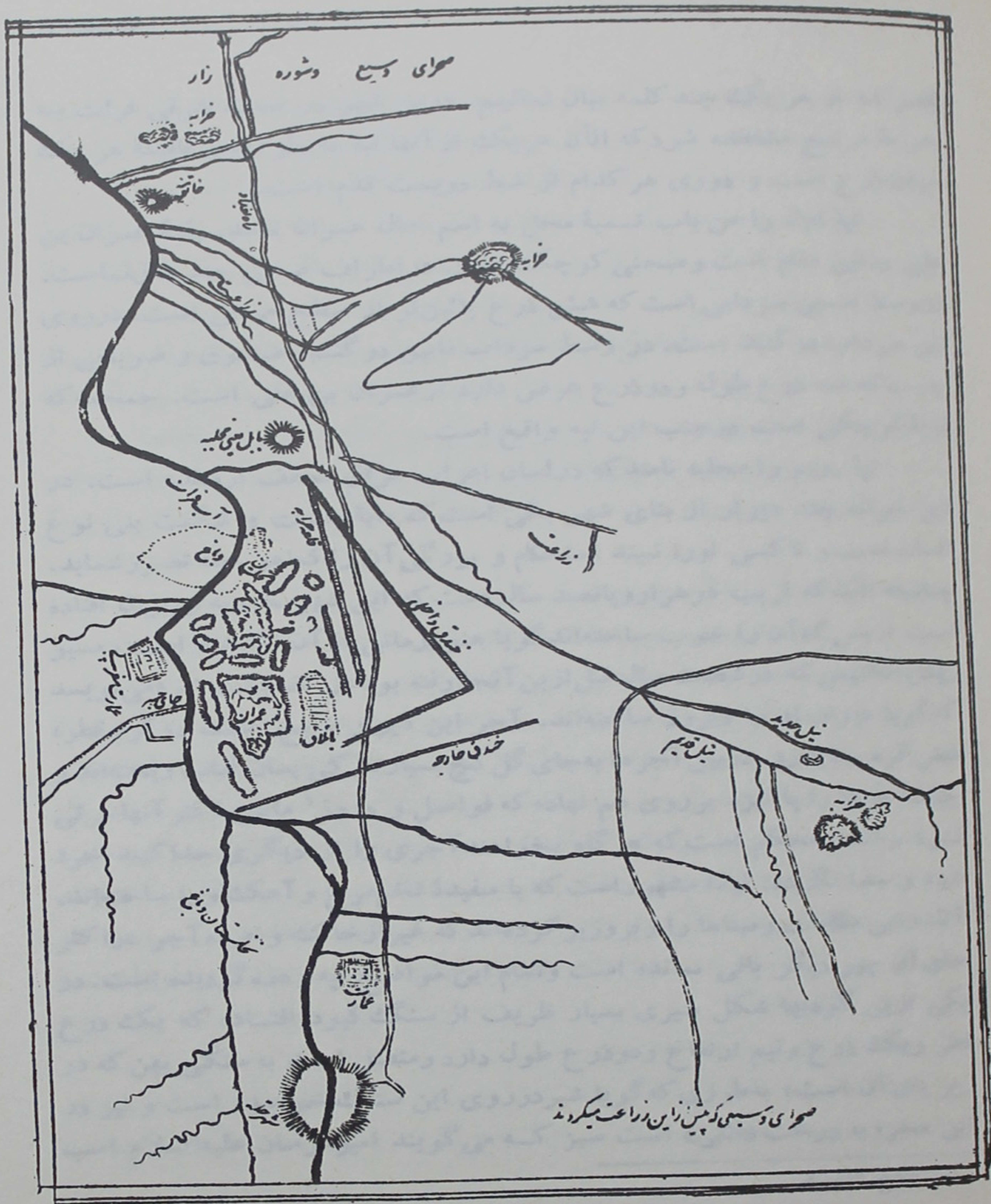
۲– اصل: ۴۹۰ (تصحیح ازروی متن مشترك عربی).

۳– اصل: من ضعها. ۴– اصل: اللمین.

و تا به عمران که درسمت چپ است ربع فرسنگ مسافت دارد. جمجمه قریه‌ای است درجنب عمران بن علی.

بابل ازشهرهای بزرگ روی زمین بوده است. قلعهٔ این شهر قبل ازخراب شدن هفتاد و هشت قدم عرض و سیصد وپنجاه قدم ارتفاع داشته است. گرداگرد آن ده فرسنگ بوده است. «هردوترس» که درسیصد سال قبل ازتولد عیسی علیه‌السلام یکی ازمورخین نامی یونان است نوشته است که این بنای عمده را دوملکهٔ بزرگوار بنانهاده بودند: یکی سمیرامیس، دیگری نتکیریس. شط فرات ازوسط این شهرمی گذشت ومردم به واسطهٔ قایق ازجانبی به‌جانب دیگرعبورمی‌نمودند تا اینکه سمیرامیس درروی فرات پلی بنا نمود ازسنگهای بسیاربزرگ که هریک از آنها را به‌آهن و سرب با دیگری مسدود نموده بودند. دریاچهٔ بسیار بزرگی هم در طرف مغرب شط فرات ساخته بودند و چنان به نظر آید که مقام‌آن در همین جائی که الآن باتلاق هندیه است بوده است. سطح دریاچه هشتاد هزارذرع[1] مربع و عمق‌آن سی‌وپنج قدم بوده است و اورا دری بوده است که در فصل کمی آب فرات که‌آب آن به بعضی مواضع سوار نمی‌شده است ازآب دریاچه‌آن اراضی رامشروب می کردند. عجیب‌تر ازتمام بناهائی که سلاطین سلف دراین شهرنموده بودند آن بودکه ازبالای بابل دونهربزرگ کنده بودند که درهنگام بهارآب فرات را ازآن نهرها داخل دجله می‌نمودند وبه جهت احتیاط‌واهتمام علاوه براین‌سدی بسیاربلند ازدوطرف رودخانه باآجروقیربسته بودند که شهرازآسیب سیل محفوظ ماند. بزرگی وعظمت این شهربیرون ازتصورانسانی است. سلاطین ایران درین مملکت فرمانفرمائی می کردند. زمین این مملکت بسیار حاصل‌خیز است. خاصه ازبرای برنج وگندم وجو که بهتر از جمیع زمینهای دنیا بود. چنانچه می گویند از هردانه تخمی که می‌افشاندند چهارصد تخم حاصل برمی‌داشتند و درآن وقت غیرنخیل درخت دیگر نداشت، چنانچه الآن دربین بعضی از دیوارهائی که درین شهرمخروبه باقی مانده است نخل خرما دیده شود. بالجمله شهر به این عظمت و اعتبارچنان ویران وخرابه‌گردیده است که الآن چیزی ازآن مشاهده نشود جزچند موضع که مختصراثری ازآن باقی است، مانند برس نمرود وتپهٔ عمران ومجلبه و

۱ــ اصل: زرع (درهمه موارد ازاین قسمت).



صحرای وسیع وشوره زار
خرابه
خرابه
بابل یعنی حله
باغ
عمران
خندق داخلی
خندق خارجه
زراعت
عمار
نیل جدید
نیل قدیم
خرابه
صحرای وسیعی که پیش زاین زراعت میکردند

قصر که از هر یک چند کلمه بیان نمائیم. درین شهر در سمت شرقی فرات سه خرابهٔ مرتفع مشاهده شود که الآن هریک از آنها تپه به نظر آید و فاصلهٔ هر یک هزار ذرع است و دوری هر کدام از شط دویست قدم است.

تپهٔ اول را من باب تسمیهٔ محل به اسم حال عمران نامند. بقعهٔ عمران بن علی دراین مقام است وصحنی کوچک دارد. دراطراف صحن چند طاق‌نماست. دروسط صحن سردابی است که شش ذرع پائین‌تر از سطح صحن است. درروی این سرداب دو گنبد است. در وسط سرداب مابین دو گنبد صندوق و ضریحی از چوب که سه ذرع طول ودوذرع عرض دارد ازعمران بن علی است. جمجمه که قریهٔ کوچکی است درجنب این تپه واقع است.

تپهٔ دویم را مجلبه نامند که درلسان اعراب عراق مخفف ازمنقلبه است. در این خرابه چند دیوار از بنای شهر باقی است که مایهٔ حیرت و شگفت بنی نوع انسان است و تا کسی اورا نبیند استحکام و بزرگی آن راکماهو حقه تصورننماید. چنانچه الآن که قریب دوهزاروپانصد سال است که این شهرمخروبه وویران افتاده است ازبس که آن را خوب ساخته‌اند گویا هنوززمانی از آن نگذشته است ومسیو ریش انگلیس که درشصت سال قبل ازین آنجا رفته بود در تضنیفات خودمی‌نویسد که گویا دیوار او را دیروز ساخته‌اند. آجر این دیوار مربع است. دو گره قطر، شش گره پهنا دارد. دربین آجرها به‌جای گل گچ بسیار نازکی بسان لعاب ریخته‌اند و چنان آجرها را پاکیزه برروی هم نهاده که فواصل و دروز[1] مابین اکثر آنها مرئی نشود و آنقدرمحکم است که هرگاه بخواهند آجری را از دیگری جدا کنند خرد شود و جدا نگردد. لهذا مشهوراست که با سفیدهٔ تخم‌مرغ و آهک اورا ساخته‌اند. آنقدراین مقامات ومبناها را زیروزبر کرده‌اند که غیرازخاک وخرده آجر دراکثر جای آن چیز دیگر باقی نمانده است وتمام این مواضع تپه و دره گردیده است. در یکی ازین گودیها شکل شیری بسیار ظریف از سنگ کبود افتاده که یک ذرع قطر ویک ذرع ونیم ارتفاع ودوذرع طول دارد ومتصل است به سنگی پهن که در زیر پای آن است، به‌طرزی که گویا شیردرروی این سنگ خوابیده است و نیز در این مخروبه درخت «اثلی» است سبز که می گویند امیرمؤمنان علیه‌السلام اسب

۱- جمع «درز».

خود را به او بسته است. لهذا اعراب اعتقادی به آن درخت دارند و در دقت مرض خاصه درد دل قدری از پوست آن را جوشانیده یا در چپق شرب نمایند.

تپهٔ سیم را قصر نامند که آن نیز بسیار شگفت‌انگیز و مایهٔ تحیر است. کاوش بسیاری در آن نموده و اغلب جاهای آن را کنده‌اند، ولی نه به طرز کامل و درستی که از آن معلوم شود که وضع بنا به چه نحو و چگونه بوده است. ارتفاع این مخروبه از سطح زمین بیست و پنج ذرع است و چنان به نظر آید که پس از خرابی بنای قدیم در روی آن مجدداً بعضی از خانه‌های رعیتی ساخته شده است که پس از مدتی آن‌هم خراب گردیده است. طول و عرض آن از هر طرفی سیصد قدم است.

بالجمله شهر حله که الآن قریب چهار پنج هزار عمارت و چندین کاروانسرا و مساجد و چندین بازار بزرگ و طویل دارد با قلعهٔ آن و سایر مقامات و لوازم از آجرهای این دوسه موضع است، چنانچه آجر جدید به هیچوجه در این شهر به‌کار برده نشده است.

از قصر تا کاروانسرائی که در راه محول است دو فرسنگ مسافت دارد. در بین راه دوازده نهر مخروبه، بزرگ و کوچک، از قدیم محسوس است.

قریب به کاروانسرا هم سه تپهٔ دیگر از بناهای قدیم است و هکذا بعد از کاروانسرا رو به مسیب چندین مخروبه است. ولی در آنها حفر و کاوشی ننموده‌اند. در جنب کاروانسرا نهر بزرگی است که از فرات جدا شده به‌جانب محول می‌رود و الآن در جمیع فصول آب از آن جاری است که به محول می‌رود. در پهلوی این کاروانسرا بیست خانوار از اعراب است با نخلستان قلیلی. این کاروانسرا از بناهای جدید است و تا مسیب سه فرسنگ مسافت دارد، از بیراهه. اما راهی که از کاروانسرا جدا شود و رو به بغداد رود قریب به خان میرزا هادی که در راه بغداد و مسیب است، این دوراه با راه مسیب متصل شوند، والسلام.

پیوست

صورت منازل وفراسخ و توقف و حرکت
نوشتهٔ میرزا محمد حسین رئیس‌الکتاب



هو

بحمدالله تبارک و تعالی بمنه وفضله با هزاران میمنت وابهت واقبال ویک جهان سعادت وشوکت و اجلال موکب فیروزی کوکب شاهنشاه جمجاه دین‌پناه ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه وابدالله سلطانه در روزبیستم شهرجمادی‌الاخره سنهٔ ۱۲۸۷ هجریـه علی‌هاجرها الف‌التحیة مطابق سال فرخنده فال یونت ئیل که آفتاب عالمتاب درمیزان وابتدای‌پائیز وموسم‌سمت‌عربستان‌بود به‌عزم زیارت‌عتبات عرش درجات علی‌ساکنیهم الف‌الثنا والتحیات‌ازسلطنت آباد شمیران نهضت‌فرمای شکارگاه دوشان‌تپه‌گشته ازبرای جمع‌شدن ملتزمین رکاب نصرت انتساب وتنظیمات اردوی کیهان‌پوی وترتیب خیام‌گردون احتشام‌مدت پنج روز درآنجا توقف‌ملوکانه فرموده بعد ازپنج روزکه اسباب سفر خیریت‌اثر مهیا شده وملتزمین رکاب ازبرای چاکری وخدمتگذاری آماده‌گردیدند ازشکارگاه مزبور حرکت فرموده، علم مینو پرچم سلطانی منزل به منزل به جانب عتبات عالیات دراهتراز آمد.

چون کمترین چاکر درگاه خلایق‌پناه میرزا محمدحسین رئیس‌الکتاب درین سفر بهجت اثـر ملتزم رکاب مبارک بوده و به امر روزنامه نویسی می‌پرداخت صورت منازل وفراسخ وتوقف وحرکت را از روزحرکت از دارالخلافهٔ ناصرهٔ به سمت عتبات تا هنگام مراجعت و ورود موکب نصرت‌آیات به دارالخلافه به جهت یادداشت درین ورقه به طور اختصار نگاشت.

به تاریخ بیستم جمادی‌الاخره ازسلطنت آباد شمیران به شکارگاه دوشان تپه نزول‌اجلال شد، مسافت یک فرسخ ونیم، توقف پنج روز.

به تاریخ بیست و پنجم از شکارگاه دوشان‌تپه به چشمه‌علی زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌التحیة والتسلیم تشریف‌فرما گشته، مسافت یک فرسخ، توقف سه روز.

به تاریخ ۲۸ ازچشمه علی به قاسم آباد من‌بلوک شهریار، مسافت سه‌فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ ۲۹ ازقاسم آباد به‌رباط کریم ساوجبلاغ، مسافت سه فرسخ، توقف یک روز. ماه جمادی‌الثانیه یک روز کسر بود.

به تاریخ غرهٔ شهر رجب‌المرجب از رباط کریم به رحیم‌آباد ساوجبلاغ، مسافت شش فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ ۲ از رحیم‌آباد به شاه‌آباد زرند، بقولی شمس‌آباد، مسافت سه فرسخ، توقف یک رور.

به تاریخ ۳ منزل عبدل‌آباد شد. مسافت چهارفرسخ، توقف دو روز. خاک ساوه است. حاکم ساوه و زرند محمدصادق خان برادر انیس‌الدوله بود.

به‌تاریخ ۵ ازعبدل‌آباد به شاهسون کندی ازخاک ساوه، مسافت‌پنج‌فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ ۶ از شاهسون کندی به نوبران همدان نزول اجلال شد، مسافت هفت فرسخ، توقف یک روز.

به‌تاریخ هشتم ازنوبران به‌قرادای قلابه ازخاک همدان، مسافت پنج‌فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ نهم ازقرادای قلابه به قریهٔ قوشه جه. مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ دهم از قوشه جه به قریهٔ ببوک‌آباد، مسافت چهار فرسخ، توقف دو روز.

به تاریخ دوازدهم از ببوک‌آباد به سرخ‌آباد، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ سیزدهم از سرخ‌آباد همدان به شهر همدان، مسافت دوفرسخ، توقف پنج روز. حاکم همدان سلطان اویس میرزا ملقب به احتشام‌الدوله.

به تاریخ ۱۸ ازهمدان به زاغه، مسافت سه فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ ۱۹ از زاغه به قصبهٔ اسدآباد، مسافت پنج فرسخ، توقف دو روز. حاکم اسدآباد خان بابا پسر سلیمان‌خان صاحب اختیار.

به تاریخ بیست و یکم شهر رجب‌المرجب از اسدآباد به قصبهٔ کنگاور نزول اجلال شد. مسافت پنج فرسخ، توقف دو روز. مقرب‌الخاقان غلامعلی‌خان ازجانب امیرالامراءالعظام ساری اصلان نایب‌الحکومه است.

به تاریخ ۲۳ از کنگاور به‌منزل صهنه خاک کرمانشاهان، مسافت پنج‌فرسخ، توقف دو روز.

به تاریخ بیست وپنجم از صهنه به قریهٔ برناج، مسافت چهارفرسخ، توقف سه روز.

به تاریخ ۲۸ شهر رجب‌المرجب از برناج به بیستون، مسافت دوفرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ ۲۹ ازبیستون به حاجی‌آباد، مسافت سه فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ سلخ شهر رجب‌المرجب از حاجی‌آباد به عمادیهٔ کرمانشاهان. مسافت سه فرسخ، توقف نه روز. حاکم کرمانشاهان عمادالدوله بود. مشیرالدوله ازبغداد آمده در کرمانشاهان شرفیاب حضور مبارک شد.

به تاریخ نهم شهر شعبان‌المعظم ازعمادیه به قریهٔ ماهی‌دشت، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ دهم از ماهی دشت به هارون‌آباد، مساقت شش فرسخ، توقف دو روز.

به تاریخ دوازدهم ازهارون‌آباد به قصبهٔ کرند، مسافت چهارفرسخ، توقف سه روز.

به تاریخ پانزدهم از کرند به پای طاق‌کری، مسافت چهار فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ ۱۶ از طاق‌کری به پل زهاب. مسافت سه فرسخ، توقف دو روز.

به‌تاریخ ۱۸ از پل زهاب به‌قصرشیرین، مسافت چهارفرسخ، توقف سه‌روز.

به تاریخ ۲۱ ازقصرشیرین به خانقین عرب وعجم، اول خاک دولت علیهٔ

عثمانی است. مسافت پنج فرسخ، توقف دو روز. اولیای دولت عثمانی درخانقین شرفیاب خاکپای مبارک شدند.

به تاریخ ۲۳ ازخانقین به قزل رباط، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

به‌تاریخ ۲۴ ازقزل رباط به شهروان. مسافت پنج فرسخ، توقف یک‌روز. جنگ نهروان درهمین‌جا شده. مقداد(ع) دراینجا شهید شده است.

به تاریخ ۲۵ از شهـروان به یعقوبیه، به قول صحیح بعقوبه است، مسافت هفت فرسخ، توقف دو روز.

به تاریخ ۲۷ از بعقوبه به اروطه‌خوان، مسافت چهارفرسخ، توقف یک روز.

به‌تاریخ ۲۸ از اورطه‌خوان به‌بغداد، مسافت چهارفرسخ، توقف پنج روز. ماه شعبان یک‌روز کسر داشت. درین پنج‌روزه مردم به‌زیارت کاظمین علیهما السلام می‌روند. والی بغداد مدحت پاشا بود.

به‌تاریخ چهارم شهر رمضان المبارک از بغداد به کاظمین علیهما السلام، مسافت یک فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ پنجم از کاظمین علیهما السلام به خوان‌خر، مسافت سه فـرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ ۶ از خوان‌خر به مسیب، مسافت دوفرسخ، توقف دو روز. در نیم فرسخی مرقد طفلان مسلم است.

به‌تاریخ هشتم ازمسیب به کربلای معلی، مسافت هفت فرسخ، توقف پنج روز. دریک فرسنگ به شهر مانده زیارتگاه امامزاده عون بن علی علیه السلام است.

اغلب از علمای انساب ازقبیل ابوالفـرج صاحب مقاتل الطالب و مؤلف عمدة الطالب وغیره عون را که دریک فرسخی شهر کربلای معلی مدفون است و مشهور به عون‌بن علی است از اولاد حضرت امیرالمؤمنین(ع) نمی‌دانند، وعلامه مجلسی علیه‌الرحمة روایت ضعیفی نقل می کند که در تعـداد اولاد آن حضرت شمرده نشده است. ولی آنچه به نظر می آید این‌است که عون‌بن عبدالله‌بن جعفر است و ربیب آن‌حضرت‌است. مادرش اسماء‌بنت عمیس خثعمی است که حضرت اورا به زوجیت خودقبول فرموده بودند وعون درحقیقت پسر عبدالله جعفر است. چون ربیب را عرب پسرمی گویند ازآن جهت درمقام پسری حضرت امیرالمؤمنین

علیه‌السلام محسوب می‌شود.

به تاریخ سیزدهم از کربلای معلی به خوان‌شور، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

به تاریخ چهاردهم شهر رمضان‌المبارک از خوان‌شور به نجف، مسافت پنج‌فرسخ، توقف شش‌روز. دریک فرسخی مسجد کوفه وسهله وحنانه وصعصعه و زید است. هریک اعمالی جداگانه دارد. اردوی همایون در وادی‌السلام و کنار دریای نجف اشرف زده شد.

در روز نوزدهم شهر رمضان‌المبارک که شب آن روز در روضهٔ مطهروقبه منور احیاءگرفته شد موکب فیروزی با هزاران سعادت وبهروزی از آنجا با اردوی همایونی که تمامی زوار بالاخلاص بودند مراجعت نمودند و درچند روز توقف ثبت خزانهٔ مبارکهٔ مولای متقیان را برداشتند.

روزنوزدهم ازنجف اشرف حرکت فرموده به خوان‌شور نزول‌اجلال شد، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

بیستم ازخوان‌شور به شهر کربلای معلی به‌مساعدت بخت وارد شده، مسافت پنج فرسخ، توقف چهار روز. شب بیست ویکم و بیست وسوم را که شب احیاء بود در روضهٔ جناب سیدالشهدا علیه‌السلام وحضرت عباس مردم به سر بردند.

بیست وچهارم از کربلای معلی به مسیب تشریف فرما گشتند، مسافت پنج فرسخ، توقف دو روز.

بیست وهفتم ازمسیب به بغداد، مسافت ده فرسخ، توقف چهار روز. یک روز را قبلهٔ عالم با چند نفر ازخواص قدیم به مداین که مرقد سلمان پاک رضی‌الله علیه درآنجاست به جهت زیارت آن حضرت وتماشای طاق کسری تشریف فرما شدند. سرکار مهدعلیا این چهار روز را درکاظمین علیهما‌السلام مشغول زیارت گشته توقف فرمودند. عید فطر دربغداد شد. عید بزرگی‌است درمیانهٔ خاصه وعامه.

دوم شهر شوال‌المکرم ازبغداد به سمت سامره حرکت فرموده منزل اول در جدیده شد، مسافت چهارفرسخ، توقف یک روز.

سوم ازجدیده به خوان قازانیه به قولی جزانیه، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز. ازین منزل تا سامره موکب همایونی به کشتی کوچک بخار نشسته وبا

خواص خدم به حضرت صاحب مشرف شدند.

چهارم منزل خوان‌نجار شد، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

پنجم ازخوان نجار اردوی همایونی به سرمن رأی رفته زیارت عسکریین و حضرت صاحب‌الامر علیهم‌السلام مشرف شدند، مسافت پنج فرسخ، توقف سه روز.

هشتم ازسرمن رأی به‌خوان نجار مسافت پنج‌فرسخ، توقف یک روز.

نهم ازخوان‌نجار به قازانیه، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

دهم از قازانیه به یعقوبیه، مسافت چهارفرسخ، توقف یک روز.

دوازدهم ازیعقوبیه به شهروان، مسافت چهارفرسخ، توقف دو روز.

چهاردهم از شهروان که نهروان نیزگویند موکب همایون تشریف فرمای قزل رباط شد، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

پانزدهم از قزل رباط به خانقین عرب وعجم نزول اجلال شد. اولیای دولت عثمانی را ازین منزل مرخص فرمودند: مدحت‌پاشا والی بغداد، کمال پاشای مهماندار، علی‌بیک تشریفاتچی، سایر صاحب منصبان، مسافت پنج فرسخ، توقف دو روز.

هفدهم ازخانقین به قصرشیرین، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

هیجدهم ازقصرشیرین به پل زهاب، مسافت چهارفرسخ، توقف یک روز.

نوزدهم از پل زهاب به پای طاق، مسافت سه فرسخ، توقف دو روز.

بیست ویکم ازپای طاق به‌کرند، مسافت چهارفرسخ، توقف دو روز.

بیست وسیم ازکرند به هارون‌آباد، مسافت چهارفرسخ، توقف یک روز. عمادالدوله دراین خاک به استقبال آمد.

بیست وچهارم از هارون‌آباد به ماهی دشت، مسافت شش فرسخ، توقف دو روز.

بیست وششم ازماهی‌دشت به کرمانشاهان، مسافت پنج‌فرسخ، توقف‌شش‌روز.

دوم ماه ذیقعدةالحرام ازعمادیهٔ کرمانشاهان به دامنهٔ کوه بیستون نزول اجلال شد، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز. طاق وسطام در نیم فرسخی شهر کرمانشاهان واقع است. شرح آن را معتمدالدوله فرهاد میرزا در «جام جم» مفصلا

متوجـه است. تفصیل کوه بی‌ستون و چند شبیه کـه از کوه سنگ تراشیده شده معتمدالدوله در «جام جم» متوجه شده.

سیم شهر ذیقعدةالحرام از بیستون به صهنه اردوی همایون زده شد، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

چهارم از صهنه به کنگاور منزل شد، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

پنجم ولاشجرد تویسرکان منزل فرمودند. اعتضادالسلطنه حکمران ملایر و تویسرکان به استقبال موکب همایون تشرف یافتند. مسافت دو فرسخ، توقف یک روز. قاسم‌خان ناظر ازین منزل مرخصی حاصل کرده به هزاوه رفت.

ششم قریهٔ فرسفج تویسرکان که متعلق به میرزا شفیع مستوفی است شرف ورود ارزانی داشتند. مسافت دو فـرسخ، توقف دو روز. میرزا ابوالقاسم‌خـان نایب‌الحکومهٔ تویسرکان خاکپای مبارک را استقبال نمودند.

هشتم حمیل‌آباد ملایـر. مسافت سه فرسخ، توقف یک روز. میرزا جعفر نایب‌الحکومه موکب همایون را درین خاک ملایر که دولت‌آباد نیز گویند استقبال نمود.

نهم درحسین‌آباد خیام همایونی برپا شد، مسافت دوفرسخ، توقف یک‌روز.

دهم‌ویازدهم دولت‌آباد ملایرتوقف‌شد، مسافت‌چهارفرسخ، توقف دو روز. سراپردهٔ همایونی درباغ بیگلربیگی زده شد.

دوازدهم قریهٔ پری منزل سلطانی گردید. مسافت چهار فرسخ، توقف یک روز. مادر کریم‌خان زند مقلب به وکیل درآنجا مدفون است.

سیزدهم قریهٔ فروحصار، خیام اردوی‌همایون برپاگردید، مسافت سه‌فرسخ، توقف یک روز.

چهاردهم قریهٔ نمک‌کور که اول خاک عراق است منزل خاقان گیتی ستان گردید. مسافت سه فرسخ، توقف یک روز. میرزا احمد نایب‌الحکومهٔ عراق درین خاک شرفیابی خاکپای مبارک را حاصل نمود.

پانزدهم علم مینوپرچم خاقانی از قریهٔ نمک‌کور به سلطان‌آباد موسوم به شهر نو دراهتزاز آمد. مسافت سه فرسخ، توقف سه روز. قاسم‌خان ناظر درین روز از هزاوه وارد سلطان‌آباد شد.

هیجدهم قریهٔ مصلح‌آباد را منزل مینو محفل فرمودند، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

نوزدهم از مصلح‌آباد تشریف‌فرمای آشتیان شدند. مسافت پنج فرسخ، توقف دو روز. جناب مستوفی‌الممالک منتهای تشریفات وجان‌نثاری را به عمل آوردند.

بیست ویکم از آشتیان به جانب دستجرد که اول خاک خلجستان قم است حرکت فرمودند، مسافت چهارفرسخ، توقف یک روز.

بیست و دوم از دستجرد به ولایت دارالایمان قم شرف ورود ارزانی‌داشتند و به زیارت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مساعدت یافتند. مسافت پنج فرسخ، توقف سه روز.

بیست وپنجم ازقم به سمت پل دلاک تشرف‌فرما شدند، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

بیست وششم از پل دلاک به حوض سلطان، مسافت پنج فرسخ، توقف یک روز.

بیست و هفتم از حوض سلطان به‌کناره‌گرد، مسافت شش فرسخ، توقف یک روز.

بیست وهشتم ازکناره‌گرد به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام.

غرهٔ شهر ذیحجة‌الحرام به مبارکی و اقبال تشریف فرمای شهر دارالخلافهٔ ناصره‌گردیدند وشلیک توپ ازبرای ورود موکب مسعود به عمل آمد.

هو

روزنامهٔ منازل سفر عتبات عالیات [illegible]

بحمدالله تبارک و تعالی بمنه و فضله با هزاران میمنت و بهجت و اقبال و همایون سعادت و نصرت

و اجلال موکب فیروزی کوکب شاهنشاه جمجاه دین پناه ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه

و ابدالله سلطانه در روز بیستم شهر جمادی الآخره سنهٔ ۱۲۸۷ هجریه علی هاجرها الف التحیه

مطابق [illegible] فرخنده فال یونت ئیل ۲۶ بعزم زیارت عتبات عرش درجات

علی ساکنیهم الف الف الثناء و التحیات از دارالسلطنه الای شمیران نهضت فرمای سنگلگاه

و از آنجا گذشته از برای جمع شدن ملتزمین رکاب نصرت انتساب و تنظیمات اردوی

کیهان پوی و ترتیب خیام [illegible] احتشام مدت پنج روز در آنجا توقف ملوکانه فرموده

بعد از پنج روز که اسباب سفر خیریت اثر مهیا و ملتزمین رکاب از برای چاکری

و خدمتگذاری آماده گردیدند از سنگلگاه مزبور حرکت فرموده علم همایون پرچم سلطانی

منزل بمنزل بجانب عتبات عالیات در اهتزاز آمد چون کمترین چاکر درگاه جهان پناه

[illegible] در این سفر بهجت اثر ملتزم رکاب مبارک بوده و با همراهان [illegible] افتخار داشت

صورت منازل و فراسخ و توقف و حرکت را از روز حرکت از دارالخلافهٔ ناصره

بسمت عتبات تا هنگام مراجعت و ورود موکب نصرت آیت بشهر دارالخلافه

بجهت یادداشت در این ورقه بطور اختصار نگاشت

شنبه ۲۰ شهر جمادی الآخره از دارالسلطنه الای شمیران بسنگلگاه [illegible] نزول اجلال شد

مسافت یک فرسنگ و نیم

توقف پنج روز

شنبه بیست و هفتم از سنگلگاه حرکت [illegible] بچشمه علی زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه التحیه والتسلیم نزول اجلال فرمودند

مسافت یک فرسنگ

توقف سه روز

تن ۲۸ از چشمه علی به قاسم آباد من بلوک شهریار

مسافت سه فرسنگ

توقف یکروز

تن ۲۹ از قاسم آباد به رباط کریم ساوجبلاغ

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

تن غره شهر رجب المرجب از رباط کریم

به رحیم آباد ساوجبلاغ

مسافت شش فرسنگ

توقف یک روز

تن ۲ از رحیم آباد به شاه آباد زرند

بقولی شمس آباد

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

تن ۳ منزل عبدل آباد شد

مسافت چهار فرسنگ

خاک ساوه است

توقف ۵ روز

تن ۵ از عبدل آباد به شاه هول کندی

از خاک ساوه

مسافت پنج فرسنگ

توقف یک روز

تن ۶ از شاه هول کندی به نوبران

همدان نزدیک ... شد

مسافت هفت فرسنگ

توقف دو روز

تن هشتم از نوبران به قراداغ قلابه

از خاک همدان

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

تن نهم از قراداغ قلابه به قریه قورشه جه

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

تن دهم از قورشه جه به قریه بیوک آباد

مسافت چهار فرسنگ

توقف دو روز

تن دوازدهم از بیوک آباد به سرخ آباد

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

تن سیزدهم از سرخ آباد به همدان

بشهر همدان

مسافت ۵ فرسنگ

توقف سه روز

تن ۱۸ از همدان به آغه

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

تن ۱۹ از آغه به قصبه اسد آباد

مسافت سه فرسنگ

توقف دو روز

تن بیست و یکم شهر رجب المرجب
از اسد آباد بقصبه کنگاور نزدیک ...
مسافت پنج فرسخ
توقف دو روز

تن ۲۳ از کنگاور بمنزل صحنه خاک کرمانشاه
مسافت پنج فرسخ
توقف دو روز

تن بیست و پنجم از صحنه بقریه
برناج
مسافت چهار فرسخ
توقف سه روز

تن ۲۸ شهر رجب المرجب
از برناج به بیستون
مسافت دو فرسخ
توقف یک روز

تن ۲۹ از بیستون بحاجی آباد
مسافت سه فرسخ
توقف یک روز

تن سلخ شهر رجب المرجب
از حاجی آباد بقریه کرمانشاهان
مسافت سه فرسخ
توقف نه روز

تن نهم شهر شعبان المعظم از عماریه
بقریه ماهی دشت
مسافت پنج فرسخ
توقف یک روز

تن دهم از ماهی دشت بهارون آباد
مسافت شش فرسخ
توقف دو روز

تن دوازدهم از هارون آباد
بقصبه کرند
مسافت چهار فرسخ
توقف سه روز

تن پانزدهم از کرند بپای طاق گرا
مسافت چهار فرسخ
توقف یکروز

تن ۱۶ از طاق گرا بسر پل زهاب
مسافت سه فرسخ
توقف دو روز

تن ۱۸ از سر پل زهاب بقصر شیرین
مسافت چهار فرسخ
توقف سه روز

تت ۲۱ از قصر شیرین بخانقین عرب — تت ۲۳ از خانقین بقزل رباط

اول خاک دولت علیه عثمانی است — مسافت پنج فرسخ

مسافت پنج فرسخ — توقف یک روز

توقف دو روز

تت ۲۴ از قزل رباط بشهروان — تت ۲۵ از شهروان بیعقوبیه

بقول صحیح یعقوبیه است

مسافت پنج فرسخ — مسافت هفت فرسخ

توقف یک روز — توقف دو روز

تت ۲۷ از یعقوبیه باورطه خوان — تت ۲۸ از اورطه خوان ببغداد

مسافت چهار فرسخ — مسافت چهار فرسخ

توقف یک روز — توقف پنج روز

در این پنج روز همه روزه مردم بزیارت کاظمین علیهما السلام

تت چهارم شهر رمضان المبارک — تت پنجم از کاظمین علیهما السلام

از بغداد بکاظمین علیهما السلام — بخان خر

مسافت یک فرسخ — مسافت سه فرسخ

توقف یک روز — توقف یک روز

تت ششم از خان خر بمسیب — تت هشتم از مسیب بکربلای معلی

مسافت دو فرسخ — مسافت هشت فرسخ

توقف دو روز — توقف پنج روز

تت سیزدهم از کربلای معلی بخان — تت چهاردهم شهر رمضان المبارک

بنجف اشرف

مسافت پنج فرسخ — مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز — توقف شش روز

هر یک از اعالی جبه الکه دارد

در روز نوزدهم شهر رمضان المبارک که شب آن از دور روضهٔ مطهره و قبهٔ منوره جلی گردید موکب فیروزی؛ هزاران سعادت و بهروزی از آنجا با اردوی همایون از توابع زوار بالاجماع مراجعت نمودند و در چند روز توقف سنیت خزانهٔ مبارکه مولای متقیان را دریافتند

روز نوزدهم از نجف اشرف حرکت فرموده بخوان شور نزول اجلال شد

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

بیستم از خوان شور بشهر کربلای معلی مشاهد متبرکه وارد شده مسافت پنج فرسخ

توقف چهار روز

[illegible]

بیست و چهارم از کربلای معلی بمسیب تشریف بردند

مسافت پنج فرسخ

توقف دو روز

بیست و هشتم از مسیب به بغداد

مسافت ده فرسخ

توقف چهار روز

[illegible]

دوم شهر شوال المکرم از بغداد بسمت سامره حرکت فرموده منزل اول در جدیده شد

مسافت چهار فرسخ

توقف یک روز

سیم از جدیده بخوان قازانیه بعلی آجرانیه

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

[illegible]

چهارم منزل در خوان کنار شد

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

پنجم از خوان کنار اردوی همایون بسرمن‌رای رفته بزیارت عسکریین و حضرت صاحب الامر علیهم السلام

مشرف شدند مسافت پنج فرسخ

توقف سه روز

هشتم از سرمن‌رای بخوان کنار

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

نهم از خوان کنار بقازانیه

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

دهم از قازانیه به یعقوبیه

مسافت چهار فرسخ

توقف دو روز

دوازدهم از یعقوبیه بشهروان

مسافت هفت فرسخ

توقف دو روز

چهاردهم از شهروان دو شهروان بیرون

موکب همایون تشریف فرمای قزل رباط شد

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

پانزدهم از قزل رباط تا نقطه سرحد عثمانی و عجم

نزول اجلال اولیای دولت عثمانی را

منزل مرخص شدند

مسافت پنج فرسخ

توقف دو روز

هفدهم از خانقین بقصر شیرین

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

هیجدهم از قصر شیرین به پل زهاب

مسافت چهار فرسخ

توقف یک روز

نوزدهم از پل زهاب بپای طاق

مسافت سه فرسخ

توقف دو روز

بیست و یکم از پای طاق بکرند

مسافت چهار فرسخ

توقف دو روز

بیست و سیم از کرند به هارون آباد

مسافت چهار فرسخ

توقف یک روز

بیست و چهارم از هارون آباد بماهیدشت

مسافت شش فرسخ

توقف دو روز

بیست و ششم از ماهی دشت بکرمانشاهان

مسافت پنج فرسخ

توقف شش روز

دوم ماه ذی قعده الحرام از کرمانشاهان

بدامنه کوه بیستون نزول اجلال

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

سیم شهر ذی قعدة الحرام از باستون قصوهنه [illegible] اردوی همایون نزول شد

مسافت پنج فرسخ

توقف یک روز

چهارم از قصوهنه [illegible] منزل شد

مسافت پنج فرسنگ

توقف یک روز

پنجم و [illegible] تویسرکان نزول فرمودند

اعتضاد السلطنه حکمرانی ملایر و تویسرکان [illegible] استقبال

موکب همایون تشریف [illegible] فرستند

مسافت دو فرسخ

توقف یک روز

ششم قریه فرسفج تویسرکان [illegible]

تشرف ورود ارزانی داشتند

مسافت دو فرسنگ

توقف دو روز

هشتم حسین آباد ملایر

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

نهم [illegible]

مسافت دو فرسخ

توقف یک روز

دهم و یازدهم دولت آباد ملایر توقف شد

مسافت چهار فرسنگ

توقف دو روز

دوازدهم قریه [illegible] منزل [illegible]

مسافت چهار فرسخ

توقف یک روز

سیزدهم قریه فرو حصار اردوی همایون

[illegible]

مسافت سه فرسنگ

توقف یک روز

چهاردهم قریه [illegible] منزل خاقانی [illegible]

مسافت سه فرسخ

توقف یک روز

پانزدهم علم [illegible] از قریه [illegible] سلطان آباد موسوم [illegible]

مسافت سه فرسخ

توقف سه روز

هیجدهم قریه مصلح آباد را منزل [illegible]

مسافت پنج فرسنگ

توقف یک روز

منزل دهم از مصلی الی تشریف فرمائی [illegible]
آستانه شد مسافت پنج فرسنگ [illegible]
توقف ۵ روز

بیست و یکم از آستانه کاشان [illegible] دلیجان [illegible]
[illegible] قم [illegible] حرکت فرمودند
مسافت چهار فرسنگ
توقف یک روز

بیست و دوم از [illegible] بولایت دارالایمان
قم تشریف و ورود ارزانی داشته و بزیارت حضرت
معصومه سلام الله علیها سعادت یافتند
مسافت پنج فرسنگ
توقف سه روز

بیست و پنجم از قم بسمت پل دلاک تشریف [illegible]
مسافت پنج فرسنگ
توقف یک روز

بیست و ششم از پل دلاک بحوض سلطان
مسافت پنج فرسنگ
توقف یک روز

بیست و هشتم از حوض سلطان بکنار گرد
مسافت شش فرسنگ
توقف یک روز

بیست و نهم از کنار گرد بزاویه مقدسه
حضرت عبدالعظیم علیه السلام

غره شهر ذی‌حجه الحرام [illegible] مبارک و [illegible]
[illegible] شهر دارالخلافه ناصره [illegible]
از برای ورود موکب همایون [illegible]

معرفی عکسها

همه‌جا از راست به‌چپ

۱. امیرنظام گروسی ـ فرمانفرما ـ عبدالحسین فرمانفرما ـ قاسم‌خان سرتیپ

۲. معین‌الدوله ـ نصرة‌الدوله ـ کامران میرزا نایب‌السلطنه ـ مستوفی‌الممالک ـ اعتضادالسلطنه ـ یحیی‌خان معتمدالملک.

۳. اکبرخان نایب‌ناظر ـ ناظم‌خلوت ـ حاجب‌الدوله ـ میرزا کریم‌خان برادر ناظم‌خلوت.

۴. میرزا بزرگ قزوینی ـ ملاکاظم رشتی ـ حاجی آقابابا ـ حکیم طولوزان ـ حکیم‌الممالک ـ دکتر حسین‌خان. ناصرالدین‌شاه این اسامی را نوشته و اضافه کرده است «روزی که ما مسهل نمک خوردیم انداخته شده است این حکیمها.»

۵. غلام‌حسین‌خان برادر امین‌خلوت ـ امین‌السلطنه.

۶. قصرعمادیه در کرمانشاه.

۷. مشیرالملک شیرازی ـ قاسم‌خان والی.

۸. عضدالملک ـ نقیب ـ حکیم‌الممالک ـ محمدعلی‌خان ـ محقق.

۹. حاجی جابرخان نصرت‌الملک وپسرش (یعنی شیخ‌خزعل).

۱۰. حاجی‌حسین‌خان شهاب‌الملک ـ حاجی‌مهرعلی‌خان سعدالملک.

۱۱. فرمانفرما ـ عبدالحسین‌میرزا فرمانفرمای بعدی.

۱۲. میرزانصرالله‌خان دبیرالملک شیرازی وفرزندش (میرزاحسین) ـ بدایع‌نگار

۱۳. یحیی‌خان معتمدالملک و فرزندش ـ میرزا محمدخان ندیم‌باشی ـ حاجی علاءالملک. ـ ناصرالدین‌شاه کنارنام دونفراخیرنوشته مرحوم شد.

۱۴. تیمورمیرزا ـ علیرضاخان عضدالملک(ظاهراً قدیمی‌ترین عکس اوست).

۱۵. ابوالملوک میرزا ـ عمادالدوله.

۱۶. معیرالممالک ـ یحیی خان معتمدالملک ـ عین الملک ـ خان خانان.
۱۷. اعتمادالسلطنه.
۱۸. امیر آخور.
۱۹. امین خلوت.
۲۰. امین السلطنه.
۲۱. امین لشکر (میرزا قهرمان)
۲۲. امین الملک (هاشم خان)
۲۳. تقی خان (برادر امین الملک)
۲۴. حاجی لله و غلامعلی (ملیجک)
۲۵. ساری اصلان
۲۶. ساعدالملک
۲۷. صاحب جمع (آقا قاسم)
۲۸. عضدالدوله
۲۹. عضدالملک
۳۰ و ۳۱. عمادالدوله
۳۲. کشیکچی باشی
۳۳. مجدالدوله
۳۴. محمدقاسم خان والی
۳۵. مظفرالدین میرزا ولیعهد
۳۶. مظفرالسلطنه (پاشاخان)
۳۷. معیرالممالک (دوست محمدخان)
۳۸. ناصرالدین شاه
۳۹. ناظم خلوت
۴۰ و ۴۱. نظام العلماء (نصرالله خان)
۴۲. وزیر لشکر



امیر نظام　　۱　　فرمان فرما

۲



۳

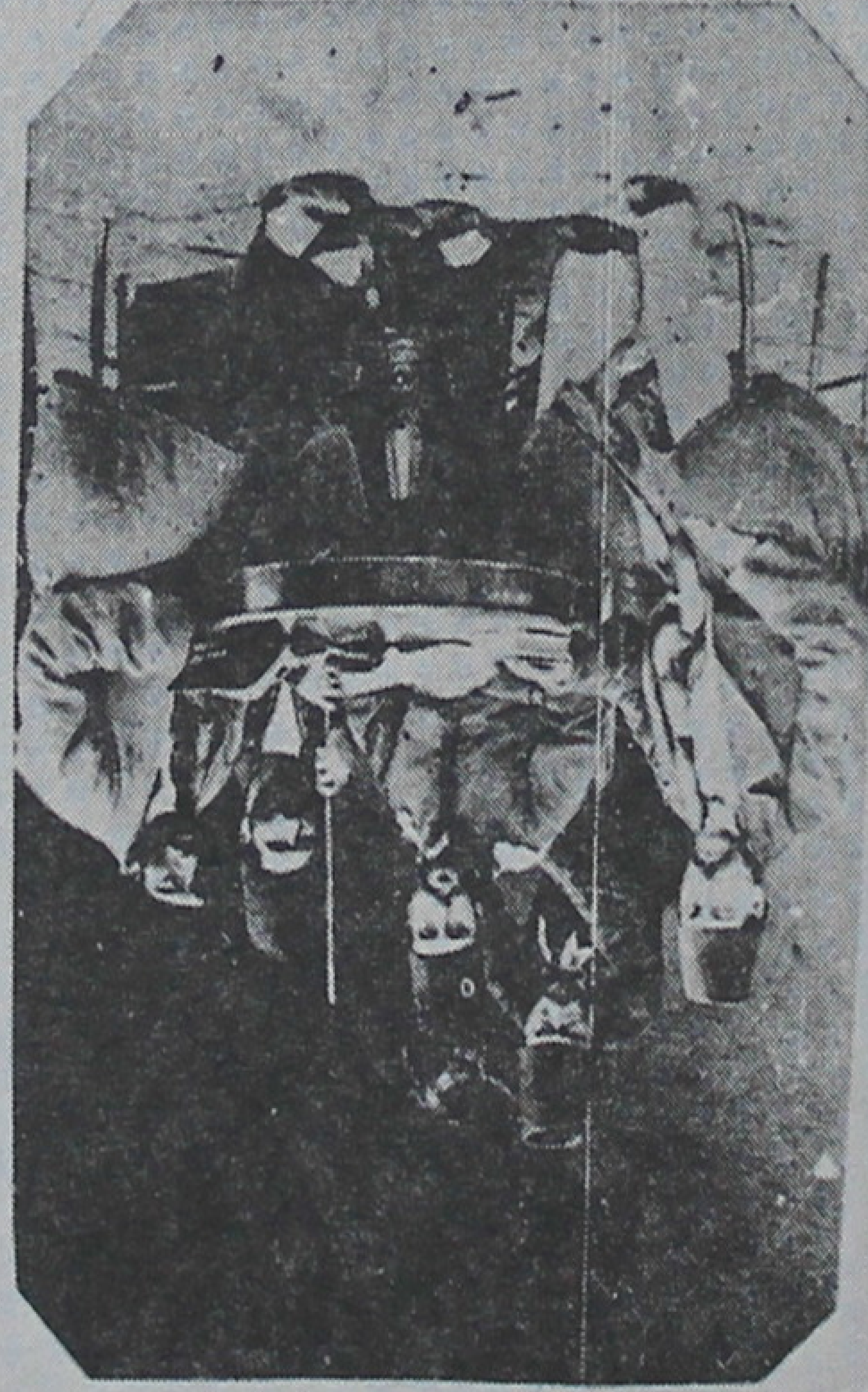


۴



۵

۶


۷


۸



۹



۱۰



۱۱



۱۲



جناب اشرف مشیرالدوله جناب ملک‌آرا [illegible] جناب حاجی علاءالملک

۱۳



تیمور میرزا علیرضا خان عضدالملک

۱۴



۱۵



۱۶



۱۷



۱۸



۱۹
امین حضرت



۲۰
نایب السلطنه



۳۱



۳۲



۲۳



۲۴









۲۷



۲۸



۳۰



۳۱



۳۲

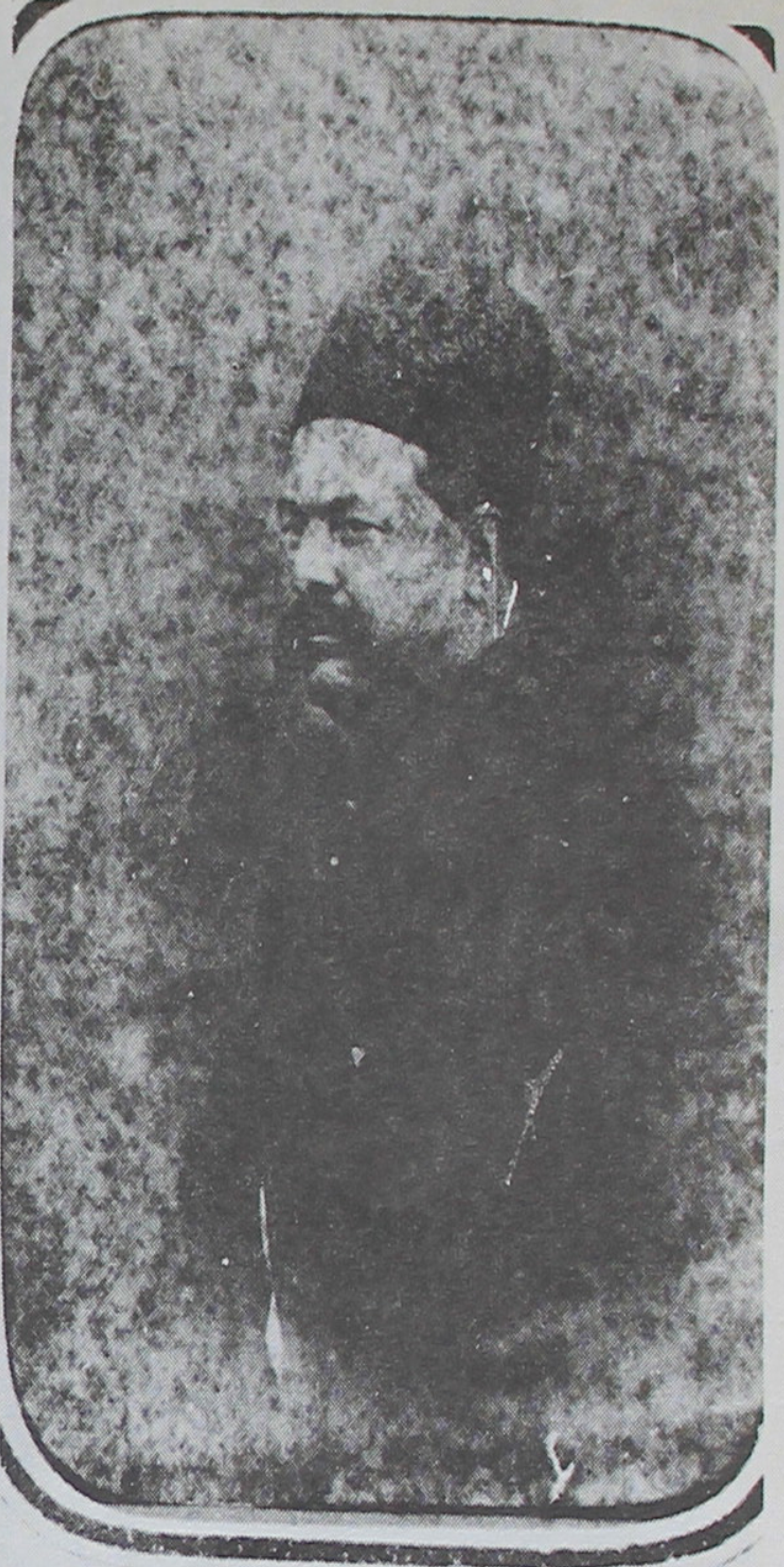


۳۳



۳۴


۳۵



۳۶

۳۷



۳۸



۳۹



۴۰



۴۱



۳۹



۴۲



فهرست جغرافیایی

برای آسانی شناخت آبادیهای کوچک، نام شهر یا ناحیه‌ای که آبادی بدان منسوب می‌شود آورده شده

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

ض

ک

گ

ل

م

ن

و

فهرست نامهای اشخاص

ط

ع

غ

ف

ق

ن

فهرست قومها، طایفه‌ها، عشیره‌ها، سلسله‌ها

فهرست جانوران

دربارهٔ عصر قاجار

از چاپ‌کرده‌های دیگر چاپ کنندهٔ این سفرنامه

متون تاریخی

۱. جامع جعفری (تاریخ یزد درعصر فتحعلیشاه قاجار): ازمحمدجعفر طرب نائینی. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

رساله‌ها و سفرنامه‌ها

۲. یادگار زندگی: از حسین آقا امین‌الضرب مهدوی، تهران، مجله یغما، ۱۳۴۱.
۳. سفرنامهٔ سیستان وخراسان: از محمد ابراهیم خدابنده‌لو. تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۴۴.
۴. سفرنامهٔ کلنل لوات. مندرج درکتاب استرآبادنامه، تألیف مسیح ذبیحی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
۵. سفرنامهٔ نظام‌الملک از تهران به شیراز: تألیف افخم‌الملک، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۷.
۶. سرگذشت محمدحسن ملک‌الحکماء، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۹.
۷. تشخیص وترقیم القاب در ۱۲۷۹ قمری. تهران، فرهنگ ایران زمین. ۱۳۵۲.
۸. ترتیب القاب: ازمحمودخان ملک‌الشعرا صبا، تهران. فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۵۲.
۹. سفرنامهٔ تلگرافچی: با همکاری عباس سایبانی، تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۵۲.
۱۰. صورت انتظامات باغ وخلوت ناصری درسال ۱۲۹۸. تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۵۴.
۱۱. راپورت سفر فارس ۱۳۰۸. تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۶.
۱۲. سفرنامهٔ تبریز به طهران: از میرزا علی سررشته‌دار، تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۵۷.

مآخذ ومدارک

۱۳. میرزا تقی‌خان امیرکبیر، از عباس اقبال، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۵۵ (چاپ سوم بزودی نشر می‌شود).
۱۴. اسناد ومدارک چاپ نشده دربارهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی، با همکاری دکتر اصغر مهدوی، تهران، ۱۳۴۲.
۱۵. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه: تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۴۵، دوم ۱۳۵۰، سوم ۱۳۵۶.
۱۶. دافع‌الغرور (سفرنامهٔ آذربایجان): از عبدالعلی ادیب‌الملک، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰.
۱۷. خاطرات واسناد ظهیرالدوله: تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۱.
۱۸. روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران: تألیف حاجی سید احمد تفرشی (تمجیدالسلطان) تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.
۱۹. نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده: تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.
۲۰. نامه‌های ادوارد براون به تقی‌زاده: باهمکاری دکتر عباس زریاب، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۲.
۲۱. سیاست و آزادی (رساله‌های ایضاحات دربارهٔ آزادی ـ سیاست طالبی): نوشتهٔ عبدالرحیم طالب‌اف تبریزی، تهران، انتشارات سحر، ۱۳۵۷.
۲۲. مصدق ومسائل حقوق و سیاست: نوشته‌های دکتر محمد مصدق (مجموعهٔ نه مقاله). تهران، انتشارات فرمینه، ۱۳۵۸.
۲۳. نامه‌های سیاسی دهخدا: تهران، انتشارات روزبهان. ۱۳۵۸.
۲۴. اوراق تازه‌یاب مشروطیت (ازاسناد تقی‌زاده): تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
۲۵. مبارزه با محمدعلی شاه ـ اسنادی ازفعالیتهای آزادیخواهان ایران دراروپا و استانبول درسالهای ۱۳۲۶ـ۱۳۲۸ قمری (ازمدارک معاضدالسلطنه پیرنیا). تهران، سازمان کتاب، ۱۳۵۹.
۲۶. تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط سرهنگ جلیل بزرگمهر، تهران، سازمان کتاب، ۱۳۵۹.
۲۷. اسناد وخاطرات مستشارالدوله صادق. مجموعهٔ اول یادداشتهای تاریخی و اسناد سیاسی، مجموعهٔ دوم اسناد مشروطه. تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۱ـ۱۳۶۲ (دوجلد) جلد سوم زیر چاپ است.
۲۸. المآثر والآثار: چاپ حروفی بافهارس، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

مجموعه‌ها

✩ خاطرات وسفرنامه‌های ایران (انتشارات امیرکبیر) پس ازپنج جلد متوقف شد.
✩ منابع و اسناد تاریخی دورهٔ قاجار (سازمان کتابهـای جیبی) پس از چهار جلد متوقف شد.

✩ گذشتهٔ ایران درگذشته‌های پیشینیان (انتشارات فردوسی).
✩ مجموعهٔ سفرنامه‌های ایرانی (انتشارات اساطیر)
✩ گنجینهٔ اسناد تاریخ ایران (انتشارات اساطیر).



Borrower's No	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date





